ماشاء الله لا قوة الا بالله

از افادات زبدة الفضائل والمناقب جناب کپتی مولوی عبدالکریم صاحب رسالہ فیض اسلوب

ترغیب القلوب

حسب الارشاد مصنف ممدوح بتمام اہتمام احقر الانام ذرہ محمد عبدالصمد غفرلہ الله الاحد

مطبع احمدی محمدی واقع دہلی



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا مر خالقی را سزد که خلعت کان لم یکن شیئا را بر بسیط بی بساط خلقنا اعلی صورت بتکوین معدوم
وجود فرموده فتبارک الله احسن الخالقین منصب کامله شایان حال موجودی است که کلمه شهد الله
شهود ذات همایونش سرمایهٔ امتثال ما ارسلناک الا رحمة للعالمین درود و ثنا معدود بر سفیران
آن محبوب دیست که کان جزا سعیهم مشکورا که بانابت خاتم النبیین آثار اشاعت کان حنیفا
ابرد زده اهدنا الصراط المستقیم بر پای عالم فرموده ان الله لا یضیع اجر المحسنین اما بعد این هیچمدان
بی‌مایه سخن گستری عبد الکریم ابن عبد العظیم ولد محمد فائق ولد محمد صادق المرحومین المغفورین
رضی الله عنهم و رضوا عنه الاحقر حفظا لنفسه و عموما الغیره قصیده بدء الامالی را بشرح منظومه
مصباح الجنان منتظم نموده پیشکش خوان ارباب فضل نمودم که بدعای خیر یادکارم باشند ان الله لا یضیع
عمل عامل منکم و منها

یقول العبد فی بدء الامالی
لتوحید بنظم کاللآلی

نوشتم نامهٔ توحید یزدان	بشرح متن سطی ابن عثمان
بگوید بنده در آغاز تحریر	برای حق شناسی نظم تا باز

[illegible] قدیم
وموصوف باوصاف الکمال

خداے کو قدیم و خالق کل
ز بیچون و چه ا[illegible]
منزه ذاتش از تجویز نقصان
کمال هر صفت در ذات رحمان

هو الحی المدبر کل آمر
هو [illegible] المقدر ذو الجلال

زیک کن کرد پیدا هر دو عالم
زهے اندازه ساز هر [illegible]
حیات اقتضاے وصف یزدان
بیک اندازه خلقت کرد امکان

مرید [illegible] والشر القبیح
ولکن لیس یرضی بالمحال

پدید آرنده هر خیر و شر را
پسندش نیست اظهار محالات
نباشد راضی از ما حق بعصیان
ز اظهارش نه عاجز بود سبحان

صفات [illegible] لیست عین ذات
ولا غیر سواه ذا انفصال

صفات منتسب در ذات بارے
نباشد غیر ذاتش هم صفاتش
نباشد عین ذات ذات منان
نباشند [illegible] چون وصف حدثان

صفات الذات والافعال طرا
قدیمات مصونات الزوال

وے اوصاف و افعال خجسته
قدیم اندان زمان کاب [illegible]
شوند در ذات حق چون اتصالان
مبرا از زوال و شبه حدثان

نسمے الله شیأ لا کالاشیا
وذات عن جهات است خال

بیک نام حق باشد و [illegible]
نباشد او چو شئ ذات [illegible]

[illegible]ش شش جهت بچارگانند — مبرا از نقائص ذات فیضان[ش]

ولیس الاسم غیر المسمی
لدی اهل البصیرة خیر آل

نباشد نام غیر نام ذو را — بود هر نام واسع بهر عد فا[...]
شد الله نام ذات عین باری — بر ارباب نکر و اهل ایما[ن]

وما ان جوهر ربی وجسم
ولا کل وبعض ذو اشتمال

همانا ذات حق نے جسم و جوهر — نه جای او نگردد بروی ازما
نه در کل منحصر ذاتش نه در جزء — ز کل او مشتمل بے قید[...]

وفی الاذهان حق کون جزء
بلا وصف التجزی یا ابن خال

جزء باشد که او قسمت نیابد — ثبوتش حق بود در پیش اد[...]
بود ثابت ازان جزء رشته اجساد — اگرچه منکر اند اهل عد وا[...]

وما القرآن مخلوق تعالی
کلام الرب عن جنس المقال

کلام الله بود از جنس گفتار — قدیم است و نه از مخلوق دا[...]
کلام حق بود گفتار نفسی — که ترکیب و حروفش جمله حدثا

جمیع العلم فی القرآن لکن
تقاصر عنه افهام الرجال.

همه کان علم را قرآن حاوی — بهر حرفش هزاران علم پنها[ن]
نگردد و اشگاف آن معانی — شده عاجز عقول نیک مردا[ن]

ورب العرش فوق العرش لکن
بلا وصف التمکن واتصال

خدا اسے برعرش ست قائم — ولیکن نیست در ذاتش تمکن
بلا هیئت سکون و وضع اماکن — نباشد عرش حق را اتصالا

وما ان صورة ربي وعرض
تعالى الله عما في الخيال

روا نبود تصور نسبت حق — بود برتر خداوند دو عالم
بطرز عرض حادث نیست رحمان — ز منسوبات این و آن نمایان

وما التشبيه للرحمن وجها
فصن عن ذاك اصناف الاهالي

خداوند جهان باشد منزه — خاموشی واجب آمد زین حکایت
ز تشبیه ید و رخسار و جولان — شده واجب ثبوت از قول نعمان

ولا يمضي على الديان وقت
واحوال وازمان بحال

روا نبود گذاره حال و اوقات — منزه از سمات حادثه زا
بر ارباب دانش سوی دیان — نشد آن جان آفرین انعهد ازمان

ومستغن الهي عن نساء
واولاد اناث او رجال

یقین بے آرزو ذات الٰهی — ملائک نے اناث و دختر انش
ز همتا خواستن از جنس نسوان — نکس پورش بوند از قوم مردان

كذا عن كل ذي عون ونصر
تفرد ذو الجلال ذو المعالي

منزه ذاتش از امداد دیگر — بفضل و رحمت و جود و نوازش
بے ایجاد و هم تکوین ملوان — نیاز بندگے را نیست خواهان

يميت الخلق قهرا ثم يحيي

نیز

فیحرمهم سطے وفق الخصال

همین میر ذی حسن خلق انشان تهرش
بخواهد داد پاداشے که شاید

کنندش باز زنده روز حیر ... شران
سپے هر نیک و بد بر نمط احسان

لاهل الخیر جنات و نعمے
وللکفار ادراک النکال

نکوکاران را پاداش بخشد
بود کفار را جا در جهنم

پر از نعمت بهشت و حور غلمان
مقام مشرکان حق کرد نیران

وللجنات و النیران کون
علیها مر احوال خوال

بود جنات و دوزخ هر دو موجود
بران هر دو گذشت احوال ماضی

وجودے یافته از کون امر ... ان
محقق شد برا ... ور بیان

ولا یفنے الجحیم ولا الجنان
ولا اهلوهما اهل انتقال

جهنم را فنائے نیست هرگز
نباشد ساکنان آن دو جا را

لا ... هر جا بود گلزار رضوان
مماتے بر مثال این جا باشان

یراه المومنون بغیر کیف
وادراک وضرب من مثال

بما نا بے جهت بے مثل تشبیه
شود دیدار حاصل حضرت حق

بلا ادراک چون خورشید تابان
بجنت مومنان را نهج ایمان

فینسون النعیم اذا راه
فیا خسران اهل الاعتزال

ز خاطر بگذرد از دیدن حق
شود کفار مشتم که راغ امست

بهشت و نعمت و رخسار حوران
بدیشان حال شان گردد پریشان

وما ان فعل اصلح ذا فتراض
علی الهادی المقدس ذی التعالی

بود از فرض لازم خاطر عبد — نمودن سوی بهتر کار میلان
نباشد بر خدا واجب چنین کار — ازین نسبت مبرا ذات یزدان

وفرض لازم تصدیق رسل
واملاک کرام بالنوال

رسولان را بود تصدیق کردن — ز فرض لازمی دین داران
ملائک را ز اصحاب نوازش — شده تصدیق فرض از نص قرآن

وختم الرسل بالصدر المعلی
نبی هاشمی ذو جمال

محمد خاتم پیغمبران شد — شد از صدر الصدوری بار یابان
نبی هاشمی یثربی زا — سوی اوج شفاعت گشت تابان

امام الانبیاء بلا اختلاف
وتاج الاصفیاء بلا اختلال

شبی در مسجد اقصا محمد — امام انبیا شد قرب جویان
محمد تاج فرق اصفیا شد — خلائق را بنا شد مدخل آن

وباق شرعه فی کل وقت
الی یوم القیامة وارتحال

بود باقی همیشه دین احمد — بماند تا قیامت پایداران
نگیرد شرع احمد نسخ هرگز — شده باطل ز دینش جمله ادیان

وحق امر معراج وصدق
ففیه نص اخبار عوال

ثبوت امر معراج ست تحقیق — بود تصدیق آن از شان ایمان

شده ثابت ز گفتار تواتر نباشد اعتراض اهل ایمان

وان الانبیاء لفی امان
عن العصیان عمدا والعزال

ز قصد و سهو باشد یا خطا را بمانند انبیا سالم ز عصیان
همانا انبیا معصوم ذات اند نگردد عزل خدمت‌های ایشان

وما کانت نبیا قط انثی
ولا عبد وشخص ذو افتعال

نگشته هیچ زن هرگز پیمبر نبی بے شک نبود آن دخت عمران
نه شد پیغمبرے بر عبد نازل پیمبر هم نشد بدکار مردان

وذو القرنین لم یعرف نبیا
کذا لقمان فاحذر عن جدال

زبان در بستن از حجت نه آمد بگفت و گوے ذوالقرنین و لقمان
نبی بودند خود شان یا حکیمے چنین فرمود آن ختم رسولان

وعیسے سوف یاتی ثم یتوی
لدجال شقی ذی خیال

نگردد باز مے آید عیسے ز شرع احمدی می کرده اعلان
پے قطع سر دجال کافر ظهور عیسے گردد نمایان

کرامات الولی بدار دنیا
لها کون فهم اهل النوال

کرامات ولے در دار دنیا شده ثابت بر ارباب عرفان
که عالی همت شان فی النوال ست کرامے ذات شان ست اهل احـ

ولم یفضل ولی قط دهرا
نبیا او رسولا فی انتحال

نخواهد بود هرگز فضل اقطاب — مساوی یا فزون تر از رسولان
ولیکن با نبی همتا نباشد — ولی از نور شان اند اقتباسان

وللصدیق رجحان و فضل
علی الاصحاب من غیر احتمال

فضیلت های بو بکر است با سر — بر اصحاب دگر میداشت رجحان
خلافت مصطفی خود داد او را — نبی صدیق گفتش از صدیقان

وللفاروق رجحان و فضل
علی عثمان ذی النورین عال

پس از بوبکر فاروق عمر را — فضیلت بود بر دیگر ندیمان
مقام مصطفی را دوم بود — مفضل بود بر عثمان عفان

وذی النورین حقا کان خیرا
من الکرار فی صف القتال

شد ثابت که ذی النورین بهتر — همی بود از علی و دیگر اقران
که بود از صف در کرار فائق — بمیدان وغا عثمان عفان

وللکرار فضل بعد هذا
علی الاغیار طرا لا تبال

علی شیر خدا افضل تری بود — پس از عثمان از دیگر حبیبان
که نامش حیدر و غالب لقب بود — شد از حق سرفراز از [illegible]

وللصدیقة الرجحان فاعلم
علی الزهراء فی بعض الخصال

فضیلت داشت صدیقه ز زهرا — به بعض خصلت پاکیزه شد دان
عموما فاطمه را هست تشریف — یقینا در جهان از جنس نسوان

ولم یلعن یزید بعد موت

سوی المکثار فی الاکثار خال

بے کردند لعنت بعد مردن	یزید بد و سیه را نیک مردان
کرآن کس که گوید لعنت از شوق	بگفت و گوئے لعنت کرد غلیان

وللمقتول مقطوع الاجل
سوی من عند اصحاب الضلال

بوقت مرگ خود هر کس بمیرد	نباشد وقت کس را دفع امکان
قتیلان مردگان وقت شانند	نکرد انکار کس جز اهل ضالان

وایمان المقلد ذو اعتبار
بانواع الدلائل کالنصال

شد ایمان مقلد معتبر هم	ز حجتها حضور اهل ایمان
سپے عرفان خاوند حقیقے	مقلد را نے بایست برهان

وما عذر لذی عقل بجهل
بخلاق الاسافل والاعالی

نخواهد بود عذر جهل کافی	سپے ذی العقل در توحید یزدان
بذات خالق بالا و پستی	گواهی میدهد عقل از نمایان

وما ایمان شخص حال یاس
بمقبول لفقد الامتثال

نه کار آمد شود ایمان وایقان	بگاه مرگ در هنگام ذوبان
لشد فرعون مومن وقت یاسش	که کم کردست وقت حکم ایمان

وما افعال خیر فی حساب
من الایمان مفروض الوصال

نکاری خیر بهتر در حساب ست	بجز ایمان بر عقل همه دان
یقین شد فرض لازم وصل کردن	عباد تهای خالص راز ایمان

ولا یقضی بکفر وارتداد
بقهر او بقتل و اعتزال

نشاید کرد حکم کفر و ردت
زنا باشد غضب یا قتل و دزدی
بر آنکس کو کبیره یا ورشد بعصیان
گنهگاران را امید غفران

ومن هو ابتده او بعد دهر
یعر عن دین حق ذا انسلال

کسے کو گفت خواهد گشت مرتد
همان فی الفور خواهد گشت مرتد
پس از چند روز و سال و از زمان
برون رفته بود از حد اذعان

ولفظ الکفر من غیر اعتقاد
بطوع رد دین باغتفال

روا نبود کلام کفر گفتن
زخواهش یا زغفلت گفته باشد
بغیر اعتقاد الفاظ آن
نباشد ثابت او دین و ایمان

ولا یقضی بکفر حال سکر
بما یهذی و یلغوا بارتحال

قضاے کفر ناجائز به مخمور
زمستی پا چو در لغزش در افتد
نباشد اعتبار قول سکران
اگرچه گفت کفر از لغو و هذیان

وما المعدوم مرئیا و شیئا
لفقه لاح فی یمن الهلال

نگردد هیچگاه معدوم مرئی
دلیل قول ما یمن هلال ست
بود معدوم لاشئ پیش نعمان
شده ظاهر بچشم نکته دانان

وغیر ان المکون لا کشئ
مع التکوین خذه الاکتحال

مکون غیر تکوین ست بے شک
نباشد متحد این هر دو یکسان

تکوین حادث موجود باشد | بود تکوین قدیم ای نور چشمان

وان السحت رزق مثل حل
وان یکره مقال کل غال

حرام آمد خورش چون رزق حلت
خلاف کرده اند از گفتگوها
بود سحت ای پسر مرزوق انسان
باین گفتار ثابت اعتزالان

وفی الاحداث عن توحید ربی
سیبلی کل شخص بالسوال

بهر کس در بلای پرسش افتد
جواب باصواب آن دو سائل
بقبر خویش از توحید یزدان
دهند از فضل بیچون اهل ایمان

وللکفار والفساق یقضی
عذاب القبر من سوء الفعال

بود کفار و فساق و شقی را
بماند تا قیامت لاحق حال
عذاب قبر از بدکاری شان
سزای گور چون تکلیف نیران

دخول الناس فی الجنات فضل
من الرحمن یا اهل الدمال

دخول خلق در فردوس و جنت
عمل کاره آمد آنجا نباشد
ز افضال است ای امیدواران
بجز افضال بی پایان رحمان

حساب الناس بعد البعث حق
فکونوا بالتحرز عن وبال

حساب خلق خواهد گشت بی شک
از آن روز وبال و آفت انگیز
بروز حشر بعد البعث اذعان
بباید بود دائم مر ستاکان

ویعطی الکتب بعضا نحو یمنی
وبعضا نحو ظهر والشمال

در آید از یمین سوے خداوند
ز پشت و از شمال آید بمر حق
نوشته نامهاے نیک مردان
کتاب خفظ کان تیرہ بختان

وحق وزن اعمال وجری
علے متن الصراط بلا اهتبال

عمل هاے کسان سنجیده گردد
بروز حشر بے شک گرد آخر
گذر افتد بجسر متن نیران
شده تحقیق پیش نکته سنجان

ومرجو شفاعة اهل خیر
لاصحاب الکبائر کالجبال

ز اهل خیر باشد بے شک امید
گنا هاے کبائر گرچه باشد
شفاعت خواهی ارباب عصیان
چو کوهستان بدون شرک یزدان

وللدعوات تاثیر بلیغ
وقد ینفیه اصحاب الضلال

بود دعوات را تاثیر جزمے
کمر بستند بر انکار صارف
پئے ایصال خیر خیر خواهان
نهانا گمرهان کید شیطان

ودنیانا حدیث والهیولے
عدیم الکون فاسمع باحتذال

بود دنیا حدوث حادثه زا
هیولے ثابت موجود باشد
عدیم الکون ثابت شد باذهان
شنیدن باید این گفتار شادان

وللموتات اسباب کثیر
وقد ینفیه اهل الاعتزال

بود اموات را اسباب لاحق
کمر بستند در راه بغاوت
معین از حضور جل سبحان
عناد از راه حق اعتزالان

وذو الایمان لا یبقے مقیما

بشوم الذنب فی دار اشتغال

مقیم دائم درکات دوزخ
رسوم ذنب نفس معصیت زا
نباشد عاصیان اہل ایمان
جہنم جائے شان یک چند دزان

لقد البست للتوحید نظما
بدیع الشکل کالسحر الحلال

پے توحید ماتن کرد رنگین
بود سحر حلال این نظم تازی
مہیا صورتے از نظم تابان
پسند خاطر دانش پژوہان

یسلی القلب کالبشری بروح
ویحیی الروح کالماء الزلال

چنان کز مژده راحت فزائے
پے تشنہ لبان چون آب شیرین
نشود خود پسند طبع ناگواران
کند زنده روان تشنہ آبان

فخوضوا فیہ حفظا واعتقادا
تنالوا جنس اصناف النوال

خیالی کرده باید اندرین نظم
کہ تا از خواندنش باشی بکونین
زروے حفظ وطرز دینداران
بظل فضل ایزد جائے پابان

وکونوا عون ہذا العبد دہرا
بذکر الخیر فی حال ابتہال

پے این بنده باشے ابتہالا
رجائے ماتن است امید شارح
بذکر خیر دائم یادگاران
ز اخوان الصفا اے دوستداران

لعل اللہ یعفو بفضل
ویعطیہ السعادة فی المآل

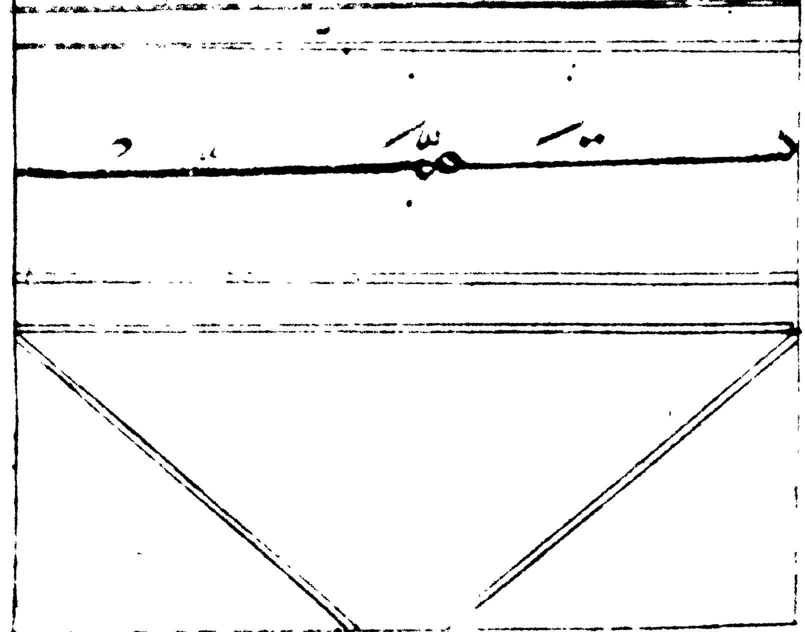
شد از ایزد مرا زین نظم امید
سعادت مالی کار ما نوازش
خط آزادگی بند عصیان
کند از فضل بے چون خویش رحمان

وانی الدهر ادعو اکیه ولسے
لمن بالخیر یوما قد دعا لی

اگر روزے کسے ما را کند یاد
کنم یادش همیشه تا قیامت
شد از عبد الکریم این نظم منظوم
شود در مبحث بحث عقائد
رئیس علم دین علم عقائد
نوشتم نسخه شد چون اماے
ز فضل حق شد انجام کتابت
گرامی نامه را نامیده کردم

ز صدق دل دعای خیر گویان
دعاے دل کنم تا وسع امکان
بوجه لله پے تقریر ایمان
فروغ افزاے طبع دوستداران
حمائل ہاے آن فن شد نمایان
پے حفظ احبا و عزیزان
بترک هزلیات اعتزالان
بمنصات احبان اے نکته سنجان

قَدْ صَارَ التَّمَامُ بِفَضْلِ مَالِكِ العَلَّامِ المَلِكِ



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ۝ المحمود بالمحامد الرحمن الرحیم ۝ مالک یوم الدین ۝ فی کل حال و مآل ایاک
نعبد و ایاک نستعین ۝ و نصلی علی خاتم الرسل الهادی المهدی الذی هدانا الی الصراط المستقیم ۝ صراط الذین
انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین ۝ المتجلی فی حظیرة القدس عن خلقناک بخلق عظیم المتفضل
فی جلابیب الشهود فی برزخ الجامع للفیض الاقدس و الفیض المقدس عن ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
و الصلوة و السلام علی آله و اصحابه و ازواجه و جمیع المهاجرین و الانصار اللهم امطر علیهم شآبیب جودک
و جازهم احسن الجزاء یوم القرار **اما بعد** معرفت او تعالی جلشانه باسمائه و صفاته و عبادت و اطاعت
او تعالی سبحانه با خشوع و خضوع مقصود عبودیت انسان اشرف المخلوقات و غرض اصلی **فرزند آدم است**
لما فی فتاوی الشامیة و هو بیان العباد لم یخلقوا الا لها قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون الآیة
و لما فی روح البیان حلاوة العبادة الا بعد معرفة التامة بالله تعالی و الشهود الکامل له و ذلک لان
لذة المناجاة لا یحصل الیها السایس فعبادة اهل الحجاب لا یخلو عن فتور و کلفة بخلاف اهل الکشف
الا آنکه نهد حلقه بگوش تا ضوابط اطاعت و شرائط عبادت و طرائق خوف و خشیت معلوم نکند
باداء عبادت و بجا آوری اطاعت قاصر خواهد بود و همین ضوابط عبادت و طرائق و شرائط
اطاعت را علم در اصطلاح علم وراثت نامند و علمای علم وراثت را علمای ظاهر و علمای علم وراثت

علمای باطن نیز گویند خوف وخشیت لازمه عبدیت وضروری آن طاعت وعبادت ست وعلمای
علم ورحمت ودیانت ازین عطیه خوف وخشیت ممتاز بارگاه حضرت کبریائی اند وجاهل ازان
بی نصیب لقوله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء وبقوله علیه السلام انا اعلمکم واخشاکم بالله کما فی منح
الغیب لانه یفید ان الخشیة من الله تعالی من لوازم العلم بالله فعند عدم الخشیة یلزم عدم العلم
بالله وهذه الافادة تنبهک علی ان العلم الذی هو سبب القرب من الله تعالی هو الذی یورث
الخشیة وفی الحدیث من لم یخف الله خیف منه قال الامام السخاوی معناه صحیح فان عدم الخوف
من الله تعالی یورث صاحبه فی کل شیء ... وذکر وفی المثنوی المعنوی - لاتخافوا مژده ترسنده است
هرکه بترسد مبارک بود وهست :: لاتخافوا هست نزل خائفان :: هست درخور از برای خائفان
خوف وخشیت مناصب دانایان بود :: هرکه دانا نیست کی ترسان بود :: ترسکاری رستگاری وره
هرکه درد آرد علاجش درمان برد :: هرکه ترسد مر ورا ایمن کنند :: مر دل ترسنده را ساکن کنند
آنکه خوفش نیست چون گویی مترس :: درس چه دهی نیست او محتاج درس فی ماموره عرفان باری وتکالیف
عبادات او سبحانه بر نهج شرعی تا از کیفیت مامورات ومنهیات شرعی ونعمت وعظمت او تعالی
جلشانه که امر حقیقی جمیع مامورات ست بواسطه علم دینی مکتسبه آگاهی ندارد از خوف ورجا نیز
خبری نخواهد داشت وعلم باسرار اوامر ونواهی خشوع وخضوع بدل مکلف پیدا می کند کما لایخفی عند
ذوق سلیم علما می فرمایند که آگاهی از حال امر وآمر نخستین از اینان امر ضروریست که ازان
هیبت ورعب آمر وخواهش ورغبت امر وخواهش وانبساطیان امر بدل حاصل شود ومذاق لاتقربوا الصلوة الا
بحضور القلب بقلوب مومنین نیکو صورتها صورت نسبت می گردد وپس بحاصل ومحصول این
قضیه موجبه کلیه واجب ترین افتاده که مسلمانان نخستین باسرار مرموزه اوامر ونکات مخصوصه
نواهی واقفیتی شایسته پیدا کنند تا بخشوع وخضوع وهول وترسکاری بایمان واجتناب مرتکب
باشند وسعادت ابدی بفنا فی الله وبقا بالله بخود حاصل کنند وخود را وارهان از نکال ابدی
سازند لحاظا برین تعلیم وتعلم علوم هادی الخیر ومانع الشر عموم مومنین وکافه مسلمین امر ضروری
لابدیست وبرادران دینی فی زماننا اکثری از بهره عربی بی بهره یافته می شوند ودر زبان فارسی این
گونه کتب این فن قلیل الوجود وکثیر الضرورت ست لاجرم بنده ضعیف عاصی خاکپای علمای

حری ولی عبد الکریم حاکی حنفی ابن شیخ عبد العظیم بن شیخ محمد فائق بن شیخ محمد صادق بن شیخ محمد زاهد المرحومین المغفورین رضی الله عنهم و رضوا عنه الاهی پوری من متعلقات صوبه ذهاکه بنگاله مسائل مفتی بها محضه با حکمت خاصه مرموزه از کتب متداوله علمای این فن حکایة و تالیفا فراهم ساخته مستنبط نموده خالصه لوجه الله تعالی و تقدس درج این اوراق نموده پیشتر ازین بطور مختصر تالیف این ارجوزه شده چاپ شده بود بآن هنگام این گمنام بنوکری انگریزی پابند و بکثرت مشاغل و قلت فرصت وابسته بود ازان آن نموذه کهن مختصرانه تالیف بود و الآن بفضل رحمان ازان مشاغل وارسته بحصول فرصت تامه آن کهن نامه را بازدیاد فوائد زوائد باول قاطعه ساطعه صحیحه تالیف نو ساخته این مؤلفه نو را بمشیة الله عزوجل همون **تنویر القلوب** موسوم ساختم **شعر** هر که خواند دعا طمع دارم * زانکه من بنده گنهگارم

ان الله ولی التوفیق و هو خیر رفیق و هو حسبی و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر

پرتو اول در بیان علم درایت و علم وراثت

واضح است که فحوای کلام معجز نظام نص قرآنی و آیت سبع مثانی و نظم واجب التعظیم و التکریم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم نوع انسان مخلوق باحسن صورت و مجسم بجمیع کمالات صوری و معنوی است و مظهر اتم و اکمل فیض نامتناهی و به پیش محققین حقیقت حسن تقویم انسانی آن است که او تعالی جل شانه انسان را بصورت اوصاف کائنات آراسته گردانیده بخلاصه خصائص مبدعات شرف و اختصاص بخشید تا نموداری جمیع موجودات باشد علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی یعنی ذات فی ذکر حاله انسان ضعیف البنیان از حضور خداوند انس و جان بدو وجه تشریفی اتم و تعظیمی اعظم بر جمیع عالمیان یافته **اول** وجود باجود حضرت خیر البشر شافع یوم المحشر باین نوع انسانی موجود گردیده که آن فخر آدم و سبب ایجاد عالم باین نوع انسانی جلوه آرای جمال شهودی و صدر پیرای ازلی وجودی شده نوع جنسی خود را از انواع و اجناس دیگر ممتاز ساخت و شرافت و کرامت بخشید خداوندش خواهان و ما او را جویان ع بدرون است معرفی که تو الی شکر بیان چه غم است اگر بیرون حد شکر نداری * شده ام غلام صورت بمثال بت پرستان * تو چه یوسفی و لیکن سوی خود نظر نداری * بخدا جمال خود را خود زاینه به بینی * بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری

ثانیا الله رب العالمین انسان را به نشاط اولی بعطیه خلق الانسان علمه البیان از ملائک خلائق و از هم جنسان دیگرش شرافتی و کرامتی که شکرش نگفتن در نهایه عنایت فرموده و از سرفرازی

لقد کرمنا بنی آدم از دیگر انش معظم و مکرم ساخته - چنانچه آدم علم اسما آموخت ملائک عرش و فرش
سجده اش کردند و معترف بقصور شدند و خضر را علم خاص عنایت کرد موسی شاگردش شد و یوسف علم
تعبیر خواب آموخت سلطنت یافت از قید زندان رها شد و داود شق علم صنعت کرد مالدار شد سلیمان آن
سبق منطق الطیر خواند و حوش و طیور و جن و انس زیر نگین فرمانش شد عیسی علم توریت و انجیل یاد کرد
نبی مرسل گشت بمهد خویش گواهی و معصومی مادر خودش داد و سیدنا ابو القاسم علم لدنی دین و دنیا
تعلیم یافت از همگان مرسلین رسول معظم و ما من مرسلین تحت لوای او شد ازین صورتحال منکشف
پدید است که این شرافت و اختصاص انسان را به تشریف علم و حکمت حاصل گردیده آن علم و حکمت
را علم دراست و علم وراثت نامند هیچ ذکره انسان بی بهره ازین علوم چون حیوان مطلق اند لاریب فیه
پوشیده مباد که شرف شی اما بذاته است یا بغیره بر هر عقلای اهل و نحل علم ذو الشرفین است
چه خود بذاته شرایف است و عالم را نیز شریف و ممتاز الکائنات می گرداند چون آب طاهر و مطهر لما فی
مفاتیح الغیب ان شرف العلم بشرف المعلوم و علم غذای روح است و لذتی روحانی بخلاف لذات
دیگر که دافع الالام و رافعه الحال است و منصب ایمانی شعر تعلیم العلم لا ینبغی لمن لا فالناس من ذا اهل العلم
کو اطبائع نا اهل علم ضایع میگردد آن قصور نا اهل است و نقص علم نیست شعر گر نه بیند بروز شپره چشم
چشمه آفتاب را چه گناه لقول عم واضع العلم عند غیر اهله کمقلد الخنازیر الجواهر واللؤلؤ والذهب و لما فی
قانون شیخ الرئیس و ما احسن قول افلاطون ان الفضیلة یستحیل فی النفس الردیة رزیلة کما یستحیل الغذاء
الصالح فی بطن السقیم الی الفساد و لما فی تفسیر روح البیان قال بعض العلماء من زیادة العلم فی الرجل
السوء کزیادة الماء فی اصول الحنظل کلما ازداد ریا ازداد مرارة و مثل من تعلم العلم للاکتساب للدنیا و تحصیل
الرفعة فیها کمثل من رفع العذرة بملعقة من الیاقوت و نظارش بر دیدهٔ تدقیق اهل تحقیق پوشیده و مبرهن
بوده است علم حبیب است نفس انسانی را روحانی و جسمانی لقولهم العلم حبیب فی الغربة و انیس فی الغربة
و صدیق فی الغربة و دلیل الاعلام التجرد و الوحشة و دیده الی ان یوصل الی الحق حقیقتا علمای شریعت
وارث انبیا اند و ترکهٔ انبیا درهم و دنانیر نیست و نتوان بشدن جز علم و حکمت لقوله عم ان العلماء ورثة
الانبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما انما ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظ وافر و من سلک طریقا یطلب
علما سهل الله له طریقا الی الجنة در منقبت علم آیات قرانی و احادیث نبوی کثیره وارد است چنانکه قوله

قوله تعالى رب زدني علما ويرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات والله بما تعملون خبير وعلمك ما لم تكن تعلم وقوله عم تدارس العلم ساعة من الليل خير من احيائها وعن معاذ بن جبل قال عم تعلموا العلم فان تعلم العلم لله حسنة وطلبه عبادة ومذاكرته تسبيح وعن ابن مسعود من طلب العلم ليحدث به الناس ابتغاء لوجه الله اعطاه الله اجر سبعين نبيا و اما الآثار فمن وجوه العالم اراد فها بالتلميذ من الآب والام لان الآباء والامهات يحفظونها من نار الدنيا والعلماء يحفظونها من نار الآخرة وفي شرعة وفي المنودي الاشتغال بالعلم من افضل القرب وجمل الطاعات وانواع الخير وفي اللايحات ينبغي لطالب العلم ان يختار الاستاذ الاعلم والاورع والاسن بعد التامل التام كما اختار ابو حنيفة حمادا وعن سيدنا علي عم العلم افضل من المال بسبعة اوجه الى آخر القول العلم يقوي الرجل على المرور على الصراط والمال يمنعه

فصل در بیان تقسیم علم

علم منقسم بدو قسم ست دراست و وراثت قسم اول علم شرعی و مقاصد دینیه ست چون علم فقه و غیره و مبادی آن چون علم لغت صرف و نحو و این علم را علم دراست میگویند لما فی مفاتیح الغیب العلم علمان علم الشريعة وعلم الحقيقة ولكل منهما فصل في مقامه ولما في الفتح لقريب قال عم الشريعة اقوالي والطريقة اطواري والمعرفة راس مالي والحقيقة نقد حالي وحصول این علم دراست غرض الکتاب علم وراثت سنذکره انشاء الله تعالی و علم وراثت اصل علم دین ست و دراست فرع آن لما فی العوارف المعارف الصوفية اخذوا حظا من علم الدراسة فافادهم علم الدراسة العمل بالعلم فلما عملوا بما علموا افادهم العمل علم الوراثة آه ولما في اللايحات البرقيات المراد بالعلم علم الاشارة الوراثة والباطن والحقيقة الى آخر القول العلم الباطني من العلم الظاهري بمنزلة الروح والقلب من الجسد والقشر وبمنزلة المعنى من الصورة

فصل تعلیم علم

بر علمای ظاهر تعلیم علم ظاهر بقدر ضرورت امورات دینی فرض العین ست و زائد بران فرض کفایه و زائد بران مباح ست و فلاسفه و شعبده و غیره علوم بی دینی آموختن جائز نیست آموختن علم منطق جمهور از کبار فقها حرام نگفته و علمیکه غیر ضروری مفسد و پنداری و معرفت بار نیست آموختن البته حرام و غیر ضرور فقها علم حدیث و تفسیر و فقه و علم کلام آموختن را فرض العین و کفایه گفته اند و علمای باطن علم توحید و علم قلب و مکاشفه و معرفت الخواطر آموختن را فرض بیان کرده اند و بر جمیع مسلمانان طلب علم و

و آموختنش فرض ست لما فی فتاوی سراجیه روی انه علیه السلام قال طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة
و یوم فی طلب العلم افضل عند الله تعالی من عبادة عشرة آلاف سنة آه و لقوله علیه السلام العلم ثلثة آیة محکمة
او سنة قائمة او فریضة عادلة و ما کان سوی ذلک فهو فضل و لما فی الاشباه تعلم العلم یکون فرض عین
و هو بقدر ما یحتاج الیه لدینه و فرض کفایة و هو ما زاد علیه لنفع غیره و مندوبا و هو التبحر فی الفقه و علم القلب
و حراما و هو علم الفلسفة و الشعبذة و غیرهم الی آخر القول و لما رأی فی کتب اصحابنا القول تحریم المنطق

وصل در بیان عالم

عالم آن ست که پس از فراغ تحصیل علوم بر نهج علوم دینی عمل صالح بر طبق کتاب و سنت نموده غرق بحر معرفت
باری گردیده فنا فی الله شد احیاناً اگر عالمی بخلاف علم دینی متوجه بعبادات و دینداری و عمل صالح
نشود از جاهل بدتر و شیطان مجسم ست و نیز عمل جاهل فروغی حاصل نخواهد بود و عملش رد و باطل ست
چه جاهل از کیفیت او و از ترتیب صورت و ترکیب شرعی آگاهی ندارد و چون متوضی که از احکام شرعیه
وضو خبری ندارد بر نهج سنت وضوی او نخواهد شد نمازش نیز ناقص خواهد شد لما فی قسطلانی العمل
بلا علم لا یسمی عملا بل هو رد و باطل آه صاحب روح البیان تقسیم علما بر چهار قسم نموده چون بیانش محتوی
بر علم باطن ست از آن تقریرش بلا ترجمه منقول شد لما فی تفسیر روح البیان قال بعض الکبار العلما
اربعة عالم حظه من الله الله و هو مقام السر و الحقیقة قال الله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو و عالم حظه
من الله العلم و المعرفة بالله و هو مقام الروح و المعرفة و عالم حظه علم السیر الی الله هو مقام النفس و الطریقة
و عالم حظه علم السیر الی الآخرة و هو مقام الطبیعة و الشریعة آه صاحب لمحات برقیه و تاویلات نجمیه
و عوارف المعارف و مفاتیح الغیب علما دین را سه گونه تقسیم نموده اند عالمی که آب بحر فنای معرفت الٰهیه
گردیده بی خبر از احکام شرعی اند ایشان را عالم بالله غیر عالم بامر الله گویند عالم ثانی عالمی که بمعرفت صمدی
نظر موده به تحقیق و تفتیش احکام شرعی مائل اند این بزرگ از خدا غافل و بدنیا شاغل اند ایشان را
عالم بامر الله غیر عالم بالله گویند عالم ثالث آن بزرگ اند که ایشان را هر دو حاصل و بدین و دنیا کامل
ایشان را عالم بالله و بامر الله می خوانند و شیخ کلمی فرموده که هر یکی ازین وجود ثلاثها علامتی و نشانی
جداگانه بوده ست چنانچه عالم ثانی ذاکر بلسان اند دون القلب و خائف از خلق اند دون الرب و حجبی
از انسان اند بظاهر و شرمی از خالق ندارند بسر و خلاصت عالم اول خلاف نشانهای ثانی ست و عالم ثالث

کونه جالساً علی الحد المشترک بین العالم الغیب والشهادة وکونه معلماً للقسمین الذلیین وکونه بحیث
یحتاج الفریقان الاولان منه وهو یستغنی عنهما اه

وصل بیان علم وراثت

ثانیاً علوم باطن بعلم وراثت وحقیقت علم لدنی نامزد گشت وعلم مکاشفه متضمن این علومهاست وراثت بر دو نوع ست حسی ومعنوی وراثت حسی تعلق از قرابت نسبیه وسببی وصهری شرعی می دارد که در کتاب فرائض وقوم خوانده شد وراثت معنوی آنست که علمای وقت بتمامه پیروی انبیا نموده وارث ترکهٔ انبیا بعلم وحکمت می شوند وترکهٔ انبیا جز علم وحکمت نیست چون درین علم گفتگو است حقیقت معرفت او تعالی ست ازان علم حقیقتش نموده اند خود خداوند کریم بلا واسطه تعلیم علم لدنی می فرماید ازانش علم لدنی گویند کما ست تعلمنا بالحرف وصوت، وقرأناه بلا سهو وفوت * علم وراثت بر دو گونه است وهبی ومکتسبه وهبی چون بوحی رسالت ومکتسبه علم حقیقت ست که بتقوی وپرهیزگاری عمل نیکو این نعمت کبری علم حقیقت حاصل میشود کما قال بحر العلوم العلم علمان موهوب ومکتسب فالعلم الموهوب الامیراث له والعلم المکتسب وهو ما یحصل عن التقوی عمل الصالح کذا صرح ابن عربی اعلم المکتسبة التی بها حیاة الابدیة فی الدنیا والآخرة الی آخره انسان بذریعه علوم حقیقت ووراثت انسان کامل میشود وحقیقت این علم چیز اند معرفت النفس ومتعلق آن ومعرفت الله تعالی با تعلقات آن ومعرفت آخرت ومتعلقات آن وشناخت دنیاے دون ولوازمه آن عالم با عمل بعرفان این اشکال اربعه فیض تاب رتبهٔ حق الیقین وشهود عرفانی مے شوند ونتیجه کلیهٔ این علوم مقوله قیل وقال نیست وایشان پیوسته بجهاد اکبر مصروف می باشند وحصول این علم باهره در دل را بخود وامی کند وباقتضائیه ربطے از عالم ملکوتی وعلوی پیدا می سازد واین علم عرفی فقط همین علم دراست نیست واین علم سینه بسینه میرسد ویا ازید رحمت باری وآن علم لدنی ست لما فی اللآلی البرقیات ولفظ علم اللدنی لهذا العلم الباطنی الحاصل بمحض تعلیم الله تعالی من لدنه بغیر واسطه عبارت شیخ زین الدین الخوافی فرموده واضحانیکه صرف شغل بعلم دراست وارد وبمعرفت الله ومراقبه ربطی پیدا نکرد بنا زیست نیست گو هزار سال زیست لما فی البرقیات النجمیة لو عاش رجل الف سنة فی تدارس الاصطلاحات الی آخر القول لا شیم منها رائحة ولا تشاهد من آثارها وانوارها لمعة وعلم حقیقت وراثت عین شریعت غرای محمد بست صلعم لما فی لفتح القریب الشریعة اقوالی والطریقة اطواری والمعرفة راس

مانده والحکمة لله تعالی به علمای دین ... وقتا نیز مرتبه صنعت او اگر دون ضرورت دینی ست
... فیه لا تجعل و دون غیر ما ورد شرع الکتاب والسنة و ثمن من العلماء الا دبار ∴

وصل بیان صنف انسان

صنف از نوع انسان قایمون بالاوامر و شاغلین بالهوی اند و ایشان سه فریق اند قومی بر روش اهالی قیام بالاوامر بکسالت ... می کنند و پامال هوای خویش اند ایشان در تحت قوله تعالی فرأیت من اتخذ الهه هواه اند و این قوم از راه مستقیم پس دور افتاده و قومی لطلب ثواب جنت با وراد و مراقبه گاهی مغلوب هوا و گاهی غالب بر هوا اند ایشان از اهل سیئات اند و حوبا و ما تحت قوله ... و لکل ... که ... اند و قومی که الله فی الله فنا فی الله اند و هوای خود را برباد کرده اند و ایشان ... رحمت حق جای گرفته اند و منشا قوله تعالی و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی ... زین دنیا حاصل کرده اند ... شرح البیان فهو القائم بالامر ... نفسه ... من القیام بالاوامر المودی الی محبة الله الموصلة الی الحق ... باقیة و سعادة الدارین

وصل بیان استاد و شیخ و ضرورت آن

مخفی نیست که جهت تعلیم هر فنی که باشد ناگزیر استادی و معلمی و ادیبی و شیخی و پیری و مرشدی ضروری است چه بدون تعلیم استاد عالم و واقف حال تعلیم علم غیر معتاد ممکن نیست ... تعلیم علوم دراست حقیقت وراثت ضرورت استاد عالم است دیگر است استاد علم دراست را استاد و معلم نامند و علم وراثت و حقیقت را شیخ و پیر و مرشد میگویند للملافی فتوحات مکیه ان الشیخ من استاذ یتعلم منه التزکیة علی مراد الله الی آخر القول قابل الارشاد بداة طریق الدین و مفاتیح ابواب الیقین وجود الانسان الکامل غنیمة و فی الستة نعمة عظیمة ع زمن ای دوست این یک پند بشنو به بر و فتراک صاحب دولتی گیر که قطره تا صدف را در نیابد نگردد گوهر در وشش نیابد ∴ متحقق است که به حصول علوم حقیقت و وراثت بیعت به شیخ و مرشد کامل و پیر دستگیر ضروری ست که براه نادیده و نارفته باراه رو و ره شناس راه رفتن احسن ورنه خوف غول بیابانی ست هالی که شیخ نیست شیخش شیطانش بوده است شیخ بقوم خویش چون نبی با امت خود و از تعلیم و ادب شیخ استاد از تعلیم با فضل بیعت از به شیخ و اصل و مرشد کامل عین بیعت از به خدا و رسول خدا است

بقوله تعالی ید الله فوق ایدیهم ولقوله عم الحجر الاسود یمین الله فی ارضه فمن لم یدرک بیعة رسول الله
فمسح الحجر فقد بایع الله ورسوله انسان کامل از حجر افضل است لاکلام فیه لما فی اللمعات شرط المسافر
ان یطلب الرفیق ثم یاخذ الطریق ومن شرط الرفیق ان یکون احدهما آمرا والثانی مامورا وتابعا
ولما فی روضة الخطیب من لم یکن له الشیخ فشیخه الشیطان وکل مرشد کامل عیسی وقت ولما فی روح البیان
کما قال عم الشیخ فی قومه کالنبی فی امته ولما فی تفسیر احمدی بل الاستاذ والشیخ افضل من الاب فاو بالاد
حسن ادبه قال عم من تعلم حرفا فهو مولاه وقال عم الشیخ فی قومه کالنبی فی امته بغیبت پیر و شاید تصور شکل
خیالی صورت مرشد برای امین مرید نفع کثیری می بخشد چون فایده صحبت حضوری پیر لما فی قول الجمیل
شاه ولی الله محدث واذا غاب الشیخ عنه یخیل صورته بین عینیه بوصف المحبة والتعظیم فتفید صورته
ما تفید صحبته وهکذا فی کتاب شیخ شهاب الدین سهروردیه آه مولوی معنوی فرموده گفت پیغمبر
که شیخی رفته پیش * چون نبی باشد میان قوم خویش * ای خنک آن مرد کز خود رسته شد * در وجود
زنده پیوسته شد * وای آن زنده که با مرده نشست * مرده گشت و زندگی از وی برست * پس بهل
راکه نه دیسی تو هیچ * هین مرو تنها ز پیر سر مپیچ * گر تو سنگ و صخره و مرمر شوی * چون بصاحب
دل رسی گوهر شوی * یار خندان یار خندان کند * صحبت مردانت از مردان کند * کوه گور آن
مرد در کربلا * تا نیفتی چون حسین اندر بلا * تولد انسانی بچند وجه شعب است اولا تولد صوری وثانیا معنوی
هر یکی ازین تولد دوگانه اضطراریست واختیاری وبه تولد اضطراری کسب عبد را هیچگونه بان ولادت
دخلی نبوده است واین تولد منحصر بر افضال ایزدیست وعنایتش چنانچه تولد عیسی صلعم وخلقت
نبوت انبیا وخلقت ولایت اولیا او تعالی سبحانه هر که را خواسته باشد رسول خود کند ولی خواهش
وبلا کسب جدید او ولی مادرزاد کند کسی را بدان گفتگوی نمیرسد ان الله علی کل شیء قدیر وولادت اختیاری
صوری انسانی آن ست که رحم زنان صوری نطفه شوهران صوری خویش بشهوت اخذه خود در گرفته
بترتیب اربعین های خویشش شکلی حیوانی پیدا می کند و بازه بقوت واقعه خود از پرده جای خویش
بعالم صورت صوری پدیدار می کند نامش دیده بگرست آنچنان از نفخ روح القدسی شیخ مرشد کامل
بعالم شهود وجود ثانی در گرفته نامزد خلف الرشید مرید کامل شیخ بعالم وجود ظاهر میکرد ولما فی روح البیان
اب ولدک واب بارک واب علمک ولما فی تاویلات النجمیة ان الله تعالی کما یصور الجنین بصورة

الانسانیة علی نطفة سقطت فی الرحم بتدبیه الاربعینات فلذلک اذا سقطت من صلب ولایة رجل من رجاله نطفة ارادة فی رحم قلب مرید صادق والمرید یسلم التصرفات ولایة الشیخ وهی بمثابة تلک الارحام ویضبط احوال ظاهره وباطنه علی وفق امر الشیخ ویختار الخلوة والعزلة کلا یصدر منه حرکة عنیفة او یجد رایحة غریبة یلزم منها سقوط النطفة وفسادها یقعد بامر الشیخ وتدبیره فالله تعالی یصرف ولایة الشیخ المؤید بتایید الحق بمرور کل اربعین علیه بشر النطفة یحولها من حال الی حال وینقلها من مقام الی مقام الی ان یرجع الی حظائر القدس ورياض الانس التی منها صدر الی عالم الانس بقدم الاربعینات الاولی فلما وصل الی مقامه الاول ایضا بقدم الاربعینات کما جاء ثم خلق الجنین فی رحم القلب وهو یجعل خلیفة الله فی ارضه فیستحق الانسان ان ینفخ فیه الروح المخصوص بانبیائه واولیائه وهو روح القدس الذی متولی القاء به کقوله تعالی یلقی الروح من امره علی من یشاء من عبادة الی آخر القول فاذا نفخ فیه الروح یکون آدم وقته فیسجد له بالخلافة الملائکة کلهم اجمعون فاحفظ آه

وصل در بیان ولایت

شارح ولایت اولیای را بدو قسم منقسم نموده اند یکی ولایت عامه که بدان ولایت عوام مومنین نیز داخل اند لقوله تعالی والله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور ودیگر ولایت خاصه که واصلین بحق وعباد خواص واهل تحقیق بدین ولایت شامل ود اخل اند لقولهم والولایة عبارة عن فناء العبد فی الحق والبقاء به لایشترط فی الولایة الکرامات ومدار این ولایت خاصه برچهار چیز سبت اجتهاد وسلوک وسیر وطیر خواص مومنین بقوت اجتهادی سلوک تحقیق حقائق ایمانی نموده بحصول ایمان تحقیقی وعین الیقین سر بر فلک بر زده اند وایمان عوام مومنین ایمان تقلیدی است وهو غیر نافع للمعرفة طیاره قومی اند خواص که بقوت ایمانی تحقیقی وکیفیت عرفانی خاک بر فرق دنیا واهل دنیا ریخته بترک عوائق وعلائق دنیوی داخل صف اول ملأ اعلی شده اند کما قال صلی الله علیه وسلم رأیت جعفر ابن ابی طالب یطیر فی الجنة مع الملائکة بجناحین قوم سیاره اند خیلی شغل دنیوی نیز میدارند اما عام واماده طیران اند بترک علائق آهسته آهسته فاسد ورنه خوف سوء خاتمه است اللهم احفظنا منهم ولا تجعلنا من الضالین

وصل در بیان ضرورت اربعین

علمای ربانی و مشایخ زمانی اطبای روحانی اند لحاظ با مراض قلبی مرید مسترشد شان دوای عملی و معاجین
مفرح قلبی شان می کند و بسا اوقات بدفع خلط سوداوی رذالت نفس مرید سفوف سودای اربعین
تجویز می کنند و لحاظ به ثقالت و خشونت خلط سوداء مرید همون داروی اربعین با ره سه با ره استعمال
می نمایند و تمیل هر شی که از اربعین حاصل است احدی ازین امور عامه منکر شدن نمیتوانند چون
خلقت انسان وغیر هم لما فی روح البیان کما قال عم من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع
الحکمة من قلبه علی لسانه ولما فی عرایس البیان طریق تحصلها لقوله عم من اخلص لله اربعین صباحا
ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه کما ان القلب مهبط الوحی من الحق کذلک مهبط الحکمة و آیة لقوله
تعالی فتم میقات ربه اربعین لیلة ناشی جهت که شب برای اربعین مخصوص است چه شب را بر روز از
مضمون قرآنی فضیلتی ثابت چه خدای کریم شب را برای عبادت و روز را برای معیشت انسانی آفرید
عبادت که بر زمان معیشت تشریف دارد لاریب فیه لما فی تاویلات النجمیة وان للیل خصوصیة
بتقرب لقوله عم ان اقرب ما یکون العبد من الله فی جوف اللیل و هکذا قوله عم ینزل الله
الی السماء الدنیا و بوجه تقرر چهل روزه علما تقریری کرده اند که اعداد چار درجه یک یک
و ده ده صد صد و هزار هزار و ده را عدد کامله هم گویند که شاهد بران قرآن است لقوله تعالی تلک عشرة
کاملة و اگر ان عشره کامله را بران درجات اربعه ضرب کرده شود اربعین حاصل میشود ازان اربعین مقرر شد

وصل در بیان مکاشفه

در شرح مکاشفه علما گفتگوها کرده اند لما فی القسطلانی شرح صحیح بخاری شریف فی شرح المکاشفة وهی
نور یظهر فی القلب عند تزکیته فتظهر به المعانی المجملة فتحصل له المعرفة بالله تعالی واسمائه وصفاته وکتبه
ورسله وینکشف له الاستار عن مخبات الاسرار وقال بعض العارفین من لم یکن له من هذا العلم شی
یخشی علیه سوء الخاتمة ذلک سر لاهل العلم ینکشف لما فی فتوحات مکی واما علماء الکشف والشهود
وهم المؤمنون المتقون فان الله جعل لهم فرقانا او فهم ذلک الفرقان علی الوحی اهل المکاشفة فی الله الی الآخره

پرتو دوم در بیان عالم مثال

در وجود عالم مثال و موجودیت آن از قبیل وجود عالم تمثال احادیث کثیره بروایت صحیحه مروی است
که خداوند کریم جل شانه قبل از وجود موجودات حسی ارضی مثل الموجودات عالمی دیگر بمناسبات تامه ای

این عالم اولا پیدا نموده وموجود ساخته واین عالم را به عالم مثال نامزد فرموده وآن عالم عالمی ست
غیر عنصری ثم درین عالم عنصری بمثل العالم غیر عنصری مخلوقات را تخلیق فرموده وپدیدار ساخته کرد اصل
آن مناسبات تفصیلے عالم مثال هر خاص وعام را در قیامت حاصل خواهد شد چون رویت معرفت
ومنکر که معروف منکر را آن روز حسرت وبشاشت اهل هر دو عالم خواهند دید وحالیا غیر مرئی بودن
عالم مثال جای تعجب نیست چه بسا مبهوات که ناس متعارف فیما بین الناس ست چون عنقا
غیر مرئی ست وشکل شباهت خلقت این عالم حسی عنصری بعینه شکل وشباهت خود نیست
بلکه شکل اصل شکل آن عالم مثال ست چون شکل زن مونسه فاجره شکل سگ دران عالم ست پس
همه با شکل اصلی خود با خود خواهند دید حین لا ینفع التحسر خلاصه آنکه بر ارباب بصیرت صورت
آن عالم مثال ظاهر ومنکشف ست وعوام مومنین را تصدیق وتسلیم آن از ضروریات ایمان ست
کما فی روح البیان فلذلک خلق الله عالم المثال برزخا جامعا بین جامع بین عالم الارواح
وعالم الاجسام لیصح ارتباط احد العالمین بالاخر فیتاتی حصول التاثر والتاثیر وصول الامداد والتدبیر
وهذا شان روح الانسان مع جسمه الطبیعی العنصری الذی یدبره ویشتمل علیه وعلما وعملا فانه لما کانت
المباینة ثابتة بین روحه وبدنه وتعذر الارتباط الذی یتوقف علیه التدبیر ووصول المدد الیه
خلق الله نفس الحیوانیه برزخا بین البدن والروح المفارق فنفسه الحیوانیة من حیث انها قوة
معقولیة هی بسیط تناسب الروح المفارق ومن حیث انها مشتملة بالذات علی قوی مختلفة متکثرة
منبثة فی اقطار البدن متصرفة بتصرفات مختلفة ومحمولة ایضا فی البخار الضبابی الذی فی تجویف الایسر
من القلب الصنوبری تناسب المزاج المرکب من العناصر فحصل الارتباط والتاثر والتاثیر وتاتی
وصول المدد واذا وضح هذا فاعلم ان القوة الخیالیة التی فی نشاة الانسان من کونه نسخة من العالم
المثالی المطلق کالجدول بالنسبة الی الکل وکالجدول بالنسبة الی النهر الذی هو مشرعه وکما ان طرف
الجدول الذی یلی النهر متصل به کذلک عالم الخیال الانسانی من حیث طرفه الاعلی متصل بعالم المثال
والمثال نوعات مطلق ومقید فالمطلق ما حواه العرش من جمیع الآثار الدنیویة والاخرویة والمقید
نوعان نوع هو مقید بالنوم ونوع غیر مقید بالنوم مشروط بحصول غیبة وفتور بانی احسن والله اعلم بالصواب

پرتو سوم دربیان ملاء اعلی

بنصوص قاطعه حضرت ربانی و آیات ساطعه قرآنی تحقیق ملأ اعلی به ثبوت پیوسته اهل ایمان را تصدیق و ایقان آن جزو ایمان ست و آن جای مستفاض شرعی جای ست که افاضل ملائکه حضرت سبحانی و مقربان بارگاه صمدانی بدانجا جای و ماوای می دارند و ایشان بدانجای محمود همیشه بر مصالح نوع کائنات مامور ند از برای نیکوکاران اهل ایمان و دعا خیر دنیوی و دینی می کنند و از برای ایشان طلب رحمت و برکت از حق می دارند و عاصیان ساعی فساد را لعنت و به یمن دعای خیر ایشان نزول رحمت و برکت بر مطیعان می شود و خلاف آن حسب حال عاصیان ست خداوند کریم واجب التعظیم آنجای را به صلحای عاقبت اندیش و نیکوکاران اطاعت کیش نیز از عین عنایت و شفقت خویش بخشیده لقوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة قال عم رایت جعفر بن ابی طالب ملکا یطیر فی الجنة مع الملائکة بجناحین و آن جا تسبیح و تحمید باری ست لقوله تعالی یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به ملأ اعلی ملجای اقسام ثلثه است اولا نفوس نوریه کریمه و دیعت کرده با جسام نورانی که آنجا مخلوق شده اند و نظام خیر موقوف بر همت ایشان ست ثانیا نفوس متبرکه شاهده شدیده ملکه در افنی اقویه الوات بهیمیه موعود آنجا اند ثالثا نفوس انسانیه قریب لما جذ ملأ اعلی که دائما ایشان با عمال منجیه مصروف اند انان نیز مستحق انجای همی باشند ور و زیکه این ثانی و ثالث جلابیب بدانی را از خود برانداخته باشند بسلک قوم اول منسلک خواهند شد انشاء الله المستعان لما فی فتوحات مکی وردینا فے خبر عن بعض شیوخنا ان رسول الله صلعم قال ان الله فی السماء کما هو فی الارض و ان الملأ الاعلی فی السموات العلی یطلبونه کما تطلبونه انتم فساوی بین العالمین فی الطلب والله اعلم بالصواب

پرتو چهارم در بیان روح و قلب و نفس انسانی

شیر ذمه یهود از حضور رسول کریم بخصوص حقیقت روح سوال کرده بود خدای کریم جوابش بیان فرمود کقوله تعالی یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا ترجمه روح امراد تعالی ست جلشانه رجال قلیل اند آگاه از کیفیت روح لما فی تفسیر المدارک فی ذلک تعجیز العقل عن ادراک معرفة مخلوق مجاور له لیدل علی انه عن ادراک خالقه اعجز و لما فی تفسیر الارشاد قل الروح من امر ربی من جنس ما استاثره الله بعلمه من الاسرار الخفیة التی لا یکاد یحوم حولها عقول البشر اه

وصل سبب ذکر مبهم روح در آیة قرآن

درین آیهٔ کریمه ذکر روح مبهم وگاهی مردمان قلیل از کیفیت روح بیان کردیده وجهش این است که غرض سوال یهود از روح امتحان والزام پیغمبر صاحب بوده چه در توریت ذکر روح بیان مبهم واقع است باین جواب ابهامی قرانی یهود نادم وملزم شدند ویا بیان توریت نیز این بیان روح موافق شد ورای آن بیان حقیقت روح بدون بیان عوارضش غیر ممکن لاجرم الله رب العالمین حقیقت روح را ابهاما بیان فرموده لمافی البیضاوی ابهم الروح وهو مبهم فی التوراة وایضا فیه ان الروح مما لا یمکن معرفة ذاته الا بعوارض تمیزه عما یلتبس به فلذلک اقتصر علی هذا الجواب ولمافی المدارک وابهم امر الروح وهو مبهم فی التوراة فندموا علی سوالهم از حقیقت روح وافقیت پیغمبر صاحب وصحابه از الفاظ اخیر آیه بخوبی ثابت وباگاهی پیغمبر صاحب وصحابه وهی از حقیقت روح قوله تعالی علمک مالم تکن تعلم بر بانی ست سلے لاریب فیه لمافی حجة الله البالغة لیست الآیة نصا فی انه لا یعلم احد من الامة المرحومة حقیقة الروح کما یظن آه

وصل بیان اختلاف روح عندالحکماء فریقین

حکمای یونانی وحکمای ایمانی وعلمای ربانی برطبق اعتقاد وجدانی وکوائف ایمانی وایقانی مشتمل بر بیان حقیقت روح مذاهب خودها بیان کرده اند از قبیل یونانی یعنی مشائین واشراقیون یکی می گویند روح جسمے ست لطیف بخاری از مائدهٔ اخلاط محمود وهوای مستنشقه لطیفه پیدا می گردد حامل قوای غاذیه ونامیه موجود ست ودیگرے شان برانند که روح جسم هوائی ست مخلوط با حرارت غریزی متولده وقومی درمیانی این دو یونانی رای می زنند که روح خون جاری عروق ضاربه انسانی مولدش از غذا وفنایش از قضا وعوارض غیر طبعی لاحق بدنی ست که فنای حیات انسانی بفنای این خون جاری بالبداهة دیده مے شود وجهه یکی بوجود دیگری لازم محل ونشیمن این روح یکی قلب ودیگرے بدماغ مے گویند چون جزء لا یتجزی الی ان قیل ان کان لک مزید التحقیق فلینظر فی کتبهم

وصل فی بیان روح عنداهل الایمان

بر علمای ربانی وحکمای ایمانی واطبای روحانی وجسمانی ایقانی روح اثر امر محمود او تعالی است سبحانه ودر جسد انسانی بلا حلول طریانی وسریانی وتعلق روح بابدن چون تعلق عاشق ومعشوق ست بیانش روح امر الله تعالی قدیره ومشیر وصلیح بوی خیر طلب نیک وبد جسد انسانی ست وغارقش نیز خوانند چه وقت

رسد بجود از جسد خودش جدا می گردد و آنوقت کو تصرفی بجسد خویشتن نمی کند الّا لکن با جسد خود خراب
نمیگردد و بودرا که روح از مرگ انسان الی یوم القیامة باقی می باشد

وصل فی بیان تقسیم روح

روح سلطانی ست و حیوانی و هر دو روح لازمهٔ زیست انسانیست سلطانی خاص امر الله ست
که حیات و موت انسانی باو متعلق و روح حیوانی دم مسموع عروق ضاربه است که ذکرش بالا رفت
و امام غزالی تقسیم روح بروحانی و حیوانی می کنند و نفس ناطقه را روحانی و خون جاری شرائین را
حیوانی می فرمایند و بعضی نور کلمة الله را روح می دانند و وجودش از کن مجرد ثابت می کنند و روح
جوهر نورانی و لطیفهٔ ربانی از عالم امر یزدانی وجودی در گرفته متعلق وجود انسان شدن بعض می فرمایند
و محل و مورد روح سلطانی و روحانی بقلب و روح حیوانی بدماغ بودن ثابت لما فی البیضاوی الروح
من الابداعیات الکائنة لکن متغیر مادة و تولد من اصل کاعضاء جسده و لما فی تفسیر احمدی ان الارواح
جواهر قائمة بانفسها یبقی بعد الموت و دراکة لما فی المعارف ان الروح اثر مجرد غیر حال بالبدن علق
به تعلق العاشق بالمعشوق یدبر امره علی وجه لایعلمه الا الله و لما فی اللائحات البرقیات ان الارواح
جواهر قائمة بانفسها مغائرة لما یحس به البدن یبقی بعد الموت دراکة و علیه الجمهور لما فی حل الحکم
و الروح السلطانی محل تعینه هو القلب الصنوبری و الروح الحیوانی محل تعینه هو الدماغ و لما فی
الاحیاء الروح روحانی و حیوانی آه و لما فی روح البیان اعلم ان الروح الانسانی و هو اول شئ
تعلقت به القدرة جوهرة نورانیة و لطیفة ربانیة من عالم الامر آه

وصل فی بیان روح منعم و معذبه

بقول بعض فحول علما روح منعمه است یا معذبه معذبه محبوس و با جوبه جرائم پاداش خویش مجبور و مشغول
و از سیر و زیارت و ملاقات احباب و اقارب محروم و منعمه از او از حساب و فارغ از جواب و بجوار
رحمت حق فیضیاب و از زیارات اقارب و ملاقات احباب کامیاب و از ین نفس معتبر کرد اهل طلب
مستفاض لما فی روح البیان الروح قسمان منعمة و معذبة فالمعذبة فهی محبوسة مشغولة
من السیر و التلاقی و اما المنعمة المرسلة غیر المحبوسة و تیزاور و یتذاکر ما کان من الدنیا و ما یکون
من اهل الدنیا آه

وصل فی بیان محل روح واقسام آن

نیز علمای دین باقسام قسم تقسیم روح کرده اند چنانچه روح طبعی فرودگاهش جگر ست ودر پہلوی چپ
صنوبری روح نفسانی محلش دماغ وروح انسانی محلش نفسانی ست وروح قدسی پایگاهش روح
انسانی ست وروح قدسی چون آتشی ست وشمعدان وروح انسانی روغن وروح نفسانی فتیله
وروح حیوانی فانوس روح قدسی باین همه اسباب تائید خودش بفانوس روح حیوانی چون
روشن چراغی پیوسته روشن تا باد قضا سر وش نکند جماهیر صناد ید صوفیه روح الوصال وروح الجمال
وروح الانس وروح النظر وروح السجود وغیره اسامی اقسام روح بیان کرده اند وتصریح آن
در کتب متداوله آن بزرگواران دین مسطور فلینظر فیه

وصل دربیان اینکه روح فرشته است

اهل تفسیر از صحابه کبار مثل مرتضوی رض روایت میکنند که روح فرشته ست هفتاد هزار وجه میدارد
وهر وجه هفتاد هزار زبان وازهر زبان آن فرشته تسبیح خوان وبعضی قرآن مجید وبعضی حضرت عیسی
وبعضے نفس شد وآمد کن مردم را روح امر الله گویند واز روح بعضی مراد جبرئیل هم گرفته اند لما فی
معالم التنزیل البغوی اختلفوا فی الروح الذی وقع السوال عنه روی عن ابن عباس انه جبرئیل وهو
قول الحسن وقتادة وروی عن علی انه قال ملک له سبعون الف وجه ولکل وجه سبعون الف لسان
یسبح الله تعالی بکلها وقال مجاهد هو خلق علی صورة بنی آدم ولهم ید ورجل ورؤس لیسوا بملائکة
ولا ناس یاکلون وقال سعید بن جبیر لم یخلق الله تعالی خلقا اعظم من الروح غیر العرش لو یشاء
ان یبتلع السموات السبع والارضین السبع ومن فیها بلقمة واحدة الی آخر القول وقیل الروح القرآن
وقیل المراد منه عیسی وهکذا فی المدارک

وصل انسان ممتاز از حیوانات دیگر باعتبار روح

انسان از حیوانات نوع دیگر بواسطه روح انسانی وروح قدسی ممتاز اند ومخصص بخواص
این امت علی حسب الدرجة از انسان دیگر بفیض روح قدسی منفرد وباوجود دیگر با حیوانات
دیگر مشترک الوجود ومتفق المادة اند وبفیض همین روح قدسی انسان خلیفه ایزد سبحان اند ودین
ودنیا ومسجود ملائک عرش وفرش اند وآدم مکرم بود لما فی اللمعات خواص الانسان فیشارکون خواتم

ت الالهية المذكورة ويمتازون عنهم بالروح القدسي الذي ينفخه الله عند الفناء الى آخر القول فلما
كان الروح هو الفيض الاول كان خليفة الله آه

وصل بیان آنکه روح را پنج حالت ست

روح سلطانی امر الله را حالات خمسه لاحق چنانچه حالت عدم کقوله تعالی هل اتی علی الانسان آه
وحالت وجود کقوله علیه السلام خلقت الارواح قبل الاجساد بالفی سنة وحالت متعلق جسدی کقوله تعالی
ونفخت فیه من روحی وحالت مفارقت کقوله تعالی کل نفس ذائقة الموت وحالت اعاده کقوله تعالی
ثم یمیتکم ثم یحییکم ؎ الروح عند العرش مبدؤه + وتربیة الارض اصل الجسم والبدن
فالروح غریبة والجسم فی وطن + فاعرف ذمام الغریب النازح الوطن +

وصل فی بیان قلب و مقام آن

و ارائک روح سلطانی و روحانی قلبی ست نورانی و لطیفه ربانی درون قلب صوری صنوبری
بجنب یسار صدر بشکل صنوبری معلق جاگزین ست علما همین قلب لطیفه ربانی را قوت عاقله
معرفت الله و عرش برین می خوانند محلش قلب صنوبری صوری را فواد می گویند حقیقة و ماهیة انسانی
همین قلب نورانی ست و بفنای این قلب درونی بقضا یا بعوارض روح بالاخراجها می کند
و بطن مالوف خود می رود و قلب را قلب ازان گویند که هر فرد افراد آن بصورت و مراة عکسا و
قلبا قلب ثانی ست چه عالم فرع قلب ست و قلب اصل اوست و عالم همیشه متغیر می باشد و حکم فرع
بر اصل نیز جاری شد لما فی انسان الکامل لما کان العالم سریع التغیر فی کل نفس انطبع عکسه فی القلب
فهو کذلک سریع التغیر الی قوله علی هذا التقدیر صح فیه اسم القلب لان کل واحد من الصورة والمراة
قلب الثانی ای عکسه فافهم ولیلاقی ان القلب هو الاصل والعالم هو الفرع لما فی تفسیر الکواشی القلب
لطیفة ربانیة لها بهذا القلب الجسمانی الصنوبری الشکل المودع فی الجانب الایسر فی الصدر تعلق وتلک
اللطیفة هی حقیقة الانسان قال المولوی الجامی ؎ نیست این پیکر مخروطی دل + بلکه هست این
قفص طوطی دل + گر تو طوطی ز قفص نشناسی + بخدا ناس نه نشناسی + والمراد بالقلب فی الایة
القوة العاقلة من الفواد وقد یطلق ویراد به المعرفة والعقل ؎ دل گذرگاه جلیل اکبر ست +
از هزاران کعبه یک دل بهتر ست + ولما فی روح البیان ثم اعلم ان البیت الذی شرف الله باضافته

الی نفسه و هویت القلب فی الحقیقة با مر الله تعالی بطهیره از التفات الی سواه فانه منظر الله کما فی انسان الکامل عن شیخ عبد الکریم جیلی بحکم و تقدس الله ان القلب هو النور الازلی والسر العالی المنزل فی عین الاکوان لینظر الله تعالی به الی الانسان اسے قوله ویسمی هذا النور بالقلب۔

وصل در بیان پرده هاے دل

و در تفسیر لمعات مذکور ست کر در درون دل پرده های ست اربعه اعنی پرده اولینش صدریست محل اسلام کقوله تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام ثانیش قلب مورد نور ایمان کقوله تعالی اولئک کتب فی قلوبهم الایمان ثالثش فواد کقوله تعالی قد شغفها حبا صاحب عوارف المعارف بر بالای این پرده های اربعه دیگر پرده های ثلاثه زائده بودن بیان می کند کر پرده جهة القلب محل محبت خاص الٰهی ست و سویداجای علم لدنی و بیت الحکمة و بیت العزة محل اسرار الٰهی ست ذکر کرده اند و بیت العزة و حکمت قلبی ست قلب واصلین بحق و کاملین علم لدنی سینه صاف اینان مخزن علوم ربانی و معدن اسرار صمدانی بوده است از لب خاموش شان راز خداوندی درون سینه شان آگاهی افشا شدن ممکن نیست منصور دفعة رازی فاش کرد ناقص برآمد مستوجب عقوبت شد فلینظر حاله و اصحاب همین قلوب سابق الذکر انسانی صنف سه گانه اند صنفی اند چون بهائم چیزی خبر از خور و خواب دیگر نمی دانند کقوله تعالی لهم قلوب لا یفقهون بها و صنفی اند بصورت انسان بسیرت شیطان بدتر از ان و شیطان از ایشان نادم و خجل و صنفی اند پیوسته بظل حمایت او تعالی جلشانه اند الی یوم لا ظل الا ظله کذا فی الخلاصه

وصل قلب که به تحت حکومت امراء عشره است

الله رب العالمین همین قلب ما به تحت حکومت امرای عشره محکوم فرموده حکامیکه از حضرت رب العزت براین امرای عشره بر نهج قوت فکری شان صادر می شود هر فرد ان امرا بر طبق لیاقت خود با آن امور بر جهد ایشان نافذ می کند خمسه ازین آن امرا حواس خمسه ظاهر اند که حالش بر ارباب ظاهر ظاهر و خمسه ثانی روح حیوانی و روح خیالی و روح فکری و روح عقلی و روح قدسی اند لما فی روح البیان قال بعض ارباب الحقائق فللقلب امراء خمسة حاکمة تتیسر من الخواص کحاسة البصر و حاسة السمع و حاسة الشم و حاسة الذوق و حاسة اللمس و امراء خمسة ملکیة

یسمون ارواحها کالروح الحیوانی والروح الخیالی والروح الفکری والروح العقلی والروح القدسی

فاذا نفذ الامر الالهی الی احد هو الا الامراء من القلب بادر الامتثال ما ورد علیه علی حسب حقیقته

ے القلب عرش الله ذی الاحسان * و هو بیت المعمور فی الانسان * خلق الله القلب مرکز

و محیط دو در الکون والاعلان * چون نباشد نور دل دل نیست آن * چون نباشد روح جز گل نیست آن

آن زجاجی کو ندارد نور جان * بول قاروره است قندیلش مخوان * نفس انسان جسمی ست لطیف

عنایتی وودیعت ایزد سبحانه در جسد انسان که بجمیع اجزای بدنی انسان این نفس ساری وسائر

چون کلاب بکل خندان خود واین نفس مختلف الاسم واحد بالذات ست باوان مختلف باختلاف

اوصاف کیفی خویش مختلف الاسم میگردد واین نفس متحد الذات مختلف الاسم مخاطب ومکلف

معاقب ومعاتب ومثاب از حضرت او تعالی ست جلشانه واین نفس حقیقت انبیا واولیا

وماده گفتن انا وانت اعنی من وتو است ومدار ترتب آثار فاعلی وانفعالی همین نفس ست و

این نفس در صلب آدم عم بود ملائکش سجده کردند بحقیقت این نفس معدن اخلاق ذمیمه و

مخزن افعال نامحمود ونامشره است کقوله تعالی ان النفس لامارة بالسوء وتفسیره فی معالم التنزیل

اعلم ان النفس عین لطیفة هی معدن الاخلاق الذمیمة آه

وصل در بیان نفس

نفس سابق الذکر مختلف الاسم بنفس اماره ولوامه ومطمئنه نامزد اند ولوامه را منقضیه و یک

جزو مطمئنه را ملهمه خوانند نفسیکه بطبیعت جبلی وفطری خویش مائل بسوی هوای طبعی وشهوات

اقتضای خود وش کرده وگاهی روانه ما سوا الله نگردد اندان نفس اماره است که باما رات این نفس

سوء انسان محروم حضرت ایزد تعالی وبدکار بر خلق وخلائق می گردد ونفسیکه مائل بسوی خیر وشر علی

سبیل تساوی باشد ان نفس را لوامه خوانند واگر غالبا مائل بسوی خیر باشد آن نفس را نفس منقضیه

گویند ونفس مزکی عالی که معصوم از جرائم صغیره وکبیره وبقوة ملکیه عالیه مجسم طاعات وعبادات خفیه

باشد وآن نفس نفس مطمئنه است وآن نفس نفیس نفس انبیا ومرسلین ست لقوله تعالی یا ایتها

النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة آه ونفسیکه بقوت ملکیه ساقطه غیر معصوم از صغائر باشد

آن نفس نفس ملهمه ست ونفس اولیاء الله وعلماء ربانی ست وکذا فی نفس اگر مائل بسوی علو باشد

باشد آن نفس علویست و گر شاغل بسوی سفلیات باشد نفس سفلی ست

وصل در بیان نفس امّاره بالسوء

بر علمای ربانی متحقق که نفس اماره شیطان مجسم و دشمن جانی انسان ست لقوله علیه السلام اعدا
عدوک نفسک التی بین جنبیک و شیطان ملقب بابلیس خادم و مدبر و مشیر و یا ذوده امورات اقتضای
شهوانی ست و مزیّن و مشاطه افعال نامحمود و محرک امور هوای طبعی ست ورنه ابلیس برا
نه فاعل مقتدر و نه قوت جابرانه می دارد شیطان فقط وسوسه می دهد خیار قبول و عدم قبول وسوسه
شیطانی در نفس انسانی سپرده است وانشاء فعل وانشاء لم یفعل ولا للشیطان فیه مدخل و از حدیث شریف
من عرف نفسه فقد عرف ربه متحقق که روح و نفس شی واحد ست و مختلف الاسم علما شق خامس
نفس بیان می کنند که نفس حیوانی نیز بوده است چون فلاسفه لما فی روح البیان اعلم ان النفس
الانسان و ذاته الذی هو مخاطب و مکلف و مامور و منهی باوامر الله و نواهیه جسمانی لطیف سار
فی هذا البدن المحسوس کسریان الماء الورد فی الورد هو الذی یشیر الیه کل احد بقوله انا و هو الانسان
حقیقة و هو الولی و النبی و المثاب و المعاتب علی اعماله و هو کان فی صلب آدم حین سجد له الملائکة
و لما فی نفائس المجالس تدل الآیة علی کون النفس کلها حقیقة واحدة متحدة تختلف باختلاف
توارد الاحوال و الاسماء فان حقیقة النفس المطلقة من غیر اعتبار حکم معها اذا توجهت الی الله توجها
کلیا سمیت مطمئنة و اذا توجهت الی الطبیعة توجها کلیا سمیت امارة و اذا توجهت تارة الی الحق
بالتقوی و تارة اخری الی الطبیعة البشریة بالفجور سمیت لوامة الی ان نهی و لما فی التاویلات النجمیة
و الاشارة ان النفس سفلیة و طبعها سفلی و نظر سفلی و علوی له طبع علوی و نظر علوی لما فی عرائس
المجلس و الروح هو نفسه و قد قال علیه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه و الارواح کلها خلقت من
روح النبی صلعم و ان روحه اصل للارواح و لهذا سمی امیا ای انه ام الارواح کما کان آدم علیه السلام ابا البشر کان النبی علیه السلام
ابا الارواح آه لما فی انسان الکامل ثم اعلم ان النفس تسمی فی الاصطلاح علی خمسة اضرب نفس حیوانیة
و نفس اماره و نفس ملهمة و نفس لوامة و نفس مطمئنة کلها اسم الرتب الآدمی حقیقة النفس الا الروح و لیس حقیقتها بالروح الا الحق
فافهم آه لما فی مفاتیح الغیب لا تاثیر لاغواء الشیطان و وسوسته و انما المؤثر قضاء الله تعالی و قدره آه

پنجم توضیح در بیان موت و لوازم آن

با اعتدال طبعی بقای حرارت غریزی درون قلب مودعه انسان دریا دم مستغرق عروق عناصر به صور حسی
هیاکل جسمانی را حیات طبعی نامند و با روح امر الله که کارفرمای درون و برون شواکل وکالبد انسانست
آن را حیات اقتضای شرعی می گویند آن حیات صوری باشد یا معنوی وطبعا خمود ان حرارت غریزی
وفنای آن خون جاری را موت طبعی می خوانند وفنای سببی را غیر طبعی می خوانند وروح کارکن
وجودی را چون خداوند کریم طلب فرماید وانعبای جسدی و بهاوای اصلیش جای دهد آن تفرقه اعضا
موت اضطراری صوریست لما فی انسان الکامل اعلم ان الموت عبارة عن خمود النار العزیزیة التی
تکون سبب الحیاة فی دار الدنیا الی قوله مادامت علی حکم اعتدال الطبعی آه لما فی فتوحات مکی والموت
عبارة عن الانتقال من منزل الدنیا الی منزل الآخرة ما هو عبارة عن ازالة الحیوة منه لما فی روح البیان
وموتها عبارة عن مفارقتها جسدها الی قوله والموت صفة وجودیة خلقت ضد الحیاة آه ولما فی اللمعات
والروح الحیوانی الظلمانی السفلی الفانی لیتقبل الفناء الذی یعبر عنه بالموت آه

وصل حقیقت موت بدو قسم عند اهل ایمان

فلاسفه دفتر کارگذاری انسان را بفنای طبعی یا غیر طبعی اختتام می کنند وخط نسخ دائمی بر انسان بر آن
دفتر می کشند حکمای ایمانی وعلمای ربانی حقیقة موت را بدو قسم تقسیم فرموده اند یعنی اضطراری واختیاری
موت اضطراری آن است که هنگام اجل موعود بر بهر صورت شخصی انسان ملک الموت موجود می شوند
وقبض روح هر فرد از افراد انسان بزور می کنند صاحب علیین را بعلیین وصاحب سجین را بسجین
می سپارند لقوله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون فی الحقیقت روح حیوانی
روشنگر کالبد انسانی ست چون جسد انسان از آن نور بی نور می گردد انسان مرده وجسدش نعش
بمثال هیزم خشک یا تصویر کاغذی یا جمادی می شود ولما فی العوارف المعارف الموت علی قسمین
اضطراری وهو المشهور فی العموم والعرف وهو الاجل المسمی الذی قیل فیه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة الی قوله والموت الاختیاری وهو موت فی الحیاة الدنیا وهو الاجل المقضی فی قوله تعالی ثم
قضی اجلا آه ولما فی اللمعات الروح الحیوانی فهی جوهر مشرف للبدن فعند الموت ینقطع ضوءه
عن ظاهر البدن وباطنه آه ولما فی روح البیان وذلک عند الموت فیزول الحس والحرکة من
الابدان ویبقی کالخشب الیابس ویذهب العقل والایمان والمعرفة مع الارواح والیقضانی قوله

ویجعله جهادا کان لم یکن له حرکة اصلاه

وصل در بیان موت اختیاری

ثانیاً موت اختیاری قتیل جهاد اکبر را میه موت اختیاری علما می فرمایند و بمصداق حدیث شریف
اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک نفس اماره شهوانی خلوت گزین درون هر فرد انسان دشمن قوی
دین و ایمان ست قتل آن نفس اماره بالسوء را جهاد اکبر می گویند و آن قاتل را شهید می خوانند چنانچه
مولوی معنوی می فرمایند ؎ قد رجعنا عن جهاد الاصغریم ٭ این زمان اندر جهاد اکبریم ٭ و بخلاف
خواهش نفس اماره کار فرما شدن عین سعادت دینی و دنیوی ست و مقتول و قتیل جهاد صغری دیگری
را شهیدی نامند لما فی روح البیان لما قتل نفسه فی الجهاد الاکبر الذی هو جهاد النفس رزقه الله تعالی
حکم الشهادة الله رب العالمین شهدای صغیر و کبیر را بشرافت حیات ابدی بذریعه کلام شریف خویش
مشرف فرموده لقوله تعالی لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
و شیخ صاحب تاویلات نجمیه در تفسیر این آیت منیف بیان نموده لا تحسبوا من قتل من اهل
الجهاد الاکبر بسیف جلال الله فی سبیل الله بالفنا بالله امواتا ولما فی انسان الکامل الشهادة
الکبری قسمان اعلی و ادنی فالاعلی شهود الحق تعالی بعین الیقین فی سائر مخلوقاته الی قوله واما
القسم الادنی من الشهادة الکبری فهو انعقاد المحبة لله تعالی من غیر علة آد ؎ هر که فانی شد
از ارادت خویش ٭ زندگی یافت از مشیت خویش ٭ از عذاب و الم مسلم گشت ٭ در جوار خدا
او منعم گشت ٭ کشتگان خنجر تسلیم را ٭ هر زمان از غیب جانی دیگر ست ٭ خواص مومنین بفحوای
قوله علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا بموت اختیاری و آزادی خویش جان داده کشته محبت گردیده فنا
فی الله شده و باکی از موت اضطراری نمی دارند و نه پروای ملک الموت از آن به تمنای لقای
باری بموت اضطراری نقل از داری بداری ساخته بجوار رحمت حق پیوسته اند چه لقای باری
بدون موت صوری غیر ممکن الوقوع ست مومنین را از واجبات ایمانی لازم و ضروری ست
که قبول موت اختیاری نموده از صدمه موت اضطراری نجات و از حصول دید ایزد سبحانه
کامیاب شوند لما فی روح البیان عن ابی بکر الصدیق رضه الموت اشد قبله و اهون ما بعده الی
قوله لا یموت ابدا بعدها بل انتقل المومن من دار الی دار فی جوار الحق و لا یعذب بنار الجهنم

وانت الحرمان لما فی اللمعات قال عمر المؤمن حی فی الدارین قلت ان لهاموتا صغریا فی الدنیا کما اشار
عم بقوله موتوا قبل ان تموتوا وهو الفناء فی الله بالله فقد لما فی تاویلات النجمیة والموت بالاختیار
حال الاحرار والموت بالاضطرار حال اهل الدنائة والاغیار فالاول رجوع بوصال والثانی رجوع
بفراق والیضا فیه لان الموت نفسه یوصل المؤمن الی لقاء الله فکیف یکرهه المؤمن وفی الحدیث
ان احدکم لن یری ربه حتی یموت ولما فی روح البیان فعلی العاقل ان یسعی للموت بالاختیار
قبل الموت بالاضطرار ویزکی نفسه عن صفات الاخلاق آه ؎ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت ست بر جریدهٔ عالم دوام ما ✝

وصل انبیا و علما که همیشه زنده اند

بمصداق کل نفس ذائقة الموت فنا می حیات بشری خواص هست می گردد اما بحیات معرفت و حقیقی
انان پیوسته زنده اند وهی القوله تعالی فلنحیینه حیوة طیبة لما فی زهرة الریاض واهل الخصوص حی
بحیاة المعرفة فحیاة البشریة تزول لقوله تعالی کل نفس ذائقة الموت بخلاف حیاة المعرفة لقوله تعالی
فلنحیینه حیوة طیبة وقوله عم المؤمن حی فی الدارین انبیا و مرسلین و اولیاء الله پیوسته بحیات حقیقی
زنده اند و موت صوری چیزی می تبدل و تغیر احوال حالی ... شان ... و جسد شریف طاهر مطهر
آنانرا زمین تیره نمی خورد و خراب نمی سازد آن اولو العزمان ... از موت صوری خود با
شان از خدمت ... رسالت و ولایت معزول نمی شوند و این ... تعالی ... سلطانی
را فنا می نیست باقی ست الی ابد الآباد لاجرم معجزه و کرامات آن اساتین دین پس از موت
شان نیز از ذات پاک ... رکن ... والدنیا جاری و نافذ ست چراکه آن ستودگان بارگاه
صمدانی هر دو حیات خود یکسان کار فرمایند لما فی روح البیان ان حیات الانبیاء والاولیاء حیوة
دائمة فی الحقیقة ولا یقطعها الموت الصوری فانه انما یطرأ علی الاجساد بمفارقة الارواح مع
ان اجسادهم لا تاکلها الارض فهو بمنزلة الاحیاء من حیث الاجساد ایضا ولما فی کشف النور
فالموت لا ینافی الکرامة فالاولیاء بلهو ونها بعد وفاتهم الصوریة ایضا آه ؎ مشو بمرگ ز امداد
اهل دل نومید ... که خواب مردم آگاه عین بیداریست ولما فی عمدة الاعتقاد للنسفی کل مؤمن بعد موته
مؤمن حقیقة کما فی حال ... وکذا الرسل والانبیاء بعد وفاتهم رسل و انبیاء حقیقة لان المتصف

بالنبوة والایمان الروح آه و لمانی شفار قاضی عیاض و ان حرمة صلعم کحرمته حیا هو لمانی نسیم الریاض

شرح شفار قاضی عیاض ای ما یجب ان یراعی من حرمته فی حیاته یراعی بعد مماته آه +

وصل بیان چهار قسم موت

مردگان زنده در گور را نخستین قبول این اموات اربعه ضرور ... این اموات اربعه اسباب مزین موت اختیاریست اول اموت سفید و آن موت پیوسته گرسنه بودن ... وگرسنگی صیقل سواد القلب ست لقوله لکل شیء مصقلة و مصقلة القلب الجوع ... موت سیاه و آن موت تحمل اذی و رنج داد ان خلائق بذریعه شکایت و طعن و غیبت با قسام مکر این ... تمام شود که جسد لیست ورانع معصیات صغائر تا انشاء موت سرخ و آن بخلاف نفس اماره و شیطان مرید و شهوت انسانی کارکردن باشد اصل اصول موت اختیاری همین موت ... رابع موت ... دوختن جامه خود ست و لباس فاخر ... آن آلی لباس ... آن که انسان بر فیکه معیشت دنیوی می کند ... موت ... خواهد گردید ... ولا بد من مقاسات الموتات الاربع الموت الابیض وهو الجوع والموت الاحمر وهو مخالفة الهوی والموت الاسود وهو تحمل الاذی والموت الاخضر وهو طرح الرقاع بعضها علی بعض ای لبس الخرقة المرقعة بعضها النفسه ما لم یلبس لباس الشهرة آه لمانی ... من الموت الابیض والاحمر والاسود والاخضر الی قوله والاسود ... الانسان یموت کما یعیش و یبعث علی ما مات الی قوله قال رسول الله صلعم تموتون کما تعیشون و تبعثون کما تموتون آه

وصل بیان حالت خواب

حالت خواب انسان نیز یک قسم موت است لقوله تعالی وجعلنا نومکم سباتا ولقوله علیه السلام النوم اخ الموت و سبب غذا یا ضعفی که از محنت شاقه حاصل می گردد و یا بوجه دیگری که عاید می شود از ان بخارات مرطوب از معده بسوی دماغ صعود می کند عصبات دماغی را سست و ناتوان می سازد و بسبب آن بیخبری تامه لاحق حال انسان می گردد آن بیخبری را نوم می نامند و بحالت نوم خداوند کریم بید قدرت خویش قبض روح خوابیده می سازد و از ان تقبض روح حالت نوم راحتی و اندک ...

بخوابیده عائد می گردد و بموت حقیقے قبض روح ملک الموت می کند از ان مشاقی و تکلیفے برجان مرده می گذرد لما فی روح البیان وعبر عن الموت والنوم بالتوفی تشبیها للنائمین بالموتی الی قوله ولذا ورد النوم اخو الموت والیضا فیه وانما یستریح العبد ویجد اللذة فی النوم لانه فی ید الله وهو ارحم الراحمین ویجد الالم فی الموت لانه فی ید ملک الموت وهو اشد الخلائق اجمعین آه از حضرت سیدنا علی مرتضوی رضی الله عنه مروی ست که بخواب روح از جسد جدا می گردد اما شعاع نور روح درون جسد باقی می ماند وچون خوابیده قصد بیداری می سازد روح رفته بالفور همانوقت باز بجسد خود باز می آید وانقطاع تامه روح از جسد را موت وناقصه را نوم میگویند نوم موت خفیف ست خواب گران لما فی اللمعات وعن علی ان الروح یخرج عند النوم ویبقے شعاعه فی الجسد فلذلک یری الرویا فاذا انتبه عاد روحه الی جسده باسرع من لحظة ولما فی تاویلات النجمیة النوم موت خفیف والموت نوم ثقیل آه وفنای قوت عاقله وقوت حاسه وقوت نامیه موجوده غم ورنج لاحقه حال انسان را نیز موت مے گویند لقوله تعالی اعلموا ان الله یحی الارض بعد موتها آه واذا مامت لسوف اخرج حیا آه وانک لا تسمع الموتی آه ویاتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت واز سیدنا امام جعفر صادق مروی ست که توبه هم موتی ست لقوله تعالی

فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم آه

وصل بیان موت بغتة اعنی فجارة

موت فجاره که بغته کسی بمردان را موت حماری اعنی موت خرمی گویند آن موتی ست شرعا نهایت موت بدچه آن مرده را فرصت تجدید توبه وغیره حاصل نمی شود آن مرده بلا دفع بلیات وابسته خودش وبلا توبه جان می دهد لما فی روح البیان فی الحدیث موت الفجارة الی قوله بغتة دون تقدم مرض ولا سبب وفی الحدیث اکره موتا کموت الحمار وقیل ما موت الحمار قال موت الفجارة وانما کره لئلا یلقے المومن ربه علی غفلة من غیر ان یقدم لنفسه عذرا ویجدد توبة ویرد مکالمة

وصل دربیان تعلق روح با جسد بعد موت

پس از موت مومنین روح شان را با جسد خودش تعلق کمال تا یک یا دو یا سه روز باقی می ماند وتعلق ضعفی تا حشر باقی ست وروح کفار را بالکل تعلق از جسد خودش الی ابد بهیت لما فی تفسیر

روح البیان ولعل تعلق النفس ینقطع عن البدن بیوم او یومین او ثلاثة ایام وتعلقها عن اوصاف المخلوقات لا ینقطع بالسنین ولعله الی الحشر والکفار الی الابد ولما فی تفسیر الکوشی فی کیفیة تعلق الارواح بالابدان وتوفیها عنها تارة بالکلیة کما عند الموت وامساکها باقیة بعد الموت لا تفنی بفناء الابدان ویقربها من السعادة والشقاوة

وصل بیان عدم سن و تاریخ موت

از سن و تاریخ و وقت وسبب ومرض موت احدی را آگاهی نیست غالباً گو در ام الکتاب بالتصریح آن همه سانحه مرقوم ست و روزانه فرشته پیش هر فرد من افراد الانسان شنبیده می گوید الموت الموت جمیع مومنین را لازم که آماده سفر آخرت باشند وطیار بموت واز طول املی خود درگذرند لما فی روح البیان اعلم ان الموت لیس له سن معلوم ولا اجل معلوم ولا مرض معلوم وذلک لیکون المرء اهبة من ذلک مستعد لذلک ولما فی اللمعات وفی بعض الکتب السالفة ان لله منادیا ینادی کل یوم الی قوله الا یا ایکم الساعة فخذوا حذرکم شعر الا یا ساکن القصر المعلی + ستدفن عن قریب فی التراب + له ملک ینادی کل یوم + لدوا للموت وابنوا للخراب + مرا در منزل جانان چه امن وعیش چون هر دم + جرس فریاد می دارد که بر بندید محملها + غافلان مرگ را موت بلای ست عظمی ومصیبتی ست کبری وانسان را هنگام مرگ ۶ لاک ۲۴ هزار غم لاحق می شود و پس از مرگ ۳ صد و ۶۰ هول عائد می گردد اگر از ان غمی یا هولی بر اهل دنیا ظاهر کرده شود امان ترسیده جان دهند وکسانیکه بموت اختیاری جان داده اند موت تحفه آنان ست از خداوند خویش لما فی العوارف المعارف الموت تحفة المؤمن امالو بطلعت الشبکة قبل الصید مولوی روم بر رویة ملک الموت شادان فرحان ملک الموت را طلب نموده می فرمودند شعر پیشتر آ پیشتر آ جان من + پیک در حضرت سلطان من + لما فی روح البیان اعلم ان الموت هو المصیبة العظمی والبلیة الکبری واعظم منه الغفلة عنه والعنا فیه قیل فی الموت ستمائة الف واربعة وعشرون الف غم وکل غم لو وضع علی اهل الدنیا لماتوا منه وبعد الموت ثلاثمائة وستون هولا وکل هول اشد من الموت آه

وصل بیان سکرات موت

بیکان مختصر موت را سکرات موت ضروری ست شرعاً و قوع آن ثبوت پیوسته بحیرت و تعجب افتادن و غشیان لاحق شدن انسان معنی سکرات ست هنگام روا روی سفر قریب یا بعید بواندیشت اهل و عیال و مال و منال قلق و شورشی و تردد ی که لاحق قلب انسان محتضر موت میشود آن قلق و پریشانی را فلاسفه سکرات موت می گویند چه موت سفر نامه و خدمت عامر از دار فانی و نزدی ست ـه فراق لیس یشبه فراق ـ و قد ینقطع الرجاء عن التلاق ع نزدیک محتضر موت اندکی قبل زمان تغرغر کشف قلب حاصل می گردد کافر باشد یا منافق مومن باشد یا فاسق همی آن وقت بعینه برای العین رویت اعمال خود خواهند کرد اعمال حسنه و قبیحه خود را مشاهده کنند یکی شادان و فرحان باشند دیگری خاک بر سر ایشان ناله و فریاد و های های لیکن آنوقت همه بی سود صرف برجان صدمات می کنند رد و اهل و عیال و اسباب معیشت دنیوی بالکل آنوقت یکبارگی دفعه واحدة گذاشتن نیز غم و قلق آن نیز صدمه کبیر قلب محتضر میکرد و مجموعه اینها طاری می شود را هول عظیم عاید حال گردد این جمله را سکرات موت می گویند لما فی روح البیان والمیت یری الملائکة حینئذ علی صورة اعمال حسنة و قبیحة و ایضا فیه و انما یکشف للمیت عن الامر الملکوتی قبل ان یغرغر فیری الملائکة علی حقیقته لما فی اللمعات سکرة الموت ای شدته التی تجعل الانسان کالسکران بحیث یغشاه آه و لما فی العوارف و قد قالوا ان سکرات الموت بحسب الاعمال و الاحوال و قد تظهر صفات حسنها و قبیحها عند الموت آه ـه الموت یاتی بغتة والقبر صندوق العمل ـ الموت کاس کل الناس شاربه ـ والقبر باب کل الناس داخله ـ سکرات موت مصیبتی ست کبیر و بلای ست عزیز و امنگیر حال موت بر فرد بشر ست و کسی را این بلای جناب رسالت مآب صلعم تخفیفا لامته بخواستگاری خویشتن تمامه تکالیف شاقه سکرات را بخود قبول فرموده هنگام موت رسول الله صلعم جامی پر آب پیش رو داشته بار بار بید شریف آب ازان بر میگرفت و چهره منور مطهر را آب میداد و میفرمود واکرباه لا اله الا الله حضرت فاطمة الزهرا رضی الله عنها بدید حالت پدر بزرگوار بیقرار شده گریستن گرفت و میفرمود واکرباه تباه پدر کلانت فرمود که بر پدرت را صرف تا امروز کرب ست و تکالیف لما فی روح البیان قد روی انه طلب من الله ان یحمل علیه بعض صعوبة الموت تخفیفا عن امته فانه بالمومنین رؤف رحیم آه و لما فی

تاویلات النجمیہ ان النبی صلعم اخذ روحہ اللطیف ببعض شدۃ حتی قال واکرباہ وقال لا الہ
الا اللہ وان للموت سکرۃ اللہم اعنی علی سکرات الموت ای غمراتہ وکان یدخل یدہ الشریفۃ فی قدح
فیہ ماء یمسح وجہہ الشریف بالماء ولما راتہ فاطمۃ رضی اللہ عنہا یغشاہ الکرب قالت واکرباہ لکربک یا ابتاہ فقال
لہا علیہ السلام لیس علی ابیک کرب بعد الیوم آہ لمافی معالم التنزیل البغوی غمرۃ وشدۃ التی تغشی الانسان
وتغلب علی عقلہ وقلبہ بالحق ای بحقیقۃ الموت آہ سید عبد القادر جیلانی ومولانا حمید الدین قدس
سرہما بسکرات موت خود پریشان و مضطرب الحال شدند سید صاحب قدس سرہ چہرہ مبارک
بر زمین می نہادند [illegible] گفت [illegible] است کہ ما ازو در حجاب بودیم ومولانا صاحب قدس
سرہ می گفت کہ [illegible] قلب و احوال قلب ملک الموت میخواند وآن دو چیز نزد ما نیست واز حال
آن ما واقف نیستیم و از ان صدمات والم پریشانی ما است لمافی روح البیان قال بعض الکبار
سید عبد القادر جیلانی قدس سرہ لما حضرتہ الوفاۃ وضع خدہ علی الارض وقال ہذا ہو الحق الذی
کنا منہ فی حجاب [illegible] علی نفسہ الی [illegible] علی الکمال ولمافی العوارف المعارف مولانا حمید الدین
اخذہ الاضطراب [illegible] قیل لہ این [illegible] فقال یطلبوا منا القلب واخذ
القلب وذلک غیر موجود عندنا فالاضطراب من تلک الجہۃ آہ ومصیبت دیگر وقت سکرات این است
کہ شیطان علیہ اللعنۃ بشکل مادر و پدر و برادر و خواہر و فرزند مخففہ متشکل شدہ بر بالین محتضر سوئے قدح
پر آب می آید و ترغیب و تحریص بمذہب یہودیہ و نصرانیہ و کفر می کند و از ان جام پر آب ایمان نا
ناقصین خرید می کند چنانچہ آن مردود برسالت مآب صلعم بطریقہ خویش یک پیالہ آب حاضر شد و گفت
کہ ازین ایمان ہمگان خریدے کنم آنحضرت صاحب فخر بشر و شاہ یسین و مدثر بمعاینہ آن ہنگامہ
[illegible] سخت تر از مرگ زار زار گریست و ازین گریہ کل اہل بیت بی تابانہ گریستند خداوند کریم
بشارت داد کہ ما حفاظت بندہ خود از مکر این مردود وقت موعود خواہم نمود لمافی روح البیان
ربما یتعرض الشیطان للمؤمن الضعیف الیقین والقاصر فی العمل اذا بلغ الروح التراقی فیاتیہ
فی صورۃ ابیہ وامہ واخیہ واختہ [illegible] فیامرہ بالیہودیۃ او النصرانیۃ او نحو ذلک نسال السلامۃ
منہ آہ ولمافی العوارف المعارف حکی ان ابلیس علیہ اللعنۃ تمثل للنبی صلعم بوعاء جدید وقارورۃ ماء
فقال ابیعہ بایمان الناس حالۃ النزاع فبکی النبی صلعم حتی بکی اہل بیتہ فاوحی اللہ تعالی الیہ

احفظا عبادی فی تلک الحالة من کیده آه

وصل بیان قبض روح و ملک الموت

فرشته با حریر مشک آلوده و عنبر و معطر ساخته بر محتضر مومن بقبض روح می آیند و کار خود ساخته
روح مومن را بدان حریر پیچیده بعلیین می برند و بقبض روح کافر آتشی می آرند کار کافر تمام کرده
روحش را در آتش انداخته بسجین سپارند لما فی تفسیر فقیه ابو اللیث رح فی الحدیث
ان المومن اذا احتضر اتته الملائکة بحریرة مسک وضبائر من الریحان الی قوله وطویت علیها الحریرة
وبعث لها الی علیین وان الکافر اذا احتضر اتته الملائکة بمسح فیه جمرة فینزع روحه انتزاعا شدیدا الی
قوله یطوی علیها المسح ویذهب بها الی سجین هکذا فی روح البیان آه ملک الموت جسم لطیف نورانی اند
باشکال مختلف متشکل می شوند امام رازی می فرماید که ملک الموت ملائک سیاست اند بقبض روح محتضر هیچگونه
فروگذاشت نمی سازند لما فی المصلح والملک جسم لطیف نورانی یتشکل باشکال مختلفة الی قوله یقبض
عزرائیل ارواحهم بحیث لا یترک منها شیأ آه منقول ست که تابع ملک الموت خیلی اند ملائکه از جنس
رحمت و عذاب ملک الموت بذریعهٔ همین خیل ملائک کار مومن و کافر تمام ساخته روح هر کس و ناکس
را بجای ماوای اصلی بود و باش شان می رساند و مروی ست که خود ملک الموت وجه اربعه میدارد
بوجه ناری قبض ارواح کفار می کند و بوجه تاریک قبض روح منافق و بوجه رحمت قبض روح مومن
و بوجه نور قبض روح مرسلین و انبیا و صدیقین و اولیا و غیرهم من جنسهم میسازند و هر روحی را
علی قدر حیثیت بمرکز اصلی شان می رسانند لما فی روح البیان وروی ان الملک الموت علی معراج
بین السماء والارض وله اعوان من الملائکة الرحمة وملائکة العذاب فینزع اعوانه روح الانسان
یخرجونها من جسده آه وایضا فیه روی فی الخبر ان له وجوها اربعة فوجه من نار یقبض به ارواح
الکافرین ووجه من ظلمة یقبض به ارواح المنافقین ووجه من رحمة یقبض به ارواح المومنین ووجه من نور یقبض به ارواح الانبیا
والصدیقین فاذا قبض روح المومن دفعها الی الملائکة الرحمة واذا قبض روح الکافر دفعها الی
ملائکة العذاب آه ملک الموت بحضرت باری تعالی عرضه داد که بلا سبب قبض روح شکایت شان
خلائق می کنند و ایشان مطعون و مورد ستم مخلوقات اند الله رب العالمین امراض و اوجاع و
اسباب دیگر خاص را برید و قاصد موت مقرر فرمود و ملک الموت نیز از ید شکایت خلائق وا رهان

شدند لما فی تاویلات النجمیة وکان الملک الموت یقبض الارواح بغیر وجع فاقبل الناس یسبونه للعنوبة فشکا الی ربه فوضع الله الامراض والاوجاع فقالوا مات فلان من وجع کذا وکذا وفی الحدیث الامراض والاوجاع کلها برید الموت ورسل الموت آه

وصل بیان قبض روح ملک الموت.

ملک الموت حین قبض روح منتظر حکم احکم الحاکمین می باشند بطوریکه تقاضا نافذ می شود و ایشان نیز بدان نهج کار می کنند وبعض اوقات خود خداوند کریم بید قدرت خویش قبض روح بنده خود میکند چنانچه قبض روح فاطمة الزهره رضی الله عنها وذو النون مصری وخیر نساج خود خداوند کریم بلا واسطه ملک الموت ساخت فاطمة الزهره رضی الله عنها وذو النون مصری از قبض روح ملک الموت ناراض شدند وخیر نساج ملک الموت را دو بر وداشته خود باد ای نماز وقتی برجای نماز ایستاده بعد فراغت نماز مناجات نمود وجان بحق تسلیم ساخت ورسول الله صلعم چون مقدم الامة بودند جمیع کار احتضار شان چون عوام مومنین بعمل آمد خداوند کریم حبیب خود پیغمبر ما صلعم را مختار ساخته که خود بذات شریف موت صوری ودنیوی دائم قائم باشند یا بقبول موت صوری واصل بحق شوند حضرت پیغمبر ما صلعم بوصال باری موت صوری قبول فرمود وهنگام موت صوری سرور کائنات ملک الموت بر در درآمد ومنتظر حکم قبض محکم شان مانند نخستین جبرئیل صلعم پیشتر شده عرضه دادند که ملک الموت بر در حاضر منتظر اجازت حضور است پیغمبر ما صلعم چون اجازت دادند بالین خود در داد ملک الموت حاضر شد وعرضه داد که ما ماموریم بر رای شریف حضور کار کنیم پیغمبر صاحب صلعم بقبض روح پر فتوح خویش چون قبض روح عوام مومنین اجازت بخشید آن وقت ملک الموت کار خود تمام کرده روح پاکش را بحضرت خدای پاکش برد لما فی شفا قاضی عیاض وتخییر الله عنه موته الی قوله واستاذن ملک الموت علیه ولم یستاذن علی غیره قبله لما فی نسیم الریاض شرح شفا قاضی عیاض ای لما قرب موته خیره الله بین البقاء فی الدنیا والرحیل للآخرة الی قوله وروی ان جبرئیل قال له صلعم ان ملک الموت بالباب فیستاذن علیک ولم یستاذن علی احد قبلک ولا بعدک فقال ائذن له فقال السلام علیک یا محمد ان ربی امرنی اطیعک فما امرتنی به ان اقبض نفسک قبضتها وان اترکها ترکتها فقال اقبض یا ملک الموت کما امرت آه لما فی روح البیان ومن

خواص العباد من یتولی الله قبض روحه کما روی ان فاطمة الزهراء رضی الله عنها لما نزل ملک الموت
لم ترض بقبضه فقبض الله روحها واما النبی صلعم فانما قبضه ملک الموت لکونه مقدم الامة وکما قال
ذو النون مصری قدس سره الهی لا تکلنی الی ملک الموت ولکن اقبض روحی انت الی قوله نسال ان تحتم
الفضل علی کل حال یا رب. فانی کنی ما را بتیغ دوستی ♦ هم فرشتهٔ مرگ را با ما نباشد هیچ کار
هرکه از جام تو روزی شربت شوق تو خورده ♦ چون نماند آن شراب او ماند آن رنج خمار ♦ لما فی
الاشحات البرقیات قال بعض الکبار ملک الموت هو المحبة الالهیة فانها یقبض الارواح عن
صفات الانسانیة الی قوله یقطع تعلق الروح الانسانی عما سوی الحق تعالی اه

وصل قابض ارواح یک اند یا هفت

بعض علما بر انند که با ملک الموت هفت هفت فرشتهٔ عذاب و رحمة می آیند ملک الموت قبض روح
هر انسان نموده حوالهٔ فرشتگان رحمت و عذاب می کند و بعض علما می فرمایند که صرف چار فرشته
با ملک الموت بهر محتضر می آیند دو از طرف راست از بن مو و سر انگشتان دست و پا و دو دیگر از
طرف چپ از ان طریق از بن مو و سر انگشتان دست و پا قبض روح محتضر نموده می برند قبض
روح مومنین نهایت آسانی می کند چون دلو از چاه می کشند و قبض ارواح کفار بسختی و تکالیف
می سازند لما فی روح البیان قال الکلبی یحضر العبد عند الموت سبعة املاک من ملائکة الرحمة
وسبعة من الملائکة العذاب مع ملک الموت ولما فی عرائس البیان اقسم الله بطوائف الملائکة
التی تنشط ارواح المومنین ای یخرجها من ابدانهم برفق ولین کما ینشط الدلو من البیر
الی قوله والکافر یجذب من اطراف البنان ورؤس الاصابع وایضا فیه لکن الجس بالالم لما یحس به الکافر ولما فی
الاشحات البرقیات قالوا ینزل عند الموت اربعة من الملائکة ملک یجذب النفس من قدم الیمنی وملک یجذبها من قدم الیسری
وملک یجذب من یده الیمنی وملک یجذبها من یده الیسری فیجذبونها من اطراف البنان ورؤس الاصابع

وصل بیان قبر که برزخ ست

گور و دخمگاه را برزخ می گویند برزخ عالمی ست دائر فیما بین دین و دنیا و قیامت لما فی
الکامل اعلم ان القیامة والبرزخ والدار الدنیا وجود واحد فمثاله مثال الدائرة فرض نصفها
دنیا ونصفها اخری وفرض بینهما الی قوله لکن التفاوت ان امور البرزخ ضروریة لانها سببیة

علی الدنیا وامور الآخرۃ ضروریہ لانہا مبنیۃ علی البرزخ آہ وسکان برزخ بلا حجاب وبدون
مانع وواسطہ غیری رویت حالات دینی ودنیوی وصورت حسنہ وقبیحہ خود ہا می کنند وآن جا
حصول نتیجہ بشاشت وحسرت بکرہ از اعمال وکردار خود است یکی بخواب عروسی الی یوم تقاما
تیمواباں ودیگری بصدمات عذاب وآلام عقاب نالان وحیران وپریشان لما فی الانسان الکامل
اعلم ان احوال الناس فی البرزخ مختلفۃ فمنہم یعامل فیہ بالحکمۃ ومنہم من یعامل فیہ بالقدر
ومن یعمل بالحکمۃ فانہ یتقلب فی البرزخ فی حقیقۃ عملہ فی الدنیا آہ وصاحب اسئلۃ الحکم می گویند
کہ در برزخ وراحت ونیست وعذاب وثواب جسمانی انجانیست وعذاب روحانی بدترین
وشاق عذاب ست از عذاب جسمانی وحیات برزخی نصف حیوت قیامت ست چہ در برزخ
جسد صوری خستہ وخراب می گردد وبقیامت روح با جسد بجنت ودوزخ خواہد رفت ومنقول ست
کہ از خاکیکہ انسان مخمر میشود ہمان خاک مدفن او خواہد بود ودر بقیع ومعلا نفسیکہ مدفون می گردد
اگر خاک پاک آنجا مکرم قابل مدفنش نبود ملائک نعش اورا در آنجا بجای دیگرش می برند نعش
قابل آنجا باید آنجا آرند لما فی روح البیان ای یمسک نفس الاموات عندہ ولا یردہا
الی البدن وذلک الامساک انما ہو فی عالم البرزخ الذی یکون الارواح فیہ بعد المفارقۃ
من النشاۃ الدنیویۃ الی قولہ یحقق الارواح فی البرزخ للآخر انما ہی صورۃ الاعمال ونتائج
الافعال السالفۃ فی النشاۃ الدنیویۃ بخلاف صور البرزخ الاول آہ ولما فی اللمعات دوقعت
علی اسرار البرزخ واحوال القبر وما فیہ من الالم واللذۃ الجسمانیین واتحل عندک وجہ کونہ روضۃ
من ریاض الجنۃ او حفرۃ من حفر النیران آہ ولما فی اسئلۃ الحکم ان امور البرزخ والآخرۃ علی النمط
الغیر المالوف فی الارواح بعد الموت لیس لہا نعیم ولا عذاب حسی جسمانی لکن ذلک نعیم او عذاب
معنوی نعش مردہ را بخاک مدفون کردن شرعا وعقلا افضل ومناسب وبہتر ست چہ جسد
انسان کہ مولدش خاک ست خاک بجای مادر جسد انسان ست وروح بجای پدر چون
روح بجای لیاقت پسر را حوالہ مادرش کردن واجب نہ باتشش کہ کار ظالمانہ انسان می کند
از ان بخاک مدفون ساختن عند العقل نیز از واجبات ست کہ خاکی بخاکی پیوست نہ بآتش نیز
تعلق روح با جسد پیوستہ میباشد بسوختن آن تعلق باقی نمی ماند بالتصریح در تفسیر فتح العزیز ہم ست

فلینظر فیہ ولما فی العوارف المعارف لاشک ان حیاۃ البرزخ علی نصف من حیاۃ یوم البعث
فان الاولی حیاۃ البرزخ فقط والثانیہ حیاۃ الروح والجسد معًا ولما فی روح البیان روی
فی النوم وہو یقول للرای سلم علی اولادی وقل لہم انی قد حملت ودفنت بالبقیع عند قبر عباس
فاذا اراد زیارتی فلیقفوا ہناک ویسلموا ویدعوا وہکذا فی المقاصد الحسنۃ آہ ولما فی روح البیان
فاذا مات یدفن فی الموضع الذی اخذت منہ

وصل بیان تلقین میت

تلقین میت درست ست وبعد دفن میت تلقین بر قبر میت کردن مسنون از سنیت ہوئے
بثبوت پیوستہ باید کہ زندہ حقیقی مردگان را تلقین کند ورنہ ضرور نیست زیرا چہ مردہ مردہ را تلقین
کردن چہ فائدہ خواہد داد تعلیم جواب سوال منکر ونکیر کہ در قبر بر مردہ می شود آنرا تلقین میت
گفتہ نامند ہشت کسان اند کہ از سوال منکر ونکیر پاک بیباک اند وعذاب گور انان نمی شود
یعنی شہدا و مرابطا و مردہ مرض طاعون و مردہ مرض دیگر ہنگام وبای طاعون کہ مومن
صابر وایمانا احتسابا مردہ باشد وصدیق و اطفال مردہ روز جمعہ و ہر و شب جمعہ وکسانیکہ
سورۃ تبارک الذی ہر شب خواندہ باشد وبعضی سورہ سجدہ را بان ضم کردہ اند وکسانیکہ بمرض
موت پیوستہ قل ہو اللہ احد خواندہ باشد لما فی مشکوۃ شریف عن ابی سعید الخدری وابی ہریرۃ
قالا قال رسول اللہ صلعم لقنوا موتاکم لا الہ الا اللہ ولما فی فتاوی الشامیۃ وقد روی عنہ علیہ السلام
انہ امرنا بالتلقین بعد الدفن فیقول یا فلان ابن فلان اذکر دینک الذی کنت علیہ من شہادۃ
ان لا الہ الا اللہ وان محمد رسول اللہ وان الجنۃ حق وان البعث حق وان الساعۃ آتیۃ
لا ریب فیہا وان اللہ یبعث من فی القبور وانک رضیت باللہ ربا وبالاسلام دینا و
بمحمد صلعم نبیا وبالقرآن اماما وبالکعبۃ قبلۃ وبالمومنین اخوانا وایضا فیہ ذکران من لا یسأل
ثمانیۃ الشہداء والمرابط والمطعون والمیت زمن الطاعون بغیرہ واذا کان صابرا محتسبا
والصدیق والاطفال والمیت یوم الجمعۃ ولیلتیہا والقاری کل لیلۃ تبارک الملک بعضہم
ضم الیہا السجدۃ والقاری فی مرض موتہ قل ہو اللہ احد ولما فی روح البیان تلقین المیت
بعد الدفن للاستماع والافلاء ایضا فیہ فکذا الاموات حین التلقین فانہ فرق بین تلقین

العاقل الہوائی وجہ [illegible] المستیقظ العالم با تقدأه

وصل بیان سوال وجواب منکر نکیر

دو فرشته جهت سوال تفتیشی مرده بگور مرده می آیند آن دو ملک را منکر و نکیر می گویند [illegible]
هر دو سیاه رنگ چون [illegible] بدتر از آن وازرق چشم و خشم آلوده چشمان غلطان چون صاعقه [illegible]
درخشان و آواز شان چون رعد غرنده شان بقبر می آیند مرده را نشانیده روح مرده را بجسد [illegible]
یا ما بین کفن وجسد مرده روح [illegible] نهاده سوال می کنند که خدای تو کیست و رسول تو کیست
و دین تو چیست و [illegible] تو کدام و قبله تو کدام [illegible] مومن جواب باصواب چون در داد [illegible]
[illegible] میتر و [illegible] شود [illegible] گویند مستحق عذاب [illegible]
عقاب [illegible] شعب [illegible] ناله و زاری آن [illegible] غیر جن و انس [illegible] همکان [illegible]
[illegible] قبر [illegible] شده [illegible] صیبت [illegible]
اعتقاد [illegible] فقیه ابو اللیث قد تکلم العلماء فی عذاب القبر
قال بعضهم یجعل الروح فی جسده [illegible] الدنیا یجلس [illegible]
ملکان [illegible] فقال [illegible] فی [illegible]
[illegible] فیقعدان المیت و یسألانه [illegible] ربک وما دینک ومن نبیک [illegible]
سمعها ما بین الخافقین الا الجن والانس وقال بعضهم یکون الروح [illegible]
فتاوی شامیه ان الذی یظهر السوال بالکیفیه [illegible] عن البراء بن عازب [illegible]
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال یأتیه ملکان فیجلسانه فیقولان [illegible]
ربی الله فیقولان له ما دینک فیقول دینی الاسلام فیقولان ما هذا الرجل [illegible]
فیقول هو رسول الله صلی الله علیه وسلم فیقولان له وما یدریک فیقول [illegible]
[illegible] قوله یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت [illegible] الآیة
[illegible]
[illegible] قال [illegible]
قال ویعاد روحه فی جسده ویأتیه [illegible] فیقولان له [illegible] فیقول هاه هاه لا ادری

فیقول ان لمنه الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان
کذب فافرشوه من النار والبسوه من النار وافتحوا له بابا الی النار قال فیاتیه من حرها و
سمومها قال ویضیق علیه قبره حتی تختلف فیه اضلاعه ثم یقیض له اعمی اصم معه مرزبة من
حدید لو ضرب بها جبل لصار ترابا فیضربه بها ضربة یسمعها ما بین المشرق والمغرب الا الثقلین
فیصیر ترابا ثم یعاد فیه الروح رواه احمد وابو داؤد ناله او بوقت گرز خوری
بشنود غیر آدمی و پری ❊ آدمی و پری اگر شنوند ❊ همه از خواب وخور نفور شوند

وصل بیان شکل موت وحیات

خداوند کریم جلشانه مرگ را بر صورت گوسفند املح آفریده و او بر هیچ چیز مرور نکند و رائحهٔ او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد وحیات را خلق کرد بصورت اسپ مادیان ابلق او بر هیچ چیز مرور نکند و رائحهٔ او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود انبیا وجبرئیل صلعم بران اسپ مادیان سواری می کنند در آخر دارد فرعون جبرئیل عم بران مادیان سوار بودند قدمش بهر سبزهٔ خشک که می افتاد زنده می شد سامری حالش دید خاک قدمش را برگرفت و باخود داشت از ان خاک قدم آن مادیان گوساله خود را زنده ساخت قصه عجال سامری مشهور لما فی روح البیان وان الله خلق الموت علی صورة کبش املح لا یمر بشیء ولا یجد رائحته شیء الا مات وخلق الحیاة علی صورة فرس انثی بلقاء وهی التی کان جبرئیل والانبیاء عم یرکبونها خطوتها مد البصر فوق الحمار ودون البغل لا تمر بشیء ولا یجد ریحها شیء الا حیی وهی التی اخذ السامری من اثرها قبضة فالقاها علی العجل الی قوله قوله عم یذبح الموت بین الجنة والنار علی صورة کبش آه لما فی فتوحات مکی وتغلق الابواب یوتی بالموت فی صورة کبش املح آه هکذا فی تفسیر المعالم التنزیل البغوی والتفسیر الکبیر وتفسیر ابی سعود وتفسیر حسینی فی عبارة واحدة

وصل بیان سه حالت که بعد موت رو میدهد

هر آدمی را بعد از موت که گویا نمونهٔ غروب آفتاب زندگی ست سه حالت رو میدهد اول

حالتی که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد که فی الجمله اثر حیات سابقه والفت تعلق بدن و
دیگر معروفات از ابنای جنس خود باقی ست و آن وقت گویا برزخ ست درمیان زندگانی دنیا و
استغراق عالم قبر که چیزی ازین طرف و چیزی از ان طرف دارد و بعینه مثال وقت بقای شفق ست
هنوز تصرفات مخلوقات و آمد و شد آنها منقطع نگردیده و جانداران همه بیدار و حساس و متحرک
و در بقایای اعمال روز مشغول و درین حالت حالت انکشاف و جزای برخی از نیکیها و بدیها ست
و مدد زندگان بمردگان درین حالت زود تر می رسد و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف می باشند
و چنان گمان می برند که هنوز زنده ایم و لهذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد ست که
مرد مسلمان در آنجا می گوید دعونی اصلّی یعنی بگذارید مرا تا نماز بخوانم نیز وارد ست که مرده
دران حالت مانند غریقی ست که انتظار فریادرسی می برد و صدقات و ادعیه و فاتحه درین وقت
بسیار بکار او می آید و ازین ست که طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چله
بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت در خواب
و عالم تمثیل ملاقات زندگان می کند و مافی الضمیر خود را اظهار می نماید دوم حالتی ست که
بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیه رو می دهد و استغراق عظیم در مشاهده کیفیات مکسوبهٔ
خود از نیکی و بدی او را حاصل می گردد و قوای مدرکه و متصرفهٔ او ازین عالم گسسته شده بآن طرف
متوجه می گردد و حس و حرکت معنوی او ازین جهان مطلقاً بیکار می شود و این حالت مشابه
تاریکی شب ست که بعد از زوال شفق هجوم می کند و مردم را خواب و تعطل حواس و حرکات
لاحق می گردد و از مالوفات و مکسوبات روز غافل می شود و آرزوی آن مالوفات و مکسوبات
از ظاهر بدن انتقال کرده در باطن بدن جمع می شوند و روح آنها را در صورتهای لائقه
مطالعه می نماید و متلذذ و متألم می گردد و این حالت عوام مردگان ست و بعضی از خواص
اولیاء الله را که آلهٔ جارحهٔ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف
در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمی گردد
و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنها می نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات
خود از آنها می طلبند و می یابند و زبان حال آنها دران وقت هم مترنم باین مقالات ست

مصرع من آنچه بگمان تو ناید آنم · سوم حالتی که بعد از حشر و نشر ظهور خواهد کرد مانند
ماهتاب ایام بیض که حجاب تاریکی را دور کرده نیک و بد این ها را با نواع اظهار جلوه گر
خواهد نمود و هر کس در نافع و ضار و دوست و دشمن و زهر و تریاق امتیاز خواهد کرد و
در همین حالت ست داد نامه های اعمال و ظهور عمل نیک و بد بصور متنوعی گوناگون
و وزن اعمال و حساب نیکی یا بدی و دیگر وقایع بسیار و منتهای این حالت زندگانی
دیگر ست که اتم و اکمل از زندگانی این جهان ست اما چون آن زندگانی تغییر و تبدیل
ندارد و یکسان مستمر و غیر منقطع ست مثالی برای او نیست که در معرض قسم آورده شود بلکه
آن زندگانی از قبیل حالات متجدده متبدله هم نیست تا در مقام بیان آن حالات آورده شود

پرتو نهم در بیان احوال انسان

باید دانست که غرض بیان احوال انسان ست و آدم ابو البشر اند از آن بندی از احوال
خلقت شان مرقوم شد ایزد تعالی اراده خلقت آدم نمود و فرمود که آدمی از خاک مخلوق
شدنی ست و اولادش دوزخی و بهشتی خواهد گشت و زمین بشنود این واقعه زار زار گریست
و تا قیامت در گریه و زاری ست ثم جبرئیل امین بحکم رب العالمین بر زمین آمد و برای
مهیا کردن طینت آدم خاک ربودن خواستند و از ناله و زاری زمین جبرئیل عم عاجز شدند
و تهیدست بحضرت رب کریم باز پس شده عرض حال کردند ثم اسرافیل ثم میکائیل
یکی بعد دیگری بر زمین در رسیده چون جبرئیل عم باز پس گردیدند بحضرت حق قصه بر غصه
ارض عرضه دادند ثم بر ملک الموت حکم نافذ شد. ملک الموت التفاتی بر سوز و گداز و شور
و شغب زمین نفرمود و از چهار سوی جهان بمقدار چهل ذرع خاک در ربوده و آن خاک
را دو بهره نمودند. از یک بهره خمیر قالب آدم کردند و بهره دیگر را بقضا نصف ساخته نصفی
بجنت و نصفی بدوزخ در انداختند کلابه و خمیر قالب آدم بوادی نعمان مابین مکه معظمه
و طائف یا جنت عدن یا بآسمان دنیا یا بجنت [illegible] انهار نیل و غیره جا [illegible]
شدند قول مفسرین ست [illegible] سال قالب آدم مهیا
گردید [illegible] کلابه سی [illegible] سال [illegible] یک سال باران حسرت بارید ولکن

کالبد طیار شد ثم نفخ روح آدم بدان قالب گردید و آدم آدم و زنده گردید شعر

انّ مع العسر چو یسر ثلثا قفاست + شاد برآنم که کلام خداست

وصل در بیان وقت خلقت آدم

پس نماز عصر یوم الجمعه قالب آدم طیار و نفخ روح بدان قالب بی جان گردید روح جسد آدم را جای تنگ و تاریک دید بعمل تیره تا سه و بار به نفوذ انکار نمود کره ثالثه بمجرد تکلیف بدان قالب درچرید و آدم زنده شد ازان است که حین موت روح بکشاکشی و تکلیف ها از تن جدا می شود آدم زنده شد و عطسه داد بتعلیم رب الکریم الحمد لله برخواند خداوندش جواب یرحمک الله داد ✣

وصل در بیان سبب نام آدم آدم

آدم از ادیم روی زمین مخلوق شد یا آدم گندم گون بود ازان نامش آدم شد قالب آدم از اقسام رنگ زمین اعنی سفید و سرخ و سیاه و گندم گون مرکب بود اولادش نیز برنگارنگ رنگها و گوناگون الوانها پیدا می شود آدم زنده شد و قصد برخواستن کرد و از پا افتاد رب العالمین خلق الانسان عجولا انسان را منسوب فرمود لما فی روح البیان لما اراد بخلق آدم اوحی الی الارض الی قوله فقال ملک الموت وان اعوذ لعزته ان اعصی له امرا فقبض قبضة من وجه الارض مقدار اربعین ذراعا من زوایاها الاربع فلذلک یاتی بنوه اخیافا ای مختلفین علی حسب اختلاف الوان الارض واوصافها فمنهم الابیض والاسود والاحمر واللین والغلیظ فصار کل ذرة من تلک القبضة آدم وایضا فیه فوضع ما اخذ من الارض فی وادی نعمان بین مکه وطائف آه وایضا فیه اختلفوا فی خلقة آدم ثم قیل فی سماء الدنیا وقیل فی جنة من جنات الارض کالجنة التی یخرج منها النیل وغیره من الانهار واکثر المفسرین انه خلق فی جنة عدن وایضا فیه وخلق آدم بعد العصر یوم الجمعة سمی بآدم لکونه من ادیم الارض لانه من انواع ترابها الی قوله فلما بلغ قدمیه وثب فقال تعالی خلق الانسان عجولا فصار بشرا ولما فی اللمعات فامطر علیه مطر الحزن تسعا وثلاثین سنة ثم امطر علیه مطر السرور سنة واحدة فلذلک کثرت الهموم فی بنی آدم تصیر عاقبتها الی الفرج ولما فی مفاتیح الغیب ودی عن

مدوّر آدم ... اربعين سنة ... اربعين ... اربعين من حماء مسنون ثم خلقه بعد ما
دخلت عشرون سنة فهو لى هذه المدة ما كان شيئا مذكورا ولما فى تاويلات النجمية كل ظهر لون ترابه كما اشار
اليه بعض المفسرين فى قوله تعالى فى اى صورة ما شاء ركبك ولما فى تفسير ابى سعود قبل ان
ينفخ فيها الروح وهو ملقى بين مكة وطائف آه ولما فى تفسير جلالين بان قبض قبضة من جميع
الوانها وعجنت بالمياه المختلفة وسواه ونفخ فيه الروح فصار حيوانا حساسا بعد ان كان جمادا

آدم آمدم که خورد گندم ما تخم کاشت نسل آدم را +

وصل بيان خلافت آدم اعنى خليفة الله

لقوله تعالى انى جاعل فى الارض خليفة آدم را حق تعالى خليفه خود ساخت وقائمقام خود
بزمين فرستاد وبعدول از لفظ خالق بجعل در آيه كريمه وبمعنى خليفه اختلاف علما بوده است
وباين مبحث لطيفه حكمت غامضه الهى مرموز ست كه ذكرش در تفاسير مطول بخوبى مرقوم
بحقيقت آدم وذريات آدم قائمقام يعنى ايزد سبحانه وپرتو انوار جمال وجلال يعنى او تعالى
جلشانه وبجنسه صورت ان الله الجميل ومتخلق باخلاق ستوده رب الجليل اند انسان
كامل فنا فى الله چون مى شوند ان انسان را عين الحق گفتن مى سزد چون آهن
برتافته آتش وهمين ست كه حسين ابن منصور انا الحق گفت اما مودب بآداب شرعى
هر نفس انسان را بظاهر بودن واجب وشريعت غراى نبويه مانع اين گفتار ست
وشرافت ذاتى انسانى سبب رشك افزاى ملائك ارض وسموات شد وبدان خصوص قصه هاروت
وماروت مشهور فيما بين الناس ست ولما فى مفاتيح الغيب انما سماه الله خليفة لانه يخلف
الله فى الحكم بين المكلفين من خلقه ولما فى البيضاوى الخليفة من يخلف غيره وينا ب
منابه الى قوله كذلك كل نبى استخلفهم فى عمارة الارض وسياسة الناس ولما فى تاويلات
النجمية واذ قال ربك للملائكة انى جاعل فى الارض خليفة انما قال جاعل وما قال
خالق لمعنيين احدهما ان الجاعلية اعم من الخالقية فان الجاعلية هى الخالقية وشئ
آخر وهو ان يخلقه موصوفا بصفة الخالقية اذ ليس لكل احد هذا الاختصاص آه ولما فى
تفسير محى الدين ابن عربى الجعل اعم من الابداع والتكوين فلم يقل خالق لان الانسان

مرکب من العالمین ولمافی روح البیان بان جبله متخلقا باخلاق الملائکه لیکون خلیفة
الله فی الارض لهذه الاخلاق لیستعد بها الی ان یخلق باخلاق الله فانها حقیقة کما
حکی ان هاروت وماروت لما انکر علی ذریات آدم والیصافیه ومنها ان نفس مرآة مستعد
مظهریة جمیع آیات الله آه

وصل بیان علم اسمای جمیع مخلوقات آدم

آدم را خدای کریم جمیع اسمای حیوانات ونباتات وجمادات وشجرات ومأکولات ومشروبات
بانواع واقسام تعلیم درداد وتعلیم هزار قسم حرفه وصناعات نمود که ملائک ازان مرموزات
خبری نمیداشتند عند المعارضه مخجل وشرمنده شدند قصهٔ آن بالتصریح بقرآن مجید مندرج ست
وآدم هفت لک لغة السنه مختلف میدانست ملائک هیچ ازان نمیدانست چون بترغیب
وتحریض حوا آدم شجرهٔ ممنوعه خورد سوای زبان عربی بالکل السنه فراموش کرد وآدم توبه و
استغفار نمود عذر ش پذیرا شد والسه منسیه بازیادش گردید لما فی روح البیان وعلم اسماء
الملائکه واسماء ذریاته کلهم واسماء المخلوقات والجمادات الی آخره ولما فی کشف الکنوز
اتفق جم غفیر من اهل العلم علی ان الاسماء کلها توقیفیة من الله تعالی الی قوله وفی الخبر
علمه سبعمائة الف لغة فلما وقع فی اکل الشجرة سلب اللغات الا العربیة فلما اصطفاه
بالنبوة رد الله علیه جمیع اللغات الی قوله قال بعض المفسرین علم الله آدم الف
حرفة من المکاسب آه ولما فی تفسیر معالم التنزیل فبادرت الحواء الی الاکل من الشجرة
ثم ناولت حواء آدم حتی اکل منها وکان سعید بن المسیب یحلف بالله ما اکل آدم من
الشجرة وهو یعقل ولکن حواء سقیه الخمر حتی اذا سکر آه

وصل بیان خلقت انسان بر دو قسم ست

خلقت انسان بر دو قسم ست صوری ومعنوی بیان خلقت معنوی انسان در بیان علم مذکور شد در اینجا بیان
خلقت صوری ست وبه بیان خلقت صوری حکمای یونانی وحکمای ایمانی اختلاف کرده اند
حکمای یونانی دو فریق اند اشراقیین ومشائین وبعض مشائین میگویند که خلقت انسان
از منی مرد میشود چه انثیین واوعیه زنان نیست وازان انزال زنان نمی شود لما فی تنافی

شیخ الرئیس ان الانسان مخلوق من ماء و اقوی والذی یوصف بذلک هو ماء الرجل الی قوله وذلک یدل علی ان الولد مخلوق من ماء الرجل آه و این تقریر محض بنا بر صلبت و بمعصر قبولش کردن نمیتوانند عیان سا چه بیان و بر قول اکثر حکمای هر دو فریق تولید هر فرد آدم از منی زن و مرد پیدا شود و منی مرد سفید لزج دار است بجای دیگر اگر افتد مگس می خورد و بو چون بوی یاسمین ست و منی زنان مائل برنگ زرد ست هرگاه انزال زن و مرد متّامی گردد و آن هر دو منی زهدان قبول کند تا آن منی باغشاوه زهدان ملتصق گردیده بعرصه بست و چار ساعت سبز رنگ شده آهسته آهسته بچند اربعین و ترتیب رحمی و غذای حیض آدم زادی مجسم مخلوق می شود و بچه دانی که آنرا رحم و زهدان و مشیمه میگویند غشاوه ست عضو عصبی زنان و آن رحم هرگاه مخلے از نطفه و علقه پیدا شد بقدر دوازده انگشت هر ذی مشیمه طوالت میدارد و پس از حمل بقدر عرض و طول جنین ساعت فساعت با بچه می بالد و دم آن زهدان از راه زیر مثانه و امعای مستقیم تا معده رسیده و زهدان دو خانه دار است که محتمل دو بچه شدن تواند و هر خانه او منفذی دارد از ناف و پستان حامله و از ان منافذ خون حیض بدهان جنین می آید و سبب پرورش و حیات بچه می گردد و دهانه زهدان را با سوراخ فرج اتصالی پیدا است هرگاه انزال زن و مرد متّامی شود و هر دو منی داخل زهدان می گردد با قتضای طبعی یا ارادت ایزدی دهانه آن زهدان بند میشود تا کدامی شی بالای آن زهدان خارج و داخل شدن نتواند و همین ست تولید صوری و جنین تولید باعث حرکت انتشاری جنین حامله را دردی پیدا می گردد آن دردِ دیدِ ولادت ست و علم حمل نر با ماده بالاستقرار د بعلم فن طبابت و حامله را بذاته بخوبی حاصل ست که شرح ان بفن طبابت مبسوط من کان یرید التحقیق فلینظر فیه بعض حکمای یونانی و حکمای منجمین می گویند که از ان علقه تا یوم ولادت جنین مربی جنین سبع سیاره اند و بماه نهم مربی جنین مشتری می باشد و سبب تربیت مشتری جنین کامل الخلقه و قوی الجثه مے شود و بماه هشتم مربی جنین زحل ست بدان باعث برودت بجنین لاحق مے باشد که سردی طبعی وجه نقص وجودی جنین ست اگر بدان ماه جنین تولید شود اکثره

نمی زید و اگر بزیست معطل الوجود و ناقص الخلقت می باشد لما فی الجمل الحکیم الکوشیار والشهر
الثامن یتو لاه زحل ثانیا الی قوله لم یعش للحال التی ذکرناه آه لما فی فتوحات علی لهذا کان
المولود اذا ولد فی الشهر الثامن یموت ولا یعیش وعلی فرض ان یعیش یکون معلولا لا ینتفع بنفسه
ذلک لان الشهر الثامن تغلب فیه علی الجنین البرد وهو طبع الموت ولما فی روح البیان
ان من یولد فی الشهر الثامن لا یعیش آه لقوله تعالی یا ایها الناس انا خلقناکم من تراب ثم من نطفة
ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغیر مخلقة لنبین لکم ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین
آه وخلق من ماء دافق آه ومن ماء مهین آه ویخلقکم فی بطون امهاتکم آه وقد خلقکم اطوارا
آه وانا خلقنا الانسان من نطفة امشاج جز این آیات کثیره بخلقت انسان بقران مجید واقع ست
که علمای ربانی و حکمای ایمانی به تفسیر آن بیان خلقت انسان تفسیر یکه بآن فرموده اند

آن این ست

وصل بیان خلقت آدم از خاک و اولادش از منی

خداوند کریم آدم را از خاک و اولادش را از منی آفرید و به بعض مقام قرآن مجید خلقت دبآ
آدم از خاک شدن پیدا است بحقیقت انسان مولود از خاک اند نه از آب از ان انسان
موسوم بخاکی شده اند چه غذا بدل ما یتحلل معده ست وخون فضله هضم رابعه معده ان
اوعیه انثیین زن و شو چون بدر میگردد بمنی نام زده شود ورنگی دیگر پیدا می کند
آن فعل قوت فاعلی اوعیه ست چون شیر از حلمه پستان زنان وجود منی از غذا و غذا از
خاک ست فثبت منی از جنس خاک ست آب هرگاه خشک می شود با هوا همقرین شده
بران می گردد بخلاف منی چون بجای دیگر خشک میشود پارچه وغیره را غدار میگردد دیما بیده
مثل خاک ریزه می افتد بر هانی قوی وجود خاکی منی از ان ست که انسان از خاک میشود
لما فی التفسیر الکبیر فالانسان بالحقیقة یکون متولدا من سلالة من طین ثم ان تلک السلالة
بعد ان تواردت علی اطوار الخلقة و ادوار الفطرة صار منیا آه وایضا فیه فثبت ان کل
انسان متولد من طین وهکذا فی تفسیر ابو سعود و روح البیان حکمای ایمانی و اطبا دحقانی
خاکی اند که منی زن و مرد مولد هر فرد انسان ست بحرکت انتشاری و انزعاجی جمیع ...

متولد هر فرد انسان ست بحرکت انتشاری از پشت و زنان از استخوان دردی سینه و پستان جهده با دعیه درخزیده بانزال مخاطرفین چون آن منی داخل زهدان می گردد وجود خلقت وجودی هر فرد انسان می شود وصورت حامله میگردد شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر خود فرموده اند که در عنق رحم زنان پیشین ست که انزال باوفق منی زن نیز خارج شده برحم داخل می گردد که شاهد بران قرآن مجید ست لقوله تعالی اُخلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب آه از ان ست که زنان را وقت انزال مسرتی وانزعاجی عائد حال می شود اگر منی مرد حین دخول برحم بر منی زن غالب آید تا اولاد ذکور وهم رنگ آبا یا اقارب ابا پیدا می شود و بر عکس آن صورت برعکس پیدا می کند و بعض علما می فرمایند که چون منی داخل رحم میشود بفرمان ایزد توانا ولید بانواع شکل متشکل می شوند واحدی بصورت شکل لطیفه جمالی واحدی بصورت قهری پیدا میشوند لمافی البیضاوی وهی اقرب الی اوعیة المنی ولذلک حصا بالذکر ولمافی تفسیر مفاتیح الغیب ثم قالوا والذی یدل علی ان الولد مخلوق من مجموع المائین ان منی الرجل وحده فلا یکفی ولانه روی انه عم قال اذا غلب ماء الرجل یکون الولد ذکرا واذا غلب ماء المراة فاشبهها الی اقاربها لعود الشبه لمافی تفسیر شاه عبد العزیز منی زن را جهدگی ست الی قوله انزعاج وحرکتی که زن را وقت انزال مے شود الی قوله زن را از جانب سینه بهمین وضع گذشته با پیشین که در عنق رحم موضوع اند آه ولمافی روح البیان فما بال الولد یشبه اعمامه لیس فیه من شبه اخواله شے او یشبه اخواله لیس فیه من شبه اعمامه شے قال ایهما علا ماؤه ماء صاحبه کان الشبه له قال صدقت یا محمد وایضا فیه ان النطفة اذا استقرت فی الرحم اسلے قوله صور بعضهم علے صورة الجمالیة اللطیفة وبعضهم علے صورة الجلالیة القهریة آه +

وصل بیان رحم زنان بطریقه تولید بچه

رحم زنان عضله است که بار گهای چند وعصبه آمیخته وسران عروق تا بدماغ رسیده و رحم چون کیسه هست خالی از دو بازوی او دو شاخ بالیده عضویست دهانه آن تا سوراخ فرج همتر ین گردیده خدای تعالی آن دو شاخ را قوت امساک وجذب منی بخشیده با آن دو شاخ هر گاه اله بول مرد ضرب میزند طرفین را بآن ضربات حظ نفسے حاصل می شود قوت

فاعلی یعنی مرد و قوت انفعالی یعنی زن مودعہ رب کریم ست منی مرد براہ اعصاب و استخوان
پر میشود از ان آن منی سفید و لزج وار ست از ان اعصاب و عروق و استخوان بچہ پیدا
مے گردد و منی زنان زرد رنگ ست از گوشت و خون بر می آید خون و گوشت و موو ناخن
یا بچہ تولید میشود و خون حیض غذای جنین ست و بکما بیشی حیض نفع و ضرر جنین ست و امساک
حیض موجب نفع کثیر ولد ست و لما فی روح البیان اعلم ان رحم المرأة عضلة و عصب و عروق
ور اس عصبها فی الدماغ وہی علی ہیئة الکیس و لها فم بازاء قبلها و لها قرنان شبیه الجناحین
یجذب النطفة و فیها قوة الامساک لئلا ینزل من المنی و قد اودع اللہ فی ماء الرجل قوة
الفعل و فی ماء المرأة قوة الانفعال و ایضا فیه و اما العظم و العصب و العروق فمن الرجل
و اما الدم و اللحم و الظفر و الشعر من المرأة ما یضا فیه لان دم الحیض غذاء الولد فی الرحم اصلی
قوله نقصان خلقة الولد بخروج الدم و الزیادة و تمام خلقه باستمساک الدم و لما فی معالم التنزیل
للبغوی ما کان من عصب و عظم فمن نطفة الرجل و ما کان من لحم و دم و شعر فمن ماء المرأة
و لما فی تفسیر المدارک العظم و العصب من الرجل و اللحم و الدم من المرأة آه

وصل بیان علقہ و تولید ترکیبی بقول حکمای یونانی

مفسرین بتفسیر قوله تعالی ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة لنبین لکم بیان فرموده اند کہ
منے چون برحم مے آید ہمان وقت فرشتہ بانجا رسیده آن منی بدست خود گرفتہ منتظر و مے
مے شود اگر حکم غیر مخلق مے گردد تا بد و صورت فرشتہ کار بندہ مے شود یا فی الفور منی را از رحم
میندازد و یا پس زمانی چند چون خون بستہ یا غیر بستہ از رحمش دور می کند اگر حکم قضا بخلق جنین
نافذ مے شود فرشتہ از حالت نر و مادہ و سعید و شقی و از ساعات تولد و وفات و جای فوت و
کیفیت رزق و عمر جنین سوال می کند و بر رویت ام الکتاب کار کردن حکم چون می شود فرشتہ
بدید ام الکتاب بر ناصیہ جنین چنان می نویسد و بدان وطیرہ جنین تولد میشود و آن منے
بانقضای مدت یکصد و بست روز مضغہ و علقہ و غیرہ گردیده انسانی بخلقت کاملہ پیدا میشود
و بدان جسد خاکی نفخ روح میشود از زمان نفخ روح جنبش خدای کریم احدی دیگر را خبر مے
نمودہ ست ثم مستعد و لادت آن جنین مے شود و قبل و لادت سر جنین بطرف شکم مادر میل میباید

بعد رسانید ولادت بسوی هر دو پای مادر سرش چنین منقلب میشود بالاتفاق علمای دین اقل مدت حمل شش ماه است و باکثر مدت اختلاف علمای دین است نزد امام ابوحنیفه دو سال و امام شافعی چهار سال و مالک پنج سال است و بلوح محفوظ دو کتاب یکی محو و اثبات را مدخل است و دیگر تغییر و تبدیل را دخلی نبوده است آن کتاب ام الکتاب است که بقرآن مجید بیانش واقع است لما فی معالم التنزیل قال ان النطفة اذا استقرت فی الرحم اخذ بالملک بکفه فقال ای رب مخلقة او غیر مخلقة فان قال غیر مخلقة قذفها الرحم دما ولم یکن نسمة وان قال مخلقة قال الملک ای رب اذکر ام انثی اشقی ام سعید ما الاجل ما العمر وما الرزق وبای ارض یموت فیقال له اذهب الی ام الکتاب فانک یجد فیها کلا ذلک فیذهب فیجدها فی ام الکتاب وایضا فیه عن ابن عباس فما کتابان فسمو ام الکتاب یمحو منه ما یشاء ویثبت وام الکتاب الذی لا یتغیر منه شیء آه ولما فی تفسیر ابی سعود ان المراد بغیر المخلقة لیس من ولد ناقصا ولما فی البغوی راسه فی البطن الی صدرها فاذا امر الله فی خروجه انقلب راسه فی رجلی امه آه ولما فی تفسیر کبیر ای حولنا النطفة عن صفاتها الی صفات العلقة وهی الدم الجامد آه وفی تفسیر ابو سعود بان احلنا النطفة البیضاء علقة حمراء الی قوله ما یلیق به من اللحم علی مقدار لایق به وهیئته ومناسبة له آه ولما فی روح البیان فان اقلها ستة اشهر عند الکل الی قوله الی خمس عند مالک آه ولما فی سراجیة اکثر مدت الحمل سنتان عند ابی حنیفة رحمه الله والی قوله عند الشافعی اربع سنین آه

وصل بیان جسم انسان و اسرار آن

جسم انسان چون عرش برین است و نفس چون کرسی و قلب بیت المعمور و لطائف قلبی بر مثال بهشت است و قوای روحانی چون ملائک و هر دو سوراخ بینی و گوش و بول و براز و هر دو پستان و دهن و سر چون دوازده بروج اند و قوت سامعه و باصره و ذائقه و شامه و لامسه و ناطقه و عاقله بر مثال سبع سیارگان اند و عقل و نطق چون آفتاب و ماهتاب است و در عالم کبیر هرچه موجود است بذات انسان آن همه موجود چنانچه شب و روز به بست و چهار ساعت منقضی میشود بست و چهار هزار نفس انسان جاریست که شبانه روز بست و چهار هزار انفاس جاری می گردد پاس انفاس بر هر فرد بشر واجب ورنه تا بقیام قیامت ندامت و خسران لاحق خواهد گردید

وحساب سال وماه بسه صد وشصت روز ست بدان نیز هم بسه صد وشصت مفاصل انسان ست
لما فی روح البیان مجسم الانسان کالعرش والنفس کالکرسی آه وایضا فیه فی الانسان ستون
وثلاثمایة مفصل آه وایضا فیه لکل یوم اثنا عشر الف نفس وفی کل لیلة کذلک فیوم القیامة ینظر
فی کل نفس اخرجه فی غفلة عن ذکر الله آه ؎ عجب تر از تو ندارد جهان تماشاگاه ✽ بچشم
تعجب بخود نظر نکنی ✽ ای راز نه فلک ز وجودت عیان همه ✽ در ذات تو حاصل دریا و کان همه
پیش تو سر بخاک مذلت نهاده اند ✽ با آن علوم ورتبه روحانیان همه ✽ در گوش کرده حلقهٔ فرمان تست
✽ خاک وهوا وآتش وآب روان همه ✽ ومعنی قوله تعالی وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا این ست که
انسان بچه بود جوان وپیر وطویل وکوتاه قد وقوی الجثه وضعیف البنیان با طوار مختلف پیدا شده
یا انسان نخستین چند بار زیست ومرد چنانچه بر نمایش آدم در روز میثاق ذریات زنده ومرده
شدند باز بدعوت حج ابراهیم عم وشب معراج نبینا صلعم ذریات آدم دو بار زنده ودو بار مرده
شدند واین نیز اطوار خلقت انسانی ست واهل معرفت می فرمایند که اطوار محبت وحکمت و
توحید وعشق وذوق وشوق وفنا وبقا وطی منازل ناسوتی وجبروتی وملکوتی یا لاهوتی
نیز قسمی از اطوار ست یا بمنشای اطوار انسان دوزخی وبهشتی خواهد بود لما فی روح البیان
وقیل خلقکم صبیانا وشبانا وشیوخا وقیل طوالا وقصارا الی قوله من اهل المعرفة ومن اهل المحبة
الی قوله واجسام المتقیین من تراب الجنة کل طور یرجع الی معدنه من الغیب ؎ چون
صورت تو بت نگارند بکشمیر ✽ چون قامت تو سرو نگارند بکشمیر مگر نقش بن تو بت آذر
بنگارند ✽ از شرم فرو ریزد نقش بت آذر ✽ ولما فی مفاتیح الغیب ان قال الانسان
حصل له الحیاة اربع مرات اولها وقت المیثاق ثانیها فی الدنیا وثالثها فی القبر ورابعها
فی القیامة وحصل الموت ثلاث مرات موت بعد الحیاة الحاصلة فی المیثاق الاول
موت الدنیا وموت فی القبر

وصل بیان تکریم انسان از مخلوقات دیگر

انسان را او تعالی جل شانه بمنشای قوله تعالی وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ
مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا وقوله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ جلا نمات

ومخلوقات سفلی وعلوی تشریف ما الکلام اعزازی تمام عنایت فرموده لفیح آن زیرین مرقوم
ے گردفہم وفراست وعقل گیاست حیوانات دیگرچون انسان نمی دارند وانسان بدست
خویش ماکول ومشروب ے خورد حیوانات دیگر بدہان قوله خلق لکم ما فی الارض جمیعا مخلوقات
ارضی دیگر برای منفعت انسان مخلوق اند برحیوانات دیگر انسان مسلط وامان مانند انسان انم
انسان بلند بالا بر پا میروند حیوانات دیگر منکوب مساوات دیگر حیوانات انسان اند کہ شاہدان
قرآن مجید ست ولما فی البیضاوی وقد اول الکثیر بالکل ولما فی التفسیر الکبیر ظهر ان الله فضل
الانسان علی اکثر المخلوقات ولما فی معالم التنزیل روی عن عباس انه قال هو انهم یاکلون
بالایدی وغیر الآدمی یاکل بفیہ ولما فی تفسیر ابوسعود ای کرمناهم بالصورة والقامة المعتدلة
والتسلط علی ما فی الارض والتمتع والتمکن من الصناعات وآیضا فیه ذلک انه خلق کل حیوان
منکبا علی وجهه للارض والانسان خلقه مدید القامة یتناول ماکوله ومشروبه بیده بالعقل والتمیز

وصل بیان تفرقه منافق وکفار ملحق کرمنا

اگرچه انسان بر جمیع مخلوقات کونی وملکی وبر جمیع ملائک مرسلین وغیر مرسلین مشرف بالذات اند
امابدین اعزاز وتکریم کفار ومنافق ابتدا خارج اند آنان را خدای کریم بذریعه قوله تعالی
ومن یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء از منشای تعظیم ومحوای تکریم بدر انداخته
چراکه آنان به بت پرستی وشرک ونفاق اہانت خداوند کریم نموده ازان الله رب العالمین نیز
آنان را مهان از خلق ساخته لما فی روح البیان وهو الذی اکرمه الله مکرمته الی قوله فیکون
المبارز مقهورا مهانا بحیث لا یوجد له ناصر ومکرم ے اہل حق ہرگز نمیباشد مہان ؛ اہل باطل
خوار باشد در جہان ؛

وصل بیان مخلوق کہ اقسام اربعہ اند

جمیع مخلوقات علوی وسفلی بر چار قسم مخلوق اند قومی کہ از عقل مجرد اند آنان ملائک اند وقومی
دوسے از شہوت مجرد آن بہائم اند وقوم سومی ازین ہر دو بی بہرہ مخلوق شده اند چون جمادات
ونباتات وقوم چارمی مرکب با عقل وشہوت بترکیب مخلوق شده اند آن قوم قوم انسانی ست
انسان با وصف عقل اگر اتباع شہوت کند بدتر از بہائم ے گردد واگر متبع عقل وحکمت

شده بهتر از ملائک سے شود و مذهب جمهور اهل سنت جماعت بران ست که انبیا و رسل از بنی نوع انسان از ملائک مرسلین افضل و اولیای بنی آدم از اولیای ملائک فائق و صلحای مومنین از عوام ملائک بیشتر و معزز و مکرم حضرت حق تعالی اند و از مومن فاسق فاجر عوام ملائک مشرف حضرت کبریای اند لما فی الکبیر ان المخلوقات تنقسم الی اربعة اقسام آه و لما فی المدارک ان المراد بالذکر الجمیع وعنه عم المومن اکرم علی الملائکة وهذا لانهم مجبولون علی الطاعة ففیهم عقل بلا شهوة و فی البهائم شهوة بلا عقل و فی الآدمی کلیهما فمن غلب عقله شهواته فهو اکرم من الملائکة ومن غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم لان خلق الکل لهم و خلقه لنفسه آه و لما فی معالم التنزیل و فیه دلیل ان الانبیاء افضل من الملائکة و انکانوا رسلا کما ذهب الیه اهل السنة ؎ آدمی زاده طرفه معجون اند ❊ از فرشته سرشته وز حیوان ❊ گر رود سوی آن شود به از این ❊ گر کند میل این شود بد از آن

وصل بیان سبب ثلاثه موجب تکریم انسان

شرافت ذاتی انسان بر جمیع مخلوقات به سه وجه بوده ست اول آنکه باوجود حضرت رسالت مآب صلعم که از آدم بوجود موجود گردیده از آن آدم و ذریاتش بر جمله مخلوقات منعز گردیده و وجود حضرت رسالت پناه صلعم سبب وجود و ایجاد و تکوین بوده اند لما فی روح البیان واعلم ان لما تعلقت ارادة الحق بایجاد الخلق و ابراز الحقیقة الاحمدیة من مکمون الحضرة الاحدیة فمیزه بمیم الامکان و جعله رحمة للعالمین وشرف به نوع الانسان ثم انبجست منه عیون الارواح ثم بدا ما بدا فی العالم الاجساد و الاشباح کما قال عم انا من الله والمومنون من فیض نوری فهو الغایة الجلیلة بترتیب لمبادی الکائنات کما قال تعالی لولاک لما خلقت الافلاک ؎ علت غائی هر عالم اوست ❊ سرور اولاد نبی آدم اوست ❊ واسطه فیض وجود همه ❊ رابطه بود و نبود همه ❊ اے شرف دوده آدم بتو ❊ روشنی دیده عالم بتو ❊ کیست درین خانه که خیل تو نیست ❊ کیست برین خوان که طفیل تو نیست ❊ از تو صلای بالست آمده ❊ نیست بمعنی هست آمده ❊ ثانیا الله رب العالمین انسان را سرانی اعلم ما لا تعلمون تعلیم فرموده ملائکه ازان بی بهره بودند و جاهل و این نیز وجه تعظیم و تکریم انسانست

که آدم بر فرق عالم بالا علم علم بلند با لاکرد ملائک سر بجیب حیا از خجالت در کشیدند الحمد لله علی کل حال
ولمافی تفسیر محی الدین بن عربی واما افضلیۃ لبعض الناس کالانبیاء علی الملائکۃ المقربین فلیست
من جهۃ کونهم بنی آدم فانهم من تلک الحیثیۃ لا تجاوزون مقام العقل بل من جهۃ السر المودع
فیهم المشار الیه لقوله تعالی انی اعلم ما لا تعلمون ؎ آدم خاکی ز حق آموخت علم * تا بهفتم آسمان
افراخت علم * نام ناموس ملک را در شکست * کوری آنکس که در حق در شکست * سوم انسان
بشرافت جسدی و روحانی از حیوانات دیگر فائق اند چه انسان بحسن صورت و سیرت نیکو شکل
و شمائل اند و خجسته خصائل و شرافت روحانی بر دو قسم ست عامه و خاصه و عامه آنست که انسان
نبی و رسول و غوث و قطب میشوند و بذریعه ذات پاک آنان معجزه و کرامات و فائده عموم عوام
خلائق پدیدار میگردد و بطی مقامات ناسوتی وغیره بمقام لاهوتی در رسیده واصل بحق شده اند
و این دولت نصیب ملائک هم نیست و خاصه نبوت و رسالت و حمل امانت و بیان اسلام
و هدایت الی طریق مستقیم شوند و وارث این دولت بجز وال نیز انسان اند دیگران ازان
محروم ولمافی روح البیان کما قال بحر العلوم الظاهر عندنا تکریمهم بالایمان والعمل الصالح
بدلیل قوله عم ان المؤمن یعرف فی السماء کما یعرف اهله وولده وانه اکرم علی الله من الملک المقرب
انتهی ولمافی تاویلات النجمیۃ خصصناهم بکرامۃ یخرجهم من حیز الاشتراک وهی علی ضربین جسدانیۃ
وروحانیۃ الی قوله الروحانیۃ الحاصلۃ تاکرم له انبیاءه ورسله واولیاءه وعباده المؤمنین
من النبوۃ والرسالۃ والولایۃ والایمان والاسلام والهدایۃ الی طریق المستقیم ولمافی اللمعات
وفضل الانسان الکامل علی الملک بانه خلق فی احسن تقویم ؎ آدمی چیست برزخ جامع
صورتش خلق حق در دلا مع * متصل با حقائق جبروت * متصل بر دقائق ملکوت *

وصل بیان خلقت انسان از منی ناپاک و پاکی ایشان

خلقت انسان از منی نجس ناپاک ست که از خروج منی غسل و نشست واجب میگردد و غذای
نخستین انسان خون حیض ناپاک نسوان ست اصل خلقت صوری انسان موجب شرافت
شان نیست بلکه بخلقت معنوی انسان از دیگران محترم و محتشم اند و انسانیکه بواسطه همان
شرافت داخل رجال الله میشوند و از ملائک و مخلوقات شتی معزز و فائق اند ولمافی روح البیان

فان شرف الانسان وکرامته بالمعرفة والطاعة والا فهو وسائر الحیوانات سوار ولمانی تاویلات نجمیه
من کمالیة الانسان انه اذا بلغ مبلغ الرجال البالغین من الانبیاء والاولیاء گردد منظر کلیست
کلی وجامع سر ذات وصفات ازولامع

وصل بیان انسان کامل

درین عالم کبیر بمنشای تولید جمیع مخلوقات مساوی الدرجه ورتبه اند انسان کامل باین عالم کثیر از همه فائق وانسان کامل فی الحقیقت نبینا صلعم اند واز پرتو انوار رحمت وفیض نبینا صلعم هر دور قطب عالم موجود می باشند که انسان نیز بانسان کامل ملقب اند وانسان کامل لطیفهٔ حقائق علوی وسفلی ومجمع جمیع صفات ربانی ومورد همگان اسما حق سبحانه اند وحق تعالے انسان کامل را آئینه خودنمای خود ساخته ومظهر جلوهٔ جمالی وجلالی خود نموده انسان کامل مقامات ناسوتی وغیره طی کرده بمقام لاهوتی بطے حجابات برزخ ثلاثه بمقام ختام رسیده اند واین قوم از ملائک عرش وفرش وکروبیان بالا رسیده اند وانسان اند محرم اسرار غیبی جلشانه وحامل امانت مودعه حق سبحانه ملائک پس دور ازین افتاده اند که زیر بدن پر جبرئیل شد سست ولمانی

انسان کامل ان الانسان الکامل هو القطب الذی یدور علیه افلاک الوجود من اوله الی آخره
وایضا فیه الانسان الکامل مقابل بجمیع الحقائق الوجودیة بنفسه مقابل الحقائق العلویة بلطافته
وایضا فیه والانسان الکامل ایضا مرآة الحق فان الحق تعالی اوجب علی نفسه ان لا یری اسمائه
وصفاته الا فی الانسان الکامل وایضا فیه وللانسان الکامل ثلث برزخ وبعده المقام المسمی
بالختام ولمانی روح البیان ان الانسان الکامل لکونه حامل امانة الله ومظهر اسراره خیر البریة
ولا یطلع علیه الملک ملائک راچه سود از حسن طاعت

وصل بیان وجه تسمیه آدم از بشر

ایزد پاک آدم را بدست خاص خود آفریده بشر نامش کرد یعنی باشره بخلقته بیده ودستش را منظر جلال ساخت تا صورتش موجب تعجیز ملائک گردد وملائک آن تعجیز آدم را سجده کنند وملقب انسان انسان را منظر جمال فرموده ولمانی فتوحات مکی ندل علی مباشرته خلقته بیده وحسب ما یلیق بجلاله فسماه بشرا لذلک آدم

وصل بیان تفرقه درجات انسانی

فی التحقیق انسان آئینه مستعده مظهر جمیع آیات سبحانی اند گویا عین حق اند و باعتبار عام وخاص واخص الخواص متفرقة الدرجات اند علی حسب درجه خودها قابل قبول سربانی می شوند و بسلب ظلمات خودها وبعروج مقامات قاب قوسین او ادنی بجوار حق واصل میشوند انسان مرکب از ماده نسبی وصهری اند نسبت از خدا ورسول ست وصهرت شان بزن وشو لاحق خواص بر نسبت خود قائم اند عوام تابع صهر عوام عبادت بلا رویت باری می کنند وایمان تقلیدی بالغیب میدارند وانسان کامل را ایمان توحیدی وشهود مسبب انسان از کیفیت حق الیقین وعین الیقین حاصل ست وایشان عبادت وبندگی برویت حق تعالی می کنند ومرجع قول الصلوة معراج المومنین ایشان اند وبکیفیت حاصله شان احدی دیگر را دخلی نیست وبلحوق آفات جسمانی وعلائق شهواتی خودها محروم از ترقی مدارج وترفع کمال اند ولما فی روح البیان و منها ان نفس الانسان مرآة مستعد لمظهریة جمیع آیات الله ومظهر تیها بارادة الحق تعالی حتی یتبین له انه الحق ویتبین لغیره انه الحق وایضا فیه منها ان العوام تبین لهم باختلاف اللیل والنهار الی قوله منها الخواص یتبین لهم ببصائر قلوبهم بشواهد الحق الی قوله منها اخص الخواص یتبین لهم بالخروج من ظلمات حجاب الانسانیة الی نور حضرت الربانیة بتجلی صفات الجلال والجمال ولما فی تاویلات النجمیة اعلم ان الانسان مرکب من عالم الامر والخلق الی قوله لیتزکی النفوس عن ظلمة اوصافها لیستحق بها جوار رب العالمین ولما فی روح البیان کنیسی له بعض الاوقات العلائق الجسمانیة وفترات العوائق الروحانیة فیحرم من بلوغ مطلوبه ولما فی فتوحات فکل من فی الوجود من المخلوقات یعبد الله علی الغیب لا الانسان الکامل المومن یعبد علی المشاهدة ولا یکمل العبد الا بالایمان فانه نور الساطع الذی یزیل کل کلمة نظم گر بصورت

آدمی انسان بدی ✤ احمد بوجهل خود یکسان بدی ✤

وصل بیان که آدم خلیفة الله ست

خداوند کریم انسان را بصورت پاک منزه عن الشبه والحوادث خویشتن آفریده خلیفه جانشین خود ساخته وبیان فرموده انی جاعل فی الارض خلیفة وبجای خالق لفظ جاعل استعمال نموده

بحقیقت انسان اصل قائم مقام ایزد پاکست و بر تو مظهر انوار جمال و جلال و درین عالم کبیر
الله رب العالمین آدم را بدل خود فرستاده خاص و خلیفه خود ساخت و ذریات آدم بدل و جانشین
آدم بدل عین حق اند و همین سبب خاص ملائک آدم را سجده کردند و آن سجده عین سجده حق تعالی
بود چنانچه بسوی چار دیوار کعبه سجده می کنند و آن سجده نیز عین سجود رب کعبه ست ورنه آن
چار دیوار خود مستحق سجده نیست بمصداق اینما تولوا فثم وجه الله چون ذریات آدم بدل و جانشین
آدم اند بر مثال ایشان نیز استحقاق می دارند که آدم را بود لیکن شریعت غرای مصطفوی مصلحت
للعوام و حکمت للخواص مانع سجود غیر ست ازان اتباع شریعت غرا پر ضرور و لحاظ آداب
شرعی واجب للمولوی المعنوی ؎ بی ادب خود را نه تنها کرد بد + بلکه آتش در همه آفاق زد
از گستاخی کسوف آفتاب + شد عزازیل ز جرات رد باب + و خواص و اخص الخواص انسان
لاریب عین بدل و جانشین ربانی اند چون ملائک ساذن قبضه جمال و ید لطف و شیطان
خادم جلال و ید قهر اند و لما فی انسان الکامل اعلم ان نسخة الحق کما اخبر صلعم حیث قال خلق
آدم علی صورة الرحمن و فی حدیث خلق الله آدم علی صورته و لما فی فتوحات مکی فان الانسان
الکامل الظاهر بالصورة الالهیة تم لا یعطیه الله هذا الکمال الا لیکون بدلا من الحق تعالی و
لهذا سماه الخلیفة و ما بعده من امثاله خلفاؤه فالاول وحده و هو خلیفة الحق و ما ظهر عنه
من امثاله فی عالم الاجسام فهم خلفاء هذه الخلیفة و بدلا منه فی کل امر یصح ان یکون له آه
و لما فی اللائحات البرقیات اعلم ان الانسان عبارة عن الحقیقة الانسانیة الظاهر علی صورة
الحقیقة الالهیة کما قال عم خلق الله آدم علی صورته الی قوله الملک ساذن بقبضة الجمال
و ید اللطف و الشیطان خادم قبضة الجلال و ید القهر و لما فی روح البیان قیل ان الانسان
مخصوص بالخلافة و قبول فیضان نور الله و ایضا فیه ان الانسان الکامل الذی یصح بخلافة
الحق هو مظهر صفات الحق الی قوله صلوتهم صلواة الحق فمن لعنوه فقد لعنه الحق آه و ایضا فیه
لان العالم الکبیر باسره صورة الحضرة الالهیة فرقانا تفصیلا و آدم صورة جمعا و اجمالا لکونه
الجامع ؎ ای ز همه صورت خوب تو به + صورک الله علی صورته + روی تو آیینه
حق بینی ست + در نظر مردم خود بین منه + بلکه حق آیینه و تو صورتی + و هم توئی را بمیان

رو دهد + صورت از آئینه نباشد جدا + انت به متحد فانتبه + هرکه سر رشته وحدت نیافت
پیش وی این نکته بود مشتبه + رشته یکی دان و دگر صد هزار + کیست کزین نکته کشاید گره +
هرکه چون حباب گره بند شد + گر نه سر رشته بود باز به +

وصل بیان انسان ماخوذ از نسیان ست

انسان ماخوذ از نسیان ست یا انس چون آدم بمصداق النفس حریص فیما منع شجره مانعة الاکل
خورد از جنت بدر شد توبه و استغفار کرد منظور نگر دید آدم و ذریات شان مخاطب بناسی شدند
بمصداق الانسان مرکب مع الخطاء والنسیان وانسان مانوس از هوای نفسی خود اند ازانست
که از انس مشتق شدند لما فی فتوحات مکی قال صلعم فنسی آدم فنسیت ذریاته ولما فی تفسیر
ابو اللیث واذا کان الانسان من النسیان ففیه عتاب وتلقین الی قوله اعذرک لنسیانک
وعفونا عنک لا یہانک آه ولما فی روح البیان ثم ابتلیت بصحبته نفوس الحیوانیة واستأنست
بها لهذا سمی الانسان انسانا آه خداوند کریم انسان را بصفت هلوعا وجزوعا یاد فرموده این
یاد فرمائیها از رسالت انسان نیست بلکه عین بیان شرافت ذاتی ست چه انسان پیوسته جهت
ترقی مدارج کمال وقبول فیض اثر انوار جمال حضرت ذوالجلال مضطرب الحال و بی صبر
می باشد احیانا اگر آفتی مانعه حائل شود بدان سبب سخت تر بیقرار میگردد و بعد وصول مدارج
کمال از طالب مستحق کمال میسازد ولما فی تاویلات النجمیة یشیر الی هلع الانسان المستعد لقبول
الفیض ساعة فساعة ولحظة فلحظة وعدم صبر عن بلوغه الی الکمال الی قوله اذا مسه الشر الواقعة
فی الطریق یجزع ویضطرب بقلیل واذا مسه الخیر من المواهب الذاتیة والعطایا الاسمائیة یمنع
عن مستحقه ویبخل عن طالبیه آه

وصل بیان الست بربکم قالوا بلی

الله رب العالمین بمنشای قوله تعالی الست بربکم قالوا بلی از بندگان خود یوم المیثاق عهد
و پیمان توحید والوهیت خود در گرفته آن روز تعین وتحقیق سعید وشقی ومومن وکافر ومشرک
ومنافق نموده بدان سو طیره حیات وموت وسعادت وشقاوت وکفر وایمان میشود که احدی
را بدان قیل وقالی ومجال گفتگوی نیست سزاوار سید یفعل ما یشاء وهو علی کل شئ قدیر تقریر

جای میثاق اختلافہاست بر زمین فرودگاہ آدم سرزمین ہند یا بآسمان یا بوادی بطن نعمان
یا بوادی جنب عرفہ محل میثاق شدن مذکورست ہنگام میثاق اللہ رب العالمین بید پاک خود
یمین پشت آدم مسح فرمودہ ازانجا خیل خیل ذریات آدم برنگ سفید برآمدند وبرجنب یمین
آدم قائم شدند وجنب یسار پشت آدم مسح فرمودہ ازانطرف جوق جوق اولادش سیاہ رنگ
برآمدند آنان بجنب شمال آدم بایستادند اہل یمین بہشتی واہل یسار دوزخی اند الی یوم القیامۃ
بدان نہج حیات وموت خواہد شد وے شود صاحب تفسیر احمدی میگویند کہ جملہ ذریات آدم بصفوف
اربعہ صف بمیثاق درزدہ بودند اہل صف اول بزبان وبدل بلی گفتند حیات وموت آنان
بسعادت شد چنانچہ سیدنا علیؓ ابن ابی طالب وفاطمہؓ بنت رسول اللہؐ واہل صف ثانی بلی
بدل گفتند نہ زبان آنان شقی زادہ سعید مردند چنانچہ سیدنا ابوبکرؓ عمرؓ وعثمانؓ واہل صف ثالث
بلے صرف بزبان گفتند آنان سعید زادہ بشقی مردند چون بلعم وبرصیصا واہل صف رابع
خاموش ماندہ ہیچ نگفتند اعنے بلی نہ بدل گفتند ونہ بزبان ولادت وموت آنان بشقاوت گردید
چون دجال وفرعون ونمرود وبعض علماے گویند کہ در صف اول انبیا بودند وبصف ثانی اولیا
وبصف ثالث مومنین وبصف چارمی کافران بودند وعلماے باطن می فرمایند کہ بصف اول مومنین
بالمعاینہ وبصف ثانی مومنین بالمشاہدہ وبصف سیومے مومنین ایمان بالغیب وبصف
چارمی مومنین ایمان تقلیدی بودند ولما فی معالم التنزیل واختلفوا فی موضع المیثاق قال
ابن عباسؓ لبطن نعمان وادی الی جنب عرفہ وروی عنہ انہ بدحنا من ارض الہند وہو
الموضع الذی ہبط آدم علیہ السلام وقال الکلبی بین مکہ وطائف وقال السدی اخرج اللہ آدم من
الجنۃ ولم یہبط من السماء حتی مسح ظہرہ ولما فی تفسیر محی الدین ابن عربی وقد ورد فی الحدیث
ان اللہ تعالی مسح ظہور آدم بیدہ واخرج ذریتہ منہ کہیئۃ الذر ولما فی تفسیر الرازی قال ہمعاہر
ان اللہ مسح صفحۃ ظہر آدم الیمنے فخرج منہ ذریاتہ بیضاء کہیئۃ الذر یتحرک ثم مسح ظہر الیسری فخرج
ذریاتہ سوداً الی قولہ فقال للبیض ہولاء جنتی برحمتی وہم اصحاب الیمین وقال للسود ہولاء
فی النار ولا ابالی وہم اصحاب الشمال واصحاب المشئمۃ ولما فی تفسیر احمدی وہکذا ذکر ابو حنیفۃ
فی الفقہ الاکبر وذکر فی بعض الرسائل انہ لما قال اللہ تعالی الست بربکم قامت اربعۃ صفوف

فالصف الاوّل اقر باللسان والقلب جمیعا وہم ولد وا سعیدا وماتوا سعیدا کعلی بن ابی طالب
وفاطمہ رضی اللہ عنہا والصف الثانی یقر بالقلب فقط ولد وا شقیا ماتوا سعیدا کابی بکر وعمر
وعثمانؓ والصف الثالث یقر باللسان فقط وہم ولد وا سعیدا ماتوا شقیا کابلیس وبلعم والصف
الرابع لم یقر اصلا وہم ولد وا شقیا ماتوا شقیا کدجال وفرعون ولمافی تاویلات النجمیۃ ان الارواح
کانوا جنودا مجندۃ فی اربعۃ صفوف فکان فی الصف الاول ارواح الانبیاء وفی الثانی ارواح
الاولیاء وفی الثالث ارواح المؤمنین وفی الرابع ارواح الکافرین آہ ولما فی روح البیان
اہل الصف الاوّل امنوا بعد ما عاینوا واہل الصف الثانی امنوا اذا شاہدوا واہل الصف
الثالث امنوا اذا سمعوا الخطاب واہل الصف الرابع امنوا تقلیدا ولا تحقیقا لانہم ما عاینوا ولا
شاہدوا ولا سمعوا خطاب الحق آہ از فحوای قرآن مجید متحقق کہ نخستین انسان جماعتی بودند کہ
بریک وطیرہ اوقات خود میگذاشتند آہستہ آہستہ یوما فیوما فیما بین آنان اختلاف حق و باطل
واقع شد جہت رفع آن خرخشہ واقع فیما بین انان ودفعہ خصومت متعلق حق وباطل شان
انبیا ومرسلین را مبعوث نمودہ کہ انبیا ومرسلین بہ بشارت ونذارت رفع اختلاف واقعہ آن
جماعت مختلف فیہ کردہ دہند لقولہ تعالیٰ کَانَ النَّاسُ اُمَّۃً وَّاحِدَۃً فَبَعَثَ اللّٰہُ النَّبِیّٖنَ مُبَشِّرِیْنَ
وَمُنْذِرِیْنَ وَاَنْزَلَ مَعَہُمُ الْکِتٰبَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فِیْمَا اخْتَلَفُوْا فِیْہِ آہ

وصل بیان از کدام وقت اختلاف مذاہب ودین واقع شد

فیما بین شرذمہ علما وجماہیر فضلا اختلاف براین معنی ہست کہ این اختلاف مندرجہ آیہ کریمہ
از کدامی وقت واقع گردیدہ بعضے از وقت قتل ہابیل وقوع اختلاف بیان کردہ اند وبعضی از زمان
ابراہیم عم داند کہ قبیل نوح بابتدای اختلاف حاکی اند وبعض علمای فرمایند کہ بعد فوت آدم عم
قومی بر نہج صحف آدم خدا پرست بودند وخیلی باغوای شیطان از سنگ صورت آدم تراشیدہ
آنان صورت پرست شدہ بت پرستی رواج کردند ومی گفتند کہ بصورت حضوری حضور قلب
سے بود بالاخر مختلف المذہب از اوائل دہ قوم اند ازین دہ قوم اقوام مختانہ منشعب گردیدہ
انواع مذاہب جدیدہ پیدا کردند چنانچہ اسلامیون ہفتاد وسہ فرقہ شدہ اند الی یومنا ہذا وبرنج
مذاہب نو بنو پیدا شدہ می آید مذاہب عشرہ ہمین بود کفار طبیعہ وفلاسفہ وثنویہ ومجوس ودہریہ

و براهمه و یهود و نصاری و اسلامیون و محمدیه طبیعیه مقتضای طبعی و حرارت و برودت را فاعل مختار میدانند و ثنویه نور را یزدان و ظلمت را اهرمن میگویند و فلاسفه سیاره پرستی میکنند و جود کونی را بر وجود انان مستقر میکنند و مجوس آتش پرست و دهریه قائل بالدهر اند و براهمه دین ابراهیمی مذهب خود میگویند انان قائل نبی و رسول نیستند عبادت توحیدی حق بجا می آرند بر شان کتاب ابراهیم عم بودن بیان می کنند وان قدر میگویند که کتاب ساخته ابراهیم ست کتاب آسمانی نیست بوجود کتاب آسمانی منکر محض اند و لما فی معالم التنزیل کان الناس امة واحدة من وقت آدم من بعث نوح امة واحدة علی ملة الکفر امثال البهائم فبعث الله نوحا وغیره من النبیین آه و هکذا فی البیضاوی و لما فی المدارک متفقین علی دین الاسلام من آدم الی نوح آه و لما فی الکبیر کانوا علی دین واحد وهو الایمان والحق و لما فی انسان الکامل الی ان صور شخصا من حجر علی صفة آدم لیحفظ حرمته بالخدمة الی قوله فهو اول من عبدة الاوثان آه و ایضا ان البراهمة فانهم یعبدون الله مطلقا لا من حیث نبی و لا من حیث رسول الی قوله لکنهم ینکرون الانبیاء والرسل مطلقا فعبادتهم للحق والیضا فیه وهو لاء عشر ملل اصول الملل المختلفة وهی لا یتناهی لکثرتها وهذا راجع علی هذه العشرة الملل وهی الکفار والطابعیة والفلاسفة والثنویة والمجوس والدهریة والبراهمة والیهود والنصاری والمسلمون آه و لما فی الکفایة قال عم ستفترق امتی من بعدی ثلاثة وسبعون فرقة کلهم فی النار الا واحدة فی الجنة و لما فی روح البیان ان الناس کانوا امة واحدة فی بدء الخلقة موجودین علی اصل الفطرة التی فطر الناس علیها فاختلفوا بحیث تربیة الوالدین کما قال عم کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه

وصل بیان خلقت انسان از دو قوت

انسان از قوت ملکی و حکمت و قوت بهیمی و شهوت مرکب پیدا شده اند این قوت بدو قسم منقسم گردیده ملکی عالی و سافله و قوت بهیمی شدیده و بهیمی ضعیفه و بهیئت ترکیبی این بر دو صور اربعه حاصل می گردد اعنی ملکی عالی و بهیمی شدیده و ملکی عالی بهیمی ضعیفه و ملکی سافله بهیمی شدیده و ملکی سافله بهیمی ضعیفه اهل استعمال این قوای مختلفه دو قوم اند ارباب اصطلاح و ارباب مجاز اهل اصطلاح انانند که هر دو قوت معا استعمال می کنند یکی با دیگری خلافی نمی دهند و اهل مجاز

انانند که بلا لحاظ دبالی پرداهی قوتی قوتی دیگر باستعمال میسازند اهل ملکی عالی یا بهیمی شدید
وضعیف انبیا و اولیا و علمای دین و مردان اولی العزم اند بحیثیت رتبه و درجه که بانهماک
بهیمی شدیده و ضعیفه استعمال ملکی عالی می سازند و اهل ملکی سافله یا بهیمی ضعیفه رانیز امید
فلاح و ترجی نجات هست و اهل ملکی سافله یا بهیمی شدیده را امید فلاح پس دور ست اللهم احفظنا
لقوله تعالی کل یعمل علی شاکلته قال نبینا صلعم الا ان بنی آدم خلقوا علی صفات شتی فمنهم من تولد
مومنا آه قال صلعم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة آه انسان بصنف سه گانه اند
اول صنفی کالبهائم اند انان جز خورد و خواب و شهوت رانی از دیگر چیزی خبری نمی دارند صنف
ثانی بصورت انسان بسیرت شیطان اند و صنف سومی پیوسته بظل رحمت الهی می باشند
لما فی روح البیان خلق الله الانس علی ثلاثة اصناف صنفا کالبهائم کما قال الله تعالی
لهم قلوب لا یفقهون بها الی قوله اولئک کالانعام آه وصنفا اجساد هم کاجساد بنی آدم و
ارواحهم الشیاطین وصنفا فی ظل الله یوم لا ظل الا ظله آه انسان باعتبار قرب و بعد و
ترک سلوک طبقات مختلف بچار قسم اند قسمی علوم دینی حاصل نموده بذریعه عمل صالح نفع و تصدیق
علم حاصل کرده اند و بطریق ذوق و شوق مشربی کیفیتی بحال شان پیدا گردیده ست و آنان
واصل بحق اند قسم ثانی بلا ذوق و شوق علم و تصدیق علمی حاصل شان ست و سوی جز علم
کیفیتی دیگر انان را حاصل نیست و صنف چارمی ازین جمله بی بهره اند نعوذ بالله من ذلک لما
فی روح البیان الناس علی اربعة اقسام القسم الاول حصل لهم التصدیق بعلمهم والعلم بطریقهم
والذوق مشربهم واحوالهم الی قوله والرابع لم یحصل لهم من ثلاثة شی نعوذ بالله من الحرمان
نسال الله التوفیق والغفران آه انسان بلحاظ قرب و بعد و سلوک و ترک مختلف الطبقات اند
که جهت تعلیم و تربیت انان انبیا و مرسلین مبعوث شده اند که بذریعه تعلیم تربیت انبیا و مرسلین
آنان نجات یابند و مخلصی از آفات دین و دنیا لما فی تاویلات النجمیة الناس فی القرب والبعد
والسلوک والترک علی طبقات آه ولما فی روح البیان لهذا السر بعث الله الانبیاء وامر الخلق
بطاعتهم وقال اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم من کان موفقا من الله تعالی بالعنایة

یا تمونها امر ربه

وصل بیان سبب خلقت انبیا

حمد لله رب العالمین جهت رفع اختلاف امت انبیا و مرسلین را مبعوث فرموده آنان یک
لاک بست و چهار هزار نبی اند و سه صد و سیزده مرسل بست و هشت پیغمبر اند که ذکر شان مع نام نامی شان
بقرآن مجید مندرج ست لما فی تفسیر محی الدین بن عربی وَکَانَ النَّاسُ اُمَّۃً وَّاحِدَۃً فَاخْتَلَفُوا
فبعث الله النبیین جملتهم مائة الف واربعة وعشرون الفا والرسل منهم ثلث مائة وثلثة عشر والمذکور
فی القرآن باسم العلم ثمانیة وعشرون نبیا اه ولما فی البیضاوی وعن کعب الذی جملته من
اعداد الانبیاء مائة واربعة وعشرون الفا والمرسل منهم ثلاثمائة وثلثة عشر والمذکورون
فی القرآن باسم العلم ثمانیة وعشرون هکذا فی البغوی وروح البیان وغیرهم اه

وصل بیان پابند مذهبی اهل اسلام

اهل اسلام که پابند مذهب اند آنان را خدای کریم بذریعهٔ آیات قوله تعالی کنتم ازواجا
ثلاثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة واصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة والسابقون السابقون
اولئک المقربون و بقوله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم
لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر و نیز از آیات
کثیره تقسیم فرموده جمله مواد ان بقرآن مندرج ست مختصرش این ست درین آیه کریمه کو اکه
اندازنیز ست لیکن شان نزول این آیه خاص برای امت مرحومه است و از خاص بخشایش
نامتناهی و عنایت ایزد سبحانه فردی من الافراد این امت مرحومه یکبارگی بدوزخی نخواهد شد
بلکه ظالم غایظه مغفور خواهد گردید ادای شکرگذاری این عطیه کبری بعید از طوق بشریست
خداوندکریم باکافر و منافق هر انچه سلوک خواهد کرد با این امت چنان نخواهد نمود لما فی
معالم التنزیل عن ابن عباس رض قال السابق المؤمن المخلص الی قوله لانه حکم للثلاثة یدخلون
الجنة لما فی روح البیان فادخلهم الله الجنة جزاء بما کانوا یعملون واهل الفضل ثم اهل النعم
وفضله والفضافیه وکلهم فی الجنة بحرمة کلمة الاخلاص وقد روی عن عمر رض قال علی المنبر
قال قال رسول الله صلعم سابقنا سابق ومقتصدنا ناج وظالمنا مغفور اه +

وصل بیان اصحاب یمین و اصحاب شمال

الله رب العالمین در قرآن مجید این امت را بنا مزد اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و
ظالم و مقتصد و سابق بیان فرموده اصحاب یمین انانند که در نمایش آدم ذریات شان
که بسمت دست راست شان بودند یا نامهٔ اعمال کسانیکه بقیامت قیامت بدست راست
شان داده شود یا اصحاب یمین بلاحساب در قیامت بجنت خواهند شتافت یا بطاعت و
عبادت زندگی بسر کرده با توبه از دنیا درگذشتند و آنانیکه بطرف دست چپ آدم نمایش
بودند یا نامهٔ اعمال شان بدست چپ شان داده شود یا اندکی با آنان بقیامت حساب کتاب
خواهد شد ثم ناجی خواهد بود یا عمر خود بلهو لعب رایگان داده بلا توبه از دنیا درگذشتند اینان
اصحاب شمال اند و کسانیکه بآمد و رفت دنیا خوفی و باکی نداشتند انان قوم سابق اند و
اهل بهشت یکصد و بست صف خواهد بود از انجمله هشتاد صف از قوم این امت بوده اند و
لما فی روح البیان ولصاحب کل مقام من هذه المقامات الثلاثة جنة مخصة به جزاء وفاقا
وایضا فیه قال اهل الجنة مائة وعشرون صفا وهذه الامة منها ثمانون ~~س~~ نماند بزندان
دوزخ اسیر × کسی را که باشد چنین دستگیر × نماند بعصیان کسی در گرو × که دارد چنین سیدی
پیش رو × وان یکی را از ازل لوح سعادت برکنار × وین یکی را تا ابد داغ شقاوت برجبین ×
عدل او میزند این را سوی اصحاب الشمال × فضل او میخواند آن را سوی اصحاب الیمین ×

وصل بیان سابق و مقتصد و ظالم

با یه کریمه خداوند کریم این امت مرحومه را وارث جنت نمودن بیان کرده این امت را
بر سه قسم تقسیم فرموده ظالم مقتصد سابق چنانکه قومیکه بلاحساب به جنت روند یا پیوسته
هوشیار حال خود اند یا جویای مولی یا ثابت بر توبه یا با علم و آگاهی معانی در از وکیفیات
صوری و معنوی و کنهیات ظاهر و خفی سر اسرار غیبی قرآن مجید قرآن تلاوت کرده باشند و
یا قوت روحانی ایشان بر قوت حیوانی غالب باشد و غاذی غذای روحانی انانند قوم سابق
قومیکه بقیامت باندکی حیات مبتلا شوند یا طالب جنت و آخرت یا منتجی اول یا صرف عالم
بمعنی لفظی قرآن مجید خوان و عابد مجاهد ثابت بر توبه یا مخلوط بعمل صالح و غیر صالح عمل شان
و خدای کریم توفیق توبه بایشان عنایت فرموده انانند مقتصد و کسانیکه بطول محشر محبوس

شوند ثم نجات یابند یا پیوسته خوابیده غفلت یا طالب دنیا یا مصر بر ذنوب وتائب یا ظالم
مغفور بفضل خدای کریم یا جاهل معنی ومضمون قرآن مجید خوان یا قوت حیوانی شان غالب
بر روحانی یا غاذی غذای جسمانی وشهوانی یا پیوسته بهوا وهوس مصروف شهوت ران قوم ظالم اند
یا ظالم زائده وظالم فوتیده انان اهل کبائر اند خاص رسول الله صلعم وغیره شفاعت این قوم
بنفس نفیس خود خواهند فرمود لما فی معالم التنزیل قیل الظالم التالی القرآن والمقتصد القاری
له العالم به والسابق القاری له العالم بما فیه ایضا فیه فاذا عصی دخل فی حیز الظالمین فاذا تاب
دخل فی جملة المقتصدین واذا صحت التوبة بکثرة العبادة والمجاهدة دخل فی اعداد السابقین
ولما فی البیضاوی وهو معنی قوله عم واما الذین سبقوا فاولئک یدخلون الجنة بغیر حساب
واما الذین اقتصدوا فاولئک یحاسبون حسابا یسیرا واما الذین ظلموا فاولئک یحبسون
فی طول المحشر ثم تتلقاهم الله تعالی برحمته ولما فی تفسیر محی الدین بن عربی ومنهم سابق بالخیرات
التی هی تجلیات الصفات الی الفناء فی الذات لما فی روح البیان خلق الخلق علی ثلاثة
اصناف الی قوله فمنهم ظالم لنفسه وهو الذی غلبت حیوانیته علی روحانیته فبالغ فی غذاء جسمانیته
الی قوله ومنهم مقتصد وهو الذی تساوت روحانیته وحیوانیته الی قوله خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا
الی قوله عسی الله ان یتوب علیهم ومنهم سابق بالخیرات وهو الذی غلبت روحانیته علی حیوانیته وهو الذی الی
قوله اولئک هم خیر البریة ولما فی اللمعات فان من ولد ظالما وعاش ظالما ومات ظالما من
من هذه الامة فهو من اهل الکبائر الذین قال النبی صلعم شفاعتی لاهل الکبائر من امتی

وصل بیان وراثه کتاب

خداوند کریم بقوله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا بیان فرموده از
منشای این نظم متین کیفیات ثلاثه حاصل نخستین ازین آیت تحقق که برای ظالم ومقتصد
وسابق جنت وراثت ست ووراثت بر دو قسم ست نسبتی وسببی ست فضل خداوند نسب
وسبب طاعت وبندگی او تعالی جلشانه ست ثانیا سابق ومقتصد وظالم را یکجا بیان
نموده که سابق معجب وظالم مایوس نشود سوم ظالم را بر مقتصد وسابق بمقدم بیان نموده
اگرچه ذکر ظالم رتبةً موخر ست ورتبه سابق مقدم الذکر ست خداوند تعالی صرف بحکمت

بخشایش خویش انجنین بیان نموده کمافی روح البیان ذکر بلفظ المیراث الی قوله من
لا سبب له والنسب له فلا میراث له فالسبب ههنا طاعة العبد والنسب فضل الرب
الی قوله فادخلهم الله الجنة جزاء بما کانوا یعملون واهل الفضل وهم اهل الله وفضله آه
وکمافی تاویلات النجمیة الذی ذکر من الظالم مع السابق فی الایراث والاصطفاء
ودخول الجنة ومن دقائق حکمة الله تعالی ماقال فی هذا المعرض لفضل العظیم لان اهل الفضل
العظیم فی حق الظالم ان یجمعه مع السابق فی الفضل والمقام کما جمعه معه فی الذکر وکمافی العوارف
وقسم من فضل الرب بجواتر الجذبات الی ان یسبق علی الظالم لنفسه وعلی المقتصد بالسر بالعد
فی الله وانکان مسبوقا بالذکر فی الآخر وکمافی روح البیان قوله نحن الآخرون السابقون
ای الآخرون خروجا فی عالم الصورة السابقون وصولا الی عالم الحقیقة آه ؎ نیامد از من آلوده
طاعتی خالص ٭ ولی برحمت وفضلت امیدوار بهاست ٭

وصل بیان ملائک که محافظ هر فرد انسان اند و کرام کاتبین

جهت حفاظت هر فرد انسان از آفات سماوی وارضی بست بست فرشته پاسبان وجود
انسان از حضرت خالق الانس وجان متعین اند وکراما کاتبین ازان قوم اند هرگاه قضا وقدر
بوقت موعود ورود میشود آن ملائک پاسبان دست بردار از پاسبانی می شوند حضرت
رسول الله صلعم بسوال سید نا عمر رضی فرموده که در پیش وقدام ویمین ویسار انسان روزانه
ده ده ملائک پاسبان وده ده پشت حفاظت جسد وروح انسان می سازند کرام کاتبین
یمین امیر وامین نامه نویس یساری اند چون عمل خیر کرده میشود صاحب یمین عشر امثالها
می نویسند وبعمل سو نامه نویس یساری بحکم صاحب یمین هفت ساعت توقف می کند
چون توبه واستغفار فاعل سو نموده ان گناه مرقوم نمیشود چون نوشتن می گردد صرف جرم
واحد نوشته می شود این معنی عنایت افضال او تعالی سبحانه ست بر بندهٔ خود والبیس
بزور باغوا کمر بسته میباشد واولادش بشب کار فرماست وکمافی روح البیان منها قال
مجاهد مامن عبد الاله ملک یتوکل به یحفظه من نومه ویقظته من الجن والانس والهوام فما یاتیه
منهم شیء یریده الا قال وراءک الاشیء باذن الله فیه فیصیبه وروی عن عمر وابن ابی جندب

قال کنا جالسا عند سعید بن قیس بصفین فاقبل علی رض یتوکا علی عنزۃ له بعد اختلط الکلام
فقال سعید امیر المومنین قال نعم اتا تخاف ان یقتلک احد قال انه لیس من احد الا معه
من الله حفظة الی قوله اذا جاء القدر خلوا بینه وبین القدر و لما فی اسئلة الحکم اختلف العلماء
فی اعداد الملائکة التی وکلت علی کل انسان فقال عشرون ملکا وقال ملک عن یمینک
علی حسناتک وهو امیر علی الملک الذی عن یسارک کما قال تعالی عن الیمین وعن الشمال
قعید وملکان بین یدیک ومن خلفک لقوله تعالی له معقبات من بین یدیه ومن خلفه الی
قوله فهولاء عشرة املاک علی کل ادمی فتنزل ملائکة اللیل علی ملائکة النهار فهولاء
عشرون ملکا علی کل آدمی وابلیس بالنهار واولاده باللیل ولما فی معالم التنزیل عن ابی القاسم
بن محمد بن امامة قال قال رسول الله صلعم کاتب الحسنات امین علی کاتب السیأت
فاذا عمل حسنة کتب صاحب الیمین عشرا واذا عمل السیئة قال صاحب الیمین لصاحب الشمال
دعه سبع ساعات لعله یسبح الله او یستغفر الله آه کذا فی تفسیر محی الدین بن عربی وغیرهم

وصل بیان آنکه بر رسالت مآب صلعم الله تعالی بشب معراج شکایت امت شان نمودہ

بشب معراج خداوند کریم بر حضرت رسالت پناه صلعم شکایات امت شان نموده اولا
من امت شمارا تکلیف عمل فردا ندادم و امت شما رزق فردا از من می جویند دوم کافل رزق
بنده خود منم و کشایش رزق بنده بدست خود میدارم و ای ماسوای من از غیر دشمن ما رزق خود
طلب دارند سوم رزق عطیه مامی خورند وادای شکر احسان غیر مامی سازند با خلق معصیت
می کنند و خیانت از مامی سازند چهارم نامم عزت امت شما اعزاز و اکرام خود از دیگری
ماسوای مامی جویند پنجم دوزخ را معد کفار کردم امت شما قاصد دوزخ بخود اند لما فی
تاویلات النجمیة ثم اعلم ان الله تعالی جعل هذه الامة آخر الامم فضلا وکرما الی قوله کما قال
نعم شکا ربی من امتی شکایات الاولی انی لم اکلفهم عمل الغد وهم یطلبون منی رزق الغد والثانیة
انی ادفع ارزاقهم الی غیرهم ویدفعون عملهم الی غیری والثالثة انهم یاکلون رزقی ویشکرون
غیری ویخونون معی ویصالحون خلقی والرابعة ان العزة لی وانا المعز وهم یطلبون العز من

سوای والنجاسة الی خلقت النار لکل کافر وهم یجتهدون ان یوقفون القسم فیها ؎
فغان از بدیها که در نفس ماست * نه فعل نکو هست وگفتار راست * ندو خواهنده بودن بمحشر
فریق * ندانم کدامی دهندم طریق * خدایا دو چشم زباطل بدوز * بنورم که فردا نیارم مسوز *

پرتو ششم بیان سعادت وشقاوت

بیان سعادت وشقاوت در کتب علمای دین چون پند نامه های فرید الدین عطار و سعدی در کتب حجة الاسلام ومحی الدین بن عربی وغیرهم من اکابر اساطین دین بالتصریح مبوب ومفصلا مرقوم ومندرج ست لهذا سطری چند درج این اوراق نموده شد ان الله ولی التوفیق وهو خیر رفیق ظاهر که سعادت وشقاوت هردو امر تقدیریست که در ام الکتاب از نخستین خلقت انسان نام بنام هر فرد بشر مرقوم ومندرج هست ودر روز نمایش آدم وغیره چند بار بمصداق قوله تعالی اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال تفاریق سعید وشقی ــ فهما قائم شده بود وتحقیق سعید وشقی همانوقت گردیده ونیز هنگام علوق رحم مادر تخصیص سعید وشقی هر بچه میکرد والقوله تعالی افعل ما یشاء روهو علی کل شیء قدیر بمرضیات ایزدی گفتگوی نمیرسد ونه قیل وقالی وظهور سر مخفی سعادت وشقاوت درین عالم وجودی از کفر وایمان ایشان هویدا میگردد که این ست سعید وآنست شقی وبعض اوقات بترتیب ابوین یا به تقلید غیری باین عالم کبیر حسی ایشان موسوم بسعید وشقی مے شود ومثالش بر اهل تبصر مستقر ست فاعل مختار جز حضرت رب کریم احدی دیگر نیست لقوله تعالی فعال لما یرید وبشر را بر نفع وضر خود اقتداری نیست کامله ازان هر فرد بشر را جز بجا آوری شرائط عبدیت گریزی نیست دیگر وجز بسکوت تدبیری نیست نیکو ؎ کس را نرسد که بر سد زکلاک * از بهر حرامی کنی ومی شکنی * ولما فی تاویلات النجمیة فی الختم اشارة الی بدایة سوابق احکام القدر بالسعادة والشقاوة علی وفق الحکمة والارادة الازلیة للخلقة کما قال فمنهم شقی وسعید مع حسن استعداد جمیعهم لقبول الایمان والکفر ولما فی روح البیان فسر القدر مستور لا یطلع علیه احد الا الله فیظهر اثار السعادة باقرار السعداء ویظهر اثار الشقاوة بانکار الاشقیاء وکفرهم من القدر کالبذر فی الارض مستور فتظهر الشجرة منه والعصا فیه فعلی العاقل ان یجتهد

طریق العبودیة وهی رفض المشیئة لان العبد لا مشیئة له لانه لا یملک ضرا ولا نفعا آه ولما فی روح البیان ما من قلب الا وهو بین اصبعین من اصابع الرحمن فان شاء اقامه وان شاء ازاغه آه

وصل بیان اصل سعادت

اصل سعادت آن انسان اند که از ماسوی الله یکبارگی فارغبال گردیده از منهیات شرعی مجتنب و با خشوع وخضوع بارتکاب اوامر مرتکب گردد وهیچگونه اتباع شهوات نفسانی وهوای قوت حیوانی نکند وبقوت قاهره عقل وحکمت قوت بهیمی شدیده وضعیفه را یکبارگی منفعل سازد وقوت بهیمی را نوع من الانواع بجود راهی وجای ندهد ولما فی حجة الله البالغة ان السعادة الحقیقیة هی انقیاد البهیمیة للنفس الناطقة واتباع الهوی للعقل وکون النفس الناطقة قاهرة علی البهیمیة والعقل غالبا علی الهوی وسائر المخصوصات آه ولما فی روح البیان والسعادت لیس الا عبودیة الله تعالی فلا یکون العمل آخرها الا ان یطلب فیه رضی الله تعالی وایضا فیه ان یجتنب عن الاعمال القبیحة المؤدیة للرین والروی والاخلاق الردیة

وصل بیان آنکه حصول سعادت بر چهار چیز ست

مخفی نیست که حصول سعادت بر چهار چیز منحصر ست اولا وثانیا طهارت ظاهر و باطن وبهر نفس مجاهد انسانرا پر ضرور که تطهیر نفس خود از خبث ظاهر و باطن سازد وتطهیر نفس ظاهر از آب وضو وغسل شرعی شرعا ست که این طهارت ظاهر مؤید طهارت باطن ست وبدفع خبث باطن این طهارت صوری نیز اثری نیکو پیدا می کند که در میان وضو وغسل جایش بیان خواهد شد انشاء الله تعالی وانفعال فعل بهیمی شدیده وضعیفه خبث باطن ست خبث باطن ناپاکی قلب مؤمن ست که همیشه دل ناپاک می باشد وناپاکی دل بناپاکی ظاهر نیز فتوری می اندازد مانع وصول دل حضرت حق میشود وناپاکی دل از اثر قبول نتیجه عبادت محروم میدارد ونجاست وحب باطن عبادت بیفائده میگردد تا انسان بذریعه عقل وحکمت جوهر مادی وقوت جبلی فطری خود را که قوت بهیمی شدیده وضعیفه ست رام نکند ومنهمک نسازد تا آن زمان از حصول ثمر عبادت بی نیل مرام میباشد ثانیا کفون از منهیات شرعی گزیده بصدق واعتقاد اوامر شرعی بجا آوردن ست ثالثا عدالت اعنی حفظ مراتب هر امور شرعی بلا افراط وتفریط معادلت

دانستن از امور لازمہ سعادت شرعی ست کہ بسا مسائل فقہیہ باین اصول مربوط ست و
پیدا ست کہ شرافت انسان بر قد و قامت و حسن صورت و وجاہت صوری نیست بلکہ کمالات
ذاتی و شرافت انسانی عبادات دینی و معرفت ربانی و توحید ایمانی ست کہ بدون آن انسان
موسوم بسعید شدن نمی تواند از ان سعادت ابدی را ہمین امور عامہ ثلاثہ لازم اعنی اعتقاد کامل
حق و عمل صالح با خشوع و خضوع لوجہ اللہ و خلق خوش شرعی و ہمین سہ را دیگر پنج چیز ضروریست
صحت بدنی و جمال ظاہر و استقامت و عمل صالح و قوت بدنی بحصول نتیجہ این دولت سعادت
طلب امور اربعہ دیگر بر ضرور نخستین بذریعہ احکام شرعی واقفیت خیر و شر حاصل کردن ضرور و بالذات
دلیل شرعی بر قبح عقل مجرد کار فرما نشود از ان دانستن بیان حسن و قبح اصول فقہ واجب افتاد
دوم بذریعہ مجاہدات نفسی و روحانی نور قلبی حاصل نمودہ بترقیات مدارج وصول حضرت کبریا
ترقی نماید سوم بیعت از ید مرشد کامل نیز از ضروریات دین ست کہ بلا توسل مرشد کامل الوصول
واصل بحق شدن پس دور گویا کوہ کندن گاہ بر آوردن باشد چہارم توفیق و عنایت ایزد تعالی جل شانہ
اگر رفیق و شفیق حال مجاہد نشود محنت برباد گناہ لازم اما امید قوی ست کہ خداوند کریم محنت
کسے رایگان فی الحال نمی دہد لقولہ من جد وجد و لما فی فتوحات مکی من اراد طریق العلم السعادۃ
فلا یضع میزان الشرع بیدہ نفسا واحدا الی قولہ والشہود الکائنت نفسہ مرآۃ فہو الصادق
وایضا فیہ کما ان الحق جلیس من ذکرہ ربہ الی قولہ فالمآل الی السعادت الابدیۃ و لما فی …
والواجب علی العبد ان یسارع الی الاعمال الصالحۃ فانہا من علامات السعادۃ والتاخیر
وطول الامل من علامات الشقاوۃ وایضا فیہ کما جاء فی الحدیث الربانی انا ملک حی لا اموت
ابدا عبدی اطعنی اجعلک ملکا حیا لا تموت ابدا فعند ہذا الکمال یکون خیر البریۃ و عند اتصافہ
بالصفات البہیمیۃ یکون شر البریۃ وایضا فیہ فعلی العاقل ان یجتہد مع النفس والطبیعۃ لیرتفع
الہوی والشہوات والبدعۃ و یمکن فی القلوب حب العمل بالکتاب والسنۃ ؎ جز عنایت
کہ کشاید چشم را + جز محبت کی نشاند خشم را + جہد بی توفیق خود کس را مباد :: در جہان اللہ
اعلم بالرشاد + حب خدا و رسول و حب صالحین بزرگواران دین و ارباب سلوک و پیوستہ
از صحبت بزرگواران تمتعی بر گرفتن و تلاوت قرآن و بیداری شبہا و رقت قلب و رنج

شرعی اسان عمل صالح و پیوسته توبه از معصیت آجل و عاجل نمودن و قناعت بر سعی خفیف
نموده طلب مال حلال کردن و به اتباع سنت از بدعت اجتناب ساختن و مخالف نفس اماره
نمودن علامت سعادت ست سعادت ابدی بر دو قسم ست دنیوی و اخروی سعادت دنیوی
سعادت نفسانی و بدنی و خارجی ست و سعادت اخروی نیز برین منوال بر سه قسم ست و
سعادت نفسانی چون عفت و حیا و عرفان توحیدی و بدنی چون صحت و جمال و طول عمر و
خارجی چون کثرت اولاد صالح وغیره و علامت سعید مهدی آن ست که پیوسته به ترک
عادت قوت حیوانی هوای بهیمی با طهارات شرعی مائل بطاعات و عبادات مفروضه و شاغل
بوظائف و کثرت نوافل باشد و با نفس رذیل خود جهاد اکبر نموده ترقیات بحصول دولت عظمی
عرفان حق نمودن عین سعادت ست اعنی مجاهد یکبارگی از هر دو جهان دست بردار گردیده چون
فنا فی الله میگردد عبادت و طاعت را شغل خود سازد تا آن مجاهد سعید الکونین میشود
چه حب دین موجب ضرر دنیاست و حب دنیا موجب ضرر دین یقیناست لقولهم الدین
والدنیا ضرتان لا یجتمعان معاً صحبت علمای دین و ورثه رحمة للعالمین نفع انگیز سعادت
چنانچه سگ اصحاب با مردمان نشست مردم شده سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت مردم شد
و بدون اتفاق دعوی جنت نارواست و بغیر از لحاظ محرمات دعوی محبت خداوند تعالی باطل و بدون
محبت با فقرا دعوای محبت رسول خدا کذب ست و آنانکه بسعادت اخروی فیض یاب
شده اند باعث شکرگذاری آن الله رب العالمین بعنایت ترقی ایمان آنان را معزز ساخته
و چون ادای شکر آن عطیه نمودند بجزای شکران بعنایت قرب بارگاه خود و سرفرازی ولایت
سرفراز فرموده تا نفس خود را مجاهد از بوی ریاست پاک و پیوسته طلب مغفرت نکند تا
آن زمان قابل مکرمت او تعالی و موجب مرحمت ایزد پاک آن نفس نمی شود در سلک بندگان
انکسار گنهگاران را پسند میکند و از دعوی دار چه گناهگاران بعضر تقشیل پناه آمده اند او
بخود جای مید هد آه لقولهم انکسار العاصیین احب الی الله من افتخار المطیعین و ملاقی

روح البیان من ادعی ثلاثا بغیر ثلاث فهو کذاب من ادعی حب الجنة من غیر انفاق ماله
فهو کذاب و من ادعی محبة الله من غیر ورع عن محارم الله فهو کذاب و من ادعی

محبتہ النبی صلعم من غیر محبتہ الفقر ار فہو کذاب و ایضا فیہ و اعلم ان مراتب السعادات
اما نفسانیۃ کذکار التام والحدس الکامل والمعارف الزائد علی معارف الغیر بالکمیۃ و الکیفیۃ
وکالعفۃ والشجاعۃ وغیر ذلک واما بدنیۃ کالصحۃ والجمال آہ و ایضا فیہ فما دام لم یخرج
حب الریاسۃ من القلب لا یکون النفس مؤمنۃ بالایمان الکامل الی قولہ واوصی ابراہیم
بن ادہم بعض اصحابہ فقال کن ذنبا ولا تکن راسا فان الراس یہلک والذنب یسلم
س نا توانی بندہ شو شیطان مباش ✽ زخم کش چون گوی شو چوگان مباش ✽ اشتہار
حلق بند محکم ست ✽ در رہ این از بند این محکم است ✽ ولما فی تاویلات النجمیۃ اعلم ان
اہل السعادۃ قد شکر اللہ علی نعمۃ الوجود فزادہم نعمۃ الایمان الی قولہ نعمۃ الجوار فی الآخرۃ
آہ ولما فی روح البیان واعلم ان حاصل الکلام ان حب الدنیا لا یجتمع مع سعادۃ الآخرۃ
فبقدر ما یزداد احدہما ینقص الآخر وذلک لان سعادۃ الدنیا لا تحصل الا باشتغال القلب
لطلب الدنیا وسعادۃ الآخرۃ لا تحصل الا بفراغ القلب من کل ما سوی اللہ و ایضا فیہ
حب اللہ وحب الآخرۃ لا یتم بالدعوی الی قولہ فالدولۃ العظمی ہی سعادت الآخرۃ فانہا
باقیۃ ودولۃ الدنیا فانیۃ ولما فی تاویلات النجمیۃ و اعلم ان المہدی ہو الذی ترک الدنیا
والعادۃ ثم اشتغل بوظائف الطاعۃ والعبادۃ لا من اتبع کل ما ہواہ خلط ہواہ بہداہ و
لما فی اللمعات حرث الآخرۃ القناعۃ فی الدنیا والمغفرۃ فی الآخرہ والرضی من اللہ فی
کل الاحوال ولما فی لائحات البرقیات فعلی العاقل تحصیل الجاہ الاخروی لا عمال
القناعۃ الباقیۃ فان الدنیا وما فیہا باسرہا زائلۃ فانیۃ ولما فی روح البیان اعلم
ان الاطاعۃ سبب لنیل المطالب الدنیویۃ والاخرویۃ ویرشدک علی شرف الاطاعۃ
وان کلب اصحاب الکہف لما اتبعہم فی طاعۃ اللہ وعدلہ دخول الجنۃ آہ س جہان
مثال چراغیست در رہگذر باد ✽ غلام ہمت آنم کہ دل برو ننہاد ✽

وصل کمال سعادت بر دو امر منحصر ست

کمال سعادت بر دو امر منحصر ست یکی تعظیم امر اللہ دوم شفقت بر خلق اللہ اما تعظیم امر اللہ
مقدم بر جمیع مراتب عبدیت لقولہ تعالی یسبحون بحمد ربہم و یؤمنون بہ کما قال عمر من لم یرحم

صغیرنا ولم یوقر کبیرنا ولم یجل علمائنا فلیس منی و از ضروریات تعظیم امر الله اینکه مجاهد
پیوسته بر کردار خود مخجل و از افعال ناشایسته خود منفعل بوده همیشه توبه و استغفار کرده باشد
لیکن مجرد قول لسانی و فعل نمایش را ثمرةً اعتمادی و اعتباری نیست باید که از دل و زبان
قائل توبه و استغفار باشد و بگریه و زاری مخفی و ملوام بذکر الهی شاغل گردد لقوله تعالی
اذکر ربک تضرعاً و خفیةً اهل سعادت بقوت اقتداری و اختیاری خویش متوجه حضرت
رب جلیل میشوند و اشقیا باضطراری فردای قیامت اشقیا را بسلاسل و اغلال بای
کشان کشان ملائک جهنم بجهنم خواهند برد و اکثر سعدا را ملائک رحمت بسلاسل و اغلال
نوری رحمت بجبر و عنف بفردوس برده خواهند برد شاهد بران قصه بشر حافی ست بسا اوقات
بلطافت نفس سعدا و خساست نفس اشقیا ترتب آثار عنایت و خطاب ست و بعض
اوقات اشراف قوم اعنی سعدا را سزای جرم باعتبار اجلال مضاعف داده میشود چنان
سزای حر و عبد و اهل سعادت بر دو قسم اند سعید و اسعد سعید اهل جنت اند و اسعد اهل الله
احیاناً اگر جرمے از سعید صادر شود بجزای و اعدان محرومی از جنت نصیب شان میگردد
اعنی محرومی از نصیب جنت و بعد از قرب حضوری و سزای بعد سزای ست معلوم چه
بعد از بساط قرب ربانی سزای ست روحانی مشرقین بساط قرب را چه بدتر ازین
سزای شدن می تواند مثال آن قصه ابراهیم عم و عبد الواحد و میمونه مشهور ست
ع جد تو آدم بهشتش جای بود ۞ قدسیان گردید بهر او سجود ۞ یک گنه چون کرد گفتندش
تمام ۞ مذنبی مذنب برو بیرون خرام ۞ تو طمع داری که با چندین گناه ۞ داخل جنت
شوی اے روسیاه ۞ و قصه ابراهیم عم حواله اصل عبارت عربی نموده شد آدم عم گریه و زاری
بلغزش خود ساخت خداوند تعالی از کمال ابدی وارهانش فرمود اما بار چون نخستین
به بساط قرب جای نداد گو حکمت نامصنه آخر بدان منوط بود و معهذا صورت ظاهر معامله
عکس مدعا ظاهر ساخت فی الحقیقت آن نبی اولو العزم براسه و باختیار مرتکب آن نشد

بود لما فی فتوحات مکی خلیله فی الوجل من الله تعالی لما قال الله تعالی لابراهیم الخلیل
عم یا ابراهیم ما هذا الوجل الشدید الذی اراه منک قال فقال ابراهیم یا رب کیف لا اوجل

ولاالكون على رجل وآدم ابى كان محله فى القرب منك خلقته بيديك ونفخت فيه من روحك
وامرت الملائكة بالسجود له فبمعصية واحدة اخرجته من جوارك اوحى الله يا ابراهيم اما
علمت ان معصية الحبيب على الحبيب شديد وكما فى روح البيان قال الامام قد ثبت
ان كمال السعادة مربوط بامرين التعظيم لامر الله والشفقة على خلق الله ويجب ان يكون
الاول مقدما على الثانى والعاصيه فاهل السعادة يرجعون الله بالاختيار على قدم الشوق
والمحبة والعبودية واهل الشقاوة يرجعون اليه بالاضطرار بالموت بالسلاسل والاغلال يسحبون
على وجوههم الى قوله يقول الفقير الرجوع بالاضطرار قد يكون نافعا محمودا مقبولا وهو ان
يجذب العبد بجذبة الالهية ويجبر الى الله جبرا وعنفا وكما فى روح البيان وذلك لان
اهل السعادة على صنفين صنف منهم السعيد والآخر الاسعد فالسعيد من اهل الجنة والاسعد
من اهل الله فاذا صدر من السعيد طاعة فاعطى بها اجرا واحدا من الجنة وان صدر
منه معصية فاعطى بها عذابا واحدا من الجحيم واذا صدر من اهل الاسعد طاعة الى قوله
او عذاب من الم مس النار وعذاب من الم مس البعد وذل الحجاب وكما فى تاويلات النجمية
ان اهل السعادت على ضربين سعيد واسعد فالسعيد من يبقى فى الجنة ودرجاتها وغرفاتها
الى عليين بحسب العبادة والعبودية والاسعد من يدخل الجنة ويعبر عن درجاتها وغرفاتها
الى مقامات القربة بحسب المعرفة والتقوى والمحبة لقوله تعالى إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ
نَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ولقوله عم ان اهل الجنة يسيرون الى اهل عليين كما
يرى احدكم الكوكب الدرى فى افق السماء آه بمقتضاى قوله تعالى كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ دين اسلام بهترين اديان ست بالكل اهل اسلام سعيد ابدى اند و اسعد فى الكونين
واين قوم است واسطه باعث حب خدا ورسول بلا كدامى محنت ومشقت ناجى اند وجنتى
وداصل سعادت ابدى از حضرت كبرياى شده اند وگناهگاران اين امت مرحومه نيز
مغفور اند خود خداى كريم بقرآن مجيد بيان فرموده كه بيان آن پيشتر گرديده سعادت ابدى
اسلام وايمان بخدا ورسول ست وبخوف رجاء اتيان جميع عبادات شرعى كردنست و
واستقامت برين اشياى هفت گانه كردن بر ضرور اعنى توبه وانابت وزهد وتوكل و

رضا و تفویض جمیع مراتب بر مرضیات خداوند کریم ساختن ست و هر عمل شرعی را باخلاص
اتم بجا آوردن می باید انسانیکه از دین اسلام برگشت از عدو خدا و رسول شد و از سعادت
ابدی محروم گشت و از طریق مستقیم پس دور افتاده و منحرف گردیده ولما ان الانسان الکامل المسلم
کلهم سعدا بمتابعة النبی صلعم لانے قوله هو الطریق الموصل الی السعادة من مشقة و العیفیا فیه
لے جهارة اعظم من فوت السعادة المنزلة لمصاحبها فی درجة القرب الالهی نوذوا من بعیده

وصل بیان حجابات مانعه حصول سعادت

حجاب مانعه حصول سعادت کثیر اند منجمله آن پردهٔ ثلاثه که سخت ترین حجاب حصول سعادت ست
آن این ست که حجاب الطبع و حجاب الرسم و حجاب سوء المعرفت هر فعلیکه انسان جهت
نام آوری و بلند نامی دنیوی و شهرت و ثروت دنیوی ساخته باشد یا زیست دنیوی
خود های شان را سبب خوشی و خورمی دنیوی خیال کند و برای این کار با خداوند کریم ایشان
با فریده تصور سازند آن پرده را حجاب الطبع میگویند و اگر باتیان این امور متذکره بالا
محض بے پروا از شریعت غرا شده باشند و آن افعال شنیعه را نیکو پندارند و بی باک
از ملامت ناصح واقف کار شوند آن پرده را حجاب النفس می نامند تدبیر دافعه این دو
حجاب سوء آن ست که پیوسته با نفس اماره بالسوء جهاد اکبر نموده باشند و شاغل بصوم
و صلاة و کثرت نوافل گردیده و بعبادت شب زنده داری را شعار خود کنند الی ان تقع
و ایشان افعالیکه خواه عبادة باشد یا عادة کرده باشد لیکن قصد اهم و اراده اتم او شهرت
منے ما بین الناس و نام آوری بر ارباب دنیا بوده باشد این پرده را حجاب الدنیا می نامند
و رفع این پرده آن ست که پیوسته بر نهج کتاب و سنت و با اتیان بدعت با خشوع و خضوع
عبادت دینی و ذکر الهی نموده باشد و عبادت را رسم فاش گرداند و همیشه شاغل بذکر خداوند تعالی
بوده باشد و انسانیکه خالق خلق را چون خلائق قیاس کند و بظهور خرق عادات از خلائق چون
کرامات و سحر وغیره آن همه افعال را اقتداری و اختیاری آن فاعل ناقص تصور
کنند و خلائق را فاعل مختار خیر و شر چون خداوند کریم دانند آن پرده را حجاب سوء معرفت
علما می فرمایند علاج دافعه این پرده آن ست که همیشه مجاهد از شرک خفی و جلی و کفر دنیا

و شرک باز ماند و بر طبق کتاب و سنت پیوستہ بعبادت و طاعت مصروف باشد و بیعت
از مرشد کامل نمودہ آن بیعت را وجہ خاص ایصال بحق بیقین پندارد تا از حجاب ظلمت مانع سعادت
وا رہان شدن ممکن بودہ است ولما فی حجۃ اللہ البالغۃ اعلم ان معظم الحجۃ ثلثۃ حجاب الطبع
وحجاب الرسم وحجاب سوء المعرفۃ الی قولہ وتدبیر ہذا ریاضات و اعمال یستعد بہ الانسان تجلیا
الشامخۃ ولو فی المعاد و انکشافات وازالۃ الشاغل بقدر الامکان کما ہتک رسول اللہ صلعم
القرام المصور ونزع خمیصۃ فیہا اعلام واللہ اعلم ولما فی روح البیان وانما اصل الحجاب ہو
الغفلۃ والیضا فیہ الحجب یقطع العبد عن اللہ تعالیٰ ویبقی محجوبا معذبا فی النار خالدا مخلدا الخ
ولما فی تاویلات النجمیۃ الخلاص من حجب النفس وصفاتہا ہو الفوز العظیم لان اعظم الفوز علی
قدر اعظم الحجب ولا حجاب اعظم من حجاب النفس والفوز منہا یکون فوزا عظیما ولما فی اللمعات
والواجب علی العبد ان یسارع الی الاعمال الصالحۃ فانہا من علامات السعادۃ والتاخیر
وطول الامل من علامات الشقاوۃ ؎ چون حسن عاقبت نہ برندی و زاہدیست ❊
آن بہ کہ کار خود بعنایت رہا کنند ❊ صورت کثرت حجب وحدت ست ❊ دیدۂ دل باز کشا
و بہ بین ❊ غیب ما مانع نور حضور ❊ سر الی اللہ یفید الامور ❊

وصل بیان تقوی و پرہیزگاری

اصل سعادت تقوی و پرہیزگاریست وز ہد فی العبادۃ شرعا مراتب تقوی سہ گونہ
بودہ است اولاً بر طبق شرع شریف عبادات بجا آوردہ از عذاب ابدی و نکال سرمدی
وارہان شدن باید و بر ہر فرد انسان ضرور کہ پاس انفاس جاریہ خود نماید کہ اوقات عزیز
رایگان نرود لقولہ تعالیٰ وَ اَلزَمَہُم کَلِمَۃَ التَّقوٰی ثانیاً از جرائم کبیرہ و صغیرہ خود را نگہدارد لقولہ
تعالیٰ وَ لَو اَنَّ اَہلَ القُرٰی آمَنُوا وَ اتَّقَوا سوم بر ہر انسان ضرور کہ از شبہات شرعی پرہیز کند و
بعض اوقات از اتیان مباحات نیز ممتنع گردد چہ اکثر اوقات اتیان مباحات موجب عقوبات
و ابتلای جرائم کبائر و صغائر میشود و اعضا جوارح خود را از مفسدات شرعی کف کند کہ این
مرتبہ رتبہ اولو العزمان صاحب ولایہ و مرشد ست و تقوی و پرہیزگاری موجب کشایش رزق
مے گردد و استقامت بامورات دینی و دنیوی پیدا می کند و متقی آن ست کہ خدا را برای خدا

می پرستند از خلائق یکبارگی یک سو شده باشد و اجتناب از اکثر حلال بخوف و ورع حرام
مے کند و از جمیع مکاسب و طمع دنیوی یکبارگی یکسو گردیده بعوض دنیای دون اهل ثواب
آخرت شود و از معصیت های کبائر و صغائر پرهیز نموده اند آنکه به پناه طاعت و عبادت
خداوند کریم می باشند آنانند اشیای تقوی و از عذاب و ثواب تقوی و پرهیزگاری نموده
قومیکه بحفاظت و احتیاط اند آنان خادمان تقوی اند چون پرهیزگاران از گناه قومیکه از
خیال طاعت و عبادت خودها پرهیزگارانند آنان عاشقان تقوی اند و کما فی روح البیان
والتقوی فی عرف الشرع عبارة عن کمال التوقی عما یضره فی الآخرة له ثلاث مراتب الاولی
التوقی عن العذاب المخلد بالتبری من الکفر وعلیه قوله تعالی والزمهم کلمة التقوی والثانیة
التجانب عن کل ما یؤثم من فعل او ترک حتی الصغائر عند قوم وهو المتعارف بالتقوی فی الشرع
فهو المعنی لقوله تعالی ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا والثالثة ان یتنزه عما یشغل سره
عن الحق عز وجل ویتبتل الیه بکلیته وهو التقوی الحقیقیة المامور بها فی قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله حق تقاته وکما فی تاویلات النجمیة المتقون هم الذین ینقضون عهد الله من
بعد میثاقه ویصلون ما امر الله ان یوصل به وکما فی روح البیان ان التقوی سبب لسعة
الرزق واستقامة الامر فی الدنیا والآخرة لقوله تعالی ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه
من حیث لا یحتسب وکما فی اللمعات قال بعض الکبار المتقی اما ان یتقی بنفسه عن الحق
تعالی واما بالحق عن نفسه والاول هو الاتقاء باسناد النقائص الی نفسه عن اسنادها الی
الحق سبحانه فجعل نفسه وقایة له تعالی والثانی هو الاتقاء باسناد الکمالات الی الحق سبحانه
عن اسنادها الی نفسه متقی شاهجهت الماضی ست پرهیزگار و تقیین تقوی ست

وصل مدار فلاح بر سه چیز ست

باعث سعادت و تقوی سعید متقی فلاح دارین حاصل نموده اند و مدار فلاح بر سه چیز ست
اول بجهاد اکبر از نفس اماره ظفریاب گردیده نفس اماره دشمن صعب ست لقوله اعدا
عدوک نفسک التی بین جنبیک دوم آنکه از شهوات و اشغال دنیوی یکبارگی قطع تعلق
نموده دست بردار گردیده باشد سوم آنکه از وسوسه شیطان و صحبت اشرار بر حذر باید بود

لقوله تعالی ان الشیطان للانسان عدو مبین ع یار بد بدتر بود از مار بد + که باتحادی
این امورات ثلاثه فلاح دین و دنیا حاصل می گردد از وسوسه شیطان و دغدغه یار بد چنان
احتیاط و پرهیز باید نمود که این دو رهزن مراد مستقیم فرصت رهزنی نیابد و اجتناب این
امورات مرقومه بالا باعث نجات از شرک و نفاق و کفر و ضلالت و بدعت و جهالت و غرور
نفس و وسوسه شیطان و آفت و زوال ایمان و وحشت قبور و بعد دربار حضرت ایزد پاک
ست و محبت دنیا و سعادت آخرت معاً جمع نمی شود چه اگر محبت احدهما غالب گردد بالضرور
محبت دیگری کم می شود خداوند تعالی جمیع مومنین را از محبت دنیای دون محفوظ و مامون
دارد تا زمانیکه از ماسوی الله مومن فارغ بال نشود و فنا فی الله نگردد تا آن زمان محبت
الله رب العالمین و عشق حقیقی بر دل مومن دائم قائم نگردد و محبت و عشق باری دل مومن را
کما هے گرداند ع نفس از همنفس بگیرد خوی + پرحذر باش از بقای خبیث + باد چون
برفضای بد گذرد + بوی بد گیرد از هوای خبیث +

وصل بیان حصول سعادت کبرے

حصول سعادت کبری مجاهدان ست که با مخالفت نفس اماره غالب بر نفس خویشتن گردد و
جز محبت باری تعالی تقدس با غیری هیچگونه محبت خود ندارد و محبت بر سه قسم ست محبت فعلی
با خداوند کریم مے دارند که شکر احسان او تعالی جلشانه بجا می آرند و خواص را محبت صفاتی
با او تعالی و تقدس ست که ایشان متجلی تجلیات جمالی و جلال باری تعالی می شوند بلا کشف
حجاب و رفع نقاب خالصةً لوجه الله با خدا تعالی محبت مے دارند خاص الخاص محبت ذاتی
با رب کریم مے دارند که نسبت عاشقی و معشوقی فیما بین ست چون تعشق و تعلق روح با جسد
خویش و ایشان بجمیع انوار معشوق خود پیوسته منور چون ع رگ از لیلی کشود خون ز مجنون
صورتی پیدا انسان کرده اند و اینان مقربین بارگاه حضرت صمدیت اند و همین ست اصل

کیفیت سعادت ابدی و لمانی انسان الکامل من جملة شروط اهل السعادة الکبری القیام
علی النفس بالمخالفات من غیر رخصة والصافیه اعلم ان المحبة علی ثلثة انواع محبة فعلیة
و محبة ذاتیة آه و لمانی روح البیان الفلاح یرجع الی ثلاثة اشیاء احدها الظفر علی النفس

فلم یتابعوا ہواہا والدنیا فلم یلتفتوا بزخارفہا فلم یفتتنوا بوسواسہ وقرنا السوء فلم یبتلوا بمکرہم آہ ولمافی الکبیر المفلح الظافر بالمطلوب کانہ الذی تفتحت لہ وجوہ الظفر ولم تستغلق علیہ ولما فے المدارک ای الکافرون بالطلب الناجون عما ہربوا فالفلاح درک البغیۃ ہوا المفلح الفائز بالبغیۃ کانہ الذی انفتحت لہ وجوہ الظفر ولمافی البیضاوی بان المراد بالمفلحین الکاملون بالفلاح ولمافی معالم التنزیل الناجون والفائزون فازوا بالجنۃ ونجوا من النار آہ ولما فے روح البیان النائل النجاۃ من الکفر والضلالۃ والبدعۃ والجہالۃ وغرور النفس ووسوسۃ الشیطان وزوال الایمان وفقد الامان ووحشۃ القبور واہوال النشور ۵ چو انسان را طریق رستگاریست نہ سرائے رستگاری رستگاریست +

وصل بیان شقاوت

شقاوت از خداوند تعالیٰ جلشانہ غافل بودن یعنی خلاف سعادت ست علامت شقاوت اتباع ہواے نفسانی نمودن و بادای فرائض و نوافل سستی کردن و باجرای حقوق واجبہ وخیرات تکاسل ساختن ست وبمشاغل دنیوی مبتلا گردیدہ بطول املی خویش بضلالت ابدی گرفتار شدن می گردد لقولہ تعالیٰ فما ربحت تجارتہم وما کانوا مہتدین بعضر رجاء ودانی افتادنی ست علامت شقاوت پنج چیز ست قساوت قلب وخشکی چشم کہ اثر آب در چشم باقی نباشد و بلا لحاظ حلال وحرام بامورات ومشاغل دنیوی خواہش مند گردیدہ مرتکب افعال دنیوی شدن وطول املی وقلت حیا ہر انسانیکہ باین صفات مذمومہ موصوف اند آنان شقی اند شقی بر دو قسم ست شقی و اشقی و اہل توحید بباعث شقاوت بمعصیت مبتلا مے شوند وبدرکہ دوزخ مے روند و توحید شان موجب نجات شان می گردد چنانچہ اللہ رب العالمین بقرآن مجید اہل توحید را ناجی شدن بیان فرمودہ و اشقی کفار اند کہ آنان بمنشاے اولئک ہم شر البریۃ بودہ خلود فی النار جزای اعمال شان ست اللہ رب العالمین انبیا ومرسلین وشیاطین را جہت فرق امتیازی سعید وشقی مخلوق فرمودہ کو سعادت وشقاوت امر تقدیریست مندرجہ ام الکتاب ست ذکرش بالا رفت معہذا بعالم اسباب وجودی دنیوی جہت ہدایت اہل سعادت انبیا ومرسلین مبعوث شدند وسبب سعادت وضلالت

اشقیا شیطان مخلوق گشت تا شناخت دشمن و دوست خدا وند جلشانه بآسانی هویدا گردد
دسم قاتل و زهر هلاهل سعید و شقی بعالم دنیوی چهار چیز اند اوّلاً دنیا سلاح او ملاقات با خلق
و آمیزش با خلائق ست و علاجش خلوت و عزلت و اجتناب از اهل دنیاست دوم شیطان
سوء یدش پر شکم بودنست دوای او گرسنگی سوم نفس امّاره سوء یدش آرام خفتن باشد قوت چهارم
آن بیداری شبهاست بعبادت و طاعت خداوندی چهارم هوای نفسانی لقوله تعالی
افرأیت من اتخذ الهه هواه بازار گرمیش گفتگو و قیل و قال امور دینی با اهل دنیاست و
علاجش خاموشی ست از هر سخن ولما فی تاویلات النجمیة و ذالک لان اهل الشقاوة علی
ضربین شقی و اشقی یکون اهل التوحید شقی بالمعاصی و سعید بالتوحید یخرجه منها و یکون من
اهل الکفر والبدعة اشقی یصلیه کفره و تکذیبه النار فیبقی خالدا مخلدا انتهی الی قوله ذالک
الترقی کان فی الدنیا بسبب الایمان غیر ان ظهوره کان فی الآخرة تعذب او لا ثم دخل الجنة
ولما فی المفردات الشقاوة خلاف السعادة آه ولما فی روح البیان علامة الشقاوة خمسة
اشیاء قساوة القلب وجمود العین والرغبة فی الدنیا وطول الامل وقلة الحیاء وایضا فیه
اعداؤک اربعة الدنیا وسلاحها لقاء الخلق وسجنها العزلة ؎ جامی بملک و مال چو هر سفله
دل مبند + کنج فراغ و کنج قناعت ترا بس ست + والشیطان سلاحه الشبع وسجنه الجوع
؎ جوع باشد غذای اهل صفا + محنت و ابتلاے اهل صفا + والنفس سلاحها النوم
وسجنها السهر ؎ هر کس اندر خواب غفلت یافت بلبل صد وصال + خفته تا بینا بود دولت
به بیداران رسد + والهوا سلاحه الکلام وسجنه الصمت ؎ اگر بسیار دانی اندکی گوی +
یکے را صد مگو صد را یکی گوی + ولما فی تاویلات النجمیة علامة الشقاوة الاعراض عن الحق
وطلبه والاصرار علی المعاصی من غیر ندم علیها والحرص علی الدنیا حلالها وحرامها واتباع
الهوی والتقلید والبدعة آه ولما فی اللمعات یعنی جلاء البصر فی الفقر والقناعة وترک
زینة الدنیا لا فی الدولة والسلطنة والنعیم الفانی فان الدنیا کدر بما فیها فعلی العاقل تخفیف
اثقال بلا وزار وتکمیل الجزو الی آخر جزء من عمره المسیار ؎ تا ز خاک پای درویشی توانی سرمه کرد
خاک در چشمت اگر در بادشاهی بنگری + شقی القلب همیشه قسی القلب میشود که دلش از

سنگ خارا سخت تر گردیده و خشک محض شده که از شآب خوف خدا و شفقت خلق بران سنگ
نمی باقی نمانده و بران دل اشد قسوة من الحجارة آب خوف خدا و آب شفقت خلق الله گذری
نمی کند و در نظر آمده که جز ذکر الهی بکثرت گفتگو حشویه دنیاوی قلب بالکل قسی میشود و چشمان
شان گذر آب عجز و انکسار نمی کند و گاهی دیدگان شان آب نمی بارد و حرص دنیا و طول امل
آناً فاناً ساعةً فساعةً رو بازدیاد می نهد و ذکر قرآن مجید و وعظ و نصیحت علمای دین بر دل
سنگین شان اثری پیدا نمی کند دل شان از قلوب کافر و منافق بس تیره و تار است و
از ایشان عمل زشت و ناشایسته اکثر بعمد ورمی پیوند و بتحقیق الله رب العالمین فاعل مختار است
هر کرا خواهد بجای دارد و هر کرا خواهد برباد دهد و بقیامت هر کسی را حسب کردار خود جزای
اعمال خود خواهد داد و لما فی روح البیان قال بعض الحکماء معنی قوله فبئست و بئس القلب
ان یبس من ماءین احدهما ماء خشیة الله تعالی والثانی ماء شفقة الخلق وکل قلب لا یکون
فیه خشیة الله ولا شفقة فهو کالحجارة او اشد قسوة قال رسول الله صلعم لا تکثروا الکلام بغیر
ذکر الله فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة القلب وان ابعد الناس من الله القلب القاسی
قال ایضا اربعة من الشقاوة جمود العین وقسوة القلب وطول الامل والحرص علی الدنیا
ولما فی تاویلات النجمیة وبعض القلوب بمرتبة الحجر القاسی الذی لا یؤثر فیه القرآن والاخبار
والحکمة والمواعظة الی قوله قال عم ما من قلب الا وهو بین اصبعین من اصابع الرحمن فان
شاء اقامه وان شاء ازاغه وانما اجلافیعا قبکم یوم القیامة علی قدر سیئات اعمالکم

در سرای این غافلان طول امل دانی که چیست * آشیان کرده ست بازی در کبوتر خانه

فصل بیان خلقت انبیا برای صلحا و خلقت شیطان برای اشقیا

الله رب العالمین انبیا علیهم السلام را مبعوث فرموده که خاص الخاص و خواص و عوام سعدا را توحید
و وحدانیت وحدت تعلیم و تربیت کنند انبیا علیهم السلام مهدی و سعید و ناجی شوند و داخل بهشت شوند
و ورثه انبیا نیز بدان خدمت تعلیم و تربیت مامور مانده اند و بجهت ضلالت و گمراهی شقی و اشقیا
شیطان و ذریاتش پیدا شده اند که قوم اشقیا با غوا و وسوسه شیطان پابند گردیده بسبب
ضلالت و بیدینی شتابند و بدرکه سفل اسافلین جهنم بتافتند شیطان فاعل مختار نبود بسبب

مجرود لالہ وسمسار ہر کارہ ست وہر افعال زشت را با آہستگی تمام پیش ہر کس می کند و بدان
اغوا و وسوسہ بدل ہر ناکس می اندازد و از ان اغوا برار کار خود مے کند شیطان نخستین دنیا
برارباب ذوق آن با آرایش تمام وکمال پیش می آرد ہر کہ از وجود نیای دون خرید بخسران و زیان
ناجائز مدام در افتاد و پامال اخروی شد لقولہ تعالیٰ اولئک ہم شر البریۃ زہاد وعباد اعراض
از دنیا کردند و واصل بحق شدند و بدین و دنیا کامل الوجود بر آمدند لقولہ تعالیٰ اولئک ہم خیر البریۃ
قومیکہ بے زمانی چند جہت حصول رمقی لذت دنیوی و ذائقہ چشی دنیا دنیا از شیطان در خواست
شیطان برہن چشم وگوش آن طالب راہن دنیا با وحوالہ می کند آن طالب خائن مغبون
آہستہ آہستہ بلذات حالت فانیہ دنیوی لذت گیر گردید غرق شہوات دنیوی شدہ بمصداق
حبک الشئ یعمی ویصم مستغرق بذائقہ چشی دنیا گشت و شیطان شئی مرہونہ خود را قبض ساخت
و آن راہن از دید وشنید آیات و آثار اخروی صم وبکم شدہ بخسران جاویدانی در می افتد و
شیطان بخرسندی تمام برخود می بالد کہ انسان را جہنم واصل کرد قلیل الوجود مردمانی اند کہ
بہمت مردانگی خود ہا دنیا را باہانت تمام بشیطان بازپس نمودہ شئی مرہونہ خود را واپس
مے گیرند و این کار ہر خسی نیست کار کسی ست کہ بجان مزبلہ ہا کردہ باشد و وسوسہ و اغوای
شیطان اقسام قسم ست اولاً ہر فرد انسان را شیطان باغوای کفر و نفاق و انکار رسول خدا
تعلیم مے کند چون بآن اغوا شیطان ظفریاب گردید وخاطر جمع شد و مخلصی از محنت شاقہ
خود یافت و آن انسان را مخلود فی النار و السقر ساخت و اگر از ان ترغیب و تحریض شیطان
بادور مشت شد تا انسان را بسوی بدعت صریحہ ترغیب مید ہد کہ بدعت از فسق و فجور
ومعصیت پذیر ست چہ گناہگاران را خوف می باشد و مشغول توبہ و استغفار می شوند
واہل بدعت افعال زشت و نامحمود خود را نیکو وفعل محمود می پندارد و مادام بارتکاب آن افعال خود بدینسان
شاغل میباشد چون شیطان بآن کار کار انسان تمام کرد فہو المراد ورنہ بسوی جرائم کبیرہ ترغیبی می دہد
از ان نیز اگر کاری کردن نتوانست تا بسوی صغائر مائل میسازد اگر بآن وسوسہ نیز عاجز شد تا ترغیب
اینان افعال مباح میباید کہ امر مباح نہ ثواب ست ونہ عذاب بلکہ اتیان آن افعال از نہ
ثواب محرومی ست این ہم یک نفع شیطان ست اگر بدان کند نیز قادر بر مجاہد نشود تا

تحریص بعض امورات فضولی صد عبادات آمیدہ کہ پیوستہ با مور فضولی عبادات آہستہ آہستہ عبادتہا اصلی بر مجاہد گران
مے شود کہ ازان از نفع یا بی اصل عبادات تہی دست شدن می افتد و اگر ازین کید نیز شیطان
غالب آمد تا کار او مے شود کہ گاہی غالب و گاہے مغلوب مے گردد پیوستہ با جنگ
و جدل با مجاہدان بالنفس کمر بستہ می باشد جز بعنایت و فضل ایزد سبحانہ تعالی جلشانہ از کید
و شید شیطان مخلصی یافتن ممکن نیست اللہ رب العالمین جمیع مومنین را از مکاید شیطان
وارہاند و کثرت عبادات و ریاضات شاقہ اکثر اوقات مفید مطلب مجاہد میشود و در حدیث شریف
آمدہ انسانیکہ دیدۂ خود از دیدہ دری حقارت مردم و دیدہ بازی محرمات کف کند و دل خود
را از بغض و حسد و کینہ صاف دارد و زبان خود را از غیبت و کذب و بہتان باز دارد تا با پیغمبر
صلعم بجنت خواہد رفت و کما فی روح البیان و انما خلق اللہ ابلیس لتمیز بہ العدو من الحبیب
والشقی من السعید فخلق اللہ الانبیاء لیقتدی بہم السعداء و خلق ابلیس لیقتدی بہ الاشقیاء
و یظہر الفرق بینہما فابلیس دلال و سمسار علی النار والخلاف و بضاعۃ الدنیا لما عرضہا علی الکافرین
قیل ما ثمنہا قال ترک الدین ولا الدنیا فقالوا اعطناہ مذاقۃ منہا حتی ننظر ما ہی فقال ابلیس
اعطونی رہنا فاعطوہ سمعہم و ابصارہم لذا یحب ارباب الدنیا استماع اخبارہا و مسارہا و
مشاہدۃ زینتہا لان سمعہم و بصرہم رہن عند ابلیس فاعطاہم المذاقۃ بعد قبض الرہن آہ
و لما فی تاویلات النجمیۃ و ینحصر ما یدعوا الشیطان الیہ ابن آدم و یوسوس لہ فی ست مراتب
المرتبۃ الاولی مرتبۃ الکفر والشرک و معاداۃ رسولہ فاذا ظفر بذلک من ابن آدم برد انینہ
و استراح من تعبہ معہ لانہ حصل منتہی امنیتہ و ہذا اول ما یریدہ من العبد المرتبۃ الثانیۃ البدعۃ
و ہی احب الیہ من الفسق والمعاصی لان المعصیۃ یتاب منہا والبدعۃ لا یتاب منہا
الا ان صاحبہا یظنہا حقیقۃ صحیحۃ فلا یتوب فاذا عجز عن ذلک ینتقل الی المرتبۃ الثالثۃ و ہی
الکبائر علی اختلاف انواعہا فاذا عجز عن ذلک ینتقل الی المرتبۃ الرابعۃ و ہی الصغائر التی
اذا اجتمعت صارت کبیرۃ والکبائر ربما اہلکت الی قولہ ینتقل الی المرتبۃ الخامسۃ و ہی الاشتغال
بالمباحات التی لا ثواب فیہا ولا عقاب بل عقابہا فوت الثواب الی قولہ الی المرتبۃ
السادسۃ و ہی ان یشغلہ بالعمل المفضول عما ہو افضل منہ ٥ نفس و شیطان زد کریما

امن ٭ رحمت باشد شفاعت خواه من ٭ مغفرت وارد امیدا ز لطف تو ٭ زانکه خود فرموده لا تقنطوا

پرتو هفتم — دربیان نیکی و بدی

انسان بجستین خلقت باخلاط قوت روحانی وحیوانی مخلوط ومخلوق اند وقوت حیوانی نفس اماره بالسوء است کہ بسوی مشاغل ومآرب سوء همیشه انسان را متوجه می کند وبدعوت وشهوت نفس اماره والمبیس تجلبیس انسان بافعال شنیعه نامرضیه ایزد پاک وشقاوت دارین مبتلا میگردد وبدان نهج قوت عقلی روحانی ایمانی انسان را کشان کشان سوی صراط المستقیم سعادت می کشد بتحقیق سعادت وشقاوت امر بالمعروف ونهی منکر بوده است خداوند انس وجان باتیان احکامیکه حکم فرموده نامش امر ست بجان تعمیل آن موجب سعادت ثقلین ومنشای نجات اخروی ست وافعالیکه ازان کف کردن واجب آن نهی منکر ومنهی عنه شرعی ست وارتکاب منهی عنه بدنامی وخرابی دنیوی وعذاب مولم اخرویست وآن اوامر شرعی بنفسه حسن لذاته ولعینه دارند چه امر حکیم علی الاطلاق ست برای بندگان خود جز امر سودمند امری دیگر تجویز نموده وباجتناب از مهلک حکم حکیمانه ساخته ومنهی عنه براسه قبیح وقبح لذاته ولعینه دارد ومرتکب منهی عنه کافر ومنافق ومشرک وفاسق وفاجر ومجرم جرائم کبیره وصغیره وشقی واشقی علی حسب الدرجه والرتبه بوده اند چه انبیا سادن ید رحمت ولطف خداوندی وشیطان علیه اللعان خادم ید غضب وقهر حضرت ایزد سبحانی اند اتباع انبیا وپیروان شان موجب سعادت ونجات فی الکونین ست ومتابعت شیطان ونفس شیطان وجه توبه ضلالت دگمراهیست اتانکه باغوای این دو شیطان هم نفس ازمادر افتاده اند باسفل السافلین جهنم واصل شده وخسته خراب هر دو جهان گردیده اند وآن افعال شنیعه را اثم وگناه بدرگاه خلائق وخالق میگویند چون ازمهلکات واحرستن اسبق واقدم ازان بر منهیات مهلکات را سبق البیان نموده شد ولما فی نور الانوار ولابد للمامور

به من صفة الحسن ضرورة ان الآمر حکیم یعنی لابد ان یکون المامور حسنا عند الله تعالی قبل الامر الی قوله وانه یقتضی صفة القبح للمنهی عنه ضرورة حکمة الناهی والحکیم انما ینهی عن الفحشاء والمنکر وهکذا فی کثیر من الکتب المعتبرة بهذا الفن ولما فی حجة الله البالغة ما البر کل عمل

یفعله الانسان قضیة لانقیاده الملاء الاعلی الی قوله کل عمل یفعله الانسان قضیة لانقیاده الشیطان وصیرورته فانیا فی مراده ؎ بحساب خودی قلم درکش ٭ درره بیخودی علم برکش تا نمانی بود لا نرولی راه ٭ کی رسی در حریم الا الله ٭

وصل سبب اعظم شقاوت

سبب اعظم شقاوت ملوین وصورت اینان بدترین منهی عنه وحجب اکبر مفارقت حضرت صمدیت وغالب وجه غضب وقهر الهی کفرست که بدترین بلای مهلک دین ودنیا جهانیان بدبلا بلای دیگر نیست کفر لغةً بمعنے سترست وشرعاً منکر یک ماجاء به الرسول وخدا ورسول شدن بعدم بجاآوری کدامی اوامر شرعی احدی کافر نمیشود تا زمانیکه منکر احکامات متمشیه شرع نگردد بقرآن مجید بیان اقسام کفار برچار قسم آمده اولا خلاف مومن لقوله تعالی الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله ثانی کافر منکر لقوله تعالی ومن کفر فان الله غنی عن العالمین ثالث نقیض شکرست لقوله تعالی واشکروا لی ولا تکفرون رابعاً کافری از کافری دیگر بقیامت جدا ومتبری خواهد شد لقوله تعالی یکفر بعضکم ببعض بعض علمای مفسرین وفضلاے شرع متین کفر را بچار قسم تقسیم فرموده اند کفر انکار وکفر جحود وکفر عناد وکفر نفاق انکار صانع الوهیت ووحدت ووحدانیت الله رب العالمین لاشریک ولا ثانی را کفر انکار مینامند وگروهی که قائل الوهیت بدل گردیده بزبان انکار الوهیت حق تعالی می کنند آن کفر جحودست چون ابلیس تلبیس راست وصنفی که قائل الوهیت وربوبیت رب الارباب شده بقبول دین حق انکار مے کنند آن کفر کفر عنادست چون ابی طالب را بود وابی طالب بزبان خود می گفت ؎ لقد علمت بان دین محمد ٭ من خیر ادیان البریة دینا ٭ وقومی اند که قائل الوهیت او تعالی بزبان نه بدل چون عبدالله بن ابی بود آن کفر کفر نفاق ست غرض کفر باقسامه بدترین اثم هست وسوء خاتمه این همگان کفار شدن منقول شرعی ست وعمل خیر ونیکی کفار هیچ کار آمد آخرت شان نیست بلکه رد وباطل ست والفاظ وکلمات کفر بالتصریح در کتب فتاوی مرقوم ست وهزل از کلمه کفر نیز کفرست اگر هیز لا احدی شد زنار کند یا تاج مخصوص کفار برسر نهد شرعاً حکم کفر براو نافذ خواهد شد وما فی درالمختار والکفر لغة الستر وشرعاً تکذیبه

صلعم فی شی مما جاء به من الدین ضرورة والفاظ عرف فی الفتاوی وفی فتاوی شامیة منه
کفر النعمة وهو موجود فی المعنی الشرعی لانه ستر ما وجب اظهاره ولما فی تفسیر التیسیر الکفر لغة
الستر والتغطیة وفی الشریعة انکار ما علم بالضرورة مجیء الرسول الله صلعم وانما عد لبس الغیار
وشد الزنار بغیر اضطرار فظاهر هما کفر الدالة علی التکذیب ولما فی البغوی الکفر علی اربعة
اقسام کفر انکار و کفر جحود و کفر عناد و کفر نفاق الی قوله وجمیع هذه الانواع سواء فی ان من
لقی الله بواحد منها لا یغفر له ولما فی روح البیان والحاصل ان العمل المقارن بالکفر باطل
لانکار طاعة ولما فی فصول العمادی وهذا استخفاف بسنة رسول الله صلعم وهذا کفر ولما فی
در المختار من هزل بلفظ کفر ارتد وان لم یعتقده والاستخفاف وفی فتاوی شامی بل قد یکون
استخفافا من قول وفعل کما مر ؎ غیر حق را امیدی ره در حریم دل چرا ؛ می کشی بر صفحه جان
خط باطل چرا ؛

وصل در بیان منافق

منافق درین زمانه موجود نیست منافق هنگام بعثت پیغمبر صاحب موجود بودند که بخوف
برق آب شمشیر اسلامیه وبانی مؤمن و بدل کافر دین حق حق تعالی بودند خداوند کریم ترقی
دین حق و رونق اسلام منافقین را بد وسز افضیحت ساخت و ذلیل نمود و جمله منافق
جهنم واصل شدند ولما فی اللمعات ای النفاق وحکمه عدم التعرض لاهله والستر علیهم کان
علی عهد رسول الله صلعم بمصالح کانت مقتصرة فی ذلک الزمان اما الیوم فلم یبق تلک المصالح

وصل بیان شرک خفی وجلی

قسم دوم شرک و شرک نیز چون کفر بلائیست روحانی و معصیتی ست ایمانی علمای دین شرک
را بچند قسم تقسیم فرموده اند جلی و خفی و اخفی و اصغر شرک جلی برارباب شرع متعارف بشرک
عظیم ست لقوله تعالی ان الشرک لظلم عظیم عموما شرک جلی آن ست که با سوای الله رب العالمین
دیگری را بت باشد یا بشر یا حجر یا شجر یا دیگر کدامی شی مخلوق را چون خدای رب العالمین
پنداشته طاعت و بندگی آن مخلوق چون پرستش معبودانه پیوسته کنند و بحقیقت آن شرک
اکفر صریح و مرجع خلود فی النار ست و شرک خفی و اخفی عموما و خصوصا اینکه بزبان قائل وحدت

وخداوندی خداوند کریم گردیده التفات طبیعت وتعلق خاطر با دگری داشتن ست وردیت ومحبت
اغیاری جز خداوند کریم بدل جای دادن باشد دل که عرش رب العالمین وجای قیام
وگذرگاه ایزد پاک لاثانی مسلم ومقوله هر صغیر وکبیرست وبانجای شریف وگذرگه لطیف محبت
اولاد وازواج واموال یعنی کدامی شی دیگر شهوت دنیوی راجای دادن وبرمسند خالق اشیا
قایم حادثی نوزادی رامسند نشین کردن باشد ومحبت مطیع مخلوقی چون مطیع خالق عرش
سما شدن می شود چه از انکه محبت خالق باشد با مخلوق جز دل جای دیگر نیست ونکسی گفتن
تواند وهمچون شرکت راخدای وحید بقرآن مجید ناپسند فرموده واین قسم شرکت مخلوق با
خالق خود نمودن بعید از مروت ودورتراز شریعت وبدتراز شرکها بوده ست العیاذ بالله
منه وباعتبار شخصیت اشخاص یعنی عوام وخواص وخاص الخاص تفرقه درجات وطبقات
شرک چنانچه شرک خفی واخفی خاص الخاص مباحات عوام ست وشرک خفی واخفی عوام
شرک جلی خاص الخاص ست باعتبار مدارج وطبقات بوده است ونیز شرک خفی خاص
شرک جلی خاص الخاص ست وشرک خفی خاص الخاص التفات بسوی آخرت کردن ست
وشرک اصغر ریا وسمعت بوده است سیانی ذکره وعبادت وبندگی هر قسم مشرکین بلاتوبه
غیر کار آمد آخرت ست ورد وباطل بوده است واجب ترین بر مومنین آن ست که پیوسته
خود ها را از بلای شرک وارهان وارند وبلاتوبه وتجدید ایمان توحیدی وفنای ناسوتی
امید نجات ومغفرت هر قسم مشرکین بالکل منقطع است لقوله تعالی اِنَّ اللّٰہَ لَا یَغْفِرُ اَنْ
یُّشْرَکَ بِہٖ وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَّشَآءُ وسوای مشرکین کبائر گناهگاران کبائر بلاتوبه عفو میشود
بقرآن مجید خداوند کریم بیان فرموده وشفیع اهل کبائر شفیع المذنبین خاتم النبیین خواهد شد
لقوله عم شفاعتی لاهل الکبائر من امتی خداوند کریم جمیع مومنین را زین بلای جانی رستگاری
بخشد آمین آمین ولما فی روح البیان فمراتب الشرک ثلاث الجلی والخفی والاخفی الی قوله
وهو للعوام وذالک بان یعبد شیئا من دون اللّٰہ تعالی کالاصنام والکواکب وغیره فلا یغفر
بالتوحید ولما فی تفسیر راغب شرک الانسان فی الدین ضربان احدهما الشرک العظیم وهو
شریک اللّٰہ تعالی یقال اشرک فلان باللّٰہ وذالک اعظم کفر والثانی الشرک الاصغر وهو مراعاة

غیر الله معه فی بعض الامور وكما فی تاویلات النجمیة یقال الشرک ثلاثة اولها ان یعبد غیره
تعالی والثانی ان یطیع مخلوقا بما یامره من المعصیة والثالث ان یعمل بغیر وجه الله وکما فی
روح البیان قال النبی صلعم ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا یا رسول الله ما الشرک
الاصغر قال الریاء آه وکما فی مشکوة مصابیح عن عبد الله بن مسعود قال رجل یا رسول الله
ای ذنب اکبر عند الله قال ان تدعو الله ندا وهو خلقک وکما فی المرقاة وقوله ندا ای مثلا
ونظیرا فی دعائک وعبادتک وکما فی تفسیر محی الدین بن عربی ای من تعبد من دون الله
اشیاء اما اناسی من جنسهم کالازواج والاولاد والآباء والاجداد والاخوان والاحباب الی
قوله فیکون تلک الاشیاء عندهم مساویة فی المحبة مع الله فیکون اندادا وشرکاء الله
بالنسبة الیهم اذ یکون هی محبوباتهم ومعبوداتهم لا غیر فهی آلهتهم کما ان الله اله الخلق فهم جعلوا
لانفسهم آلهة اندادا له سائر الخلق اله العالمین وکما فی تفسیر بیضاوی شریف ولعل المراد
اعم منهما وهو ما یشغله عن الله تعالی یحبونهم یعظمونهم ویطیعونهم کحب الله وایضا فیه صنما
او غیره او شیئا من الاشراک جلیا او خفیا وکما فی تفسیر مدارک ولا تشرکوا شیئا صنما وغیره
وکما فی تفسیر مفاتیح الغیب وهو ان کل شی شغلت قلبک سوی الله فقد جعلته فی قلبک
ندا الله تعالی وهو المراد بقوله تعالی أفرأیت من اتخذ الٰهه هواه وکما فی تفسیر روح البیان
محبة الاولاد والازواج والاموال تمنع عن محبة الله ومن احب یری ما سوی الله بنظر
العداوة کما قال خلیل الله فانهم عدو لی الا رب العالمین الی قوله تلک المحبة مرآة قلبه و
لا تعلق بغیر الله لانها من عالم الوحدة فلا یقبل الشرکة والاعداد والانداد بمحبة فانیة
نفسانیة آه وایضا فیه ان الشرک جلی وخفی فالجلی من العوام الکفر والخفی منهم التوحید
باللسان مع اشتغال القلب لغیر الله وشرک جلی من الخواص والخفی منهم الالتفات
الی الدنیا واسبابها وهو جلی من اخص الخواص ومنهم الالتفات الی آخرة وایضا فیه
فعلیک بقطع التعلق من الاغیار وایضا فیه فالشرک مغفور بالتوبة وما سواه مغفور
سواء حصلت التوبة او لم یحصل لکن لا لکل احد بل من یشاء الله مغفرته وکما فی تفسیر المدارک
ای ما دون الشرک وان کان کبیرة مع عدم التوبة والحاصل ان الشرک مغفور بالتوبة

قوله لا یغفر لمن یشرک وهو مشرک ویغفر لمن یذنب وهو مذنب ولما فی تاویلات النجمیه واکامل
ان العمل المقارن بالکفر باطل وان کان طاعة وکذا العمل المقارن بالشرک الخفی واذا کان ما
طاعة مردودة کما فی روح البیان وان الشرک محبط الاعمال کقوله تعالی لئن اشرکت لیحبطن
عملک آه للمولوی المعنوی سه نیستی جولانگهٔ اهل دل ست ❊ شاهراه عاشقان کامل ست
چون وجودت محو کردی ازمیان ❊ نور وحدت چشم دل را شد عیان ❊ شرک رهزن باشد
ایدل درطریق ❊ ذکر توفیق خدا را کن رفیق ❊ غیر حق را میدهی ره ورحریم دل چرا ❊ می کشی
برصفحهٔ هستی خطِ باطل چرا ❊ تا دم وحدت زدی حافظ شوریده حال ❊ خامهٔ توحید کش
بر ورق این وآن ❊

وصل بیان ریا وسمعت

باقسام معصیت ریا وسمعت بدترین معصیت ست که قباحت ورزالت ریا وسمعت بر هر کس
وناکس وارسته واشکارا بوده است وریا مشتق از رویت ست وفاعلش را ریاکار میگویند
ریاکار افعال نیکو وعبادت دینی را باین اراده ونیت بجامی آرد که مردمانش مردم خوشخصال
ونیک کار پندارند عامل عبادات وافعال مرضیه ربانی پیوسته بجامی آرد وقصد ونیتش
آگاهی مردمان باشد وجهت نمایش خود می سازد آن افعال طاعت ریا بوده است اگر
بحقیقت ریاکار کدامی عبادت نمی کند وعمل نیکو نمی سازد مگر بر مردان دیگر کمال ذاتی خود
بر می سازد ووا مے کند آن ریا نیست بلکه کذب ونفاق ست حال ریاکاران آن ست
که احدی به بازار بیع وشرا میرود وکیسهٔ خود پر از سنگ ریزه ساخته رفت آن تهی مایه
را نفعے دران بازار نیست ونخریدن تواند ونفر خلق بر نمط آن ریاکاران را در بازار قیامت
بداد وستد همین قسم سود نامحمود کردن وفضیحتے ورسوائی ناملائم برداشتن خواهد شد وسمعت
بضم سین ست فاعل سمعت عمدا وجزما لا یزال عملا مریدان ست که عبادت وبندگی خود
را بگوش خلائق رساند وشهرتے نیکو عملے خود در خلق اندازد وگوش خلائق را پر از شهرت
نیکونامی خود سازد انان را نیز بفضای رستاخیز باد درشت بردن وملامت وغرامت
کشیدن ست فی الحقیقت ریا وسمعت نیز شرک اصغر ست وجرائم کبیره انامر دمانش ریاکار

داخل سمعت خواهد گفت ازان ترک عمل طاعت و مشاغل عبادت شرک خفی ریا و سمعت
و موافقت شیطان نمودن است لا کلام ریا و سمعت منحصر بر نیت و ارادت فاعل فعل است
بر نهجیکه نیت خود خواهد داشت اثر بهجت آن همان خواهد برداشت بخوف اظهار ریا و سمعت
واگذاشت عمل تقربا لله دو کیفیت حاصل میشود نخستین خود فاعل بلحاظ تقوی مرتکب شرک اصغر
و ریاکار مے شود ثانیاً مسلمانان را به تهمت غیب خود که ریاکار است انداختن میشود
آن نیز معصیت کبیره است که بر برادران دینی خود ظن بد نباید داشت الله رب العالمین
لحاظ بر صورت و شباهت عمل احدی نمی فرماید بلکه بر نیت و ارادت فاعل حکم مے کند لیکن
احتیاطاً همی قدر است که بر مردمان دیگر فاعل عمل زاید بر مقدار معتاد بلا سبب نکند که قدر زاید
داخل بر یا خواهد گشت لما فی زاد المیسیر والریا مشتق من الرویة و اصله طلب المنزلة فی قلوب
الناس بر ؤیتهم الخصال الخیر و هکذا فی فتح القریب و لما فی اللمعات من سمع فی القاموس
التسمیع والتشلیع والتشهیر ازالة الخمول بنشر الذکر للاستماع ای من شهر نفسه فقد اشتهر
و من سمع الناس فضائله و احواله شهر الله عیوبه یوم القیامة و فضیحته و لما فی احیاء العلوم
اعلم ان الریا مشتق من الرویة والسمعة مشتقة من السماع و انما الریاء اصله طلب المنزلة
فی قلوب الناس بارائتهم خصال الخیر و لما فی روح البیان قال مثل من یعمل الطاعة
للریاء والسمعة کمثل رجل خرج الی السوق و ملاء کیسه حصی فیقول الناس ما املاء کیس هذا الرجل
ولا منفعة له سوی مقالة الناس و لما فی احیاء العلوم ان الناس من ترک العمل خوفا من
ان یکون مرائیا و ذلک غلط و موافقة للشیطان و لما فی مشکوة المصابیح عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلعم ان الله لا ینظر الے صورکم و اموالکم ولکن ینظر الے قلوبکم و
اعمالکم ای نیاتکم رواه مسلم و لما فی المرقاة و اعمالکم من صلاحها و فسادها فیجازیکم علے وفقها
آه و لما فی تاویلات النجمیة ترک العمل لاجل الناس شرک الی قوله ان من عزم علی عبادة
الله تعالی ثم ترکها مخافة ان یطلع الناس علیه فهو مرائی لانه لو کان عمله لله تعالی لم یضره
اطلاع الناس علیه و من عمل لاجل ان یراه الناس فقد اشرک فی الطاعة آه و ایضا
فترک العمل لاجله موافقة للشیطان و تحصیل لغرضه نعم علیه ان لا یزید علے معتاده و ان

یحمد باعشاہ آہ ولما فی روح البیان قال فی بحر العلوم ان قلت ما معنی الریا قلت العمل
لغیر اللہ فی الحدیث انما حرم اللہ الجنۃ علی کل مرائی ؎ مرائی ہر کسی معبود سازد * مرائی
را از ان گفتند مشرک * مولوی فرمودہ ؎ گفت پیغمبر بیک صاحب ریا * صل انک لم تصل
ای فتا * از برای چارۂ این خوفہا * آمد اندر ہر نمازی اہدنا * کین نمازم را میامیز ای خدا
با نماز ضالین اہل ریا *

وصل بیان فسق

فسق لغۃ بمعنی نافرمانی از عبدیت و برون شدن از اطاعت مولی ست شرعاً مجرم بجرائم
کبیرہ گردیدہ از اطاعت و فرمان برداری شرع بدر شدن باشد و فسق بر سہ قسمست اعنی
گاہ گاہ از فاعل کدامی معصیت سرزد شود و آن معصیت را فاعل بذات خود افعال شنیع
پندارد ثانیاً بجرم صغیرہ و کبیرہ مستغرق گردیدہ بلذات معصیت از خود بی خبر شود ثالثاً
بانکار ضرر و بدی معصیت مرتکب جرائم ہر قسم گردیدہ باشد و باین قسم ثالث مرتکب از ایمان
و کافر می گردد و جہنم واصل می شود و فجور لغۃ بمعنی خواہش بامری نمودن و صاف دروغ
گفتن ست و شرعاً شق ستر دیانتداری بودہ است اکثر فاجر منکر حشر ست و فجور دو قسم است
صوری و معنوی و بیان رسم فجور صوری بحد صوری مبین گردیدہ فجور معنوی آنست
کہ فاجر منکر اہل اللہ و اولیاء اللہ اند و بر افعال آن اساطین دین تعرض میسازند
و بر قیل و قال آن رکن رکین شرع متین گفتگوہای ناسزا بر می آرد و تاویلات شنیع می آورند
ولما فی روح البیان والفسق فی اللغۃ الخروج وفی الشریعۃ الخروج عن طاعۃ اللہ
بارتکاب الکبیرۃ التی من جملتہا الاصرار علی الصغائر ولہ طبقات ثلاث الی قولہ والثالث
المشاجرۃ علیہا مع جحود قبحہا وہذہ الطبقۃ من الکفر فما لم یبلغہا الفاسق لا یسلب
عنہ اسم المومن لاتصافہ بالتصدیق الذی علیہ مدار الایمان آہ ولما فی روح البیان
جمع فاجر والفجور شق ستر الدیانۃ ولما فی اللمعات فی قولہ تعالی
ان الفجار لفی جحیم والفجور نوعان صوری وہو ظاہر وفجور معنوی وہو
انکار اہل اللہ والتعرض لہم بسوء بوجہ من التاویل ونحو ذلک ہکذا فی تفسیر محی الدین بن عربی

وصل بیان گناه صغیره وکبیره

جمیع معصیت ورای شرک ونفاق وکفر بر دو قسم ست کبیره وصغیره گناه کبیره کبیره واکبر
الکبائر ست وصد و. جمیع معصیت منحصر بر افعال سه گانه است اولاً اتباع و پیروی هوای
نفسانی کردن واز شهوات دنیوی لذات جسمانی برداشتن چون در بدعت وضلالت وارتداد
وغیره افتادن ست وترک عبادات دینی نموده لذات جسمانی را عین ماینبغی ست خود تصور
کردنست وثانیاً حب دنیا که مقدمة الخبیث جمیع موبقات شهوانی وعلیش ست حب دنیا
بجای نور ایمانی بدل جای داده وبلذات آن پایمال نکال ابدی شدن ست وحب دنیا
راس کل خطیئة است واز حب دنیا کثیر معصیت کبیره سرزده می گردد چون قتل وظلم ودزدی
ونهب وغیرهم میشود وثالثاً رویة الغیر که منشای شرک ونفاق وریاست ودار ومدار این امور
عامه ثلاثه بر امور ثلاثه دیگر ست اولاً جرائم بین الله وبین العبد چنانچه با زن شوهر دار زنا
کردن ولواطت وغیبت وبهتان وغیره که باین جرائم حق الله وحق الناس ست که باین
جرائم بدون عفو صاحب حق خالی توبه کافی مغفرت نیست ثانیاً معصیت فیما بینی وبین احکام
الله ست یعنی ترک صوم وصلوة وحج وزکوة که بدون قضای مافات صرف توبه کافی
نجات نیست ثالثاً بینه وبین عباد الله چنانچه ملازم ونوکر وچاکر وغلام وکنیز را بی فائده
تکلیف دادن ودر داد از مشقت نامناسب آنان شدن ست بلا عفوی ذی حق مجرد توبه
کافی وارهان شدن نیست وذریعه همین امور ثلاثه وقوع اکثر موبقات کبیره واکبر الکبائر
میشود وصل اصول جرائم همین جرائم عامه است علمای محققین ومفسرین اهل دیانت
بتعریف وتقسیم کبائر بتحقیق محققانه همین مثبت ومقرر فرموده اند یعنی جرائمیکه بپاداش
آن حدود وقصاص وعقوبات شرعی بدلیل قطعی مقرر گردیده ووعید شدید شرعی
قطعی جهت مرتکبین آن جرائم مفروض گردیده واز آن جرائم هتک حرمت الله تعالی و
آبروریزی شریعت الله ودین الله شده باشد وبارتکاب آن جرائم فاعل مستحق عذاب
الیم جحیم ومورد لعنت خلق ورب کریم بودن قطعی منقول ست وخلائق آن جرائم وافعال
شنیعه می خوانند وآن جمله جرائم جرائم کبیره ست وباعتبار درجات واحوال طبقات

معصیت و فاعل آن همه معصیت کبیره و اکبر و اکبر الکبائر مے شود چنانچه زنا زن محصنه و غیر محصنه و زن همسایه قرابتدار و قرابتدار ذی رحم محرم کردن ست که همین یک زنا باعتبار طبقات و درجات مختلف بمراتب خود ها گردیده همچنان قتل و غیره جمیع کبائر مختلف الدرجات و العقوبات اند و اسوء الکل و اعظم اکبر الکبائر شرک بالله است جلی باشد یا خفی که ذکرش بالا رفت و تصریح و تقسیم اعداد کبائر علما مختلف فیه اند و بیان فرموده اند که کبائر هفت یا هفتاد یا هفت صد بوده باشد مرتکب کبائر هرگاه مبتلی بکبائر مے شود بدان حالت ایمان از دل او جدا گردیده چون سایه بر سرش قائم میباشد و بعد مباشرت کبیره اگر فاعل توبه نمود و مغفرت خواست باز نور ایمان بدل عود می کند و رنه استمرار بکبائر آنًا فانًا ساعت فساعت یکبارگی نور ایمان زائل از قلب مے شود و دل سیاه و تار میگردد و ظلمت کفر دلش را در گرفته بالکل سیاه مے کند و فاعل کبیره بارتکاب معصیت دلیر و شیر بر افعال نامحمود خود مے شود رفته رفته بزوال ایمان خسته و خراب هر دو جهان می شود همه را نخصوص قصه شجر چاه بابل مشهور است است و معصیت بدست و پا و گوش و چشم و غیره جوارح نیز سر زد میشود و لباس صوفیه بحصول دنیا پوشیدن و دعوی محبت صالحین نموده و افعال محمود شان نکردن و شکایت اغنیا نموده از انان روپیه و اشیا گرفتن و خود برا سه کسبی نکرده اوقات بسری از کسب دیگری ساختن جرائم کبیره است بالخصوص وعید قطعی موجود ست و جرم مستحلین جرائم جرائم کبیره است چون جرم ابلیس علیه اللعان و جرم مستغفرین جرائم جرائم صغیره است چون لغزش آدم بود در چند از تفاصیل جرائم کبیره منتبحه علمای دین زیرین مرقوم شد و رای آن بالکل جرم جرائم صغیره است و حدیث نفس و لمم نیز بصغائر محسوب اند مجتنب کبائر را صغائرش خدای کریم خود بخود برحمت خود عفو خواهد فرمود جرائمیکه فاعل بلحاظ عبدیت کبیره میدارد خدای کریم آن را صغیره میکند بخلاف آن خلاف آن می شود تفصیل مختصر انه این ست عقوق الوالدین و قذف محصنات و قطع رحم و قتل نفس و ظلم صریح و غضب و غارتگری و دزدی و شهود گرفتن و بلا وجه خاص مال یتیم گرفتن و خوردن بدادن زکوة منع کردن و شهادت زور دادن و اخفای شهادت کردن و حیف بر وصیت کردن و حرام را حلال و حلال را حرام دانستن

واصرار بر صغائر کردن وحرام خواری کردن وخمر وهر چه بران حکم خمر جاریست خوردن
وغیبت وبهتان وشرک بالله وفرار از جهاد کردن وباز آمدن از هجرت وسحر واستحلال
محرمات کعبه نمودن وناامید از رحمت حق شدن وایمن از مکر خداوندی گردیدن وزنا ولواطت
وخیانت وزن وکیل کردن ونماز قبل وقت وبعد وقت گذاردن وافترا بر پیغمبر صاحب نمودن
وشتم صحابه کردن ورشوت گرفتن وفیما بین زن ومرد جنگ انداختن وترک امر معروف کردن
وقرآن حفظ نموده فراموش ساختن وزن خود را بمرد دیگری داده روپیه کرایه گرفتن و
ظهار باز خود کردن واهانت عالم وحافظ قرآن نمودن وپدر ومادر دیگری را دشنام داده
مادر وپدر خود را دشنام دهانیدن وباقی بیان کبائر کلیة مرقوم شد ولما فی روح البیان
جملة الکبائر مندرجة فی ثلاثة اشیاء احدها اتباع الهوی والهوی میلان النفس الی ما یستلذ به
من الشهوات الی قوله ثانیها حب الدنیا فانه مظنة کثیر من الکبائر الی قوله وقال عم
حب الدنیا راس کل خطیئة وعنه صلعم اتانی جبرئیل وقال ان الله تعالی قال وعزتی و
جلالی لیس من الکبائر کبیرة هی اعظم عندی من حب الدنیا ~ عاقلان میل بسوئت
نکنند ای دنیا * هم امید کرم ولطف تو جاهل دارد * هر که خواهد نکند از تو مرادی حاصل *
حاصل آن ست که اندیشهٔ باطل دارد * الی قوله ثالثها رویة الغیر فانه منشاء الشرک والنفاق
والریاء وامثاله ~ گرچه زندان ست بر صاحبدلان * هر کجا بوی ز وصل یار نیست *
هیچ زندان عاشق محتاج را * تنگ تر از صحبت اغیار نیست * عاشق که زهجر دوست
دادی خواهد * یا بر در وصلش استنادی خواهد * ناکس تر از وکس نبود در عالم * کز دوست
بجز دوست مرادی دارد * وایضا فیه واعلم ان الذنوب علی ثلاثة اوجه الاول فیما بین العبد
وبین الله تعالی کالزنا واللواطة والغیبة والبهتان الی قوله والثانی ذنب فیما بینه وبین اعمال الله
وهو ان یترک الصلوة والصوم والزکوة والحج فان التوبة لا یکفیه ما لم یقض الصلوة
وغیرها الی قوله والثالث فیما بینه وبین عباد الله وهو ان یغصب اموالهم ویضربهم او
یشتمهم او یقتلهم فان التوبة لا یکفیه الا ان یرضی عنه خصمه آه ولما فی الکفایة شرح الهدایة
اختلفوا فی تفسیر الکبیرة قال بعضهم هی السبع التی ذکره رسول عم فی الحدیث المعروف وهو

الاشراک باللہ والفرار من الزحف وعقوق الوالدین وقتل النفس بغیر حق ونہب المؤمن والزنا
وشرب الخمر الے قولہ ما کانت شنیعا بین المسلمین وفیہ ہتک حرمۃ اللہ تعالیٰ والدین فہو من
جملۃ الکبائر وکما فی فتح القدیر شرح الہدایۃ وفی البخاری عنہ عم اجتنبوا سبع الموبقات الحدیث
وکما فی فتاوی شامیہ والاصح انہا کل ما کان شنیعا بین المسلمین وفیہ ہتک حرمۃ الدین
کما بسط القہستانی وکما فی البیضاوی الشریف اختلف فی الکبائر والاقرب ان الکبیرۃ کل
ذنب رتب الشارع علیہ الحد او صرح بالوعید فیہ وقیل ما علم حرمتہ بقاطع وعن النبی صلعم
انہا سبع الاشراک باللہ وقتل النفس التی حرم اللہ تعالیٰ الی قولہ صغیر الذنوب وکبیرہا
بالاضافۃ الے ما فوقہا وتحتہا فاکبر الکبائر الشرک واصغر الصغائر حدیث النفس الی قولہ و
لعل ہذا عما تیفاوت باعتبار الاشخاص والاحوال آہ وکما فی الکبیر ان الذنوب کلہا کبیرۃ
من حیث انہا ذنوب ولکن بعضہا اکبر من بعض وکما فی تاویلات النجمیۃ والسیآت علی وجوہ
کاکل الحرام وشرب الخمر والغیبۃ ونحوہا لکن اسوٴ الکل الشرک باللہ ولذالک لا یغفر وہو جلی
وخفی حفظنا اللہ منہا آہ وکما فی مفاتیح الغیب وذکر عن ابن عباسؓ انہا سبعۃ ثم قال ہی الی
السبعین اقرب وفی روایۃ اخری الی السبعمائۃ اقرب آہ فکذا فی البغوی وکما فی الاتحاف الترغیب
کقولہ عم من اکبر الکبائر ان یسب الرجل والدیہ الی قولہ فیسب اباہ فیسب اباہ ویسب امہ فیسب امہ
وکما فی مشکوۃ المصابیح عن ابی ہریرہؓ قال قال رسول اللہ صلعم اذا زنی العبد خرج منہ
الایمان فکان فوق راسہ کالظلۃ فاذا خرج من ذالک العمل رجع الیہ الایمان رواہ الترمذی
وابوداؤد وکما فی المرقات خرج منہ الایمان ای نورہ وکمالہ واعظم شعبۃ وہو الحیاء من
اللہ تعالیٰ آہ وایضا فیہ لا یزنی الزانی الخ ہذا واشباہہ لنفی الکمال ای لا یکون کاملا فی
الایمان حال کونہ زانیا آہ وایضا فیہ ومعنی کتب انہ ذنب فیہ الشہوۃ والمیل الی النساء
وخلق فیہ العین والاذنین والقلب والفرج ہی التی تجد لذۃ الزنا وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلعم ان اللہ کتب علی ابن آدم حظہ من الزنا ادرک ذالک
لا محالۃ فزنا العین النظر وزنا اللسان المنطق والنفس یتمنی تشتہی والفرج یصدق ذالک
او یکذبہ متفق علیہ وکما فی تاویلات النجمیۃ اربعۃ من الکبائر لبس الصوف لطلب الدنیا

داد عا رمحبتہ الصالحین و ترک فعلہم و ذم الاغنیاء والاخذ منہم لا یری الکسب و یاکل من
کسب الناس و لما فی لمعات البرقیات فان الاصرار علی الصغائر یفضی الی مباشرۃ الکبائر
والاستمرار علیہا الی الکفر فان من توغل فی المعاصی والذنوب واستمر علیہا لاجرم تتراکم
ظلمات المعاصی علی قلبہ حالا فحالا فیضعف نور الایمان فی قلبہ ولم یزل الامر کذلک الی ان یبطل
نور الایمان ویحصل ظلمۃ الکفر نعوذ باللہ من ذلک آہ ولما فی البغوی قیل الکبائر ذنوب
المستحلین مثل ذنب ابلیس والصغائر ذنوب المستغفرین مثل ذنب آدم علیہ السلام
وایضا فیہ ولم یجعلوا اللمم من الکبائر والفواحش ملے قولہ قال الحسین بن الفضل النظرۃ من
من غیر تعمد فہو مغفور فان عاد النظر فلیس بلمم وہو ذنب ولما فی تفسیر کبیر اللمم الصغیر من الذنوب
من الم اذا نزل نزولا من غیر لبث طویل ولما فی تفسیر ابی سعود ای الا ماقل وصغر فانہ
مغفور ممن یجتنب الکبائر ولما فی روح البیان لان المراد باللمم الصغائر وہی لا تدخل
فی الکبائر ولما فی احیاء العلوم کلما استعظمہ العبد من نفسہ صغیر عند اللہ تعالیٰ کلما استصغرہ
کبیر عند اللہ آہ ست تا بکی در تفرقہ سوزی چو شمع * غرقہ شو در لجہ سور یای جمع * ای در دل
تو ہزار مشکل زہمہ * مشکل شود اسودہ تراول زہمہ * چون تفرقہ دل ست حاصل زہمہ
دل را بیکی سپار و بگسل زہمہ *

وصل بیان نیکی اعنی بر

نیکی کہ آن را شرعا بر سے گویند لغۃ بر بالکسر بمعنے فرمان برداری و احسان و نیکوئی کردن ست
و شرعا جمیع اعمال خیر و طاعت کہ سبب وصول جنت بود و روز میثاق وعدہ کہ بر ب
کریم انسان نمودہ بودہ ایفای آن وعدہ کردہ صادق القول باشد واعمالیکہ ازان
سبب تقرب حضرت حق تعالیٰ بودہ باشد و ایمان توحیدی کہ ازان از جمیع شائبہ
شرک و اربان شدن تواند و علمیکہ ازان صفای قلب و تزکیہ نفس ناطقہ گردد و دل
را منور سازد و آن جملہ اعمال محمودہ بر ست و بر الوالدین نیز بان داخل ست کہ بیان
ہر ہر اعمال مبرور فتاوی مرقوم ست فلینظر فیہ و در ینمقام موجز بالاجمال این ست

اولاً جمله عبادت دینی فرضا و نفلا که ازان مقصود تقرب حضرت او تعالی ست ثانیا پیوسته
بحضرت رب بی نیاز استغفار از معصیت و عرض احوال بیکسی خود کردن ست لقوله اجیب
دعوة الداع اذا دعان که دعوت موجب کشایش قلب و سبب بخشایش حضرت رب کریم ست
ثالثا تلاوت قرآن و سماعت وعظ و نصیحت چهارم صله رحم و بر والدین ست چه والدین
هنگام ناشسته روی اولاد با آن ضعف و ناتوانی صغائر از مهد مشیمه بر مهد آغوش بفضل
و مرحمت پالیده و پرورش نموده به نشو و نما آورده بر نمط آن حین کبرسنی ابا و وقت عادم تعب
و توانائی ابا خدمت و پرورش ابا نمودن واجب ست ابا باین امید پرورش می کند که اولاد شان
دیروزی و شادزی باشند و اولاد خدمت ابا باین برحق می کند که ابای رنجور فرش مجبوری
شان باسرعت از منه دار فانی را خیرباد گفته بعالم جاودانی منزل گزین شوند و اینان از صدمه
بار تکلیف ابا دارهان شوند و حق مادر زاید از همگنان ست چه مادر از هنگام استقرار رحمی اولاد
با نشو نمای صدر شهودی بار حمت و محنت زادن و صدمه بارکشی آغوش و رضاعت زمانی
دراز مادر بر خود گوارا نموده ازان حق مادر زاید ست و بهر پنجگانه جهت آنان دعای خیر کردن
و بهر جمعه زیارت قبور ابا و الدین یا احدهما نمودن افضل و انسب ست و بر ابوین همچنان باید بود که چون
بنده گناهگار بر آقای پر غصه ترش روی و ترش خوی میباشد و از قذورات شان اعنی
بول و براز و غیره شان نفرت نباید ساخت چون ابا بیشتر از اولاد این صدمه کشیده
و نفرت نساخته اند و نیکوئی با آبا نمودن افضل از صوم و صلوٰة و حج و زکوٰة ست و آبا را
بنام زد شان خواندن ظلم صریح و بی ادبی محض ست و رضامندی و خشنودی شان عین رضامندی
و خوشنودی خداوند کریم ست بعد ابوین رتبه برادر کبیر ست بر برادر صغیر چون ابوین باید بود پنجم جهاد اکبر
و اصغر ست که ازان قتل نفس اماره و اعلای کلمة الله و اعلاء الله ست ششم صبر بر مصائب و نست هر قسم معاصی
چون مرض و غیره چنانچه ایوب عم نموده بودند و قصه شان مشهور السنه ست هفتم جمله افعال
خود را خطا و سهو دانسته راضی برضیات باری تعالی باید شد کما فی البغوی قال ابن عباس

اللطیف و قال الضحی اک الصادق فیما وعد و ایضا فیه البر کل عمل خیر یفضی صاحبه الی الجنة

و کما فی روح البیان و هو کل فعل یفضی لصاحبه الی الجنة و کما فی کبیر اسم جامع للطاعة

والاعمال الخير المقربة الى الله تعالى ومن هذا بر الوالدين وكما في تفسير ابي سعود البر اسم
جامع لمراضي الخصال اي بر من آمن بالله وحده ايمانا بريا من شائبة الاشراك وكما
في تفسير محي الدين ابن عربي الذي هو الفعل الجميل الموجب لصفاء القلب وزكوة النفس
الزائد منها بالنور وكما في روح البيان والاحسان الى الوالدين معاشرتهما بالمعروف وهو
التواضع لهما والامتثال الى امرهما الى قوله والدعاء بالمغفرة بعد مماتهما آه وكما في تاويلات
النجمية ولكن ينبغي ان يحسن اليهما بعد خروجه من عهدة عبودية ربه اذ هو موجد وجوده ووجود
والديه في الحقيقة وكما في روح البيان واعلم ان اهم الواجبات بعد التوحيد بر الوالدين
الى قوله ثم قال عم طوبى لمن بر بوالديه وايضا فيه في الحديث بر الوالدين افضل من الصلوة
والصوم والحج والعمرة والجهاد في سبيل الله وايضا فيه قال ابن العباس رض كن مع الوالدين
كالعبد المذنب الذليل الضعيف للسيد الفظ الغليظ اي في التواضع والتملق وايضا فيه
في الحديث من زار قبر ابويه او احدهما في كل جمعة كان بارا وكما في البغوي عن ابي الدرداء
قال قال رسول الله صلعم الوالد وسط ابواب الجنة الى قوله عن النبي صلعم قال رضى الله
تعالى في رضى الوالدين وكما في مفاتيح الغيب معناه انهما يبلغان الى حالة الضعف والعجز
فيصيران عندك آخر العمر كما كنت عندهما في اول العمر الى قوله لاتتقذرهما كما انهما لم يتقذراك
حين كنت تخرا وتبول وكما في تفسير ابي سعود ولا يدعوهما باسمائهما فانه من الجفاء وسوء الادب
الى قوله عن النبي صلعم رضى الله في رضى الوالدين وسخطه في سخطهما آه وكما في فتاوى العالمگيري
ويكره ان يدعو الرجل اباه والمراة زوجها باسمهما كذا في السراجية وكما في روح البيان في
الحديث حق كبير الاخوة على صغيرهم كحق الوالدين على ولدهما وكما في احياء العلوم قال عم حق كبير الاخوة على
صغيرهم كحق الوالد على ولده آه وكما في در المختار ويكره ان يدعو الرجل اباه وان تدعو المراة زوجها
باسمه آه للمولوي آنکه تنت پاره از جان اوست * قطرهٔ از چشمهٔ حیوان اوست *
آب از و دیده نهال برت * شیر از و خورده لبان ترت * چون بشریت قوت بود * جوش
خورانی چه مروت بود * جنت که سرای مادران ست * زیر قدمات مادران ست *

پرتو هشتم - بیان توبه

از آیات کثیرہ قرآن مجید و احادیث صحیحہ معتبرہ نبینا صلعم وجوب و ثبوت توبہ بثبوت پیوستہ
و از ان براہین ساطعہ و حجج قاطعہ بہ تبشیر ہنندیر توبہ ثابت و باحسن وجوہ متحقق کما قال تعالی
توبوا الی اللہ جمیعا ایہا المؤمنون لعلکم تفلحون و قولہ تعالی ان اللہ یحب التوابین و یحب
المتطہرین و قولہ تعالی انما التوبۃ علی اللہ للذین یعملون السوء بجہالۃ ثم یتوبون من قریب
فاولئک یتوب اللہ علیہم و کان اللہ علیما حکیما و قولہ تعالی فانہ کان للاوابین غفورا
و قولہ تعالی من تاب و عمل صالحا فانہ یتوب الی اللہ متابا و قولہ تعالی یا ایہا الذین
امنوا توبوا الی اللہ توبۃ نصوحا حدیث نبوی عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلعم یا ایہا
توبوا الی اللہ فانی اتوب الیہ فی الیوم مائۃ مرۃ و عن انس قال قال رسول اللہ صلعم اللہ
اشد فرحا بتوبۃ عبدہ حین تاب الیہ من احدکم آہ و عن علی رض قال قال رسول اللہ صلعم
ان اللہ یحب العبد التواب و سنن بخاری شریف عن انس قال قال رسول اللہ صلعم
اللہ افرح بتوبۃ عبدہ الحدیث شعر توبہ چون باشد پشیمان آمدن + بر در حق تو مسلمان آمدن
خدمتے از سر گرفتن با نیاز + با حقیقت روی کردن از مجاز +

وصل بیان ضرورت توبہ

بلحاظ مضامین فیض آگین آن نصوص ظاہرہ و دلائل باہرہ بر جملہ عام و خاص مومنین
صلحا و فساق توبہ واجب دینی فرض لازم یقینی ست جز انبیا عم فرداً من افراد البشر
و احد من الناس معصوم و مامون از جرائم صغائر و کبائر نیستند و ان الانبیا لفی امان
عن العصیان عمدا او الغزل ازان ضرورت وقتے و لازم حالی ہر فرد بشر توبہ و استغفار ست
حالانکہ نبینا صلعم افخر الانبیا و اشرف المرسلین اند و بسبب بارہ شق صدر بشرف عصمت و عفت
وصفے و خلقے مشرف شدہ اند باین شوکت و صولت سرور کائنات صلعم صد بار روزانہ توبہ و
استغفار بذات شریف خود می کردند دیگر کرا میرسد کہ سر از توبہ باز دارد نظر بران عموماً فرض
بر ہمگان نبی آدم ست و توبہ سبب مغفرت و رہائی از معصیت صغائر و کبائر عوام مومنین
ست و باعث جلای نور ایمان صلحا ی و ذریعہ ترقی مدارج قرب و شہود حضرت حق جلشانہ
خواص و خاص الخاص مومنین بودہ است دل و زبان کا نرم مشترک از توبہ شدہ گیرید

نگردد خصوصاً کافر و مشرک را جز در توبه و استغفار جای نیست و مداوای نیست توبه چون صابون که چرک وجود ظاهر را پاک و صاف می کند همچنان اوساخ باطن و گرد و غبار معصیت زدای قلبی را توبه شرعی غسال و مطهر ست و از معصیت قلوب مومنین غبار آلوده و سیاه میگردد توبه و گریه چشم تر آن الایش قلبی را شست و شو میکند و معصیت بد حجابی ست فیما بین عبد و معبود حقیقی از بساط قرب ایزدی دور می اندازد و توبه شرعی بقطع آن حجاب السوء بحجاب رحمت حق در جوار فضل رب واصل می کند و با بنیان معصیت نقطه سیاه بر قلب می افتد آهسته آهسته ببالیدگی آن نقطه قلب تیره و تار میشود که ذکر آن بالا گذشت و در آن هنگام جز باتش رد و غن توبه سود مند دفع آن هیچ اسود نیست و بلا توبه آن سیاهی سفید نمی شود علمای دین میفرمایند که تا بنده زیر سایه فضل ایزدانی و منظور نظر کرم ربانی ست تا آن زمان از آن عبد مومن عصیان و معصیت سرزد نمی شود چون بنده از بندگی دور افتاد مورد ملامت خلق و خالق شد و بمصدر عصیان و معصیت گشت نسبت توبه بهر دو سو یعنی خلق و خالق میگردد و چون توبه منسوب سوی خالق میشود یعنی توبه آن وقت آن می شود که الله رب العالمین از عقوبت و پاداش جرائم بنده باز آمده بسوی مغفرت بندهٔ خویش رجوع گردیده و بنده را بخشائش نامتناهی مشرف و معزز فرموده توبه عبد خویش به پایهٔ قبول در گزیده و چون نسبت توبه بسوی خالق می شود آنوقت مقصود میشود که آینده از معصیات و سرکشی حق باز گردیده بسوی طاعت و بندگی حق مائل و متوجه گردیده ست توبه عجب نوش دارو است که سبب صحت تامه قوت کامله بنی آدم گردیده و همین توبه است که از مخلوقات شتی دیگر کونین بنی آدم معزز و مفخر شد آدم صفی الله قبل ارتکاب معصیت واقعه حال شان بخدمت خلافت حق لقوله تعالی اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً مقرر شده بودند معصیت شان موجب عزل خدمت شان نگردیده بلکه توبه سبب عنایت خلعت و تمغه اجتبای شان واقع شده و وسیله مزید احتشام و احترام شان گردیده لقوله تعالی ثُمَّ اجْتَبَاهُ فَتَابَ عَلَیْهِ وَهَدٰی عبد عاصی تائب محبوب و عزیز خاص حضرت حق تعالی جل شانه ست که از فحوای آیات ما فوق الذکر ثابت و متحقق بوده است کسانیکه بنام مغروری خود با خیال عدم ضرورت

توبہ خودہا می کند آن خیال فاسد شان ست بران کسان ناپختہ دماغ خام مغز بر آن وہر لحظہ
توبہ ضروری ست خداوند کریم عموماً ہمگان مومنین را بلا قید وتخصیص حکم تعمیل توبہ فرمودہ
تا عاصی بر نیکوکار مخجل ورسوا ونیکوکار بر گناہگار مفتخر ونازان نشوند این ہمہ عنایت پروردگار
وبندہ نوازی مربندہ پرور حقیقی لاثانی ماست کہ شکرش بعید از طوق بشریست کس نتواند کہ بجا آرد

وصل بیان آنکہ قتل نفس درین امت توبہ مقرر شد

با ویان انبیای سلف قتل نفس ظاہر توبہ معصیت وجنایت امت شان بود بدان واقعات
طویلہ بہ بنی اسرائیل واقع شد تعظیماً وتکریماً وتشریفاً لنبینا صلعم وتفخیماً لشانہ عم ان قتل ظاہر
باین امت مرحومہ شان موقوف گردیدہ بعوض ان قتل نفس امارہ باطن حکم نافذ شدہ قتل
نفس ظاہر شان کاریست کہ دفعةً واحدةً بیک چشم زدن تمام می شود کہ صدمہاش بعدش
حالش گفتن نمی تواند بخلاف قتل نفس باطن کہ ہر آن وہر لحظہ قتل آن قتیل صورت می بندد
وازان مہلکہ بپای رفتن وبجای گفتن ست مقتول ظاہر بحساب مردگانست ومقتول باطن
زندہ ابدیست کہ موتش راموت حسی در رسیدہ سہ بہ بین تفاوت راہ ازکجاست تا بکجا
من مات فاستراح المیت ❊ انما المیت میت الاحیاء ❊ وعذاب معنوی باطن اشد عذابست
ازعذاب صوری ظاہر لا کلام فیہ وحاصل وصول توبہ گریہ وزاری شبہاست وآن آہ
وزاری ونالہ فریاد شب غسال رجس وناپاکی قلبی ست نصیب جمیع مومنین آن نالہ و
فریاد خداوند کریم کناد چون بخار ردی شور از معدہ برمیخیزد اکثر گندہ دہنی بمردم ازان لاحق
مے شود برطبق آن چون غبار معصیت وعصیان تہ نشین قلوب مومنین می گردد تبخیر آن
قلب ناملائم عاصی گندہ دہن می شود علمای آن گندہ دہنی را حیض الرجال می خوانند
مناجات این دہن ناپاک قبول حضرت حق نمی شود وازالہ آن بوی دہن جز مسواک
توبہ واستغفار دارو دیگر سودمند نیست وباستعمال این مسواک چون تطہیر دہن
گردیدہ لامحالہ مناجاتش بحضرت حق تعالی قبول شدن امید ست ولما فی احیاء العلوم

الی وجوب التوبة ظاہر بالاخبار والآیات ہو واضح بنور البصیرة عند من انفتحت بصیرتہ
وشرح اللہ بنور الایمان صدرہ وملقی منہاج العابدین فان سموم الذنوب یورث الحرمان

ویعقب الخذلان وانه عند الذنوب یمنع عن المشی الی طاعة الله عز وجل الی قوله وکیف یتقرب
للمناجات من هو متخلط بالاقذار والنجاسات حتی الخبر عن الصادق المصدوق رسول الله عم انه
قال اذا کذب العبد تنحی الملکان عن نتن ما یخرج من فیه فکیف یصلح هذا اللسان لذکر الله عز وجل
الی قوله اذا لم تقوموا علی قیام اللیل وصیام النهار آه وکما فی انسان کامل فاما التوبة فلانه متی
عاد الی الذنب لم یکن مراقبا ولا ناظرا الی نظر الحق الیه لان من یری ان الله یراه لا تطاوعه
قواه ولا قلبه علی المعصیة وکما فی الکبیر والتوبة لفظة یشترک فیها الرب فاذا وصف لها العبد
فالمعنی رجع الی ربه وکما فی اللمعات وقد یستند التوبة الی الله تعالی ویقال تاب الله وفقه
التوبة او رجع علیه بفضله وقبوله او رجع من التشدید الی التخفیف وکما فی البیضاوی اصل
التوبة الرجوع فاذا وصف بها العبد کان رجوع عن المعصیة واذا وصف بها الباری تعالی
ارید به الرجوع عن العقوبة الی المغفرة هکذا فی تفسیر ابی سعود وکما فی البغوی وقیل التوبة
ترک المعاصی نیة وفعلا والاقبال علی الطاعة نیة وفعلا قال سهیل بن عبد الله التوبة الانتقال
من المذمومة وکما فی الکبیر ان السیئة تمحی بالتوبة وتکتب الحسنة مع التوبة وکما فی فتوحات
ان الله یقول وتوبوا الی الله جمیعا ایها المومنون لعلکم تفلحون اوصی المومنین جمیعا بالتوبة
فامر بالتوبة عباده وکما فی المدارک العبد لا یخلو عن سهو وتقصیر فی اوامره ونواهیه
وان اجتهد فلذا اوصی المومنین جمیعا بالتوبة الی قوله وقیل احوج الناس الی التوبة
من توهم انه لیس له حاجة فی التوبة وکما فی قسطلانی والتوبة اهم قواعد الاسلام
وهی مقامات سالکی الآخرة بها سعادة الابد وکما فی روح البیان ذلک النهی عن
اکل الشجرة عصیانا ونسب النسیان ثم توبة بسبب العصیان محبة بسبب التوبة ثم
طهارة بسبب المحبة وایضا فیه والتوبة بمنزلة الصابون فکما ان الصابون یزیل الاوساخ
الظاهر فکذا التوبة تزیل الاوساخ الباطنة والعبد اذا رجع عن السیئة واصلح الله شانه
واعاد علیه نعمة الفانیة وایضا فیه التوبة اثمر منها ثمرة الهدایة وهی المعرفة کما قال ثم
اجتباه ربه فتاب علیه وهدی وکما فی تفسیر امام قشیری التوبة بقتل النفوس غیر منسوخة
فی هذه الامة الا ان بنی اسرائیل کان لهم قتل انفسهم جهرا وهذه الامة توبتهم بقتل انفسهم

سے فی انفسهم سلا اول قدم هو القصد الی الله و الخروج من النفس لله قال و لقد توهم الناس
ان توبة بنی اسرائیل کانت اشق و لیس کما توهموا فان ذلک مرة واحدة و اهل الخصوص
من هذه الامة قتل انفسهم فی کل لحظة کما قیل سے قوت از وی خواهم و توفیق لاف + تا بسوزن
بر کنم این کوه قاف + سهل شیری دانکه صفها بشکند + شیر آنست آنکه خود را بشکند + زاهد
غرور داشت سلامت نبرد راه + رندان ز ره نیاز بدار السلام رفت + مرکب توبه عجائب مرکبست
بر فلک تازد بیک لحظه ز پست + چون بر آرند از پشیمانی انین + عرش لرزد از انین المذنبین
اے خنک چشمے که در گریان اوست + ای همایون دل که او بریان اوست + آخر هر گریه
آخر خنده ایست + مرد آخر بین مبارک بنده ایست + چو رسوا بکردی بچندین خطا +
درین عالمم پیش شاه و گدا + در آن عالمم هم بر خاص و عام + بیا مرز و رسوا مکن والسلام

وصل بیان تصریح توبه و استغفار و انابة

باز اله خسائس حیوانی شهوانی و بدفع رذائل نفسانی مترجی مغفرت و رحمت ربانی شدن
را توبه و استغفار و انابت و اوبت می نامند توبه لغة بمعنی از گناهان و کردار سوء باز آمد نست
اعنی عبد مؤمن که بجهالت نفسانی و اغوای شیطانی بجرائم صغائر و کبائر پیش ازین
مبتلا شده بخوف و عذاب ربانی و بجذبه محبت رحمانی ازان معصیات سر باز زدن را شرعًا
توبه میگویند و توبه مشروط بچند شرائط است یکے ذکر و باز مذمومات شرعی سر کشیده متوجه بسوی محبت
محمودات شرعے شدن و تعذرات قصورات خویش بر حضرت جلشانه در پیش نمودن حقیقت
توبه هست عذر تقصیرات بر سه گونه است اولًا منکر از جرائم شدن باشد ثانیًا بر بنای سبب
خاص وجه تقصیرات خود کردن باشد ثالثًا معترف بقصورات خود گردیده و اجتناب از منهیات
نموده امیدوار عفو و مغفرت حضرت حق تعالی شود و شیطان درونی و بیرونی را بدل خود
جائی ندهد و بتحقیق همین شق ثالث توبه و استغفار بوده است و بلا ریا و سمعت عبادت
و بندگی و عمل صالح نمودن سبب قبول توبه است و بدون عمل نیکو مجرد توبه کافی نجات
و سبب مخلصی از جرائم نیست و استغفار لغةً بمعنی ستر و پرده هست و شرعًا عفو جرائم خود
از حق تعالی درخواستن هست باجماع علما بنده از هویت و انانیت ذاتی خویش گریزان

نموده و روی از خلق گردانیده و بحق رو آوردن استغفار است و استغفار توبه نیست تا تائب
نگوید که توبه کردم و از حق مجرد عفو جرائم خود خواستن استغفار است انابت از نوبت لغةً بمعنی
توجه بحق نمودن باشد قاطبةً بترک دنیا و ما فیها تهذیب و اصلاح نفس ناطقه پیوسته با نفس اماره
بالسوء جهاد اکبر نمودن شرعاً انابت است و انابت صفات قلبی است که جز قوم مطیع و منقاد
حق و اهل اسلام قوم دیگر با انابت داخل نیستند و مقام انابت مقام خواص امت است و
در ضمن توبه کافر و مشرک و منافق و مؤمن جمله داخل اند توبه عام است و انابت خاص و
جز توبه کفار را مفری دیگر نیست اوبت لغةً بمعنی زود نمود دست و یا انداختن ستر باشد
و شرعاً آنکه روزانه صد بار گناه می کند و توبه پس پس آن می سازند آن توبه را اوبت
می خوانند و آن تائب را اواب گویند خدای غفار الذنوب جرائم آن گناهگاران اواب عفو و
مغفرت فرمودن وعده فرمودن است لقوله تعالی کَانَ لِلْاَوَّابِیْنَ غَفُوْرًا توبه سه در دارد
ابتدا و انتها و اوسط ابتدای را توبه و اوسط را اوبه و انتها را انابت علما می فرمایند و لما
فی روح البیان التوب مصدر کالتوبة ترک الذنب علی احد الوجوه وهو ابلغ وجوه الاعتذار
فان الاعتذار علی ثلاثة اوجه اما ان یقول المعتذر لم افعل او یقول فعلت لاجل کذا
او فعلت واسارت وقد فعلت ولا رابع لذلک والثالث هو التوبة هی الرجوع
عما کان مذموما فی الشرع الی ما هو محمود فی الدین وایضا فیه مجرد التوبة لا یحصل النجاة
فلا بد من الثبات علیها وتخلص العمل من شوب الریاء والسمعة وتصفیة القلب عن
الهواء والبدع ولما فی اللمعات والاستغفار طلب المغفرة والستر ولما فی انسان الکامل واما
الانابة فاشتراطها فی مقام الاحسان لانه ما لم یرجع عن النقائص هیبة من الله تعالی و
ینیب الی الله تعالی لم تصح له المراقبة ولما فی البغوی قال سعید بن المسیب الاواب
الذی یذنب ثم یتوب ثم یذنب ثم یتوب قال سعید الاواب الراجع الی الخیر ولما فی فتوحات
قال ابو علی الدقاق التوبة علی ثلاثة اقسام لان لها بدایة واوسط ونهایة فبدؤها یسمی
توبة ووسطها یسمی انابة وثالثها یسمی اوبة فالتوبة للمخالف والانابة للمطیع والاوبة للمراعی
للامر الالهی انتهی وکما فی روح البیان اعلم ان الاستغفار فرار العبد من الخلق الی الخالق

ومن الانابۃ والھویۃ الذاتیۃ وذلک عند صدق الطلب ولمافی اللائحات البرقیات والاستغفار عبارۃ طلب المغفرۃ بعد رویۃ قبح المعصیۃ والاعراض فالتوبۃ مقدمۃ علی الاستغفار والاستغفار لایکون توبۃ بالاجماع مالم یقل معہ تبت ولمافی الکبیر ولفظ الاواب علے وزن فعال وھو یفید المداومۃ والکثرۃ +

وصل بیان اقسام توبہ باعتبار شخصیت

توبہ باعتبار شخصیت اشخاص بر اقسام متنوعہ گردیدہ چنانچہ توبہ عامی کہ ذکرش بالا گذشت وتوبہ علما رفاطبتا بسوی حق رجوع شدن ودل از کل کائنات برداشتن باشد فنا فی اللہ وبقا باللہ گردیدہ باعادہ مقام صحو استغفار ازان صحو نمودن توبہ عرفاست واز غفلت ذکر حق توبہ نمودن توبہ خواص مؤمنین ست واز رویت اعمال حسنات خود توبہ کردن توبہ اکابر دین وخاص الخاص مؤمنین ست واز افعال ناشایستہ توبہ ساختن توبہ ظاہر وتوبہ از غفلت ذکر قلبی الٰہی توبہ باطن ست بقطع علائق دنیوی باندک کفافی صبر کردن وسوال ناکردہ توبہ نفس ست وبر آثار صنعت ایزد جلشانہ فکر نمودن توبہ عقل واز انوار معارف الٰہی تنویر وجلای روح ساختن توبہ روح ست واز دین ودنیا سر برکشیدن وشاغل بشغل دگر خود بودن توبہ سر ست بدون عمل صالح توبہ لسانی ساختن با خدای خویش سخریہ واستہزا کردن ست مقدمات توبہ سہ چیز ست اولا قبح لغتیہ معصیت را یاد کردن ست ثانیا عذاب مولم ونار موصدہ خداوند کریم کہ سخت ترین عذابست آن مہلکہ ہولناک را ترسان ترسان یاد کردن ثالثا ضعف وناتوانی وبیچارگی جسد خویشتن یاد کردن مناسب ست چہ اینجا کہ لحم وشحم چہ ملینہ تابش وتمازت آفتاب را گوارا نمی کند واز گزیدگی موری بیقرار مے گردد بعنائے قیامت باقسام قسم عذاب مولم وشدت اتم افتادن خواہد شد لحاظ بران واقعات خوفناک ہر فرد بشر را توبہ نمودن ضرورت خواہد گشت عنایت وفضل ایزد توانا را پایانی نیست کہ از توبہ صبح گناہان ہمہ شب واز توبہ شام گناہان ہمہ روز را خداوند کریم فضلا وکرما عفو می فرماید وہر دو ید کرم خود مبسوط وواکردہ داشتہ است کہ گناہگاران بدرش درایند وتوبہ کنند

او تعالی مغفرت فرماید و هر تائب را ضروریست که بر کردار سوء خود نادم و بحضرت حق تعالی
جلشانه گریه وزاری نموده اظهار عبدیت خود قرار واقعی کند و نبینا صلعم را شفیع قبول توبهٔ خود
سازد و بران سرور کائنات مفخر موجودات پیوسته درود خوانده باشد امید قوی ست که
آن توبه بدرجه اجابت مقرون گردد و نبینا صلعم شفیع کل انبیاء و اولیای یوم الجزا اند
لاریب فیه جمیع مومنین و تائبین را خداوند کریم توفیق رفیق توبه عنایت کند و توبه قبول
فرماید و بنده سر بصدق اعتقاد قلبی توبه کند که بدون اتمام این همه مراتب توبه درست
نے شود و ادای قضای صلوٰة وقتی از شرط اعظم قبول توبه است که بدون ادای قضا
توبه هیچکاره است اگر تعیین قضای صلوٰة وقتی نموده باشد تا باید که روز جمعه مابین عصر
و ظهر دوازده رکعت نماز خوانده باشد بهر هر رکعت سوره فاتحه و آیة الکرسی و قل
هو الله احد و معوذتین یک یک بار خوانده باشند تا رجای واثق از حضرت حق تعالی آنست
که ببرکت همین صلوٰة قائمقامی مافات از گرفت مافات دست بردار شده قلم عقوبات
بجریده فاته درکشد توبه و استغفار شباب و جوانی اولی که در جوش شباب لقوله علم الشباب
شعبة من الجنون الحدیث داعیه مقتضیات شهوانی و جوشش هوای نفسانی غالب
وجودی می باشد آنوقت انهماک آن دواعی و قتل نفس امّاره و کف از معصیت جوانمردی
ست و کار مردانگی ست و آن افعال افعال اختیاری نوعی ست بخلاف اوان پیری
که طبعا مضطر بر کف معصیت ست از پیر غیر گران جانی چون دیگر هیچ کاری شدن نمی تواند
ازان احتراز و اجتناب و تقوی با دیری چندان سودمند نیست آهستگی و تاخیر جمیع
امورات دینی و دنیوی لازم ست اما با نکاح نیت بالغه و ادای صلوٰة وقتی
و دفن میت و توبه بعد معصیت فی الفور بلا جواز توقف نمودن مشروع ست و توقف
بآن خصوص اغوای شیطان ست چون از زمان موت احد من الناس را خبری و
آگاهی نیست الغیب عند الله اگر بوقوع معصیت فی الفور توبه نگردد و فوت نموده
تا بلا توبه فوت بار بار ملامت و غرامت از دنیا رفت مشکل ورش و بمعصیت افتاد شرعیت
و تعجیل باین همه امور مقتضای هوشیاری و عقلمندی و عین دینداریست و لما فی

فتوحات مکی والعارفون رجعوا الیہ والعلماء باللہ رجعوا الیہ من رجوعہم الیہ واما العامۃ فانہم
رجعوا من المخالفۃ الحق عزوجل رجع عنہم من کتابۃ ان یجد لہم لرجعوا الیہ بحسب ما یقتضیہ
مقاماتہم الی قولہ قال اللہ تعالیٰ ان اللہ یحب التوابین فہذا یحب منہ ما ہو الاول
ولما فی الکبیر ان الغین عبارۃ عن الشکر الذی کان یلحقہ فی طریق المحبۃ حتی تصیر فانیا
عن نفسہ بالکلیۃ فاذا عاد الی الصحو کان الاستغفار من ذلک الصحو الی قولہ فکان
نستعین بالرب تعالیٰ فی دفع تلک الخواطر ولما فی منہاج العابدین للغزالیؒ ان مقدمات
التوبۃ فثلث احدہا ذکر غایۃ قبح الذنوب والثانیۃ ذکر شدۃ عقوبۃ اللہ تعالیٰ والم سخطہ
وغضبہ الذی لا طاقۃ لک بہ والثالثۃ ذکر ضعف قلۃ حیلتک فی ذلک فان من لا یحتمل
حر الشمس واللطمۃ شرطی وقرص نملۃ کیف یحتمل حر نار جہنم آہ ولما فی روح البیان والتو
فرض علی المومنین الی قولہ وان یکون ذلک حیاء من اللہ تعالیٰ وخوفا منہ لا من
غیرہ وایضا فیہ بسط الید کنایۃ عن الجود یعنی یجود الیہ بمسیٔ اللیل وبمسیٔ النہار بالامہال
لیتوب ؎ بر غفلت سیاہ دلان خندہ میزند ٭ غافل مشو زخندۂ دندان نمای صبح
ولما فی تاویلات النجمیۃ التوبۃ ضربان ظاہر وباطن فالظاہر ہو التوبۃ من الذنوب
الظاہرۃ وہی مخالفات ظواہر الشرع وتوبتہا ترک المخالفات واستعمال الجوارح بالطاعۃ
والباطن ہو توبۃ القلب من الذنوب الباطن وہی الغفلۃ عن الذکر حتی یصیر
بحیث لو صمت لسانہ لم یصمت قلبہ وتوبۃ النفس قطع علائق الدنیا والا بالیسر
والعضف وتوبۃ العقل التفکر فی بواطن الآیات وآثار المصنوعات وتوبۃ الروح
التجلی بالمعارف الالہیۃ وتوبۃ السر التوجہ الی الحضرۃ العلیاء بعد الاعراض عن الدنیا
والعقبی ؎ گر سیہ کردی تو نامہ عمر خویش ٭ توبہ کن زانہا کہ کردستی تو بیش ٭ والفضل
التوبۃ فضل من اللہ ورحمۃ مخصوصۃ بہ لینعم بذلک علی عبادہ ولما فی روح البیان
اعلم ان ہہنا امور ثلاثۃ التوفیق للتوبۃ وہو ما دل علیہ قولہ ثم تاب ونفس التوبۃ
وہو ما دل قولہ لیتوبوا وقبول اللہ تعالیٰ ایاہا ؎ گر لطف تو ز ہما ید ز نخست
ہم توبہ شکستہ ست ہم پیمان سست ٭ چون توبہ نامید پذیرفتن مست ٭ تا توبہ

نشود توبہ درست + وایضا فیہ ینبغی للتائب ان یکثر البکاء والتذلل عند التوبۃ ویُصلی
علی النبی صلعم فانہ شفیع لکل نبی وولی ؎ جائیکہ برق عصیان بر آدم صفی زد + ما را چگونہ
زیبد دعوای بی گناہی + ولما فی اللمعات التوبۃ علی اقسام فتوبۃ العوام من السیّآت
وتوبۃ الخواص من الزلات والغفلات وتوبۃ الاکابر من رویۃ الحسنات والالتفات
الی الطاعات الی قولہ فی الحدیث المستغفر باللسان المصر علی الذنوب کالمستھزی بربہ
ولما فی روح البیان ینبغی للعبد ان یسارع الی التوبۃ والاستغفار فان توبۃ الشاب احسن
من توبۃ الشیخ فان الشاب ترک الشھوۃ مع قوۃ الداعی الیہا والشیخ قد ضعفت شہوتہ
وقل داعیۃ فلا تستویان و ایضا فیہ والثانی فی کل شئی حسن الافی ثلث خصال عند وقت
الصلاۃ وعند دفن المیت والتوبۃ عند المعصیۃ الی قولہ فان الموت یجی الیہ اذا فنی العمر
امتلاء الانار آہ وایضا فیہ کما فی الحدیث الصحیح مامن عبد یذنب ذنبا فیحسن الطہور ثم یقوم
فیصلی رکعتین الی قولہ فلیصل یوم الجمعۃ بین الظہر والعصر اثنی عشر رکعۃ یقرء فی کل
منہا الفاتحۃ وایۃ الکرسی والاخلاص والمعوذتین مرۃ لایحاسبہ اللہ تعالی یوم القیامۃ
ووجہ صحیفۃ سیأتہ حسنات ولما فی احیاء العلوم قال عم والفرح وامارۃ القبول فہو دلیل علی
القبول وزیادۃ قال عم ان اللہ عزوجل یبسط یدہ بالتوبۃ لمسی اللیل الی النہار ولمسی
النہار الی اللیل حتی تطلع الشمس من مغربہا آہ ؎ دارم جہان جہان گنہای شرم
روی من + چون روی ازین جہان بجہان دگر کنم + بازان دو اسپہ عازم ملک یقین
شدند + تاکی عنان عقل بدست گمان وہم + باخلق لاف توبہ ودل بر گنہ مصر + کس
پی نمی برد کہ بدینگونہ کمرہم + درجوانی کن نثار دوست جان + رو عوان بین ذلک را
بخوان + نیز چون کشتی گران جانی مکن + گو سپند پیر قربانی مکن +

وصل بیان انابت وادبتیہ

انابت از مقتضیات نفس لوامہ بودہ است اعنی ترک دنیا بتمامہ نمودہ تہذیب اخلاق
بخلق محمود شرعی ساختن وہمیشہ جہاد اکبر بانفس امارہ بالسوء کردن اصل اصول
انابت انابت یعنی از صفات قلبی ست کما قال اللہ تعالی وجاء بقلب منیب و انابت

ہر چند قسم ست انابت انبیاء و انابت عرفاء و علمای ربانی و انابت توحید
و انابت عوام المؤمنین از دل و زبان نمودن و توحید حضرت حق تعالی نمودن
انابت توحیدی ست و با این انابت دوست و دشمن ہمگان شامل اند لقوله تعالی
انیبوا الی ربکم و اسلموا له و انابت انبیا آن ست کہ با بشارت از اوگی خود باز اندازامت
خویش خوف خشیت رب العالمین بدل و جان داشتن و با شرافت نبوت بطاعت
خدمتگزاری حق پیوستہ مشغول بودن و با خورسندی خاطر و رضا و رغبت طبعی توحید
حالی و خوشی قلبی صدمات آفت و بلا بر خود گوارا نمودن ست جز انبیای برحق این قدر
منزلت و رتبہ بدیگری حاصل نیست و انابت عرفا آن ست کہ از جمیع معصیت برکنار
شدہ بعبادت و بندگی خود و مخجل حضرت حق تعالی بودن ست و خالصۃً لوجہ اللہ انس
با حق داشتن باشد باین طبقات بزرگواران انابت نیز نہج طبقات متفرق بودہ است
چنانچہ انابت شہدای کہ آن بزرگواران دین بالکل بواگذاشت ارادہ و قصد خویش
مرید ارادۃ اللہ بودہ اند و خیال معصیت نیز گاہی بخاطر شریف شان در نمیگذرد و
انابت صدیقین آن ست کہ آنان بترک خلق با خالق می پیوندند کہ نام خلق یاد شان
ہم گاہی نمی شود و انابت مقربین از حال و احوال در گذشتن ست و متفرد بتفرد
وصف و اسماء الالہیۃ گردیدہ و اصل بوصل حق شدن انابت محققین ست و اعراض از
منہیات شرعی و معصیات نفسانی و وقوف با وامر و استقامت بطاعت عبادت
انابت عوام مؤمنین ست و کما فی روح البیان الانابۃ وہی للنفس اللوامۃ وہذہ
مرتبۃ خواص المؤمنین من الاولیاء والانابۃ الی اللہ بترک الدنیا والزہد فی ملاذہا وتہذیب
الاخلاق وتطہیر النفس بمخالفۃ ہواہا والمداومۃ علی جہادہا الی قولہ لان الانابۃ من صفات
القلب و کما فی انسان الکامل و ان الانابۃ فاشیۃ اطہا فی مقام الاحسان الی قولہ و انابۃ
المحققین رجوعہم من الاسماء والصفات الی الذات و کما فی فتوحات مکی و اما توبۃ المحققین
فلا ترتفع دنیا ولا آخرۃ فلا بد ولا نہایۃ لہا آہ ؎ اگر در قصر مشتاقان ترا یکدم زبار ستی +
ترا آن در ہان عشق این جا دوچہ کار ستی + و اگر رنگی زگلزار حدیث او بدیدی تو + بچشم تو

تو همه گلها که در باغ است خار ستی ٭ از شومی نفس نابکار و از کوفی شهوت ناهنجار روز انه صد بار بمعصیت مبتلا گردید صد بار پی در پی بمعصیت توبه ها کند و بتوقع رحمت و مرحمت خداوند کار خود که تواب و رحیم و رحمان و غفور غفار ست که توبه او قبول خواهد کرد توبه ها کند و توکل قوی و یقین کلی بران دارد که جز او تعالی جلشانه دیگری نیست که قبول توبه بنده خود کند یا معذب بعذاب پاداش جرائم سازد و بزبان حال و قال گویان باشد که انت مولانا لیس احد سواک ولیس باب سوا یا یک باب التضرع آنوقت بعزت غفاریت و عین رحمت و شفقت خداوند تعالی بفرماید که بنده ما بر ما توکل کرده امید و چشم بر من می دارد ازان گناهان او را بخشیدم و عفو کردم اگر بنده من ظالم ست من غافرم اگر ظلوم ست عفورم اگر ظلام ست غفارم تا بعفو جرائم این بنده خط بر دفتر سیآت او کشیدم ازان جمله تائب را واجب که بصدق دل توبه کند و قصد دارد که شومی نفس شوم دیگر بار د عمدا مبتلا نخواهد شد و اگر روزانه صد بار گناه کند و توبه کند اواب یعنی توبه کن و توبه شکن صد باره بدر جناب عفو و غفور حضرت حق تعالی ست لقوله تعالی انه کان للاوابین غفورا خداوند کریم میفرماید که اگر بنی آدم عاصی و خاطی نمی شدند تا خلقت دیگر پیدا میکردم که آنان معصیت کرده و من عفو می کردم شاهد بران قصه آدم ست که حضرت حق تعالی جلشانه آدم را نخستین منصب خلافت و قائمقامی مشرف فرموده ثم بجرمی در انداخته که ذریات شان عاصی باشند و خاطی که خداوند کریم مغفرت کند قاعده کلیه آن ست که بنده بر نهیب نصاف دوست باظهار تقصیرات خویش امید وار عفو آن شود تا آقای او خوش می شود و عفو می کند خداوند کریم که احکم الحاکمین و رب العالمین ست بحضرت او اعتراف جرائم و استغفار موجب مزید حضور سلک اوست تعالی شانه همین قدر تقریر علمای ظاهر ست و علمای باطن او این را نفس ملهمه میخوانند و رتبه و این رتبه کمل اولیاست که آنان بشوق لقای باری غریق بحر معرفت گشته اند و بمقام ... روحانی آنان در پیوسته اند لقولهم اواب اناانند که آنان از خلق خدا بگریخته بعزلت و خلوت جا گرفته اند و پیوسته از مجاهده نفس تعلق از کونین پرداخته اند و از جهت دین و دنیا متوحش و با حق مستانس گردیده اند و ظاهر که نبینا صلعم معصوم بالذات والصفات

... روی ... نیست ... کردند واز آن بر تحقیق مومنین توبه فرض ...
بود واجب قبول توبه بر ایزد پاک فرض نیست اما بقرآن مجید وعدهٔ قبول توبه عفو ...
... مومنین و خلاف وعدگی از حق تعالی ممکن نیست و شیطان ملعون پیوسته بانواع ...
... توبه باغوای مید هد از خدعه شیطان و وارستگی مومنین را واجب است که مسارعت
بر توبه بود واجب توبه که از صدق دل کرده شود لاکلام قبول حضرت حق می گردد کما فی مشکوٰة
المصابیح عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم ان عبدا اذا اذنب ذنبا فقال رب
اذنبت فاغفره فقال ربه علم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث
ماشاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا اخر فاغفره له فقال علم عبدی ان له
ربا یغفر الذنب ویاخذ به غفرت لعبدی فلیعمل ماشاء متفق علیه الحدیث وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلعم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم ولجاء بقوم یذنبون
فیستغفرون الله فیغفر لهم رواه مسلم الحدیث وعن عایشة قالت قال رسول الله صلعم
ان العبد اذا اعترف ثم تاب تاب الله علیه متفق علیه الحدیث وکما فی المرقاة فلیعمل ماشاء
هذه الصیغة للتلطف واظهار العنایة والشفقة الی قوله ولو عاد فی الیوم سبعین مرة وکما فی
فتوحات مکی وروی فی الحدیث لو لم تذنبوا لجاء الله بقوم یذنبون ویتوبون یستغفر الله لهم
ویتوبوا الیه فیتوب علیهم حتی لا یعطل حکم من احکام الٰهیة فی الدنیا وکما فی البغوی والتواب
هو الذی کلما اذنب تاب نظیره لقوله تعالی فانه کان للاوابین غفورا وکما فی الکبیر ان رجلا
سال امیر المومنین علیا عن الرجل یذنب ثم یستغفر ثم یذنب ثم یستغفر ثم یذنب
ثم یستغفر فقال امیر المومنین یستغفر ابدا حتی یکون الشیطان هو الخاسر فیقول لا طاقة
له معه وروی ابو بکر الصدیق قال قال رسول الله صلعم لم یصر من استغفر وان عاد فی
الیوم سبعین مرة الی قوله ولفظا الا واب علی وزن فعال لهو یفید المداومة والکثرة
وکما فی تفسیر احمدی ... علی فی قوله تعالی علی الله لیس للایجاب اذ لا یجب علی الله
شیء ... بالکرم ... کما فی احیاء العلوم واما الاثار فقال سعید بن
المسیب ... ان الرجل یذنب ثم یتوب ثم یذنب ثم

یتوب قال بشر المذنبین بانهم تابوا فقبلت منهم آه وفی الکبیر فقال یقول تعالی ان کنت
ظالما فانا غافر وان کنت ظلوما فانا غفور وان کنت ظلاما فانا غفار وانی لغفار لمن تاب
وآمن ندامة یعنی انه کلما ذکره ای یجد دعته التوبة لانه یلزمه ان یستمر علی ندمه الی ان یلقی ربه
ولما فی المدارک فانه کان للاوابین غفورا الاواب الذی اذا اذنب بادر الی التوبة ویجاز
ان یکون هذا عاما للکل من فرطت الیه خیانة ثم تاب منه ولما فی احیاء العلوم واعلم انک
اذا فهمت معنی القبول لم تشک فی ان کان توبة صحیحة فهی مقبولة ولما فی روح البیان
وهی النفس الملهمة وهذه مرتبة خواص الاولیاء والاوبة الی الله من آثار الشوق الی لقائه
فالنفس اذا تحلت بالاوبة دخلت فی مقام الروح ومن امارات الاواب المشتاق
ان یستبدل المخالطة بالعزلة ومنادمة الاخلاق بالخلوة ویستوحش عن الخلق ویستأنس
بالحق ویجاهد نفسه فی الله حق جهاده ساعیا فی قطع تعلقاتها عن الکونین آه فرق
مابین توبه واوبه وانابه آن است که تائب بخوف عذاب ایزدی بسوی حق مائل میشود
ومنیب از شرم وحیا وشوق لقای باری بسوی باری تعالی متوجه میگردد واواب از دنیا
بسوی آخرت میلان می کند توبه درجهٔ ابتدائی واوبه درجهٔ اوسط وانابت درجهٔ آخر توبه است
ومنیب از جمیع ماسوی الله متنفر گردیده فنا فی الله وبقا بالله میشود ولما فی اسئلة الحکم
الفرق بین التوبة والانابة ان التائب یرجع الی الله خوفا من العقوبة والمنیب یرجع
حیاء منه وشوقا الیه قال ابراهیم ادهم قدس سره اذا صدق العبد فی توبته صار منیبا
لان الانابة ثانی درجة التوبة ولما فی تاویلات النجمیة التوبة لاهل البدایة وهی الرجوع من المعصیة
الی الطاعة ومن الاوبة للمتوسط وهی الرجوع عن الدنیا الی الآخرة ومن الانابة
لاهل النهایة وهی الرجوع عما سوی الله الی الله بالفناء فی الله آه

وصل بیان استغفار

استغفار طلب مغفرت است مستغفر بروئیت قبائح معصیات اعراض از معصیت ها نموده [illegible] ست
عفو جرائم خویش از حضرت حق تعالی نمودن استغفار است وتوبه مقدم بر استغفار است [illegible]
پرده پوشی گناهان مورد استغفار است وتوبه محو جرائم می کند ومورد استغفار گناه [illegible]

خود باقی و ثابت مے ماند و اصحاب کبائر بذریعه توبه بی عیب محض می شوند چنانکه گاهی گناهی نکرده اند لقوله علیه السلام التائب من الذنب کما لا ذنب له الحدیث و عبد عزیز حق تعالے انانند که بصدور گناه از ایشان به نیت خالص توبه از صدق دل کرده باشند و بنده مؤمن چون بصدق دل تقرباً لله تعالی ذکر کلمهٔ طیب لا اله الا الله محمد رسول الله می کند عرش برین بحرکت مے آید الله تعالی بقیام حکم میساز د عرش عرضه میدهد که یا رب العالمین عبد مومنی ذاکر ست تا گناهان صغائر و کبائرش را عفو نکنی قائم نے شوم خداوند کریم میفرماید گناهانش را بالکل عفو کردم میفرماید عرش همان دم از حرکت ارتعاشی باز مے آید و استغفار عوام از گناهان و استغفار خواص از رویت اعمال حسنه خویش و استغفار خاص الخاص مومنین از رویت جمیع ماسوی الله استغفار شان ست کما فی روح البیان استغفار العوام من الذنوب و استغفار الخواص من رویة الاعمال دون رویة المنة و الفضل و استغفار الاکابر من رویة شی سوی الله و ایضا فیه فالمغفرة بمحو الذنوب بالتوبة و القبول یحصل تلک التوبة طاعة مقبولة الی قوله لان غفر هو الستر مع بقاء الذنب و ذلک لمن لم یتب من اصحاب الکبائر فان التائب من الذنب کما لا ذنب له کما فی عرائس البقلے غافر الذنب یستر ذنوب المؤمنین و کما فی روح البیان فاذا قال العبد لا اله الا الله محمد رسول الله عن نیة صادقة اهتز العرش فیحرکه التحریک و العمود فیقول الله تعالی اسکن یا عرش فیقول العرش کیف اسکن و انت لا تغفر لقائلها فیقول الله تعالی اشهدوا یا سکان سمواتی انی قد غفرت لقائلها الذنوب صغیرها و کبیرها و سرها و علانیتها ست گفت حق آمرزش از من میطلب ✤ کان طلب مر عفو را باشد سبب ✤ از پے زهر گناه ار بشنوی ✤ هست استغفار تریاق قوی ✤

وصل بیان توبه نصوح

لقوله تعالی یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تُوْبُوْۤا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا لفظ نصوح از نصح لغةً بمعنی نصیحت پذیر شدن آمده و علمای مفسرین و محدثین بیان می کنند که توبه نصوح آنها توبه ایست که تائب از گناهان خود قاطبة چنان باز آمده که طبیعت او گاهی بسوی معصیت مائل نشود و معصیت را دشمن جانی خود پندارد و بر عود معصیت خیال نیز نکند و عود بزبان استغفا

نیز نکند آن تائب از گناه چنان نیز باز ناید که چون شیر در ضرع نمی رود و استغفار بزبان و
قلع معصیت بارکان دینی بکند و نفس خویش را یکبارگی فراموش نمود و مخالفت بوجه الله
از جرائم سرا و علانیة و قولا و فکرا و خیالا توبه از معصیات کند و توبه نصوح چون تقوی و
پرهیزگاری ماست و آن توبه نخستین رجوع از معصیت فعلی و آخر آن توبه از ذنب وجود است
که ذنب وجودی امهات جمیع کبائر ست فی الحقیقت توبه نصوح آن توبه ست که زمین بر
مجرم تنگ گران گردیده و ملجای و ماوای و مامنی او بنظر نیامد و راه گریز پای او مسدود
شده باشد و جان و نفس خود بر خود تنگ و گران گذشته چون قصه کعب بن مالک و زوجه
شان مشهور السنه قوم ست مولوی معنوی در مثنوی خود قصه بیان فرموده آن این بیت
مثـ بود مردی پیش ازین نامش نصوح * بد ز دلاکی زن او را فتوح * بود روی او چو رخسار
زنان * مردی خود را همی کرد او نهان * او بحمام زنان دلاک بود * در دغا و حیله بس
چالاک بود * سالها می کرد دلاکی و کس * بو نبرد از حال و سر این هوس * زانکه او آواز و رخ
زن وار بود * لیک شهوت کامل و بیدار بود * دختران خسروان را زین طریق * خوش همی
مالید و می شست آن طریق * توبه ها می کرد و پا در می کشید * نفس کافر توبه اش
را می درید * رفت پیش عارفی آن زشت کار * گفت ما را در دعایی یاد دار * سر او
دانست آن آزاده مرد * لیک چون حلم خدا پیدا نکرد * سست خندید و بگفت ای بدنهاد
زانکه دانی ایزدت توبه دهاد * آن دعا از هفت گردون در گذشت * کار آن مسکین
عاجز خوب گشت * یک سبب انگیخت صنع ذوالجلال * که رهانیدش ز نفرین و بال * اندر آن
حمام پر می کرد طشت * گوهری از دختر شه یاوه گشت * گوهری از حلقه های گوش او *
یاوه گشت و هر زنی در جست و جو * پس در حمام را بستند سخت * تا بجویند اولش در پیچ رخت
رختها جستند و آن پیدا نشد * دزد گوهر نیز هم رسوا نشد * پس بجد جستن گرفتند از گزاف * در دهان و گوش
اندر هر شکاف * بانگ آمد که همه عریان شوند * هر که هستند ار عجوز ار گر یوند * یک بیک را حاجب جستن گرفت
تا پدید آید گهردانه شگفت * آن نصوح از ترس شد در خلوتی * روی از ذلت کبود از
خشیتی * گفت یا رب بارها برگشته ام * توبه ها و عهدها بشکسته ام * کرده ام آنها که از من

مے سرید ✤ تا چنین سیل سیاہی در رسید ✤ نوبت جستن اگر در من رسد ✤ وہ کہ جان من چہ
سختیہا کشد ✤ تا چنین اندوہ کافر را مباد ✤ دامن رحمت گرفتم داد داد ✤ گر مرا این بار ستاری
کنی ✤ توبہ کردم من زہر نا کردنی ✤ من اگر این بار تقصیری کنم ✤ پس دگر مشنو دعا و گفتنم ✤
در میان یارب یارب بود او ✤ بانگ آمد از میان جستجو ✤ جملہ را جستیم پیش آ ای نصوح
گشت بیہوش آن زمان پرید روح ✤ بعد آن خوف و ہلاک جان مدہ ✤ مژدہا آمد کہ اینک
گم شدہ ✤ از غریو و نعرۂ دستک زدن ✤ پر شدہ حمام قد زال الحزن ✤ آن نصوح رفتہ
باز آمد بخویش ✤ دید چشمش یا بس صد روزہ بیش ✤ می حلال خواست از وی ہر کسی ✤
بوسہ مے دادند بر دستش بسے ✤ الی قولہ آفرین ہا باد بر تو ای خدا ✤ ناگہان کردی مرا
از غم جدا ✤ توبہ کردم از حقیقت با خدا ✤ نشکنم تا جان شود از تن جدا ✤ بعد آن محنت مرا
بار دگر ✤ پا رود سوی خطر الا کہ خر ✤ ولما فی تفسیر محی الدین بن عربی فا مامراتب التوبۃ
کمراتب التقوی الی قولہ فکذلک التوبۃ اولہا الرجوع عن المعاصی وآخرہا الرجوع عن ذنب
الوجود الذی ہو من امہات الکبائر الی قولہ من النصوح بمعنی الخلوص آہ ولما فی الکبیر
نصوحا من صفۃ التوبۃ والمعنی توبۃ تنصح صاحبہا بترک العود الی ما تاب منہ ولما فی احیاء
العلوم معنی النصوح الخالص للہ تعالی خالیا عن الشوائب ماخوذ من النصح ویدل علی
فضل التوبۃ آہ ولما فی البیضاوی بالغۃ فی النصح وہو صفۃ التائب فانہ ینصح نفسہ بالتوبۃ
وصفہ بہ ولما فی تفسیر المدارک ان توبۃ النصوح ان یتوب ثم لا یعود الی الذنب الی ان
لا یعود اللبن فی الضرع ولما فی القسطلانی شرح بخاری شریف وقال الحسن النصوح ان یبغض
الذنب الذی احبہ ویستغفر منہ اذا ذکرہ آہ ولما فی تفسیر المدارک عن ابن عباس وہی الاستغفار
باللسان والعزم بالجنان والاقلاع بالارکان آہ ولما فی البغوی النصوح ان یتوب ثم لا یعود
الی الذنب کما لا یعود اللبن الی الضرع ✤

وصل بیان شرط اول توبہ

جمیع توبہ مشروط بشروط چند ارکان اند کہ بدون وجود آن شروط توبہ تمام و کمال قابل
قبول حضرت حق نشود و شرط اول اینکہ فی الحال ترک و اجتناب از معصیت نمودہ یکبارگی

از جمیع معصیت باز آمدن باشد و معصیت از بساط قرب حضرت ربانی با بعاد لاتعد و لاتحصے
انداز دو عاصی پیوسته مخجل و شرمنده حضرت حق ست ازان از خوف و خشیت حق و شرم
و حیای خالق نموده اجتناب و کف از معصیت نمودن موجب نجات ابدی و خوشنودی حق سبحانه
و تائب بآن ذریعه وصل بحق می گردد از معصیت قلب معاصی ناپاک و پلید مے شود و
نقطه سیاه بران می افتد و حین ارتکاب معصیت کبیره چون ظل بر سر میباشد ازان واقعه
هولناک احتراز از جرائم صغائر و کبائر نخستین نمودن شرط و رکن اولین توبه ست و بدون
طهارت قلبی عبادت دینی سودمند و نفع خیر نیست چون بدون طهارت ظاهر کدامی عبادت
ظاهر صحیح و درست نمی شود و ما سبق ذکره علمای شریعت غرا شغل دنیوی را نیز زلات معصیت
شمرده اند اجتناب و تقوی ازان حتی الوسع مر تائب راضرور یست ❊

وصل بیان شرط دوم توبه

و شرط و رکن دوم توبه این ست که تائب بر کردار بد ماضی و سوء الفعالی مافات ندامت
و خجالت و پشیمانی بردارد و باتیان معصیت گردی و غباری و سوادیکه جاگزین قلب و نشین
دل گردیده آن همه آلایش ناشنه را باب گرم چشم تر کلیة شست و شو نموده تطهر از رجس عائده
ساختن ضرورت توبه بوده است هنگام ارتکاب معصیت مرتکب مدهوش و دیوانه و جاهل بی خبر
از خود بیشتن بود و نفس اماره شهوت زا و شهوات حیوانی نفسانی متصله جرائم مرتکب را
چنان مست و مخمور و سرشار نموده بود که بی باکانه بمعصیت ها مبتلا گردیده و از مقتضیات
جهالت نادانی نفسانی حیوانی مضرت گناهان بالکل فراموش کرده و بخلاف آن که منفعت
بوده است بدان سوء التفات و خیال آن وقت مرتکب را بخیال نمی گذاشت که به بلیات معصیات
مبتلا گردیده هرگاه خمار شهوات نفسانی و نشا لذات حیوانی از سرش دور شد از بیهوشی هوش
آمد و از بی خبری با خبر گشت سر فرو کرده عذر تقصیرات خود ساخته بخدمت خود بحضرت حق
جلشانه در پیش کرد و توبه نمود و توبه او لامحاله قبول حضرت ایزد تعالی خواهد شد از قرآن مجید
ثابت بوده است همین اعتراف تقصیرات را علمای دین ندم علی الماضی می نامند که رکن
دومی توبه ست درگاه حضرت صمدانی پیوسته گریه و زاری و آه و ناله اصل اصول توبه است

خداوند تعالیٰ بلاجبر واکراه برضامندی خود وعده قبول توبہ ہمچون تائب فرموده لقوله تعالیٰ
اِنَّ اللّٰہَ یُحِبُّ التَّوَّابِیْنَ آه وقوله تعالیٰ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَکَ بِہٖ وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِکَ بخصوص اعتراف
جرائم وعدم اعتراف فیما بین سرذمه علما وجماهیر فضلا اختلاف کثیر واقع ست که شرح آن
علیٰ سبیل البسط بفتوحات مکی ابن عربی مندرج ست فلیطالع ثمه منجمله آن اکابر دین فریقی
مے گویند که اعتراف وندامت برافعال ماضی نامناسب لقولهم ذکر المعصیة معصیة واین
قسم اعتراف گناه ثانی ست فریقے دیگر حاکی اند که بنیاد گناہان پارینه گریه وزاری وندامت
برداشتن تضییع اوقات عزیزه حالیه است بمصداق قوله عم التائب من الذنب کما لا ذنب له
بمجرد توبه وترک معصیت تائب مورد مراحم ایزدانی ومحل لطف وکرم ربانی می گردد چون
پیشتر مورد غضب ومحل قهر الٰهی بود بآنوقت صفا ذکر جفا جفاست بلکه آنوقت وقت
فراموشی گناہان ست لقولهم لاشک آن ذکر الجفاء فی حال الصفا جفا لا ینبغی له آن دی
ذنبه وعلمای عقائد وشریعت ظاہر این ہر دو شرط را جزء اعظم توبه پنداشته اند مقالا
قومی دیگر اینکه که اعتراف گناہان خویش نموده ندامت بایتان فعل بد خویش گریه وزاری
حضرت حق نمودن ہمین توبه ست وبدون یاد گناہان واعتراف وندامت چشم خشک تر
نمے شود وازان یاد آوری معصیت پیش ہر وقت ضروری لقولهم التوبة ان لا ینسی ذنبک
ازان بگریه وزاری درخواست عفو جرائم حضرت حق واجب ثم یفعل ہو ما یرید خداوند کریم
ارحم الراحمین ست اللہ گناہان بنده خود را درگذر خواہد نمود لقولهم وحدها ترک لزلته
فی الحال والندم علیٰ ما فات والعزم انه لا یعود بما رجع عنه ویفعل اللہ بعد ذلک ما یرید
آدم صفی اللہ گناہے کرد معترف بقصور شد وگفت رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا
لَنَکُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ وانی ظلمت نفسی ظلما کثیرا لا یغفر الذنوب الا انت انک انت الغفور الرحیم
رب العالمین خوشنود شد وقصورش معاف کرد ومسند نشین خلافت خود ساخت البته
اولادش نیز بذریعه توبه باین کرامت خواہد نواخت

وصل بیان شرط سوم توبہ

رکن وشرط سومی توبه اینکه تائب قصد وعزم بران دارد که دیگر باره بران اشتمال گاہے

گناهی عمدا مبتلا نخواهد گشت و جمیع معصیت را عدو جانی خود خیال کند و قصداً و عزماً
و ارادةً و خیالاً و وهماً فکر معصیت مخطور خاطر او نخواهد شد قصد اهم ان دارد لقولهم للعزم
ان لا یعود همین مذهب ارباب عقائد و علمای ظاهر ست ارباب عدل و تمکین و کملاء و
فضلای دین می فرمایند که شرط سومی توبه شرط فضول و شرط فاسد ست و بواسطه
همین شرط ناجائز باشد دست اندازی بر علم غیب کردنست و از علم غیبی جز علام الغیب
احدی دیگری را خبری نیست لقوله تعالی وعنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و بی ادبی
با خدای تعالی ست و قبائح چند بران شرط سومی لاحق می شود اولاً اگر تائب از علم غیب
الٰهی واقف ست که آینده گاهی گناهی ازو سرزد نخواهد شد پس بدان خصوص العزم ان لا یعود
فعل لغو و تحصیل حاصل و عزم بیفائده محض ست چه عزم بفعل ناکردنی واقع گردیده و اگر تائب
از علم الٰهی و غیبی واقف نیست جاهلانه عزم ان لا یعود بر خود قرار داد قضاءً و اضطراراً آن
معصیتی مبتلا شد دروغ گو شد و قول قراری که با حضرت حق نخستین توبه نموده بود آن عهد
را بشکست و کذاب حضرت حق گشت یک نشد دو شد بمعصیت کبیره دیگر مبتلا شد و نتیجهٔ این
اقرار این چنین برآمده که بزمان واحد بدو معصیت کبیره مبتلا شدن صورت بست
ازان همچون شرط فاسد کمر بسته شدن خلاف عقل و نقل ست و رای آن فرد من افراد البشر
را اتیان و عدم اتیان کدامی فعل اقتدار اختیاری کلیةً نیست بلکه چون اقتدار بد و کلید
فعل یک اقتدار اختیاری اضطراری حاصل ست لقوله تعالی فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم و
ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و ازین قسم آیات قرآنی دیگر مضمون قوت اختیاری
و اضطراری بخوبی ثابت ست ذکرش اینجا غیر ضروری بدان صورت بلا مرضی رب العالمین
قول و قرار فاسد با خداوند کریم نمودن عین بی ادبی ست و دست اندازی بر علم غیبی ست
بترک معصیت عبادت بندگی نمودن توبه ست و همی قدر بس ست چنانچه در توبه پاس
کدامی شروط دیگر یافته نمی شود شرافت و منزلت و قدر مرتبت آدم علیه السلام از بیشتر گردیده
لقوله تعالی ثم اجتباه ربه فتاب علیه وهدی بزبان حال آدم علیه السلام شاعری بیان کرده
فیا طاعتی لو کنت کنت بحسرة ✤ و معصیتی لولاک ما کنت مجتبی ✤ آه و کما فی فتوحات مکی

فمن الاصحاب من رای انہ تضییع للوقت فان مافات لا یسترجع الی قولہ و اذا کانت التوبۃ
تحجب لاجل الوصلۃ فالفصل المعبر فہو اشد فی الحجبۃ واعظم فی اللذۃ وہو المعبر عنہ بترک التوبۃ آہ

وصل بیان شرط چہارم توبہ

شرط چہارمی آنکہ عبادات فریضہ آنچہ کہ بایام جہالت قضا کردہ با دیگر اعمال صالح قضای
آن مافات واجب کہ بدون آن توبہ قبول نمی شود پنجم رد مظالم کردنست ششم ہر قدر عیش
و عشرت و عیش و خوشی کہ بایام جہالت خود نمودہ شدہ است بپاداش آن بگریہ و زاری نمودہ
از لذات معصیت دل را پاک و صاف کردہ بلذات عبادت دل را آسودہ و روشن کردن
خواہد شد ہفتم از غذای حرام گوشت و خونیکہ پیدا گردیدہ آن گوشت و خون را بالکل خشک
و زائل کردن از ضروریات توبہ ہست ورنہ توبہ بدرجۂ اجابت ہمقرین نمی شود و تائب کذاب
و لاغی ست و فحول علمای ربانی از توبہ نمودن واجب دینی خیال کردہ اند و این طریقہ
دیگر ست و کاریست سخت مشکل و این کار ہر خسی نیست کار کسی ست کہ بجان مزبلہ ہا کردہ
غریق بحر توحید و واصل بوصل حق شدہ و از دین و دنیا بیخبر شدہ است اللہم ارزقنی نصیب ہذا اہلا
فی روح البیان اعلم ان التوبۃ علی مراتب اعلاہا الرجوع عن جمیع ما سوی اللہ تعالی الی اللہ
و ہذا المقام یعنی لبیان المعصیۃ والتوبۃ عن التوبۃ فان وقت القضا یقضی نسیان الجفا
و لما فی تفسیر بغوی الا من تاب من ذنبہ و آمن بربہ و عمل عملا صالحا فیما بینہ و بین ربہ آ
قولہ ان اللہ عز و جل یمحوا بالندم جمیع السیآت ثم یثبت مکان کل سیئۃ حسنۃ و لما فی تفسیر الی سعود
التوبۃ التی ہی عبارۃ عن الاعتراف بالذنب والندم علیہ والعزم علی عدم العود الیہ و لما فی تفسیر کبیر
رازی لا بد فی التوبۃ من ترک ذلک الذنب و من الندم علی ما سبق و من العزم علی ان
لا یعود الی مثلہ و ایضا فیہ و اما الآثار سئل عن الذمی ن عن التوبۃ فقال انہا اسم جامع لمعان
ستۃ اولہن الندم علی ما مضی والثانی العزم علی ترک الذنوب فی المستقبل والثالث اداء کل
فریضۃ ضیعتہا فیما بینک و بین اللہ تعالی والرابع رد المظالم الی المخلوقین فی اموالہم و
اعراضہم والخامس اذابۃ کل لحم و دم نبتت من الحرام والسادس اذاقۃ البدن الم الطاعات
کما اذاقتہ حلاوۃ المعصیۃ و لما فی البیضاوی سئل علی رض عن التوبۃ فقال یجمعہا ستۃ اشیاء

علی الماضی من الذنوب الندامة وللفرائض الاعادة ورد المظالم واستحلال الخصوم وان يعزم على ان لا يعود وان تربي نفسک فی طاعة الله کما ربيتها فی المعصية وکما فی الکبير واذا قتها النفس مرارة الطاعة کما اذ قتها حلاوة المعصية والبکاء بدل کل ضحکة آه وکما فی اللمعات والتوبة الرجوع عن المعصية والندم عنها من حيث انها معصية مع صدق العزم بقلبه على ان لا يعود وقضاء ما فات فيما يمکن قضاؤه فی حقوق الله ورد المظالم فی حقوق العباد وکما فی قسطلانی فالتوبة رفع معنى فی الشرع ترک الذنب لقبحه على ما فرط منه والعزم على ترک المعاودة بذلک ما امکنه ان يتدارکه من الاعمال وبالاعادة ورد الظلمات لذويها ويحصل البراءة منهم وزاد عبد الله ابن مبارک وان تعمد الى البدن الذی رباه بالسحت فيذيبه بالهم والحزن حتى ينشا له لحم طيب وان تذيق نفسه الم الطاعة کما اذاقها لذة المعصية وعن انس رض قال قال رسول الله صلعم کل بنی آدم خطاء وخير الخطائين التوابون رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وکما فی البغوی قال القرطبی يجمعها اربعة اشياء الاستغفار باللسان والاقلاع بالابدان واضمار ترک العود بالجنان ومهاجرة شیء من الاخوان وکما فی روح البيان وعن علی رض انه سمع اعرابيا يقول اللهم انی استغفرک واتوب اليک فقال يا هذا ان سرعة اللسان بالتوبة توبة الکذابين الى قوله التوبة اثنان البکاء على ما سلف من الذنوب والخوف من الوقوع فيها وهجران اخوان السوء وملازمة اهل الجنة وکما فی فتوحات مکی استحی الله منه ان يؤخذ بذنب کما ان العبد يستحیی من الله فی حال توبة الى الله ان يقع منه زلة آه :

وصل بیان ابتدا و انتهای توبه

شرعاً جهت توبه حد انتهائی و ابتدائی مقرر ست حد ابتدای وقت توبه از تاریخ حصول قوت اقتداری اختیاری یعنی عقل و بلوغ ست و حد انتهائی توبه ما قبل اندک زمان موت و قبل وقت تغرغر یعنی رسیدن روح تا بحلقوم ست و از زمان ابتدائی تا وقت انتهائی زمان قبول توبه تائب ست و بزمان ابتدائی خلافی نیست امّا بزمان انتهائی فیما بین علما اختلافها ست بعض برانند یعنی تا زمانیکه رویت ملک الموت نشود و شهود اضطراری علامت موت مشهود نگردد تا آن زمان امید قبول توبه بوده ست و بعض تا آن قبل تغرغر

اند قبول توبه مے گویند ونیز این توبه را توبه قریب میخوانند علمای حنفی اند وغیره توبه یاس را
مقبول گفته اند واتفاق بران ست که بحین بقای رمقی حیات تا بقای اندکی قدرت حالت
اختیاری نوعی توبه کرده شود تا آن توبه قبول رسیدن تواند و توبه بحالت اضطراری موت
کار آمدنی هیچگی کافر و مؤمن نیست بذریعهٔ قبول رسیدن ممکن نیست که رهائی و نجات از جرائم
شدن تواند و توبه تغرغر بلا وجود ارکان وشرائط توبه توبه صورت می بندد دلا کلام آن توبه تو
ناقص و ناتمام ست انعقاد رفرصت وقت وقت توبه ماضی ضرر نیست که گرد وغبار معصیتها
که ته نشین و جاگزین قلب شده است بآب دیدگان ترشست وشو نموده نظر از جنب و غسل
از ناپاکی کردن تواند تا تمکن که توبه بدرجهٔ قبول جای یابد و همان قطرات گرم گرم چند چشمان تر
بالکل ارکان وشرائط توبه را تمام میکنند و بدرجهٔ قبول خلق می دهد که قد سبق ذکره ورنه معصیت
بر مصیبت پیش آید نهایت اللهم احفظنا منها خدا حافظ و ناصر مصرع چشم گریان مدد سیلی بارش
مددی + واز زمان معین موت فرد من الناس را خبری نیست از آن مسلمانان را هر وقت
توبه و استغفار نمودن واجب و ضروریست چون نبینا صلعم روزانه صد بار توبه می کردند
حالانکه معصوم خلقی بودند و در بیان قبول توبه یاس صاحب تفسیر احمدی تقریری برجسته
بیان نموده آن اینکه بوجود ایمان تائب توبه یاس اگر خداوند کریم قبول فرماید عین فضل اوست
بران جبر احدی نیست اگر بسبب غفلت وتراخی تائب توبه اش قبول نکند عدل اوست
بالخصوص نه دعوی کسی ست ونه گفتگوی می رسد واز زمان هبوط ابلیس وآدم عم خداوند کریم
امتحاناً لبنی آدم شیطان را اقتدارات کثیر بر آدم زاد ورداد که کار اغوای او بر آدم زاد کارگر میشود
آدم عم بدیدن این نادیدنی بر ناتوانی و بیچارگی فرزندان خود زار زار بحضرت رب کریم گریست
خداوند تعالی بتسلی آدم عم فرمود که بر هر هر فرزند تو ملائک را بپاسبانی محافظ معین خواهم ساخت
که ملائک همگان شمارا از آفات ارضی وسماوی حفاظت کنند و توبه عنایت کردم که فرزندان
شما قریب موت یعنی قبل تغرغر توبه که خواهند ساخت و پیشتر از پیشتر ایشان موجب مزید قرب
بابی ما خواهند گشت و بجوار رحمت وفضل خود امان تائبین را جای خواهم داد الا که توبه یازده
کس از همگان تو مقبول حضرت ما نیست مرتد بار بار ساب النبی ساب الشیخین یا احدهما

ساحر. زندیق خناق کاہن ملحد اباحی منافق منکر بعض ضروریات باطن استاد
استاد العصر فی عصرہ عمی افضل الفضلاء و اکمل الکملاء و الازمان فخرا با الاجی پور لاثانی لہ بذلک
الکفو ادلاء و اخرا ؛ المولوی محمد رکن الدین اسکنہ اللہ فی فرادیس الیقین تقریری غریب و بیانے
اریب بدیں خصوص بیان فرمودہ کہ خداوند کریم بیوم القیامۃ با کافر و مؤمن سلوک واحد
نخواہد فرمود البتہ مؤمن مورد مراحم و شفقت بقیامت خواہد شد ورنہ کفار آنروز بر مؤمنین
سخریہ خواہند کرد لقولہ تعالیٰ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللّٰهِ فانہ ارحم الراحمین و لما فی معالم التنزیل
النیشاپوری قال السدی و الکلبی ان یتوب فی صحتہ قبل مرض موتہ و قال عکرمہ قبل الموت
و قال الضحاک قبل معاینۃ ملک الموت و ہو الصحیح الی قولہ عن عبد اللہ بن عمر عن النبی صلعم
قال ان اللہ یقبل توبۃ العبد قبل ان یغرغر و لما فی تفسیر ابی سعود صرح ان الوقت الاحتضار
ہو الوقت الذی لا یقبل فیہ التوبۃ فبقی ما وراہ فی حیز القبول و عن ابن عباس رض قبل
ان ینزل سلطان الموت و عن الضحاک کل توبۃ قبل الموت فہو قریب و لما فی الکبیر
ان ابلیس قال یارب انک خلقت آدم و جعلت بینی و بینہ عداوۃ فسلطنی علیہ و علی
ولدہ الی قولہ قال فعند ہا شکی آدم ابلیس الی ربہ تعالیٰ الی قولہ قال لا رحجت عن احد من
ولدک التوبۃ مالم تغرغر الی قولہ ای مالم تتردد الروح فی حلقہ الی قولہ قال المحققون قریب
الموت لا یمنع من قبول التوبۃ بل المانع من قبول التوبۃ مشاہدۃ الاحوال التی عندہا
یحصل العلم باللہ تعالیٰ علی سبیل الاضطرار و لما فی البیضاوی ان اللہ یقبل توبۃ عبد
مالم تغرغر سماہ قریبا و لما فی المدارک من زمان قریب و ہو ما قبل حضرۃ الموت الی قولہ
و عنہ عم ان اللہ یقبل توبۃ العبد مالم تغرغر و لما فی الدر المختار توبۃ الیاس مقبولۃ دون ایمان
الیاس و لما فی شامیۃ و کل مسلم ارتد فتوبتہ مقبولۃ الا احد عشر من تکررت ردتہ و ساب النبی
صلعم و ساب احد الشیخین و الساحر و الزندیق و الخناق و الکاہن و الملحد و الاباحی و المنافق
و منکر الضروریات باطنا و لما فی تفسیر احمدی توبۃ الناس فی مشیۃ اللہ تعالیٰ ان شاء قبل
بشرف ایمانہ و کان فضلا منہ و ان شاء لم یقبل بتقصیرہ و تاخیرہ کان عدلا و لما فی اللمعات
فاستغفرونی الی ما دامت ارواحہم فی اجسادہم کما یفہم من سیاق الحدیث فیفہم منہ ان التو

والاستغفار فی حالة انبیاء الا ان یقید بقا بقاء الاختیار کذا فی شرح العقائد

وصل بیان مغفرت بلا توبه واستغفار بد وسبب

لقوله تعالی رَبَّنَا اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُّنَادِىْ لِلْاِيْمَانِ اَنْ اٰمِنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا الی اخر الاٰیة بمضمون این آیه متحقق که حق جلشانه بلا توبه نیز گناهان عبد مؤمن خویش حسب حکم ومقتضای وقت معاف خواهد فرمود آن جرائم خواه کبیره باشد ویا صغیره ونبینا صلعم امت اهل کبائر خود را عموما شفاعت خواهند فرمود لقوله علیه السلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی که آن شفاعت عامه موجب نجات ورستگاری گناهگاران خواهد شد حقیقت آن ستکه او تعالی جلشانه بلا توبه عفو جرائم که خواهد کرد فضل اوست واگر محاسبه کند ومواخذه نماید عدل اوست هیچکی را بدان جای دم زدن نیست وهو فعّال لّما یرید شاه عبد العزیز صاحب قدس سره در تفسیر خود بیان فرموده اند که بر فاسق ومعلن ضرور که توبه نیز روبروی صلحا وعلمای دین اعلانا کند که خودش از تهمت وغیبت خلق دارهان شود وخلق نیز از غیبت وتهمت او باز آیند این امر نیز نهایت مفید عام ست وکما فی الکبیر تدل علی انه تعالی قد یغفر الذنوب من غیر توبة فی حق اهل الایمان وایضا فیه استدلال اصحابنا فی اثبات العفو وتقریره ان الذنب اما ان یکون صغیرا او کبیرا بعد التوبة او قبل التوبة وایضا واحتج اصحابنا بهذه الاٰیة علی ان شفاعة محمد صلعم فی اصحاب الکبائر مقبولة یوم القیامة وذلک لان هذه الاٰیة دلت علی ان هؤلاء المؤمنین طلبوا من الله غفران الذنوب مطلقا من ان قیدوا ذلک بالتوبة فاجابت الله قبولهم واعطاهم مطلوبهم وایضا فیه هذا هو مذهب اصحابنا فانهم یقولون انه تعالی یحسن منه کل ما شاء ویرید لاجل کونه مالکا لجمیع المحدثات والمالک له ان یتصرف فی ملکه کیف یشاء کما فی البغوی قال ابن عباس رض یعذب من یشاء علی الصغیرة ویغفر لمن یشاء علی الکبیرة وکما فی روح البیان ان یعذبه ولو علی الذنب الصغیرة وهو عدل منه الی قوله ان یغفر له ولو کان الذنب عظیما وهو الفضل منه ای یعذب لمن یوجب الحکمة تعذیبه ویغفر من یوجب الحکمة مغفرته وایضا فیه ان اهل السنة لم یشترط التوبة فی غفران الذنوب مطلقا ای سواء کان صغائر او کبائر اه والهدایة امر من لدیه

بکل امر یعو والیهان الله ولی التوفیق وهو حسبی ونعم ❊

پر تو نهم در بیان ایمان و اسلام و توحید حق تعالی جل شانه

ایمان لغةً تصدیق و یقین نمودن بر صداقت امری ست که از زور گواهی در مخالفت آن امر
واز هان شدن تواند و در شرع عبارت ست از گرویدن و اعتقاد بدل آوردن بدانچه پیغمبر صلعم
از نزد خدای تعالی آورده به بندگان خدا رسانیده و اقرار بزبان و تصدیق قلبی جزو ایمان
بیشتر علمای دین گویند حتی الوسع و مقدور اقرار زبانی آن تصدیق قلبی بر ضرور چه بدون
اقرار باللسان احکام ظاهر شرعی بران مؤمن موقن جاری و نافذ شدن نمی تواند و عبادات
دینیه شریعت را با خشوع و خضوع بجا آوردن را اگرچه فحول علمای دین جزو ایمان اعنی رکن ثالث
ایمان قرار داده اند حق آن ست که ایمان مجرد تصدیق قلبی ست و اقرار باللسان و ادای فرائض
و واجبات و سنن موکده و نوافل شاهد حال و علامت شناخت آن اذعان و تصدیق قلبی ست
و این امور ثلاثه را بمجموعه ایمان کامل می نامند و بدون وجود این رکن ثانی و ثالث ایمان مومن
ناقص و ناتمام ست اقرار بلا تصدیق قلبی کار منافق ست و بر مصدق بلا اقرار احکام
کافر جاری می شود چه بدون اقرار باللسان مؤمن ممتاز از کافر نمی شود و بر احکام قلبی
حکم شریعت ظاهر نافذ شدن نمی تواند بدون عمل بالارکان اعنی عبادات مقرره شرعی
مؤمن موقن باتفاق علمای دین فاسق بوده ست بر این قسم مؤمنین حکم فاسق و
فاجر جاری خواهد گردید قثبت مجموع من حیث مجموع ایمان ست که تعرض هیچکدام می
بران مؤمن نمی رسد و کما فی تفسیر ابی سعود هو فی الشرع لا یتحقق بدون التصدیق بما علم
ضرورة انه من دین نبینا صلعم کالتوحید والنبوة و کما فی البیضاوی الشریف فی اللغة
عبارة عن التصدیق ماخوذ من الامن کان المصدق امن المصدق من التکذیب
والمخالفة الی قوله واما فی الشرع فالتصدیق بما علم بالضرورة انه دین محمد صلعم کالتوحید
والنبوة والبعث والجزاء و مجموعه ثلثة امور اعتقاد الحق والاقرار به والعمل بمقتضاه
و کما فی اللمعات ان الایمان اعتقاده بالجنان واقرار باللسان وعمل بالارکان فالمراد
الایمان الکامل و کما فی تفسیر المدارک والایمان ان یقر باللسان ویصدق بالجنان والعمل

لیس بداخل فی الایمان وکما فی تفسیر ابی سعود فمن اخل بالاعتقاد وحده فهو منافق ومن اخل
بالاقرار فهو کافر ومن اخل بالعمل فهو فاسق آه وکما فی روح البیان فمن اخل بالعمل فهو فاسق اتفاقا
عندنا وکما فی الکبیر ان الایمان اقرار باللسان ومعرفة القلب وهو قول ابی حنیفة رہ وعامة الفقهاء
الی قوله قول طائفة من الصوفیة الایمان اقرار باللسان اخلاص بالقلب وهکذا فی معالم التنزیل
وکما فی احیاء العلوم ان الاسلام عم والایمان خص وکان الایمان عبارة عن اشرف اجزاء
الاسلام فاذا کل تصدیق تسلیم ولیس کل تسلیم تصدیق کما فی عقائد نسفی الایمان هو التصدیق بما جاء من
عند الله تعالی والاقرار به آه وکما فی تفسیر الکواشی الایمان فی الشریعة هو الاعتقاد بالقلب والاقرار
باللسان والعمل بالارکان

وصل بیان ایمان بالغیب

افضل ترین ایمان ایمان بالغیب ست که نبینا صلعم بحج ایمان بالغیب بیان فرموده
قومیکه پسین ما خواهد بود آنان به دید چند ورق کاغذ نوشته بر خدا و رسول وما جاء من عند الله
ایمان خواهند آورد آنان اشرف قوم و برادران من اند شما ای یاران و اصحاب صحابه من اید
آن قوم متصل اهل یؤمنون بالغیب بوده اند اکثر علمائے مفسرین از یؤمنون بالغیب یقان
و اذعان قلبی مراد گرفته اند چه قلب نیز شئ مرئی نیست ازان ست که تصدیق قلبی ایمان
بالغیب مے شود و این ایمان افضل و اکمل از همه دیگر ست و غیب نیز بر دو قسم ست اول اینکه
روز میثاق با جمله بعالم ارواح حاضر بودیم ثم آن عالم از ما غائب شد ثانیا از حق تعالی
جلشانه غائب ایم و حق تعالی با ما موجود لقوله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید س
و دست نزدیکتر از من بمن هست ؤ وین عجب تر که من ازوی دورم ؤ وکما فی تفسیر ابو اللیث
افضل الایمان ایمان بالغیب الی قوله المراد بالغیب القلب لانه مستتر والمعنی یؤمنون
بقلوبهم لا کالذین یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم آه وکما فی البیضاوی ما من احد
افضل من ایمان الغیب الی قوله لعل المراد بالغیب القلب والمعنی یؤمنون بقلوبهم لا کمن
یصدق بافواههم ما لیس فی قلوبهم وکما فی البغوی ما من احد قط ایمان افضل من ایمان الغیب وکما
فی روح البیان اعلم ان الغیب غیبان غیب غاب عنک وغیب غیب عنه فالذی غاب

عنک عالم الارواح فانہ قدکان حاضراً حین کنت فیہ بالروح الی قولہ واما الغیب الذی غیبت عنہ فغیب الغیب وھو حضرۃ الربوبیۃ لا غیب عنہ بالوجود وما غاب عنک بالوجود وھو معکم اینما کنتم انت بعید منہ وھو قریب منک آہ

وصل بیان ایمان حقیقی

ایمان حقیقی نوریہ انوار الٰہی ست کہ اللہ رب العالمین در درون مؤمنین آن نور ودیعت فرمودہ لقولہ تعالیٰ مَثَلُ نُورِهٖ کَمِشْکٰوۃٍ فِیْہَا مِصْبَاحٌ وآن نور مقدس بذریعہ عبادت صالحہ واعمال نیکو ساعۃً فساعۃً جلا وترقی پذیرفتہ بہ نور علی نور منور میسازد وبانکشاف وانجلاء قلبی وبرتوان نور فیض گنجور اشیای نزدیک ودور ہمہ برای العین مشاہدہ می کند زاہد وتارک الدنیا وخلوت گزین آن مومن میشود واہل اللہ واہل قرآن جہان مؤمنین می شوند وقلوب آن مؤمنین جلوہ اثر قرآن ست وآن قوم اند کہ بخشوع وخضوع وحضور قلبی واستقامت واطمینان قلبی عبادت فریضہ وسنن وغیرہ ادا می کنند وانانند کہ عبادت وبندگی شرعی را ورای حدود مقررہ شرعی بحفظ مراتب آداب عبدیت کامل وتمام ادا می کنند کہ امید نقش قبول ہمین طاعت وبندگی ست وایمان بحصن حصین پنجگانہ محصول ست یقین کلی واخلاص وادای فرائض واتمام سنت وحفظ آداب وجہت جمیع عبادات مقصودہ ووسائل چون نماز وروزہ ووضو وغسل وبیع وشرا وغیرہم حفظ آداب ضروری دین بودہ ست ونشانی ایمان خوف وخشیت حق تعالیٰ ست وخوف بر دو قسم ست خوف عذاب وخوف عظمت وجلال حق تعالیٰ ست ومجرد دعوی کافی ایمان نیست تا زمانیکہ دل پاک از کبر وحسد وریا وسمعت وزبان پاک از کذب وغیبت وشکم خالی از اکل حرام وشبہ پاک نباشد ومداومت وملازمت بر سنت نبویہ وترک اتباع ہوای نفسانی نکنند تا آن زمان مؤمن شدن ممکن نیست نزد علمای محققین ایمان سہ وجود می دارد وجود عینی ووجود ذہنی ووجود لفظی۔ وجود عینی ایمان نور الٰہی ست کہ روشنگر وضیا بخش قلوب مؤمنین ست ذکرش بالا رفت ووجود ذہنی ایمان اجمالی ست یا تفصیلی اجمالی کلمہ طیبہ لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ وتفصیلی کلمہ آمنت باللہ وملائکتہ وکتبہ ورسلہ والیوم الآخر والبعث بعد الموت وقدر خیرہ وشرہ

من اللّٰہ تعالیٰ و وجود نقطے را شارع شہادتین نام نہادہ اند کما فی روح البیان والایمان
التحقیقی نور اذا دخل القلب یظہر علی المؤمن حقیقۃ و کما فی اللائحات فان کمال الایمان بمجموع
الامرین الاعراض عما لا ینبغی وہو المقصود لقولہ تعالیٰ لا تفسدوا فی الارض والاتیان بما ینبغی
وہو المطلوب لقولہ تعالیٰ آمنوا و کما فی تاویلات النجمیۃ ومن اصابہ نور الایمان فقد اصابہ
نور القرآن آہ و کما فی روح البیان سئل علی رض ما علامۃ المؤمن قال اربع ان یطہر قلبہ
من الکبر والعداوۃ وان یطہر لسانہ من الکذب والغیبۃ وان یطہر قلبہ من الریاء والسمعۃ
وان یطہر جوفہ من الحرام والشبہۃ وایضا فیہ و علامۃ صحۃ الایمان المداومۃ علی السنۃ و
ملازمۃ الاتباع و ترک الاہواء والمعصیۃ ؎ اہل صیقل رستہ اند از بو و رنگ ہر دمی بینند
بے چون و رنگ نقش و قشر علم را بگذاشتند رایت عین الیقین افراشتند برتر
از عرش و کرسے و خلا ساکنان مقعد صدق خدا علم کان نبود ز ہو بیواسطہ آن نپاید
ہمچو رنگ ماشطہ و کما فی تاویلات النجمیۃ الایمان لا یحصل بزعم المرء الی قولہ وانما یحصل
بحصول شرائط و کما فی الکبیر الایمان لا یحصل الا عند حصول امور خمسۃ الی قولہ قال اصحاب
الحقائق الخوف علی قسمین خوف العقاب وخوف العظمۃ والجلال اما خوف العقاب فہو للعصاۃ واما خوف الجلال
والعظمۃ فہو لا یزول عن قلب احد من المخلوقین سواء کان ملکا مقربا او نبیا مرسلا و کما فی روح البیان
الایمان فی خمسۃ من الحصون اولہا الیقین ثم الاخلاص ثم اداء الفرائض ثم اتمام السنۃ
ثم حفظ الادب فما دام حفظ الادب وبین یدہ فان الشیطان لا یطمع عنہ الی قولہ و ینبغی ان یحفظ
الادب سے جمیع امورہ من الوضوء والصلوٰۃ والبیع والشراء آہ

وصل بیان دو قسم ایمان

ایمان بر دو قسم ست تقلیدی و تحقیقی و تحقیقی نیز بر دو گونہ است استدلالی و کشفی ہر یک
ازین دو قسم یا انجامی دارد کہ ازان حد تجاوز نکند یا انجامی ندارد و انچہ انجام دارد آن را
علم الیقین گویند و انچہ انجام ندارد نیز دو قسم ست یا مشاہدہ است کہ مسمے بعین الیقین ست
و یا شہود ذاتی ست کہ مسمے بحق الیقین ست این دو قسم اعنی عینی و حقی داخل ایمان بالغیب
نبودہ است و اہل حق متحقق کردہ اند اعنی بخصوصیتیکہ شکے و شبہتے نبودہ باشد آن علم الیقین

می خوانند و یقینیکه بواسطہ نظر و فکر و وہم و خیال حاصل گردد آن علم را علم الیقین می گویند
و علمیکه از عیان بدست آید آن عین الیقین ست و باجتماع ہر دو علمیکه حاصل بود آن حق الیقین ست
و نور یقین نور مظہر رحمت ایزد تعالی جلشانه است بحقیقت نور یقین ہر دو نور واحد ست اما نور یکه
از پس پردۂ حجاب حق تعالی تابان میشود آن نور ایمان ست و بانکشاف فیما بین عبد و معبود حقیقی
فروزان و روشنگر است و بذریعه نور رخشان عالم را کشف مغیبات حاصل وقت ست آن
نور یقین ست کما قال علی کرم الله وجهه لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا بفنا در قیامت
ایمان بصورت فرشته با توزک و طمطراق و شان و شوکت استقبال صاحب خود خواهد ساخت
که خداوند کریم بدیده وری همان شوکت ایمانی صاحب آن ایمان را بصد تعظیم و توقیر بحضور خود
حاضر خواهد فرمود و همین صورت آن توزک خواهد بود که اہل لا اله الا الله قلب عسکر و اہل صلوۃ
مقدمه لشکر و اہل زکوۃ و صدقه میمنه جنود و اہل حج میسره افواج خواهد بود و ایمان تقلیدی
نزد ابوحنیفه رح صحیح ست اما بلا تفتیش دلیل و شواهد صاحب آن ایمان معاتب و معاصے
خواهد بود و ایمان تقلیدی سبب دخول جنت فردوس نیست و ایمان عوام مومنین ایمان
بالغیب ست و ایمان خواص مومنین ایمان عیانی ست و از مشاهده و رویت این ایمان
حاصل می گردد و ایمان خاص الخاص آن ایمانی عیانی با رفع حجاب انانیت ست ؎
بود کبری در زمان بایزید ٭ گفت اورا یک مسلمان سعید ٭ که چه باشد گر تو ایمان آوری
تا بیابی صد نجات و سروری ٭ گفت این ایمان اگر هست ای مرید ٭ آنکه دارد شیخ عالم بایزید
من ندارم طاقت آن حیله و ملمع کان فزون اندر کوششهای جان ٭ باز ایمان خود گر ایمان شما
ست بدان میلیمن نی شتهاست ٭ گرچه صد میلش سوی ایمان بود ٭ چون شما را دید زان فاتر
شود ٭ و لما فی تفسیر محی الدین بن عربی فان الایمان قسمان تقلیدی و تحقیقی و التحقیقی
قسمان استدلالی و کشفی و کلاهما اما واقف علی حد العلم و الغیب و اما غیر واقف الاول
هو الایقان المسمی علم الیقین و الثانی اما عینی و هو المشاهد المسمی عین الیقین و اما خفی و هو
الشهود الذاتی المسمی حق الیقین و الاخران لا تدخلان تحت الایمان بالغیب یستلزم الاعمال
القلبیة التی هی التزکیة و هی یطهر القلب و هکذا فی تفسیر فتح العزیز سورة بقره و لما فی فتوحات

فیاتی الایمان یوم القیامۃ فی صورۃ ملک علی ہذہ الصفۃ فاہل لا الٰہ الا اللہ فی القلب واہل
الصلوٰۃ فی المقدمۃ واہل الزکوٰۃ والصدقۃ فی المیمنۃ واہل الحج فی المیسرۃ واہل قیام اللیل فی
الساقۃ الیٰ قولہ وکرم اللہ فی ذلک الیوم بہذہ المشاہدۃ ولما فی اللمعات فی بیان الیقین ومراتبہ
اعلم ان الیقین فی اللغۃ العلم الذی لا شک معہ الیٰ قولہ علیٰ ثلاثۃ اوجہ علم الیقین وعین الیقین
وحق الیقین وقال اہل الحقیقۃ علم الیقین ما یحصل عن الفکر والنظر وعین الیقین ما یحصل عن العیان
وحق الیقین اجتماعہما ولما فی روح البیان فان ایمان المقلد وان کان صحیحا عند الامام الاعظم لکن
یکون آثما بترک النظر والاستدلال آہ ولما فی الانحات البرقیات لا یدخل الجنۃ بمجرد الایمان
التقلیدی والاعمال الظاہریۃ بل یدخلہ اللہ بالایمان الحقیقی الذی کتبہ بقلم العنایۃ فی قلبہ
الذی من نتایج الاعمال الصالحۃ ولما فی ہدایۃ العارفین لشیخی وسندی قدس سرہ ان یقال
الایمان نور من وراء الحجاب الیٰ قولہ والیقین نور عند کشف الحجاب فی الحقیقۃ ہما نور واحد غیر انہ
اذا کان وراء الحجاب یقال نور الایمان واذا باشر ذلک النور فی قلب المؤمن عند رفع الحجاب
صار یقینا آہ

وصل بیان کم وبیشی ایمان

در بحث کم وبیشی ایمان فیما بین علما اختلاف ہاست نزد علمای عقائد وعلمای فقہ خصوصا
ابو حنیفہ وبر طبق مذہب صحیحہ سنت وجماعت کم وبیشی ایمان نمیشود چہ ایمان اذعان قلبی ست
کما ینبغی بآن اذعان روانیست مورد ومحل ایمان قلب است وایمان نوریست مجرد روشن کر
قلب ست بکثرت ارتکاب جرائم ومباشرت معصیت قلب چون شب سیاہ وتاریک می گردد
وبالکل کارخانہ او برباد ودین ودنیا او تیرہ وتار می شود نور ایمان بان ظلمت تیرگی وخیرگی
ومتوازی گردیدہ بحجب تیرگی محجوب شود والعیاذ باللہ منہ باین کیفیت وحیثیت نقصانی
ایمان متحقق میگردد آہستہ آہستہ عبادات وبندگی نور افزای دل میشود وآن نور کشفہ وجود وشہود را نورانی
میگرداند ونور ایمان را تجلی میسازد وبواسطہ فروغ ہمین نور ایمانی از فرش تا عرش بآن جہان نورکشا نمایان وعیان
چون روز معلوم میشود علما خاکی اند کہ الایمان لا یزید ولا ینقص وآن ایمان مجرد تصدیق صادقہ قلبی ست وآن اذعان
صادقہ مجردہ بلا اتیان بالارکان ناکارہ محض وبی سود ہست وقد سبق ذکرہ بدون تصدیق

باجنان واقرار باللسان واتیان بالارکان ایمان کامل نمیشود وہان جزو ایمان اتیان بالارکان
باین حیثیت ثابت و متحقق گشت وآن ارکان که اعمال صالحه مامورہ ہست تا با آداب
مقررہ شرعی ادایش نکردہ شود ایمان بدانصورت نیز بدرجہ کمال نمی رسد والا صاحب ایمان
مؤمن و موقن حقیقی نمی شود وآداب شرعی بردو نہج ست ظاہر و باطن آداب ظاہر به مکلفین محقق
شرع آشکارہ ست چون طہارت ظاہر از دنس وغیرہ بخوبی ساختن و بنماز تعدیل ارکان
و ترتیل قرآن بر وطیرہ مشروعه نمودن باید و شاید آداب باطن طہارت قلبی ست از رجس و
ناپاکی باطن چه ایمان که ماوای او دل ہاست تطہیر و تزکیه دل نخستین از واجبات ست
بآن طہارت ظاہر اولین جوارح خویشتن ہارا از معصیت ہا پاک کردہ از وضو و غسل و پاکی
از ناپاکی ہا ساختن مناسب چه بدون طہارت و صفای ذاتی و اجتناب از معصیات وضو
و غسل ظاہر بکار آمد نمی شود حق آن ست که چون بزمین دل بذر ایمان جای گیرد بدون آبپاشی
عمل صالحه آن تخم منبت و بار آور نمی شود گو صاحب کبیرہ از ایمان بقول مفتی به خارج نمی شود
که بیانش بالا گذشت از ان ناشی ست که ایمان صاحب کبیرہ و ایمان معلق ست چون توبه او
حق تعالی قبول کند یا خداوند کریم خودش برحمت خود بیامرزد و یا شفیع المذنبین ما صلعم شفاعت
فرمایند تا خیر ست ورنه خدا لحافظ ؂ از زہد آن خشک رسای طمع مدار * سیل ضعیف واصل دریا
نمی شود * به پوش دامن عفو بزلت من مست * که آبروی شریعت باین قدر نرود * ولما
فی روح البیان واعلم ان الایمان التوحید ہو اصل الاصول وہو الکان لایزید ولاینقص
عند الامام الاعظم الا ان نورہ یزید بالطاعات وینقص بالسیئات فینبغی لطالب الحق ان یراعی
احکام الشریعة وآداب الطریقة لیقوی جانب روحانیة الی قوله الادب ادبان فادب السر
طہارة القلب وآداب العلانیة حفظ الجوارح من الذنوب فعلیک بترک الشر وردّ الایمان الکامل
بالله الغفور ولما فی عقائد نسفی والایمان لایزید ولاینقص ولما فی الکبیر قلبه مطمئن بالایمان
یدل علی ان محل الایمان القلب ولما فی روح البیان فہذه دلیل علی ان محل الایمان القلب
انتہی ولما فی معالم التنزیل الایمان فی اللغة ہو التصدیق فان عنی به ذلک فلا یزید و
لاینقص لان التصدیق لیس شی یتجزأ حتی یتصور کماله مرة ونقصه مرة اخری ولما فی تاویلات النجمیه

یشیر الی ان بذر الایمان اذا وقع فی ارض القلب وترقی بماء الاعمال الصالحات ینمو ویترقی الی ان یثمر فیکون ثمرتہ محبۃ اللہ ومحبۃ الانبیاء والملائکۃ والمؤمنین جمیعا ولما فی شرح عقائد نسفی المراد ہہنا ان الکبیرۃ التی ہی غیر الکفر لا تخرج العبد المؤمن من الایمان لبقاء التصدیق الذی ہو حقیقۃ الایمان ÷

وصل بیان طبقات اہل ایمان

بلحاظ مراتب ایمان مؤمنین نیز بر سہ طبقہ اند عوام وخواص وخاص الخاص عوام آنانند کہ بانوار ایمان بالغیب از ظلمات کفر ونفاق وضلالت وارستہ بصراط مستقیم ہدایت رہ رفتہ اند وخواص آنانند از طے طبقات مدارج ظلمات نفسانی وشہوانی وجسمانی وحیوانی ونگر پایہ آن راہ خطرناک زیر سایۂ نور رحمت حق واصل شدہ جای استقامت در گرفتہ وآنان در بیدای ناپید اکنار تفرید سالک وواصل کعبۂ توحید اند واین بزرگواران ملقب بلقب حضوری گردیدہ لقولہ تعالیٰ قل اللہ ثم ذرہم وخاص الخاص قومی اند کہ از دین ودنیا ہمہ تن برکنار گردیدہ ومسرور بوصال ومخمور بخمار مشاہدہ ومراقبۂ او تعالیٰ جل شانہ پیوستہ انا نند وآنان خلیفہ ورجال اللہ بودہ اند وآن مشرفان حضرت صمدانی ومقربان بارگاہ ربانی انحصاصے چند اند اولی العزم واولو الالباب مشخص ومتعین باہنگام امور کائنات اند آنان اساطین دین ودنیا واراکین ملت ومذہب بودہ اند چون انبیاء اللہ واولیاء اللہ کالغوث والقطب وغیرہ غبار راہ بیفشان تا نظر توانی کرد ÷ کما فی روح البیان وطبقات المؤمنین ثلٰثۃ العوام والخواص وخاص الخاص، اما العوام فلما کانوا اہل الغیبۃ عن الحقیقۃ الی قولہ واما الخواص فلما کانوا بوصف الحضور یلزم علیہم المساکنۃ الی امثالہم وقیل لہم قل اللہ ثم ذرہم فہم سلکوا مسالک التفرید حتی وصلوا الی کعبۃ التوحید واما خاص الخاص فہم الرجال البالغون الواصلون الی عالم الحقیقۃ المتفرقون عما سوی اللہ بخلافۃ الحق الی قولہ ہم الانبیاء وخواص الاولیاء آہ ÷

وصل بیان اسلام

اسلام در لغت بمعنے انقیاد وفرمان برداری وفروتنی ورغبت وتسلیم کردن مر حکم کسی را بی سرکشی

واعراض درشرع عبارت ست از انقیاد و اطاعت و احکام الٰہی بجا آوردن پس اسلام
اسم ظاہر اعمال ست و ایمان نام باطن اعتقاد و دین عبارت از مجموعۂ اسلام و ایمان ست
لقوله تعالی اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ و آنکه در علم عقائد مذکور ست که اسلام و ایمان یکی ست
بآن معنی ست که ہر مؤمن مسلم ست و ہر مسلم مؤمن و نفی یکی ازین دو اسم از مسلمان نتواند کرد
و بحقیقت اسلام ثمرۂ ایمان و فرع آن ست باین مبحث گفتگو و قیل و قال علمای دین بسیار ست
و تحقیق آن تحریر گردید و اسلام بارکان خمسه از حدیث جبریل بودن ثابت و متحقق که بدون
ایتان این ارکان خمسه احدی مسلمان بودن نمی تواند وہی ہذہ ادای کلمۂ شہادت
اشہد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و نماز گذاردن و زکوة دادن و روزۂ رمضان
داشتن و باستطاعت زاد راه حج ادا کردنست حقیقت اسلام توحید بالله ست صورت
اسلام تعمیل شریعت غرا ظاہر نمود نیست و ہمین دین اسلام از ابتدا تا یوم القیامة
جاریست و بود و خواہد بود لقوله تعالی مَا كَانَ اِبْرٰهِیْمُ یَهُوْدِیًّا وَّلَا نَصْرَانِیًّا وَّلٰكِنْ كَانَ حَنِیْفًا
مُّسْلِمًا و معنی دین لغةً عوض گرفتن و جزا دادن ست و شرعاً نام طاعت و بندگی ست
از نور دین اسلام الله رب العالمین مر بندۂ خود را که مشرف فرموده و اہل تشریف و توقیر
از آثار نفسانی و ظلمات و شہوات جسمانی و حب الدنیا و شہوات و لذات دنیوی بالکل
فراموش کرده معمل باعمال صالحه و مخلق باخلاق سجیه رضیه و حب آخرت گردید و غریق
بحر فنا فی الله شد اللهم زدنی حب من احبک و لما فی انسان کامل ثم ان الاسلام یبنی علی
خمسة اصول الاول شهادة ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و الثانی اقامة الصلوة
و الثالث ایتاء الزکوة و الرابع صوم رمضان و الخامس الحج من استطاع الیه سبیلا حدیث
جبریل عن عمر بن الخطابؓ قال یا محمد اخبرنی عن الاسلام قال ان تشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله و تقیم الصلوة و تؤتی الزکوة و تصوم رمضان و تحج البیت ان استطعت
الیه سبیلا قال صدقت الحدیث و لما فی البیضاوی الشریف ان الاسلام انقیاد و دخول
فی السلم و اظهار الشهادتین و ترک المحاربة یشعر به و لما فی تفسیر محی الدین بن عربی ان الایمان
باطنی و قلبی و الاسلام ظاهری و بدنی و لما فی تفسیر احمدی المذهب الصحیح انهما واحد الی قوله

ان فی شرع نبینا صلعم لا یجوز لاحد ان یقال انه مؤمن لا مسلم و بالعکس و لا ینفک احدهما عن
الآخر کالظاهر مع الباطن کذا فی تفسیر مدارک و اما فی الشرع فالایمان والاسلام واحد و کما فی قسطلانی
فالایمان لا ینفک عن الاسلام حکما فهما متحدان فی التصدیق و کما فی احیاء العلوم الاسلام
عبارة عن التسلیم والاسلام بالاذعان والانقیاد و ترک التمرد والاباء والعناد و للتصدیق
محل خاص وهو القلب واللسان ترجمانه و کما فی الکبیر من ذلک ان یکون الدین عند الله الاسلام
الی قوله اصل الدین فی اللغة الجزاء ثم الطاعة یسمی دینا الی قوله اما فی عرف الشرع فان الاسلام
هو الایمان و کما فی تفسیر ابی سعود ای لا دین مرضیا لله تعالی سوی الاسلام و کما فی تاویلات النجمیه
والاسلام ضوء نور الایمان یستضیئ به مشکاة صدورهم هی الحقیقة من شرح الله صدره بضوء نور
الاسلام فهو علی نور من نظر عنایة ربه ومن امارات ذلک النور محو آثار ظلمات الصفات الذمیمة
النفسانیه کمن حبالله بنیا جامی مکن اندیشه ز نزدیکی و دوری لا قرب و لا بعد و لا وصل و لا بین

وصل بیان آنکه اسلام بر دو قسم ست

اسلام بر دو قسم ست ظاهر و باطن اسلام ظاهر اسلام جسدانی ست که جسد مورد ظلمات و
شهوانی ست شرعا اسلام ظاهر اقرار باللسان واتیان بالارکان و اسلام باطن
اسلام روحانی و نورانی می نامند و اسلام روحانی مقتبس انوار وحدت معرفت ربانی گردیده
عالم را منور می کند و هر قسم کشف و ایقان از آن نور حاصل می گردد و اسلام ظاهر مقتضی ایتان
اوامر و کف نواهی ست و اسلام ظاهر بدون اسلام باطن هیچدان و بی سود بوده است
و از اسلام مجرد صارفه سوء خاتمه را خوفی ست عظیم و همی ست کمال اسلام حقیقی ابتدای
غریب بود و بغربت هم خاتمه وعود خواهد گرد و اسلام حقیقی صورت ارتداد را گاهی بخواب
هم نمی بیند و غریب اسلام باین معنی ست که نه انیسی دارد دیگر و نه رفیقی ثانی اسلام حقیقی اگر
حاصل نیست عبادت دینی نیز بی فائده محض ست احکام ایمان و اسلام بر دو قسم ست دنیوی و اخروی احکام
دنیوی عبادت ظاهر ست و احکام اخروی بحقیقت غریق بحر فنا شده و فنا فی الله و بقا بالله شدن ست این نیز
سوا خواص امت نصیب عوام مؤمنین نبوده است احکام اخروی عوام مؤمنین تصدیق
بالقلب که سبب خاص خروج من النار و منع تخلید از نار ست بوده است و کما فی روح البیان

والاسلام علی نوعین اسلام الظاهر واسلام الباطن فالاسلام الظاهر اقرار اللسان وعمل الارکان فهذا الاسلام جسدانی والجسدانی ظلمانی یعبر عن اللیل بالظلمة واما الاسلام الباطن فبانشراح القلب والصدر بنور الله تعالی فهذا الاسلام الروحانی ویعبر عن الیوم بالنور آه ولما فی تاویلات النجمیة بدا الاسلام غریبا وسیعود غریبا المراد بالاسلام هو الاسلام الحقیقی وصاحبه لا یزال یتردد وکونه غریبا ان لا یوجد له انیس آه ولما فی احیاء العلوم الاسلام والایمان حکمان اخروی ودنیوی وان الاخروی فهو الاخراج من النار ومنع التخلید اذ قال رسول الله صلعم یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من الایمان والتقلید من غیر کشف وانشراح صدر وهو ایمان العوام بل ایمان الخلق کلهم الا الخواص آه +

وصل بیان توحید

اصل ایمان واسلام توحید الله رب العالمین ست که بدون ایقان توحیدی ایمان واسلام عذاب محض ست وبی سود ایمان ایقانی لله رب العالمین واحد برحق ولا شریک ولا ثانی مطلق ست لقوله تعالی قل هو الله احد یقین کردن ایمان ایقانی ست که بدون این ایمان دیگر کدامی ایمان واسلام نه بکار آمدست ونسودمند وبه اثبات ذات کبریائی وشواهد و براهین وحجج ودلائل معطل الوجود ست چه رویت عالم اجسام دفعةً واحدةً شهود ذات واجب الوجود ذو الجلال والاسلام شهود بین موجود که ع حاجت مشاطه نیست روی دلارام را + وآن ثبوت بر دو قسم ست عامه چون عوام مؤمنین را حاصل ست وآن ثبوت عوام مؤمنین بدرجه یقینیات نمیرسد بلکه از ظنیات ست چه عوام جاهل بادنی توجه بما سوی الله متوجه شدن ممکن ثانیا علم علمای ذو الیقین ست که آنان بقدر حیثیت ورتبه خود با علم الیقین وعین الیقین وحق الیقین داخل شده اند که ازاله آن یقینیات شان غیر ممکن الوقوع ست بلکه آنان بحصول علم نافعه بترقی مدارج شهود وکشف ساعت فساعت کمال ظاهر وباطن پیدا میکنند ع برگ درختان سبز در نظر هوشیار + هر ورقش دفتریست معرفت کردگار + توحید لغة بمعنی شی را واحد گردانیدن ست ونزد علمای متکلمین اعتقاد وحدانیت او تعالی جل شانه وباصطلاح صوفیه توحید معرفت وحدانیت او تعالی جل شانه علی سبیل اجمال

وتفصیل بدلیل وحدانیت گو کثیر اند لکن مشهور سه اند ومعروف جماهیر فضلا چهار اند تخلیق وترزیق
واماتت واحیا لقوله تعالی اَلَّذِیْ خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیْتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیْکُمْ ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ و توحید مشتق
از وحدت ست یعنی یگانگی خداوند تعالی قایل شدن شرعاً معنی توحید ست وحدت بر دو
قسم ست ذاتاً وصفةً مطلق یا مقید اولاً ذات خداوند تعالی واجب الوجود ست موجود ودائم
قائم بذات خود ست ماسوایش دیگران بقصد وجود موجود نبودند بلکه معدوم الوجود بودند
ثانیاً خالق ارض وسما بذات وصفات خویشتن لاثانی ولاشریک ست لقوله تعالی اللّٰه الصمد
ذات مستغنی عن النقائص با وصاف متنوعه بلاشرکت وتایید غیری پیوسته متصف بوده است
ومراتب توحید گو کثیر اند اما علمای ظاهر وباطن توحید را نخستین منشعب بدو شعب کرده اند
توحید لسانی وتوحید عیانی وتوحید لسانی منصرف بدو بهره است تقلیدی که عوام مؤمنین
لاعلم از ان توحید زمزمه پرداز ند ثانیاً متکلمین آن توحید حق را باشواهد وبراهین عقلیه و
نقلیه ثابت میکنند گو آن بزرگوران از جاده تقلید پا بدر کشیده اند لیکن این ارباب قال ونه
چون علمای وجودی وشهودی واصحاف الحال بحق الیقین وعرفان الحق ونور کشف واصل
نگردیده اند قسم ثانی توحید عیانی ست وآن توحید توحید بالافعال والذات والصفات
حق تعالی ست واهل توحید عیانی غریق بحر ناپید اکنار عرفان ذوالجنان بدل وجان گردیده
فنافی اللّٰه وبقا باللّٰه شده اند از هر دو جهان معرض وبخبر از دین ودنیا شده ماسوی اللّٰه
را فراموش کرده اند لقوله اللّٰه بس باقی هوس واهل توحید ربانی ترک دنیا ومافیها ست
که سبب خاص نجات دارین وحقیقت دین اسلام همین توحید ست وبس وتوحید باعتبار
افعال وذات وصفات بسه بهره انقسامی پذیرفته اولاً توحید بدایت که ذکر کلمهٔ لا اله
الا اللّٰه ست وصاحب این توحید سیر عالم اجسام میکند ثانیاً توحید اهل توسط که ذکر
کلمه لا اله الا انت هست صاحب این توحید سیاره عالم ارواح اند ثالثاً توحید اهل نهایت
که ذکر کلمه لا اله الا انا ست صاحب این توحید طیاره عالم حقیقت اند وحق الیقین س
عاشق بازی بدیدم از بغداد • چون جنید ز سلوکش آگاهی • رفت در جبه وقت بازی
گفت لیس فی جبتی سوی اللّٰه واین توحید ثلاثه را حجت مانعه نیز ثلاثه ... ویزه نال ودولها

و بدن که بدون فنای مالی توحید افعال حاصل نیست و بلا زیان اولا توحید صفات را
دست رسی نمی شود و بدون فنای جسمی و روحی توحید ذات باری را یافتن لاممکن و
باتفاق علمای فریقین توحید ایزد سبحانه بمراتب اربعه مترتبست توحید ایمانی و توحید علمی
و توحید حالی و توحید الٰهی توحید ایمانی آنست که بنده بتفرد وصف الٰهیت و توحید استحقاق
معبودیت خداوند کریم بمقتضای اشارات و آیات و اخبار تصدیق کند بدل اقرار نماید بزبان
و این توحید ثمره تصدیق مخبر وصدق خبر باشد و این توحید از ظاهر علم مستفادست این توحید خلاص
از شرک جلی ست و انخراط در سلک اسلام فائده مید بحضرات علمای صوفیه بضرورت ایمان
بعوام مؤمنین در این توحید مشارکند و بمراتب دیگر منفرد و مخصوص و قناعت باین
مرتبه در آمدن بود بدین عجائز لقوله علیک بدین العجائز الحدیث و ان توحید علمی مستفادست
از باطن که آن را علم الیقین خوانند که بنده در بدایت طریق تصوف از سر یقین بداند که
موحد حقیقی و مؤثر مطلق نیست الا خداوند عالم جل شانه که جزوی غیری را بدین صفت
متصف شدن ممکن نیست وجمله ذات وصفات و افعال را در ذات وصفات و افعال
او سبحانه ناچیز داند و هر ذاتی فرعی از نور ذات مطلق او نشناسد و هر صفتی را پرتو از نور جهان
آرای او پندارد و هرجا علمی و قدرتی و ارادتی و سمعی و بصری ببیند آن را بعینه اثری از آن
علم و قدرت او تعالی انکارد و این توحید مرتبه اولین توحید اهل خصوص و متصوفه ست
و از علم باطن این توحید عاقبه کشف می باشد و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین از این
توحید متفرع است و نیز از توحید حالی این توحید نسبتی می دارد نوعی و موحد این توحید از
شرک خفی برخیزد و اما توحید حالی آنست که حال توحید وصف لازم ذات موحد گردد و
جمله ظلمات و رسوم وجود الا اندک بقیه در اشراق نور توحید متلاشی و مضمحل شود و نور توحید
در نور حال او مستتر و مندرج می گردد بر مثال نور کواکب در نور آفتاب سه فلما استبان
الصبح ادرج ضوءه : باسفاره اضواء نور الکواکب : و باین توحید موحد چنان فنا فی الله
می گردد که دیدن و شنیدن و گفتار و خوردن و آشامیدن خود را عین افعال ذات خدای کریم
پندارد و خود غریق بحر توحید چنان شود که از بود خود نابود گردیده بود وجود و اسباب الوجود

قائم الذات شود نیز این توحید دوور، دارد وجودی وشهودی علمای وجودی سرفرازان
حضرت کبریای و محبان بارگاه ربانی اند وهم آنان قائل همه اوست اند وآن بزرگواران
دین چنان ته آب توحید شده اند جز علم اب توحیدی و فنای ناسوتی دیگر چیزی بنظر شان
نمی آید وبا محبوب خویشتن ها چنان چسپیده اند که دین دنیا از یاد شان در رفته وصورت
غریب را آنان فراموش فرموده اند ان اساطین دین باشراق انوار حق سبحانه چنان
متوازی گشته اند گاهیکه خود را خیال می کنند صورت حق تعالی نظر می کنند چون منصور
حلاج قدس سره بود انا نند علم حق الیقین بر بالای عرش برین برزده اند وعلمای شهودی
آنان اند که اتباع سنت نبویه والزام احکام شریعت غرا برخود ها گوارا کرده اند وبشری را
بمراتبات توحیدی جز این مرتبه مرتبه دیگر حاصل شدن ممکن نیست چهارم توحید الهی آنست
که حق سبحانه در ازل الازال همیشه بوصف وحدانیت ونعت فردانیة موصوف بود منعوت
لقوله تعالی وکان الله ولم یکن معه شیٔ وکل شیٔ هالک الا وجهه آه بقول اهل قال این توحید
نیز بر سه قسم ست یکی توحید حق مر حق را وآن علم او بیگانگی خودش دوم توحید حق
مر حق را وان حکم او بود بنده را بتوحید آفرینش دل در وی سوم توحید خلق مر خلق را وآن
علم شان بود بوحدانیت حق تبارک وتعالی واین مقالات از طرز تقریر وتحریر بعید ست
ف این مدرسه نیست جای آواز + از سینه بسینه میرسد راز ؛ شیخی وسیدی ومولائی
ومرشدی مرجعی وروانی شیخنا مرشدنا مولانا شاه وجه الله روح الله روحه قدس سره
بتوحید العارفین مصنفه خودش این مبحث شریف ومطالب لطیف را بالشرح وبسط درج
فرموده من کان له مزید الشوق والتحقیق فلیطالع فیه لما فی التوحید العارفین التوحید
اللغة جعل الشیٔ واحدا الی قوله اعلم ان دلیل وحدانیة الله تعالی کثیرة اظهره اربعة الاول
التخلیق والثانی الترزیق والثالث الاماتة والرابع الاحیاء. وایضا فیه ان هذا الیقین
لا یحصل فی التجلی الصوری الذی هو اول القدم للسلوک ثم فسروا ان حق الیقین الذ
هو نهایة الاقدام الی قوله فی بیان التوحید باعتبار حال الموحد ینقسم التوحید الوجودی
والتوحید الشهودی آه وکما فی درع البیان وحقیقة ومن الاسلام التوحید وصورته

الشرایع النبی ہی الشروط و لما فی تاویلات النجمیة مراتب التوحید توحید الافعال ثم توحید الصفات
ثم توحید الذات و لما فی روح البیان و التوحید علی ثلاث مراتب لتوحید اہل البدایة و ہو
لا اله الا ہو و سیر اہل ہذا التوحید فی عالم الاجسام و توحید اہل المتوسط و ہو لا اله الا انت و
سیر اہل ہذا التوحید فی عالم الارواح و توحید اہل النہایة و ہو لا اله الا انا و سیر اہل ہذا التوحید
فی عالم الحقیقة و لما فی اللمعات ان الحجب الکلیة ثلاثة ہی المال و الولد و البدن فتوحید الافعال
انما یحصل بالفناء عن المال و توحید الصفات بالفناء عن الولد و توحید الذات بالفناء
عن الجسم و الروح و لما فی لاتحات البرقیات اعلم ان التوحید اما لسانی و اما عیانی مقترن
و اما التوحید اللسانی مقترن بالاعتقاد و التصحیح فانه قسمان قسم بقوا فی التقلید
العرف لم یصلوا الی حد التحقیق و ہم عوام المومنین و قسم تشبثوا بدلیل الحجج و البراہین العقلیة
و النقلیة فہو لاء و ان خرجوا عن حد التقلید العرف لکنہم لم یصلوا الی نور الکشف و العیان
کما وصل اہل الشہود و العرفان و اما التوحید العیانی فعلی مراتب المرتبة الاولی توحید الافعال
و الثانیة توحید الصفات و الثالثة توحید الذات آه و ہکذا فی عوارف المعارف ٭

پرتو دوم - در بیان تکلیف شرعی و غیره من المتعلقات

خداوند کریم یوم المیثاق بعد از قوله تعالی الست بربکم قالوا بلی امانت گران بار خود را جهت
حمل آن امانت بر جمیع مخلوقات ارضی و سماوی و ملکی و ملکوتی پیش کرده بود جز انسان
دیگران از حمل آن بار گران رو گردان شدند و انکار نمودند و تفصیل آن مفصلا زیرین
مرقوم میشود و آن این ست

وصل بیان بار امانت

فی الحقیقت امانت ضد خیانت ست و علمای دین و حکمای شرع متین آن امانت را
بر سه قسم حمل کرده اند اولا تکلیف شرعی و امورات دینی ست و امورات دینی سه قسم ست
بدنی و مالی و باشتراک هر دو چنانچه صوم و صلوة و زکوة و حج ثانیا انابت و محبت بار
و عشق حقیقی لافانی ست که بطفیل همین عشق حقیقی و بمحوای قوله تعالی لقد کرمنا بنی آدم انسان
بر مخلوقات دیگر و ملائک مقربین مفوق گردیده و مشرف حضرت ربانی شده و عشق که ماده

جمیع آفت و بلا و مصدر رنج و عنا ست جز انسان کیست که حامل این کرب و بلا و منشای این
جور و جفا شدن تواند ع عشق را تا کسان چه می دانند ٭ عشق قضا هی مبرا از جسم ست ٭
شب تاریک بیم موج و گردابی چنین هائل ٭ کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها ٭ فرشته
عشق نداند که چیست قصه مخوان ٭ بخواه جام گلابی بخاک آدم ریز ٭ تا التفا ظهور فیض نور
جذبهٔ عنایت صمدانی و شعشعهٔ انوار رحمت ربانی ست که بلا اقتضای مقتضا و بی جد و جهد
جویا و بلا حجاب حجب وجودی هویت ناسوتی خداوند تعالی عاشق فنا فی الله خود را از کمال
عنایت خود آن کمال بی زوال و آن انوار لایزال عنایت می فرماید و این مقصود ثلاثه محنت انگیز
و مصیبت خیز امانت باری گران بار برگردن اغیار عرضه بود از آن اغیار به تحمل آن بار سر
باز کشیدند و لما فی تفسیر ابی سعود جعل الامانة التی شانها ان تکون من جهته تعالی عبارة
عن الطاعة التی هی افعال المکلفین البالغة للتکلیف الی قوله من یطع الله و رسوله فقد
فاز فوزا عظیما و لما فی البغوی المراد بالامانة الطاعة للفرائض التی فرضها الله علی عباده
و لما فی مفاتیح الغیب فقال انا عرضنا الامانة الی التکلیف الی قوله لان من قصر منه فعلیه
الغرامة و لما فی البیضاوی تقریر للوعد السابق بتعظیم الطاعة و سماها امانة من حیث انها
واجبة الاداء و لما فی روح البیان و الامانة ضد الخیانة و المراد ما ائتمن علیها و هی علی ثلاث
مراتب المرتبة الاولی تکالیف الشرعیة و الامور الدینیة المرعیة و لذا سمیت امانة لانها لازمة
الوجود کما ان الامانة لازمة الاداء الی قوله و المرتبة الثانیة المحبة و العشق الی قوله و المرتبة الثالثة
انها الفیض الالهی بلا واسطة و لهذا سماه بالامانة لانه من صفات الحق تعالی فلا یملکه احد آه

وصل بیان قبول انسان آن بار امانت

خداوند کریم نخستین عرض امانت بغیر انسان دو دیگر مخلوقات ارضی و سماوی یعنی شجر و حجر و وحوش و طیور و سباع
و ملائک را عقل و درایت و فهم و فراست و قوت ادراکی عنایت فرمود تا احکام فهم بنا فهمی خود ها گویا شدن توانند
پسین آن امانت مرقوم مذکور را پیش نهاد جمیع مخلوقات و ملائک فرموده که حمل این امانت ربانی ودیعت یزدانی
کنند و ایزد پاک بمعرض عرض امانت این نیز بیان فرمود که حاملان این امانت اگر خیانت
کار برآیند تا مستوجب عقوبت و مستحق سجین خواهند شد و آنانکه تحمیل این امانت امانت داری

وتر ستگاری بجا خواهند آورد و آنان مورد انعام و اکرام خواهند شد و جانشین فردوس برین
خواهند گشت جز انسان جمیع مخلوقات دیگر و ملائک بشنود عتاب و خطاب و قیل و قال از رم و
کرم رب العالمین منکر پاک و ابای صاف از حمل این امانت رب العالمین گردند نا قابلیت
و عدم استعداد لیاقت حمل امانت خود ها ظاهر ساختند با وصف لحم و شحم و بلندی قد و ضخامت
و قوی الجثه و عظیم الهیاکل خود ها از باربرداری این بار گران امانت که بقدر منزلت باری بود
سخت گران مجبور شدند و مجبوری خود ها ظاهر کردند و این انکار شان انکار بی ادبانه نبود
بلکه بخوف و خشیت خادمانه بود لاجرم آن مخلوقات و ملائک باین انکار موجب عتاب و
باین ابا مستحق عقاب نشدند خداوند کریم بلحاظ عدم قوت استعدادی و حیثیت و لیاقت
ناقابله شان حمل این امانت بر آنان عرض استحبابی نموده بود نه فرض لازم وجوبی از آن است
که ایزد توانا آنان را مورد عقاب و محل خطاب نفرمود رب الارباب آنان مخلوقات را چون
سند ملی بعد ارهان ساخت دیگران جمله بزبان حال خود ها گویا بودند که ایشان مسخر ید قدرت
کامله او تعالی شانه اند و جزای ثواب و عقاب زنان نیستند بیان کردند که از جهنم
ما نمی ترسیم و از جنت ما کاری نداریم و انسان بمجرد حکم حضرت ذو المنان این بار گران امانت
را بی تامل و بی تکلف بر سر خود برداشت سیجیئ بیانه و لما فی مفاتیح الغیب لا ان امانة الله تعالی
فوق قوتهن حمله الانسان مع ضعفه الذی قال الله تعالی وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا و لما فی
تفسیر ابی سعود و لعل المراد بالامانة العقل و التکلیف بعرضها علیهن باعتبارها بالاضافة الی
استعدادهن الاباء الطبعی الذی عدم اللیاقة و الاستعداد لها و بحمل الانسان قابلیة و
استعداد لها و لما فی البیضاوی لما خلق هذه الاجرام خلق فیها فهما و قال لها انی عرضت
فریضة و خلقت جنة لمن اطاعنی و نارا لمن عصانی و لما فی تفسیر المدارک و بابائهن الاباء الطبعی
الذی هو عدم اللیاقة و الاستعداد و لما فی روح البیان لقد رکب العقل و الفهم فی
الجمادات المذکورة عند عرض الامانة الی قوله حیث قال لهن اتحملن هذه الامانة علی ان یکون
لکن الثواب و النعیم فی الحفظ و الاداء و العقاب و الجحیم فی الغدر و الخیانة فابین ان
یحملن اباء شدة الامتناع آه و لما فی اللمعات قلن یا رب نحن مسخرات بامرک لا نرید ثوابا

ولا عتابا ولم یکن ہذہ القول منہن من جہۃ المعصیۃ والمخالفۃ بل من جہۃ الخوف والخشیۃ من
ان لا یودین حقہا الی قولہ کان العرض عرض تخییر لا عرض الزام والایجاب ؛؛

وصل آن بار امانت بلا تکلیف شرعی

وآن امانت مندرجہ بالا کہ تکلیف شرعی وامورات دینی بعوام الناس انسان وعشق را با امور
شرعی برخواص وجذبۂ فیض نامتناہی وعنایت خاص خود برخاص الخاص انسان خداوند کریم
عرضہ داد آدم وذریات شان ہمگان بلا لحاظ پس وپیش وبدون خیال کما ینبغی حمل آن امانت
رایکبارگی دفعتہً قبول کردند مخلوقات دیگر با وصف قد وقامت وعرض وطول جسامت قابل
حمل آن امانت نبودند چہ حمل آن امانت تعلق از قلب دارد وقوت بدنی آنجا کار آمد نبود
وکاری نمی گیرد وقلب مخلوقات دیگر چون قلب انسان ضابط ومستقیم باستقامت فاستقم کما امرت
نبودہ است از ان دیگران بحمل آن امانت ناقابل شدند وانسان قابل برآمد ومخلوقات دیگر چون
جسد انسان اند وانسان بمثابہ قلب ایشان است غیر انسان کیست وکدام است کہ این بار گران
بار امانت را بر سر خود بردارد وانسان نخستین بمعرض طعن اتجعل فیہا من یفسد فیہا ویسفک الدماء
بودند ہمچون انسان بہ تعجیز دیگران قابل تحویل وحمل این بار امانت شدند اللہ رب العالمین
آدم وذریات شان را سوال فرمود کہ مخلوقات دیگر عرش وفرش از حمل این امانت انکار
ورزیدند بی تکلف وبی تامل چیزی تو وذریات تو حمل امانت برخود گوارا ساختی آدم بی تابانہ
برخاست بزبان ادب تر زبان شد وبرگفت خدایا یقینم آنست کہ رب العالمین بندہ
خویشتن را بتکلیف مالا یطاق تکلیفی نمیدہد وہر کاری گذارکاری کار کردن کار فرما می شود
وخداوند عالمین بفضل ورحمت خداوندانہ ازچون ما بندگان ناکارہ امر ماموره خود را انجام
می فرماید ورنہ کرا یارا اگر حکم خداوند کریم بر نہج واسلوب باید وشاید بحسن وخوبی انجام و
انصرام کردن تواند نظر براین فضل ورحمت خدای کریم بار وقبول حکم احکم الحاکمین نامناسب
حال ومآل خود ہا انگاشتیم وچون ما ارباب لا ارباب تحمل امانت احقاق وارداد بلحاظ گران باری
اباوانکار حکم حاکم گران باری امانت را بالکل فراموش کردیم ودلیرانہ بخوشی وخرمی حمل امانت
را قبول کردیم وسمعنا واطعنا بدل وزبان بلا تکلف وریب وریا گفتیم برمثال مخلوقات

دیگر بے ادبانه سرتابی از حکم حاکم همت مردانه ما مقتضی آن نشد ما از ان همت سوئی او بی باز ماندیم
و ما ازین توقیر و تعظیم عرض امانت بر خود ها بالیدیم و بجان قبول کردیم آدم آنوقت بزبان و
حال خود می گفت ؎ آسمان بار امانت نتوانست کشید * قرعه فال بنام من دیوانه زدند
آن بار که از بردن او عرش ابا کرد * با قوت تو حال آن بار توان بود * راه او را بدو توان
پیمود * بار او را بدو توان برداشت * آدم چون حمل این امانت را و لین بار بقوت حق بر خود
گوارا کرده بود حق تعالی بجوابش فرمود که فوراً تو و اولاد تو حکم ما را بجا آوردی از ان بر مخلوقات
دیگر همگان شما را بیشتر و بعزت و وقار بالادست کردیم بلحاظ قوت فضل و رحمت تا حمل این
امانت ساختی ما بدولت نیز از تو و ذریات تو بحسن و خوبی انجام امورات این امانت خواهیم ساخت
و تا یوم القیامت حلقه کردن تو و ذریات تو این امانت ما گردید آدم ازین سرفرازی نامتناهی
سرفراز و خوش دل و محظوظ شد و مخلوقات دیگر عرش و فرش از شرم و خجالت خاک حسرت و
افسوس بر سر خود ها افشاندند آدم دران جلسه لطیفه این می گفت که ؎ خون من رنگین تر
از رنگ حنا * زین سبب تخم حنا برداشتند * و کما فی روح البیان فالانسان اختص
بالعشق و قبول الفیض بلا واسطة حملها من سائر المخلوقات لاختصاصه باتیانه رشاش النور
الالهی الی قوله و کان عرض العشق و الفیض عاما علی المخلوقات حمله الانسان لان نسبة
الانسان مع المخلوقات کنسبة القلب مع الشخص فالعالم شخص قلبه الانسان الی قوله فقال
الله مکانک فانها فی عنقک و عنق ذریتک الی یوم القیامة و کما فی الکبیر فکانهم قالوا کیف
لا نسمع و لا نطیع و انه تعالی لا یکلفنا الا ما فی وسعنا و طاقتنا فاذا کان هو تعالی بحکم الرحمة
الالهیة لا یطالبنا الا بالشیء السهل الهین فکذلک نحن بحکم العبودیة وجب ان نکون سامعین
مطیعین و ایضا فیه ان التحمیل مخصوص فی عرف القرآن بالتکلیف قال الله تعالی انا
عرضنا الامانة علی السموات الی قوله و حملها الانسان آه و کما فی تفسیر ابی سعود ای سنته
تعالی انه لا یکلف نفسا من النفوس الا ما یسع فیه طوقها و تیسر علیها و کما فی البیضاوی
او من التکلیف التی لا یفی بها الطاقة البشریة و کما فی المدارک لان التکلیف لا یرد الا بما
یقدر علیه المکلف به کذا فی شرح التاویلات و اللمعات و اللائحات البرقیات و کما فی روح البیان

التکلیف الزام ما فیه کلفة ومشقة والوسع ما یسع الانسان ولما فی حجة اللہ البالغة و بابا هن

الاباء الطبیعی التی و هو عدم اللیاقة والاستعداد و تحمل الانسان قابلیة و استعداده لها لے

قوله وانما یلیق بالتکلیف و یستعد له من کان له کمال بالقبول لا بالفعل آه ـ

وصل بیان استحقاق انسان تحمل بار امانت وغیره مراتب

انسان که مورد منشور انی جاعل فی الارض خلیفة بوده اند بالای آن قد و قامت با استقامت خلعت وزارت و سرپیچ رشد و امانت و شمله عظمت و عصمت زیبا بود و ازان هست که خداوند کریم بفضل و رحمت کاملهٔ خویشتن انسان را با تاج و تمغهٔ نبوت و رسالت و شعار و میان بند خلعت و تاج مشرف و معزز فرموده دعویداری و حقداری بآن قدر و منزلت باین مثابه دیگری نبود و دیگری که بود و کدام هست که دعوی فاسده و حق باطله خود را بآن داد و ریگاه تسخیر پیش کند همگان بمقوله انی اعلم ما لا تعلمون لب بسکوت و رزیدند و دبدبه و طنطنه آدم خاکی از تحت الثری تا عالم بالا بلند بالا گردیده و دشمنان دیرین و حسودان شیاطین ازین کشرف و منزلت آدم حسد بر دل شکستند و بچشم زخم انداختند و ازین همه سرفرازی خاکیان ناگوار و ناملائم طبع شیطان و ناریان شد لقولهم ؎ خاک را خوار و تیره دید ابلیس ✤ کرد انکار آن حسود خسیس ✤ ماند غافل ز نور باطن او نشد آگه ز سر کامل او ✤ سر گنجی که هست در دل خاک ✤ این صدا داده اند در افلاک که بجز خاک هست مظهر کل ✤ خاک شو خاک تا بروید گل ✤ خدای رحیم دران هنگامه گرم جهت دفع چشم زخم حسودان سپندانه تعویذ کلمهٔ طیبه انه کان ظلوما جهولا را بر بازوی را ست انسان بربست و خاک بر دیده بدبین حسودان برافشاند و با انا عرضنا الامانة تفسیر فرمود که چشم حاسد تیره و دیدهٔ بداندیش خیره گردد ؎ تا کور شود آنکه نتوان دید ✤ گو این الفاظ متبرکه نسبت بانسان صورت تلخ معلوم میشود هان هان ؎ عاشقان را درد بدنامی خوش ست ✤ عاشقانرا نوز ناکامی خوش ست ✤ لیکن معنا و حقیقتا ازین الفاظ محتشم توقیر و تشریف تکریم و توصیف ایشان ثابت گردیده که ایشان بشرافت و عظمت از دیگر مخلوقات ارضی و سماوی مشرف بارگاه ربانی اند الحمد للہ علی کل حال و حق آن هست که انسان با نفس اماره خود جهاد اکبر نموده با نهاک نفس اماره ظلم فاحش و مجاهده نفس خویشتن را ساخته فنا فی اللہ

وبقا باللہ می گردد لاریب انسان بالحیثیة ومعنی صورت ظالم عناست اما این ظلم عظیم عین
توحیدست خداوند کریم باین معنی انسان را ظالم لفظی بیان فرموده معنا عادل حقیقی قرار داده و انسان
زمانیکه فنا فی اللہ وبقا باللہ میشود خود خود را یکبارگی فراموش می کند و از خودی خود بے خبر
محض می گردد شهید ناز دادا قصه منصور حلاج شما بدبران ست باین جهت کذای انسان
جاهل از نفس خویشتن ست و هم معرفت ذات اللہ عین جهل ست لقولهم المعرفة فی ذات
اللہ جهل واین جهل عین علم الیقین ست ازان ست که رب العالمین انسان را جاهل گفته
و عالم سر ربانی مراد گرفت کما قال مولوی معنوی ؎ علم معقولات علم اشقیاست +
علم نامعقول علم انبیاست + کما قال حافظ شیرازی ؎ دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند +
گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند + الی آخر الغزل للمولوی جامی ؎ غیر انسان کش نکرد قبول
زانکه انسان ظلوم بود و جهول + ظالم او آنکه هستی خود را + ساخت فانی بقای سرمد را +
ظالم او آنکه هرچه جز حق بود + صورت او ز لوح دل بزدود + نیک ظلمی که عین عدل است +
نقص جهلی که عین معرفت است + ای نکرده دل از علائق صاف + مزن از دانش خلائق لاف
زانکه در عالم خدادانی + جهل علم ست و علم نادانی + وبعض مفسرین برانند که چون آدم و
آدمیزاد حمل امانت را برخود گوارا کرد ملائک بظن فاسد خویشتن ها انسان را بظالم وجاهل منسوب
ساختند خداوند کریم بیان طعن شان را تضمین فرمان خویش ساخت و بآن
بازار گرمی رمز و طعن خداوند کریم بشارت خاوندی درداد که ما بدولت سهو و خطا
و گناهان تو و ذریات تو با آمرزش خواهم ساخت چه غفور و غفار و رحیم و رحمان اسمای صفات
من ست آدم باین تبشیر از یکدل بصد دل زنده دل گردیده علم سعادت و فرخنده حلے
و عنایات ذوالجلال را برفرق فرقدان و لامکان بلند و بالا کرد و بزبان شادمانی ها می گفت
؎ امروز مبارک ست عالم + کافتاده نظر برین جمالم + صد شکر خدای آسمان را +
کاختر بدر آمد از وبالم + و ملائک بدیده وری آن نقشه امتیازی آدم و بشهود کلام فضل
خداوند اکرم بر ظنیات فاسدات خود های شان نادم و زیر دست از رتبه آدم شدند و از
نتیجه قصه مشهوره ابراهیم ادهم که بطواف کعبه محترمه مجردانه بملتزم فریادکنان خواهان

وجوبا یای عصمت بود محقق که انسان خاطی و عاصی نیز جز مشرک خفی وجلی وکافر ومنافق محجوب
حضرت سبحانی اند ایزد لاشریک وثانی انداد وثانی خود پسند نمی کند واکثر مفسرین حاکی اند که
چون انسان بمیثاق حمل امانت نموده کسانیکه بان امانت خیانت فاحش وغبن صریح ساختند
وآن امانت که از امضای خداوند ممهور بود وآن مهر از حالش درشکسته کافر ومنافق ومشرک
گردیده اند صرف آنان منسوب بظالم وجاهل اند آنان ظالم لنفسه وجاهل لعاقبت اند وچون
انسان مدفون بدفن وضعی خود می شود منکر نکیر می آیند نخستین تحقیقات می کنند چون امانت
ربانی با مهر صمدانی بزینت سلامت وموجود می مانند از ان مینت در میگذرند ودست بردار
می شوند وبر کسانیکه آن امانت بر نیک خیانت شکسته مهر می مانند با آنان هر قسم معاملات
سو منکر نکیر می کنند العیاذ بالله از دم صبح ازل تا آخر شام ابد دوستی وجهر بر یک عهد ویک
میثاق بود کما فی الکبیر لکن وعده بالامانة علی حفظ الامانة لقوله تعالی من یتوکل علی الله فهو
حسبه وایضا فیه انه کان ظلوما جهولا عن ظن الملائکة وایضا فیه ذکر الله فی الانسان وصفین
الظلوم والجهول وذکر من اوصافه وصفین فقال وکان الله غفورا رحیما ای کان غفورا للظلوم
ورحیما للجهول الی قوله الا الظلم العظیم هو الشرک کما قال الله تعالی ان الشرک لظلم عظیم وکما فی
البغوی قال بن عتبة انا عرضنا الامانة لینظر نفاق المومن وشرک المشرک فیعذبهما الله ویظهر
ایمان المومن لیتوب الله علیه ای یعود علیه بالمغفرة والرحمة ان حصل منه تقصیر فی بعض
الطاعات وکما فی المدارک ومن اطاع الله من الانبیاء والمومنین فلا یقال کان ظلوما
جهولا وکما فی تفسیر محی الدین بن عربی ستر ذنوب ظلمهم وجهلهم عن الشرکیة والتصفیة والتجرید
والمحو والطمس بانوار تجلیات آه وکما فی روح البیان قال اهل الحقیقة هما صفتا مدح لا
فی حق مودی الامانة فان الانسان ظلم نفسه بحمل الامانة لانه وضع شیئا فی غیر موضعه
فافنی نفسه وازال عنها الوجودیة الی قوله وجهل ما سوی الله تعالی بالکلیة وایضا فیه ان الجهول
هو العالم لان نهایة العلم هو الاعتراف بالجهل فی باب المعرفة والعجز عن درک الادراک وکما فی
تفسیر زاهدی وتبعهم صاحب القاموس ان الوصف بالظلومیة والجهولیة انما یلیق بمن
خان فی الامانة وقصر عن حفظها لا بمن تحملها وتقبلها وکما فی تفسیر ابن عباس کان ظلوما

بحق الامانة وجهولا بما فعل من الخیانة الی قوله والذین ضیعوا الامانة بعد ما قبلوها آه و کمافی اللمعات
قال بعض العارفین الحکمة الالٰهیة اقتضت ظهور المخالفة من الانسان لیظهر منه الرحمة والغفران
سهو وخطای بنده گرش نیست اعتبار یعنی عفو و رحمت پروردگار چیست وفی الحدیث القدسی
لولم یذنبوا الذهبت بکم وخلقت خلقا یذنبون ویستغفرون فاغفر لهم آه۔

وصل بیان تقسیم رحمت ربانی

خداوند کریم در ازل رحمت کامله خود را بقدر بهره تقسیم فرموده بهره واحده ازان نصیب جمیع مخلوقات
کونی اعنی ارضی وسماوی و وحوش وطیور وسباع وجن وانس وملائک نموده و نود ونه بهره آن
بید قدرت خود موجود داشته که آن نود ونه بهره را بر گناهگاران جنس انسان در نهاد عنایات
علی حسب مراتب خواهد نمود لقوله تعالی هٰؤلاء من عطاء ربک وما کان عطاء ربک محظورا ملائک
بدیده دری این عنایت واکرام انگشت تحیر بدندان تحسر در گزیده با خود ها در مانند و کما فی
مفاتیح الغیب روی فی الحدیث الصحیح ان للّٰه مائة جزء من الرحمة قسم جزء واحد منها علی الملائکة
والجن والانس فیما تیر احمون وادخر تسعة وتسعین جزء لیوم القیامة فاظن ان المراد من قوله فغفرا
هو ذلک الغفران الکبیر کان العبد یقول رب ان جرمی کبیر فغفر انک اعظم من جرمی آه۔

وصل انجام بار امانت

پیدا است که خداوند کریم بقوت قاهره حاکمانه شوکت خداوندی جابرانه تکلیف شرعی و امورات
دینی را بر ما آدم زاد واجب نفرموده بلکه یوم المیثاق این تکلیفات شرعی را آدم و ذریات او
برضا و خواهش خود ها با خود ها واجب نموده و بار امانت را به دوش گرفته اند و بار امانت دارای
حسن انجام خدمت امانت و ادای تکلیفات شریعت واجب الاداء و لازم وقت ما گردیده و نه
خیانت کاری و سرتابی از مامورات موجب رسوای صبح قیامت ست کو خود ایزد پاک بجگو
عاولانه و لوله قبول امر شریعت و دغدغه حمل امانت بدل آدم عنایت فرموده از همچشمان دیگر
حضار جلسه توقیر عظیم و تعظیم قویم در داده دیگران بنادانی و ناتوان بینی خود ها بآن حمل پس
پاشده رنگ بر رو شکستند بر ما فرض لازم افتاده که بآن همت دلیرانه پیشین و قوت مردانه
نخستین با جمیع شرائط امانت داری بطرق مقرره شرعی نیکو انجام تکلیفات شرعی و عشق حقیقی

تا بنو بالتسمیه و اعمال مکلف بالشرع سه چیز ست اولا تزکیه قلب از جمیع عقائد فاسده بوده است
که شرعاً آنرا تزکیة القلب نامند ثانیاً معرفت الله باسمائه و صفاته و ذاته همست شرعاً آن
معرفت را ذکر می خوانند و ذکر جز معرفت الله دیگر هیچ چیز نیست ثالثاً شغل طاعت و
عبادت ست که آن را صوم و صلوة و حج و زکوة عبادت دینی محضه می گویند و مناسب آنست
که آن عبادت دینی محضه را با خشوع و خضوع بجا آورده شود و هیچی ذکر علم علیحده و مکلف بالشرع
خداوند کریم ارحم الراحمین ست از غایت فضل و رحمت خداوندی خویش بلا جبر بر خود بسه شرط
لازم فرموده اولاً تا مصلی در نماز ست بالای سرش نزول رحمت قائم می باشد ثانیاً هنگام
صلوة کمصلی ملائک از بازوی خود سایه بانی اومی کنند ثالثاً مصلی چون بمناجات خدای خود را
میخواند و می گوید یارب رب العالمین بجوابش می فرماید لبیک یا عبدی فی الحقیقت عبدیت
همین عبادت ست و نصیب عبدیت را ذلت و خواری بر مولای خود پیوسته لاحق ست
و ذلت عند المولی سبب افتخار و تعظیم و تکریم بر اغیار ست چون این تکلیفات از خود خواسته
بر خود ها گوارا کرده اند اکنون سرتابی و اعراض ازان صریح بی ادبی و سرکشی از عبدیت ست
و بر پروردگار خویش صاف صاف دروغ گوئیها ست و بآن مشهد اعضای خود اعدای خود
خواهد بود آنجا دروغ گوئی کاری نخواهد کرد و بآن داورگاه دروغ گوئی سبب تخلص نخواهد شد
بلکه سبب سزای دو بالا خواهد گردید و هم امر نازیبا و بعید از شان عبدیت ست و لما فی
تفسیر امام قشیری و حملها الانسان عند عرضها فیه الی قوله و المراد بالانسان الجنس یدل
قوله تعالی انه کان ظلوما جهولا الی آخر القول لان الحمل انما یکون بالهمة لا بالقوة و لما فی
تفسیر الارشاد و لها عبارة عن قبولها بموجب استعداده الفطری او اعترافه یوم المیثاق
بقوله بلی لما حملها قال الله تعالی حملناهم فی البر و البحر هل جزاء الاحسان الا الاحسان و لما
فی تفسیر روح البیان قال الامام مراتب اعمال المکلف ثلاث فاولها ازالة العقائد الفاسدة
عن القلب وهی المراد بالتزکیة و الثانیة استحضار معرفة الله بذاته و صفاته و اسمائه و هو المراد
بالذکر لان الذکر بالقلب لیس الا المعرفة و الثالثة الاشتغال بالخدمة و الطاعة و هی
المراد بالصلوة الی قوله روی عن رسول الله صلعم عن الله تعالی قال الله سبحانه ان لی

مع المصلین ثلاث شرائط احد منها تنزل الرحمة من عنان السماء الی مفرق راسه ما دام فی صلواته والثانیة حفته الملائکة باجنحتها والثالثة ناجی معه فلما قال یارب اقول لبیک یا عبدی ثم قال عم لو علم المصلی من یناجی ما التفت ولما فی فتوحات مکی ابن العربی العبودیة ذلة محضة لها الصفة ذاتیة للعبد لا یکلف الله القیام فانها عین ذاته فاذا قام بحقها کان قیامه عبادة ٭ آدمی راهست در هر کار دست ٭ لیک از و مقصود این خدمت بدست ٭ تا جلا باشد مر این اینه را ٭ که صفا اید ز طاعت سینه را ٭ تو از فشاندن تخم امید دست مدار ٭ که در کرم نکند ابر نوبهار امساک ٭

وصل بیان ثبت نامهٔ اعمال

چون انسان یوم المیثاق بار تکلیف و امانت را بر خود بلا جد و جهد گوارا کرده از آن خدای کریم هر فرد بشر را بقید قوله تعالی کل انسان الزمناه طائره فی عنقه ونخرج له یوم القیامة کتابا یلقاه منشورا و قوله تعالی اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا مقید دوامی فرموده من نفس انسان بر نهجیکه انجام امورات شرعی و انصرام خدمات امانت داری خواهد ساخت بدان در طره ثبت نامهٔ اعمال شان میشود و بآن جریده اعمال مندرجه نیکو و بدکردار و طور و اطوار مدفون بدفن وضعی نیز میشوند و بدفنگاه وضعی شان آن سجل بگلوی هیبت او یزان کرده میشود و بر قیامی محشر بران نامه گلوگیر همگان حاضر خواهند گشت و حساب و کتاب د داد و ستد بر نمط خونی رهان یا طغرای گلوگیر بعمل خواهد آمد از آن هر فرد بشر را هوشیاری از آن داور نگاه بزم د رزم ضروریست و باتیان اوامر و اجتناب عن النواهی که سبب سعادت انگیز ابدیست نقطه سفید بر قلب می افتد و بازدیاد عمل صالح آهسته آهسته آن نقطهٔ سفید ترقی کنان قلب مجاهد مکلف را منور می سازد و آن مجاهد مکلف بالشرع تعین بعبارت قلبی مشاهده عالم ملکی و ملکوتی و کونی مینماید همچنان بعمل سوء شقاوت نقطه سیاه بقلب می افتد خدا نخواسته اگر آن نقطه پیوسته روبازدیاد می نهد آخر کار قلب آن فاعل افعال زشت را تیره و تار سیاه ظلمت آباد می نماید لقوله تعالی فی قلوبهم غشاوة آن معصیت زده هوا بمصیبت ابدی گرفتار می گردد اللهم احفظنا منه ٭ هر گنه زنگیست بر مرآت دل ٭ دل شود زین زنگها خوار و خجل ٭ چون زیادت گشت

دل را تیرگی نفس دون رامیش گرد و تیرگی و وعظ نصیحت علمای ربانی گوش کردن و جای
قبول السماعة بجان و دل دادن مصلحت وقت هر بشر ست که قبول شنوای وعظ و نصیحت
امر سهست پس صعب اگر ایزد توانا توفیق کند ورنه بجز د لا کلام هر فرد بشر را بوطن اصلی مالوف
خود رفتنی بدربار سلطان انس و جان حاضر شدن و حساب و کتاب اعمال و کردار خود دادن
خواهد افتاد عین عقل مندی و هوشیاری ازان رستاخیز ست و کما فی تفسیر ابی سعود حتی
اذا مت طویت صحیفتک وجعلت معک فی قبرک حتی تخرج لک یوم القیامة و کما فی تفسیر
محی الدین بن عربی کل انسان الزمناه طائره فی عنقه ای جعلنا سعادته و شقاوته اسلے
قوله و نخرج له یوم القیامة الصغری عند الخروج من قبر جسده کتابا هیکلا مصورا بصور اعماله
متقلدا فی عنقه آه و کما فی مفاتیح الغیب ای کل انسان الزمنا عمله فی عنقه و ایضا فیه ان کل
عمل یصدر من الانسان کثیرا کان او قلیلا قویا کان او ضعیفا فانه یحصل منه لا محالة
فی جوهر النفس الانسانیة اثر مخصوص الی قوله فاذا انقطع تعلق الروح عن تدبیر البدن
فهناک یحصل القیامة لقوله عم من تاب فقد قامت قیامته و کما فی حجة الله البالغة و الیه الاشارة
فی قوله عم تعرض الفتن علی القلوب کالحصیر عودا عودا فای قلب اشربها نکتت فیه نکتة سوداء
وای قلب انکرها نکتت فیه بیضاء حتی یصیر علی قلبین ابیض مثل الصفا فلا تضره فتنة
ما دامت السموات والارض والآخر اسود مربادا کالکوز مجخیا لا یعرف معروفا ولا ینکر
منکرا الا ما اشرب من هواه و کما فی تاویلات النجمیة یجوز ان یکون هذا الکتاب الذی
لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها نسخة ینسخها الکرام الکاتبون بقلم اعماله فی صحیفة الناس
من الکتاب الطائر الذی فی عنقه و ایضا فیه و قال تعالی خبرا عن یعقوب عم انی لاجد ریح
یوسف و ما کان ذلک الا بادراک السرائر دون اشمام الریح فی الظاهر فعلی العاقل ان یجتهد
فی تصفیة الباطن و تجلیة القلب و کشف الغطاء بکثرة ذکر الله تعالی و کما قال حجة الاسلام
فی کتابه النصیحة سهل و المشکل قبولها لانها فی مذاق متبع الهوی مراد المناهی محبوبة فی
قلوبهم فالوعظ انما ینفع المؤمن الحقیقی و کما فی روح البیان اذا فتح ابواب الملکوت
علی عبد من خواصه آه و ایضا فیه الجهال یرون الاشیاء بابصار الظاهر و قلوبهم محجوبة

عن رؤیة حقائق الاشیاء التی هی ما بعینه انوار الذات والصفات اعاذهم الله نفشاوة
الغفلة وغطاء الهوا کما قال حافظ ؎ ازین رباط دو در چون ضرورت ست رحیل
رواق و طاق معیشت چه سر بلند و چه پست ٭ بهست و نیست مرنجان ضمیر و خوش دل باش ٭
که هست نیست سرانجام هر کمال که هست ٭ به بال و پر مرو از ره که تیر پر تابی ٭ هوا گرفت
زمانی ولی بخاک نشست ٭ کما عن سلطان الولد ؎ رو بتاب از جسم و جان را شاد کن ٭
موطن اصلی خود را یاد کن ٭ آنقدر در سیر تن ماندی اسیر ٭ کان وطن یکبار رفت ست
از ضمیر ٭ تو درین اوطان غریبی ای پسر ٭ چون بغربت کرده خاکت بسر ٭ زانکه از دنیا ست
این اوطان تمام ٭ مدح دنیا کی کند خیر الانام ٭ حب دنیا هست راس هر خطا ٭ از خطا کے
شود ایمان عطا ٭ این وطن مصر و عراق و شام نیست ٭ این وطن شهریست کورا نام نیست
ثم توجه شطر اقلیم القویم ٭ واذکروا الاوطان والعهد القدیم ٭ تا بکی درجات طبعی سرنگون
ای سنی یوسف بیا از چه برون ٭ تا عزیز مصر ربانی شوی ٭ وارهی از جسم روحانی شوی

وجه حمل این بار امانت بقوت حاکمانه خداوندی حق تعالی برایشان سپرد شد

تکلیفات شرعی که حلقه گردن انسان یوم المیثاق گردیده و تشویق حمل آن تکلیف و انبعاث
قبول آن که خداوند کریم بقلوب انسان درداد آن تشویقات تجویز دردمندانه حاکمانه و تدبیر
خداوندانه مناسب حال طباع مختلفه متضادهٔ انسان بود چه انسان از بدو خلقت بهیئت
ترکیبی اخلاط ناملائم بهیمی و سبعی مخلوط و مخلوق اند نظر بران تکلیفات شرعی و احکامات دینی
منضجات و مسهلات و مبردات و مسکنات واقعه آن اخلاط فاسده سوداوی غیر طبعی
طبیعت انسان حکیم علی الاطلاق ترکیب داده و تجویز فرموده که نخستین بمنضجات و مسهلات
احکام شرعی تنقیه تامه اخلاط فاسده بهیمی و سبعی قوت طبعی انسان نموده با ستعمال مبردات
و مسکنات طریقه و سلوک انسان صحت تامه حاصل کند و تکمیل قوت روحانی و عقلی و ملکی بذریعه
اعتدال حقیقی بفنائی فی الله واصل بحق شوند و بیمار فرش ناتوان مبنی وسوسهٔ شیطانی را بدون
دفعیه اخلاط فاسده سوداوی بهیمی حصول صحت تامه قوت روحانی و عقلی ناممکن و بلا ترکیت

نفس انسان نه سیاره شدن تواند و نه طیاره و نه بدرجهٔ اعلی آن مدارج رسیدن تواند چه بیماری از
نا طاقتی و بی پائی بیماری و کسالت امتداد رنجوری همیشه از پا می افتند و اکثر انسان بعادت مالوف
و افعال مانوس طبعی خویش گو خلاف شرع باشد بدرجهٔ غایت مانوس و مرغوب اند که
هرگاه گذاشتن آن عادات ناملائم بر طبع ناهموار شان بس ناگوار می افتد ازان ست که اهل اسلام
اطفال خود را بصبا یا تعلیم و ترغیب صوم و صلوة می کنند که طبع شان مالوف و مرغوب بدان
شود چه افعال صبا یا و ترتیب آن خوگیر الطبیعت میباشد و جماعت انسان که قوت ملکی صفت
با قوت بهیمی ضعیفه بطبیعت خلقی خود ها میدارند بدون اصلاح و تربیت شرعی بیشتر اوقات نفسانی
مبتلا بمعصیت و سخطامی باشند و گروهی که انفاس حسایس شان قوت حیوانی شدیده با قوت
ملکی ضعیفه میدارند آنان بکفر و شرک و نفاق مبتلا اند و خلط سوداوی فاسده شان خون شان
بالکل خراب ساخته فاسد نموده آنان دائم المریض مرض فی قلوبهم غشاوه اند و بمرض صعب
گرفتار اند امید زیست ابدی و حیات اخروی شان بس دور افتاده و بعض طبیعت انسان
مائل بسوی ماکولات و مشروبات و ملبوسات هوا انگیز و شهوت خیز می باشد و حظ زیست
حیات زندگانی و لذت ناتمام دنیای فانی آنان ازان بر میدارند آنان نیز از نهج منهاج شریعت
و طریقت گم شدگان اند و صال قوت حیوانی مالک دل شان گردیده آنان بمصداق قوله تعالی
أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ طریق صراط مستقیم گم کرده اند خاصته طبیعت انسان را باقتضای
طبیعت خود چون قوت ماسکه حاصل ست همچنان قوت دافعه نیز انسان را لاحق ست چنانچه
جامع و طمان مقتضی اکل و شرب اند و حاقن دفع بول و براز و امور لابدیه خود میکنند لاجرم شارع
بر نمط حکمت حکیمانه و مصلحت حاکمانه منهاج شریعت و طریقت را جهت اصلاح حال و اعتدال
مآل طبیعت انسان دوای نافعه حال و مآل شان مقرر فرموده چون صوم و صلوة و حج و زکوة
و ذکر و فکر و دیگر عبادات دینی تعیین و تقرر نموده که وقتاً فوقتاً باستعمال آن ادویات نافعه
صحت کلی حاصل کند همین ست که از شریعت تزکیت نفس بطور منضج و مسهل میشود و طریقت
بر وضع مبردات و مسکنات طمانینت بخش و قوت افزای روحانی می گردد و وعظ و نصیحت
و پیوسته ذکر موت و رد دست میت کار معاجین و لعوقات و خمیرجات همه مواد میسازد و

بال پری و صفات طیرانی می بخشد و به نجات وحیات سرمدی و ابدی کامیاب می کند اکثر
اوقات انسان بمرض جسمانی ونفسانی اند جسمانی چون جبن وجهل ونفسانی چون
کفر ونفاق وشرک ست این همه امراض بلا اصلاح وتنقیه شرعی اخیر کار کار برسام وذات الجنب
دموی می کند وانسان باتباع اشیای خمسه به بلای خمسه گرفتار شوند که باتباع نفس اماره
ندامت دارین حاصل ست چون قابیل را القتل هابیل گردیده بمتابعت هوای نفسانی
از حضور حضرت ربانی لاثانی بعید میشوند چون بلعم همچون سگ بازاری غریق بحر خساست
وبعد گردیده جان داد ومتابعت شهوت کافر ومشرک می کند وپیروی قرین السوء موجب
حسرت قیامت میشود واطاعت شیطان جهنم واصل می کند الله رب العالمین برای
دینی ودنیوی انسان را بتکلیف شرعی ترغیب وتحریض درداد وذوق وشوق عشق جذبه محبت
نامتناهی خود عنایت فرمود وباین خصوصیت وحکومت حکومت جابرانه خداوند کریم بعمل نیاورد
بلکه بمرحمت کریمانه بمرحمت وآئین عادلانه رار واجی درداده وجان بخشی بندگان خود

کما فی روح البیان قال الراغب المرض الخروج عن الاعتدال الخاص بالانسان وهو ضربان
جسمی ونفسی کالجهل والجبن والنفاق ونحوها من الرذائل الخلقیة وشبه النفاق والکفر ونحوها
من الرذائل فالمرض اما لکونه مانعة عن ذلک الفضائل کالمرض المانع عن التصرف الکامل
واما لکونه مانعة عن تحصیل الحیاة الاخرویة المذکورة فی قوله تعالی اِنَّ الدَّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوَان
واما المیل النفس الی الاعتقادات الردیة مثل بدن المریض الی الاشیاء المضرة وکما فی
تفسیر لمعات فعلی العاقل ان یراعی جانب الافاق والانفس بقدر الامکان ویجتهد فی
اصلاح الباطن فی کل حال الی قوله ومنشار تلک العالم الخلق والاشباع فلا بد من اصلاحهما
وازالة اخلاط الردیة لیکون لائقة لصحة الروح ویحصل فیها انواع الذوق والفتوح وکما
فی تفسیر ارشاد علی ان المعصیة تزیل النعمة عن صاحبها لان آدم قد اخرج من الجنة
بمعصیة واحدة وکما فی روح البیان علی اهل القلوب القاسیة ان یعالجوا قلوبهم بامور
احدها الاقلاع عما هی علیه بحضور المجالس العالم والوعظ والتذکر والتخویف والترغیب و
واخبار الصالحین الی قوله یستعد للموت قبل النزول فانه اشد الشدائد وایضا فیه الاول

ان متابعة النفس اورثت الندامة كما قال تعالى فى قتل قابيل هابيل فطوعت له نفسه قتل
اخيه فقتله فاصبح من الخاسرين الى قوله الخامس متابعة الشيطان اورثت جهنم كما قال تعالى
ان عبادى ليس لك عليهم سلطان الا من اتبعك من الغاوين آه ولما فى تاويلات النجمية
لى ان النفوس فى ارض الله البشرية سيرا و سياحة فيكمل الاوصاف الاربعة:

وصل بیان شریعت و منهاج

لقوله تعالى لكل جعلنا منكم شرعة ومنهاجا ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب و
لكل جعلنا منسكا هم ناسكوه شریعت و منهاج و طریقت را خداوند کریم جهت توقیر و تعظیم انسان
ترویج داده مقرر فرموده و شریعت مطلق دین و دین اسلام مقصود میشود و احکامیکه ثبوت
آن از قرآن مجید گردیده آن را شریعت می نامند و انچه بحدیث نبوی ثابت گردیده آن منهاج سنت
و شریعت و ملت هر دو لفظ متحد المعنی اند و انبیای عم جهت ترویج همین شریعت و ملت مبعوث اند
و طریقت اصل مکارم شریعت ظاهر ست و آن را منهاج نیز میخوانند و شریعت تعلیم احکام دین
و تقریر معاملات دنیوی و طریقت فنا فی الله و بقا بالله شدن را می گویند و مدار شریعت بر احکام
ظاهر ست و مدار طریقت بر احکام قلبی باطن ست و شریعت سبب حیات ابدیست و منهاج
معرفت دلیل موصل حق شریعت مرتبه اولین و طریقت مرتبه پسین ست و منهاج طریقه
واضحه دین را برمی گویند و بحقیقت اصل دینداری آنست که دل ایزد منزل را از محبت یار و
اغیار و از تو دو بیگانه و بیگانه یکبارگی پاک و صاف نموده محبت وحدت لاشریک له را جای داد
محبت بشر را بانجای جای خدای کریم جای دادن شرک و فسق و معصیت ست
مخلوق را بجای خالق خود نشانیدن می گردد العیاذ بالله منه از آدم تا اینندم ادیان شتی
مختلف مروج گردیده و شده میاید بیانش بصد کتاب مصدر رشده بر فرد مجاهد را فرض العین ادب
لذاته است که شریعت و طریقت را بر نهج آداب مقرره شرعی بجا آرند ورنه بی ادب محروم
از فضل رب العالمین ست ابلیس بی ادبانه جرأت کرد مردود شد و ملعون گشت آدم
بیک گستاخی لغزشی یافت و از حد شریعت و طریقت تجاوز کردن عین خیانت کاری امانت
نخستین ست لما فی فتوحات مکی الشریعة السنة الظاهرة التی جاءت الرسل به امن

امر الله عز وجل والسنة التی ابتدعت علی طریق القربة الی الله تعالی وایضا فیه ثم اعلم ان الشریعة
اتت بلسان ما تواطأت علیه الامة التی شرع الله لها الی قوله واسباب الاحکام دنیاوأخرویة معلومة
عند العلماء باسباب النزول والحکم وایضا فیه منهم فرقوا بین الشریعة والحقیقة جعلوا الشریعة لما
ظهر من احکام الحقیقة والحقیقة لما بطن من احکامها الی قوله فالظاهر خلق والباطن حق والباطن
خیار الظاهر آه وایضا فیه ومن یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه یعنی خیر له ممن یعظم شعائر الله
آه وکما فی تفسیر محی الدین بن عربی صور والصور والنفس وصور والقلب وصور والروح وطریقا
لتعلیم الاحکام والمعاملات التی تتعلق بالقلب وکما فی تفسیر احمدی المراد بشعائر الله فی دین الله
وکما فی تفسیر البغوی والشریعة والمنهاج الطریق الواضح وکما شرعت فیه شرعة وشریعة آه و
کما فی تفسیر بیضاوی شریعة وهی الطریقة الی الماء شبه بها الدین لانه طریق الی ما هو
سبب الحیوة الابدیة تعالی وطریقا واضحا فی الدین من نهج الامر اذا وضح وفی حاشیه و
قیل المنهاج اشارة الی الدلیل الموصل الی معرفة الدین وکما فی مفاتیح الغیب فالشریعة
عبارة عن مطلق الشریعة والطریقة عبارة عن مکارم الشریعة وهی المراد بالمنهاج فالشریعة
اول والطریقة آخر وکما فی روح البیان اعلم ان الطریقة المشروعة تسمی ملة باعتبار ان الانبیاء
الذین اظهروها وقد املوها کتبوها لامتهم وکما فی تاویلات النجمیة اصل الدین هو محبة
الله تعالی وان صرف استعداد محبة الله تعالی فی هذا الاشیاء
المذکورة فیه فسق وهو الخروج من محبة الخالق الی محبة المخلوق وکما فی اللمعات وخیانة النفس
التجاوز عن حد الشریعة والطریقة وکما فی روح البیان والطریق هی الادب والانما رد من
رد لعدم رعایة الادب کابلیس وغیره من المردودین ؎ بے ادب سر دکے شود مهتر +
گرچه او را جلالت نسب است + باادب باش تا بزرگ شوی + که بزرگی نتیجهٔ ادب ست +
که بد ز گستاخی کسوف آفتاب + شد عزازیلی زجرات رد باب + بے ادب خود را نه تنها کرد بد
بلکه آتش در همه آفاق زد آه +

وصل معظم شعائر الله چار اند

شعائر الله اگرچه کثیر اند اما معظم شعائر الله چهار اند قرآن مجید و کعبه معظمه و نبی صلعم و صلوة

کما فی حجة الله البالغة معظم شعائر الله اربعة القرآن والکعبة والنبی والصلوة آه

وصل بیان اول شعائر الله قرآن

قرآن فرمان سلطان السلاطین ومنشور احکام احکم الحاکمین رب العالمین ست که بذریعهٔ انبیای مرسلین خود بر بندگان خویش تنزیل فرموده وآن فرمان عالی الشان حضرت ذو المنان قانون عام معاش وضوابط خاص معاد ودستور العمل ستوده هر خاص وعام ست تعظیم وتکریم قرآن برحسب رتبه وشان آن فرمان فرض ولازم عبدیت ست زیرا چه تعظیم وتشریف مراسله عین تعظیم وتوقیر مرسل ست وتعظیم وتوقیر خداوند کریم بر هر فرد بشر فرض بعینه ست وتعمیل احکام مندرجه آن فرمان واجب الاذعان بر همه بندگان فرض وواجب العین ست وبذریعهٔ تعمیل احکام واوامر آن فلاح کونین وصلاح دارین حاصل کردنست سیجی ذکره فی باب تلاوت القرآن سلاطین عثمانیه ترکیه که جد اول شان سلطان عثمان غازی بود بتعظیم وتجلیل قرآن بترقیات مدارج سلطنت نسلاً بعد نسل کامیاب شدند اتفاقاً همون غازی بر ...هی به در سرای دهقانی وارد گردیده آنجا شب باش شده دورون خانه دهقانی کلام مجید آویزان دیده دریافت که قرآن مجید آویزان ست همه شب روبروی قرآن شریف دست بسته برپای استاده ماند صبح شد واز آنجا سحرگاه راه خود گرفت وگفت که پیش نهاد قرآن شریف خفتن ونشستن وکاری دیگر کردن سوء الادبی ست بان اهتمام همچون ادب بر هر فرد بشر حتی الوسع پر ضرور واز لوازم عبدیت ست کما فی روح البیان حکی ان عثمان الغازی جد السلاطین العثمانیة الی قوله فنزل فی بیت رجل قد علق فیه مصحف فسال عنه فقالوا هو کلام الله تعالی فقال لیس من الادب ان یقعد عند کلام الله فقام وعقد یدیه مستقبلا الیه فلم یزل الی الصبح فلما اصبح ذهب الی طریقه وکما فی تاویلات النجمیه وکتاب مبین یعنی القرآن فامروا المتابعة بهذا النور لیقتبسوا منه نور الوحدة فیفوزوا بالسعادة الکبری والنعمة العظمی واولئک هم المفلحون آه +

وصل در بیان کعبه

کعبه مسجد مکرم وبیت الله محتشم بنفس نفیس خود ست وقدر ومنز لت ورفعت عظمت بنا ال

از قرآن مجید بتحقیق ثبوت پیوسته و مساجد دیگر بمرتبه تعظیم این مسجد نمی رسد چه طواف
اطراف بیت الله لقوله تعالی ولیطوفوا بالبیت العتیق فرض و واجب دینی ست و جز این
بیت محترم طواف حول مساجد دیگر ثبوت نپیوسته اگرچه رتبه و منزلت این بیت احتشامی
تمام می دارد اما توقیری و تشریفی نیز این بیت را بناءً و تعمیراً حاصل ست که انبیاء زمینی و
سمائی معمر بنا کار این بیت بودند بخلاف مساجد دیگر سیاتی بیانه فی باب الحج انشاء الله تعالی
مختصرانه این جا مرقوم گردیده و هو هذه فرودگاه آدم چون دنیای دون شد دنیا خالی از
عبادت که خود آدم دید و بحضرت حق نالید و گفت که خدایا باین نشیمن خاک و گذر که اهل سما
تکبیر و تهلیل و تسبیح ملائک گوش زد نمی شود و اینجا جای طواف برای ما مقرر نشده چون بیت المعمور
که مطاف هم پیشتر بود همان جبرئیل عم بحکم رب الجلیل بزمین در رسیدند و بجای خانه کعبه بازوی
خود در زدند که از زمین هفتمین بنیاد می نمود از وغاری پدیدار شد ملائک از کوه جدی و حرا و طور سینا
و طور زیتا و لبنان سنگهای گران گران بار چهل چهل کس در آورده آن غار را از سنگها هموار کردند
و چون سطح زمین مسطح ساختند الله رب العالمین بیت المعمور را از بالای آسمان بزمین
فرا فرستاد که قبله نماز و مطاف ابراهیم عم و ذریات او مقرر شد تا طوفان نوح آن بیت المعمور
بدان نهج بزمین برپا بود هنگامه طوفان قیامت خیز آتش انگیز آن مسجد باز بجای خود بفلک
رفت قصه کوتاه بزمان فطرت ابراهیم عم قوم زمان شان مشرک و بت پرست بودند و بهر
سو معابد و کنایس مشرکانه بت پرستی برپای داشتند ابراهیم عم بدیده دری آن همه معابد
باطله از حضرت حق تعالی درخواست که بنای مسجدی و عبادتگه او مقرر شود بناءً علیه بر بنیاد
نخستین کعبه تعمیر بیت الله برابراهیم عم حکم شد و ابر سکینه جهت تعیین حدود اربعه کعبه از حضرت
حق تعالی متعین گردید بر بنیاد ابر سکینه جبرئیل عم بحدود کعبه خطها درکشیدند ابراهیم عم آن
خطوط را کاوید بنیاد کعبه آدم برآمد و ابراهیم آن بنیاد را معاینه کرد و بر آن بنیاد کعبه عتیق
آدم عم بنا بیت الخلیل جدید از ابراهیم خلیل قائم و برپا شد و باین تعمیر اثار کعبه نه گز بلند شد
و از حجر اسود تا رکن شامی سی و سه گز و از رکن شامی تا از رکن عراقی بست و دو گز و از رکن
عراقی تا رکن یمانی سی و یک گز از رکن یمانی تا حجر اسود بست گز طول تعمیر شد و بآن تعمیر در کعبه که آن را ملتزم

ے گویند کوتاه بود وزمین دوزمردمان سرنگون بدرون کعبه می درآمدند ودرون کعبه غاری
جبرئیل عم ساخته نامش خزانة الباب نهادند نذر ونیاز تحف وهدایا هر آنچه می آمد بآن غاری
می نهادند ابراهیم عم معمار استلیح واسماعیل عم مزدور کارکن گلا به ساز بود از بوقبیس وحرا و
ورقان سنگ ها می آوردند وتعمیر کعبه ازان سنگ می ساختند چون آثار کعبه از قد ابراهیم عم
بلند وبالا شد ضرورتی چیزی شد که بران ایستاده کار تعمیر بانجام رسانند اسماعیل عم تبلاش
سنگے بلند بالا بکوه بوقبیس رفت وآنجا با جبرئیل عم باهم شد جبرئیل عم فرمود که تا آدم عم دو سنگ
از بهشت فرود آمده بود ادریس عم آن هر دو سنگ را از خوف طوفان نوح عم زیر زمین مدفون
داشته است نشان دفنگاه آن سنگها جبرئیل عم درداد وفرمود ونشان داد که این سنگ
که آخرش اسود خواهد شد کنج دیوار جنب راست کعبه قائم کنند واز سنگ دیگر کار تعمیر خود
برارند بر طبق فرموده جبرئیل امین حجر اسود بجایش نصب کردند واز سنگ دیگر کار خود برآوردند
وآن سنگ بقدر ضرورت ابراهیم عم می بالید وهم بران سنگ داغ قدم شریف ابراهیم عم
موجود بود بامتداد زمان اثر ان داغ اکنون بران سنگ باقی نمانده وآن سنگ بمقام ابراهیم
موجود است افاقی با تجلی متبرکه دو رکعت نماز نفل می گذارند وجای قبول مناجات ومزید
ثواب است سنگ اسود نخستین سفید بود بمساس زنان حائضه وگناهگاران آن سنگ
سیاه شد واسود گردیده وتا قیامت جای توبه گناهگاران آن جاست این هم سبب خاص
عصمت وشوکت بیت الله موجود است خالق ارض وسموات تعظیم این بیت را بر مخلوقات
فرض نموده وبعد بنای ابراهیم چند بار تعمیر این بیت الحرام بعمل آمد که در تفاسیر کبیر مشه وحنا
احوال آن مرقوم است چنانچه عمالقه وغیرهم وقصی ابن کلاب بریاست خود ها تعمیر این
بیت الله کرده اند هنگام بست وپنج سال سن شریف حضرت رسول کریم هم این بیت
بآتش زدگی سوخته واز تصادم سیل دیوارهایش شکست وریخت گردیده بود قریش
که سرخیل آن ولید بن مغیره بود باهتمام تمام وبمال حلال خود ها تعمیر این بیت الله کردند
ودر اسلام عبدالله بن زبیر ثم حجاج ابن یوسف تعمیرش درست کرده بودند آخرش سلطان
مراد خان ابن احمد خان عثمانی ترکی کنج حجر اسود را باقی گذاشته باقی بها بنیاد کعبه شکسته

از سر نو و مضبوطی تمام تعمیر بیت الله نموده و این تعمیر جدید بیت العتیق پس هزار و چهل
هجری بوقوع آمد و تا امروز همون تعمیر مرادی موجود ست خدایش بمراد کونین فائز المرام
کناد برب العباد و کما فی روح البیان روی عن ابن عباس انه قال لما اهبط الله آدم
من الجنة قال له یا آدم اذهب فان لی بیتا وطف به واذکرنی عنده کما رایت الملائکة
الی قوله ثم ان الله امر ابراهیم ببناء بیت یذکر فیه الی قوله قالوا بنیت الکعبة عشر مراتب
بناء الملائکة والی قوله قال اسمعیل فقال السهیلی ان بناها لم یکن فی الدنیا الا خمس مرات الی
قوله فی الخبر النبوی هذا البیت خامس خمسة عشرة وکما فی البغوی فاسود من لمس الحیض
فی الجاهلیة وایضا فیه اول من بنی الکعبة آدم واندرس من الطوفان ثم اظهره الله
لابراهیم حتی بناه وکما فی الکبیر مر علیه الدهر بعد بناء ابراهیم فانهدم فبنته العمالقة ومر علیه
فبنته جرهم ومر علیه الدهر فبنته القریش ورسول الله صلعم یومئذ شباب آه وکما فی تفسیر ابن کثیر
ولم یرو عن معصوم ان البیت مبنیا قبل الخلیل آه۔

وصل ثالث ایضا اتباع رسول

اتباع رسول الله صلعم فرض لعینه وکفایه و واجب و سنت علی حسب مرتبت و موروث
در رسول خدا صلعم برهان قاطع و حجج ساطع ایصال بحق اند که اتباع نبینا صلعم سبب نجات
و فلاح و سعادت کونین و مخالفت شان موجب ضلالت دارین و شقاوت ثقلین و زوال
نعمت اسلام ست و اتباع سنت خیر الانام اتباع عینی آن فخر جن و بشر ست هر آنکه باعث
ضلالت و بدعت با اتباع سنت انکار می نماید و تهاونی کند محروم از شفاعت رسول خدا آن
بے راه رو خواهد بود و با اتباع سنت کیفیت اربعه حاصل میشود یعنی محبت بدل نیکوکاران
و خوف و خشیت دل فاسق و فاجر عائد میشود و کشایش رزق و شفقت فی الدارین لازم
اتباع سنت نبویست و بدون اتباع سنت خیر الانام دعوی محبت خیر الانام نبینا صلعم دعوای
محبت باطل و کذب محض و قویست و پیغمبر ما صلعم از جمیع مرسلین با اشرف و اکمل و افضل اند
نسبت با ذات پاک بر فیوضات شان با مرسلین دیگر چون نسبت اشرف با شریف و نسبت
اکمل با کامل و افضل با فاضل ست سه نی همین زیر لوای مصطفی مائیم و لیس + آدم و من دونه

نحوه: لوای مصطفے ست + شاہنشہ آن گداکہ بود خاک راہ او + از او بندگہ گرفتار مصطفے ست
این سینہ شاد کز غم او ساخت دل حزین + آن جان عزیز کز پے ایثار مصطفے ست + در
شب معراج با آدم و پیغمبر صاحب صلعم کہ تکرار شرافت ذاتی گردیدہ دران تکرار نبینا صلعم مشرف
از آدم عم شدند و آن قصہ مشہور لسنہ فی الکتب ست تکرارش غیر ضروری کما فی روح البیان
فاتباع الرسول عم فرض عین فی الفرائض العینیۃ وفرض کفایہ فی الفرض علی سبیل الکفایۃ و
واجب فی الواجب وسنۃ فی السنن وہکذا فمخالفتہ تزیل نعمۃ الاسلام فالنبی صلعم ہو الدلیل
طریق الحق ومخالفۃ الدلیل ضلالۃ الی قولہ قال صلعم من ضیع سنتی ای جعلہا ضایعۃ بعدم اتباعہا
حرمت علیہ شفاعتی وقال صلعم من حفظ اکرمہ اللہ تعالی باربع خصال المحبۃ فی قلوب البرار
والہیبۃ فی القلوب الفجرۃ والسعۃ فی الرزق والشفقۃ فی الدین فان امتہ من اتبعہ ولا تتبعہ
الا من اعرض عن الدنیا وکما فی اللاتحات فالاقتدار بالنبی صلعم قبول ما جاء بہ من الاحکام
والشرائع موردا الی الخلاص وکما فی روح البیان فعلی المؤمن ان یتبع سنۃ الرسول ویجتنب
عن کل ما ہو بدعۃ وضلالۃ آہ وکما فی شفاء قاضی عیاض وجب طاعۃ صلعم فاذا وجب الایمان
بہ وتصدیقہ فیما جاء بہ وجب طاعتہ لان ذلک مما اتی قال اللہ تعالی یا ایہا الذین آمنوا
اطیعوا اللہ ورسولہ آہ وکما فی نسیم الریاض فجعل طاعتہ ہی طاعۃ اللہ لانہ لا یامر الا بامرہ ولا
الا بنہیہ آہ وکما فی الانسان الکامل والباقون من الانبیاء والاولیاء الکمل صلعم فملحقون بہ
لحوق الکامل بالاکمل ومنتسبون الیہ انتساب الفاضل بالافضل آہ +

وصل در ابتغا ایضا صلواۃ

صلواۃ عبادت خاص ست کہ دران بتمامہ اظہار عبدیت خود کردن ست وباین عبادت
ہر قدر کہ اہتمام کردہ شود عین اہتمام واظہار عبدیت خود کردن ست سیمی ذکرہ مصلی ہرگاہ
بصلواۃ بیا شد اللہ رب العالمین بر رویش بوسہ رحمت میدہد کما فی الحجۃ البالغۃ فی الحدیث
اذا احدکم صلے فان اللہ قبل وجہہ وکما فی روح البیان فمن شرط العبودیۃ تفرد العبد لعبادۃ معبودہ
آہ وکما فی الانسان الکامل واما الصلواۃ فانہا عبادۃ عن وحدۃ الحق تعالی واقامتہا اشارۃ
الی اقامۃ ناموس الوحدنیۃ آہ +

وصل اتباع کتاب وسنت

بر طبق شریعت غرا از کتاب وسنت عمل نیکو ساخته از منهیات احتراز نمودن علت سعادت ابدیست
الله رب العالمین بلا جبر واکراه از غایت فضل وکرم خویش صورت مبادله برای آن عمل وعبادت
مقرر فرموده وآن مجازات گاه گاه بدنیا ویقینا بیوم القیامت است بافضال بی پایانی خویش عباد را
می فرماید وخواهد فرمود اگرچه در قرآن مجید مذکور است لقوله تعالی لیس للانسان الا ما سعی لیکن بخشایش
نامتناهی ایزد تعالی وتقدس است که بنده خود را بعوض کار فرموده ومنهی خویش عوض مناسب حال
عنایت می فرماید وصد احسان دیگر آن است که مجازات معصیت سزای مضاعف نمی فرماید
لقوله تعالی جزاء سیئة سیئة مثلها می بخشد نیکو عملی های ماموره بهر دو سرا مجازات عشر امثالها می بخشد
وهمچنان عنایات وکرم رسول الله صلعم آن است که گناه گاران کبائر امت خویش را بلا عوض بجز
عنایات واحسان بی پایان خود شفاعت خواهد فرمود لقوله علیه السلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی ودیگر رب کریم
از عمل صالح یکی نفع بدیگری می بخشد چنانچه از عمل صالح اولاد نفع آبا می گردد وپیوسته ملائک دعای مغفرت
زمینیان میکنند وازان نفع برای اهل زمین میرسد ونیز خداوند کریم بلا عمل غیر بنده خود را
چون خواهد مغفرت میکند واز عمل نیکوی آبا اولاد مؤمنین مغفور میشوند وبرای خفیه درجه از طرف
آبا جائز است واولاد درجه شان می شود چنانچه دین مدیونی کسی دیگر ادا کند ادا می شود واعمال وافعال
ان خیرا فخیر وان شرا فشر است مدار ترتب آثار آن همه کردار بر ایمان وکفر وشرک ونفاق است
ومجازات طاعت وعبادات مؤمن مجازات احسن ومرضیات ربانی است وجنت خوابگاه ایشان
خواهد شد وبعالم مثال ایشان نورانی شکل اند ومجازات سوء کفر وشرک ونفاق است ودوزخ
برای شان معد وبه نقصانی طاعت وعبادات نیز امید مغفرت مؤمن بر حضرت حق تعالی است
ع سالکان بی کشش دوست بجای نرسند + سالها گرچه درین راه تک وپوی کنند + عبادت
اهل ایمان چون آفتاب روشن میگردد وبهر چهار سوی عالم نورش لمعان میشود وعالم کبیر را نورانی
می سازد یار واغیار وخویش وبیگانه ازان نور مستفید میشوند ومعصیت چون شب تار است
ظلمت آن عالم را تیره وتار میگرداند وصدمه آن ظلمت کلفت انگیز معصیت خیز بیار واغیار
میرسد ع چون عمل نیکو بود گلها دمد + چونکه زشت آمد برویید خارها + گر بد وگر نیک باشد کار تو

هرچه کار می بدروی انجام کار + بعالم مثال صورت شان شکل زشت ونا پاک چون باشکال حیوانات
خسیس میشود ومعصیت تغیر صورت نیز ساخته کو باین امت تغیر صوری نمی شود تغیر قلبی لاحق
مے گردد العیاذ بالله اما این تغیر قلبی بدتغیر ست ومدار جمیع عبادات دینی منحصر بر محبت خالصه
ربانی ست اکثر مسلمان بمحبت اولاد وازداج واموال مشرک بشرک خفی میشوند لقوله تعالے
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ قد تم بیانه شاهد بران قصه ابراهیم
خلیل علیه السلام وابراهیم ادهم بلخ ست وبه بجاآوری هر قسم عبادات نافله یکبارگی ترک دنیا واجب نیست
ورنه آن عبادات هیچ کارآمدنی نیست واز نتیجه نیکوئی آن عبادات محروم می نصیب خواهد شد واگر
احدی بلا ترک دنیا صدسال نماز تهجد باخشوع وخضوع اداکند هیچ سودمند نخواهد شد شاهد بران
قصه استاذ ابوعلی دقاق با تاجر مرید شان ست بر عبارت عربی زیرین بیان آن قصه را اکتفا
کردم چون درد سر را طلای پا سودمی نمی کند ودست نجس آلوده را شستن دامن وآستین طاهر
نمی سازد واعضای مکلفه هشت گانه اند که بذریعه شان جزای ثواب وعقاب لاحق حال میشود
اعنی چشم وگوش ودهان ودست وپا وبطن وفرج وقلب وجهت بر عضو ازین اعضا عبادات و
تکلیفات جداگانه مقرر شرعی ست وحاصل اصول دین داری اینست که با تبلیغ کتاب
وسنت بعمل صالح حصول سعادت ابدی کند به هر مومن متقی این امر فرض لعینه ست کما
فی روح البیان فهو انه لیس للانسان الا ما سعی من طریق العدل والمجازات وله ان یجزیه بواحده
عشرا او اضعافا مضاعفة بطریق الفضل والطول لا علی سبیل البدل والجزاء وکما فی اسیلة الحکم
فان النجاة الاصلیة المودعة فی الکتاب والسنة بالعمل الصالح وهی النجاة بشرط المجازات
والمکافات فاما التی هی من غیر طریق المجازاة والمکافات فهی بطریق فضل الله الی قوله
قد فسرها رسول الله صلعم حیث قال ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی وکما فی روح البیان
ان الانسان انما ینتفع بدعاء غیره وهو انتفاع بعمل الغیر الی قوله وان الحج المفروض یسقط عن
المیت بحج ولیه عنه وکما فی اللمعات ان الانسان ینتفع بعمل غیره الی قوله فکان سعی الغیر بذلک
کانه سعیه وکما فی تاویلات النجمیة سعی الانسان فی طریق السلوک لا فی طریق التحقیق الی قوله
کلاهما من الله تعالی ~ اگر از جانب معشوق نباشد کششی + طلب عاشق بیچاره بجائی نرسد

وصل اتباع کتاب وسنت

بر طبق شریعت غرا از کتاب وسنت عمل نیکو ساخته از منهیات احتراز نمودن چنین سعادت ابدیست
الله رب العالمین بلا جبر واکراه از غایت فضل وکرم خویش صورت مبادله برای آن عمل وعبادت
مقرر فرموده وآن مجازات گاه گاه بدنیا ویقینا بیوم القیامت بافضال بی پایانی خویش عباد
می فرماید وخواهد فرمود اگرچه در قرآن مجید مذکورست لقوله تعالی لیس للانسان الا ما سعی لیکن بخشایش
ناتناهی ایزد تعالی وتقدس ست که بنده خود را بعوض کار فرموده ومنهی خویش عوض مناسب حال
عنایت می فرماید وصد احسان دیگر آن ست که مجازات معصیت سزای مضاعف نمی فرماید
لقوله تعالی جزاء سیئة سیئة مثلها می بخشد نیکو عملی های مامور بهر دو سرا مجازات عشر امثالها می بخشد
وهمچنان عنایات وکرم رسول الله صلعم آن ست که گناه گاران کبائر امت خویش را بلا عوض بمجرد
عنایات واحسان بی پایان خود شفاعت خواهد فرمود لقوله عم شفاعتی لاهل الکبائر من امتی ودیگر رب کریم
از عمل صالح یکی نفع بدیگری می بخشد چنانچه از عمل صالح اولاد نفع آبا می گردد وپیوسته ملائک دعای مغفرت
زمینیان میکنند وازان نفع برای اهل زمین میرسد ونیز خداوند کریم بلا عمل خیر بنده خود را
چون خواهد مغفرت میکند واز عمل نیکوئی آبا اولاد مؤمنین مغفور میشوند وبرای خفیه حج از طرف
آبا جائز ست وادای حج شان می شود چنانچه دین مدیونی کسی دیگر ادا کند ادا می شود اعمال وافعال
ان خیرا فخیرا وان شرا فشرا است مدار ترتب آثار آن همه کردار بر ایمان وکفر وشرک ونفاق ست
ومجازات طاعت وعبادات مؤمن مجازات احسن ومرضیات ربانی ست وجنت خوابگاه ایشان
خواهد شد وبعالم مثال ایشان نورانی شکل اند ومجازات سوء کفر وشرک ونفاق ست ودوزخ
برای شان معد وبه نقصانی طاعت وعبادات نیز امید مغفرت مؤمن بر حضرت حق تعالی ست
؎ سالکان بی کشش دوست بجای نرسند + سالها گرچه درین راه تگ وپوی کنند + عبادت
اهل ایمان چون آفتاب بروشن میگردد وبهر چار سوی عالم نورش لمعان میشود وعالم کبیر را نورانی
می سازد یار واغیار وخویش وبیگانه ازان نور مستفید میشوند ومعصیت چون شب تارست
ظلمت آن عالم را تیره وتار میگرداند وصدمه آن ظلمت کلفت انگیز معصیت خیز بیار واغیار
میرسد ؎ چون عمل نیکو بود گلها دمد + چونکه زشت آمد بروید خارها + گر بد وگر نیک باشد کار تو

هرچه کاره می بدرومی انجام کار * بعالم مثال صورت شان شکل زشت وناپاک چون اشکال حیوانات
خسیس میشود ومعصیت تغیر صورت نیز ساخته کو باین است تغیر صوری نمی شود تغیر قلبی لاحق
می گردد العیاذ بالله اما این تغیر قلبی بد تغیر ست ومدار جمیع عبادات دینی منحصر بر محبت خالصه
ربانی ست اکثر مسلمان بمحبت اولاد و ازدواج واموال مشرک بشرک خفی میشوند لقوله تعالی
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ قد تم بیانه شاهد بران قصه ابراهیم
خلیل عم وابراهیم ادهم بلخی ست وبه بجاآوری هر قسم عبادات نافله یکبارگی ترک دنیا واجب دیگر نیست
ورنه آن عبادات هیچ کار آمدنی نیست واز نتیجه نیکوئی آن عبادات محروم می نصیب خواهد شد واگر
احدی بلا ترک دنیا صد سال نماز تهجد با خشوع وخضوع ادا کند هیچ سود مند نخواهد شد شاهد بران
قصه استاذ ابو علی دقاق با تاجر مرید شان ست بر عبارت عربی زیرین بیان آن قصه را اکتفا
کردم چون در دسر را طلای پا سودی نمی کند ودست نجس آلوده را شستن دامن وآستین طاهر
نمی سازد واعضای مکلفه هشت گانه اند که بذریعه شان جزای ثواب وعقاب لاحق حال میشود
یعنی چشم وگوش ودهان ودست وپا وبطن وفرج وقلب وجبت بر عضوی ازین اعضا عبادات و
تکلیفات جدا گانه جدا گانه مقرر شرعی ست وحاصل اصول دین داری اینست که با تباع کتاب
وسنت بعمل صالح حصول سعادت ابدی کند به هر مؤمن متقی این امر فرض لعینه ست کما
فی روح البیان فهو انه لیس للانسان الا ما سعی من طریق العدل والمجازات وله ان یجزیه بواحده
عشر او اضعافا مضاعفة بطریق الفضل والطول لا علی سبیل البدل والجزاء وکما فی اسئلة الحکم
فان النجاة الاصلیة المودعة فی الکتاب والسنة بالعمل الصالح وهی النجاة بشرط المجازات
والمکافات فاما التی هی من غیر طریق المجازاة والمکافات فهی بطریق فضل الله الی قوله
قد فسرها رسول الله صلعم حیث قال ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی وکما فی روح البیان
ان الانسان انما ینتفع بدعاء غیره وهو انتفاع بعمل الغیر الی قوله وان الحج المفروض یسقط عن
المیت بحج ولیه عنه وکما فی اللمعات ان الانسان ینتفع بعمل غیره الی قوله فکان سعی الغیر لذلک
کانه سعیه وکما فی تاویلات النجمیه سعی الانسان فی طریق السلوک لا فی طریق التحقیق الی قوله
کلاهما من الله تعالی شعر اگر از جانب معشوق نباشد کششی * طلب عاشق بیچاره بجائی نرسد

اولما فی روح البیان فالطاعة کالشمس المنیرة تنتشر انوارها فی الافاق فکذا الطاعة تسری برکاتها
الی الاقطار فهی من تاثیرات لطفه تعالی والمعصیة کاللیلة المظلمة فکما ان اللیلة تحیط ظلمتها
بالجوانب فکذا المعصیة تتفرق شاٰمتها الی الاقارب والاجانب فهی من تاثیرات قهره تعالی
وایضا فیه اعلم ان الله تعالی یغیر بشوم المعصیة اشیاء کثیرة وایضا فیه وعدد الاعضاء المکلفة
ثمانیة وهی العین والاذن واللسان والید والبطن والفرج والرجل والقلب فعلی کل واحد
من هذه الاعضاء تکلیف بحقه من انواع احکام الشریعة او افعال المحمدة وایضا فیه ینبغی للمؤمن
ان یسارع الی طریق التقوی واحیاء سنة خیر الوری وفی الحدیث من احیی سنتی فقد احیانی
ومن احیانی فقد احبنی ومن احبنی کان معی فی الجنة وکما فی تاویلات النجمیة اعلم ان المهدی
هو الذی ترک الدنیا والعادة ثم یعمل بوظائف الطاعة والعبادة لا من اتبع کل ما یهواه
وخلط هواه بهداه حکی انه کان لشیخ الاستاذ ابی علی دقاق مرید تاجر متمول فمرض یوما فعاده
الشیخ وسئل منه سبب علته فقال التاجر قمت هذه اللیلة بصلوة التهجد فلما اردت الوضوء
بدأ لی من ظهری حرارة فاشتد امری حتی صرت محموما فقال الشیخ لا تفعل فعلا فضولیا ولا ینفعک
التهجد مادام لم تهجر دنیاک یخرج محبتها من قلبک فلا یلیق لک اولا هو ذا ثم الاشتغال بوظائف
النوافل فمن کان به اذی من راسه من صداع لا یسکن المه بالطلاء علی الرجل ومن نجست
یده لا یجد الطهارة بغسل ذیله وکمه اه

وصل بیان مجازات

جزای اعمال حسنه وسیه که خدای کریم مر بندهٔ خویش را بر منهاج عادلانه فضلا وکرما لا جبرا
وقهرا که عنایت مے فرماید بر دو قسم ست دنیوی واخروی ودرین سرا چه تکلیف مؤمن را جزا
یا مبتلای امراض وغیره صعوبات از جرائم صغائر پاک وصاف وبے عیب مے فرماید وامراض
وصدقات وخیرات وحسنات مؤمنین مکفر سیات صغائر مؤمنین ست از حدیث شریف نبوی
ثابت ومتحقق لقوله عم ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه حط الله به سیاته کما تحط
الشجرة ورقها وان الصدقة مکفرات للسیآت وانما الامراض لیذهبن السیات وجزای احسن
عبادات وطاعات وعمل مرضات ومامورات رب بے نیاز که خالصة لوجه ست باین تنکنای

دنیاے فانی دادن معمول ربانی نیست ونیز داده نمی شود در فنای قیامت ایزد تعالی وتقدس
جزای اعمال نیکوکاران وزهاد وعباد ومتقی ومصلی علی حسب ترتیب الوصال والتقرب عشر
امثالها بازابدبران عنایت ومرحمت فرمودن وعده واثق بقرآن مجید بیان فرموده چه دنیا
خاکستان وون زبون جای تنگ وتاریک فانی ظرف انعامات باقی ربانی شدن نمی تواند و
این سرای تکلیف مؤمنین ست وبجای راحت وتسکین ازان خداوند کریم عنایت جزاے
نیکوکاران بقیامت منظور فرموده واین سرای سرور که ساعتی عیش غصه سالی چند + دیا
دارغرور که ثمار بحت تجادهم سرانجامش ذلت وندامت ونادانی وآخر کارش پریشانی وصعوبت
وخاک افشانی هاست زندان حسرتکده مؤمنان وجنت آرامگاه کافران ست لقوله علیه السلام الدنیا
سجن المؤمنین وجنة الکافرین لاجرم اوتعالی جلشانه مؤمنین را برو ستخیر بانعام مجازات
حسنه واکرام مبادله محنتانه در نواخته سرخ رو وشادان وفرحان وکفار را آن زارعه رسوم المعصیت
عذاب حیران وبدیده وری سرخ روی مؤمنان حسرت کنان وبرکردار خود نالان وبه تب وتعب
بار موصد جهنم غلطان وپریشان خواهد فرمود لما فی روح البیان فان الحکمة الالهیة اقتضت
النشاة الصوریة للجزاء والمکافات وایصال المؤمنین بالتدریج کمالهم اللائق بهم ولو اراد
التعجیل اجورهم فی هذه الدنیا لضاقت الدنیا باجر واحد منهم والیضا فیه وانما لم یکن الدنیا دار المجازاة
لضیقها والیضا فیه اعلم ان المجازات لا یسعها دار التکلیف فلا بد من دار آخر الایصال الیها الا
بالموت والنشور ولما فی المدارک وقیل ضحک المؤمن فی العقبی بالمواهب البکاء فی الدنیا بالنوائب

وصل بیان امتحان مؤمنین بابتلای نکبات

خداوند کریم بسا اوقات امتحانا مؤمنین را بنکبات وبلیات دنیوی بتلای فرماید که بصبر و
شکیبائی وشکرگزاری مؤمنین را جزای حسنات مضاعف در مضاعف عنایت خواهد فرمود
بلکه مؤمنین ثابت قدم حقیقی را پیوسته بآفات جسمانی ومالی وبزلات دنیوی ابتلاے
فرموده امتحان کمال ایمان می سازد که موجب نتیجه نقص وکمال ایمان بنده حلقه بگوش
خویش را جزای مناسب حال حسن واحسن خواهد بخشد چه بذریعه امتحان حال جید وردی وکا
وکاسد ظاهر وباطن بدید ار میگردد لقولهم عند الامتحان یکرم الرجل ویهان چون یوسف ویعقوب

علیهما السلام باند کی قصور اتان دو پدر و پسر مبتلی بعذاب دنیوی شدند که قصهٔ زندان یوسف
عم وحال مصیبت زدگی فراق یعقوب عم مشهور السنه ست و ایوب عم امتحاناً و کرامةً بابتلای
تپ و تعب ضعف جسمانی مبتلا می شده بصبر و شکیبائی علم بربالای کونین برزند حکایات شان
عیز برزبان هر صغیر و کبیر ست و اکثر اوقات مؤمنین بطعن و لعن و غیبت شکایت و بغض و حسد
و کلفات کفار و فجار و فساق مبتلا می باشند و این همه اذی مؤمنین زاد الآخرة مؤمنین ست
مؤمنین را ازان دلتنگ بودن مناسب نیست چه بعوض این همه نکبات صوری و موت
و سود ظاهر موجب و متحقق کرامات و انعامات ابدی معنوی خواهد شد چون عدو انبیا علیهم
کفار و منافق و مشرک اند بر نهج آن عدو ورثه انبیا نیز فساق و فجار و دنیادار بوده اند و
بعض اوقات حسب درخواست و مناجات مؤمنین جزای اعمال حسنه شان برحسب حال
وقت شان داده می شود چون صلوة استسقا و غیرهم و ورای آن بقیامت ثواب مضاعف
آن نیز الله کریم از فضل عظیم خود عنایت خواهد فرمود ے چون ترا اندر حریم قرب خود ره
داد شاه + از نفیر پرده دار طعن و زبان غم مخور + کما فی روح البیان فیا ایها الصلحاء
ان الاشرار یتسلطون علی الاخیار بالطعن و قصد الاضرار لاکن المتقی فی حصن الله الملک
الجبار ے عاشقان را گر در آتش می پسند لطف دوست + تنگ چشمم گر نظر در چشمهٔ کوثر کنم +
ولما فی تاویلات النجمیة واما التعجیل فمثل ما نزل بیوسف عم من اللبث فی السجن بالهم الذی هم به
الی قوله ان سبب ابتلاء یعقوب عم انه ذبح عجلا بین یدی امه والی قوله واما الامتحان فمثل ما نزل
بایوب عم قال الله تعالی انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب ولما فی الحجة البالغة و مما کان
حکم النظام اوجب من حکم الاعمال فیستدرج بالفاجر و یضیق علی الصالح فی الظاهر و یصرف
التضییق الی کسر بهیمیته آه +

وصل بیان مجازات حسنات کفار و منافق و غیرهم

بعوض حسنات و صدقات مشرک و منافق و کفار و فساق و فجار را الله رب العالمین بحکم مشیت
عادلانه باین دنیای فانی باز دیاد جاه و حشمت و مال و مکنت و رنگ و دول و شوکت و ترقیات
آل و اولاد و حشمت و صولت جزای عمل بادشان می دهد چه دنیا جای آرام و عیش و عشرت

انان ست و یوم القیامت سزای تکلیف و رنج و محنت و مشقت شان بوده است و بحدیث
شریف آمده که الا ان الفجار یعجل لهم الحسنات فی الدنیا و لما فی الحجة البالغة ان الحق لا یدع عاصیا
الا یجازیه فی الدنیا مع رعایته ذلک النظام اذا ابدت الاسباب عن تتمة و تعذیبه بسبب الاعمال
الصالحة و عذاب بسبب الاعمال الفاجرة و لما فی معالم التنزیل البغوی لیس للکافر من خیر
عمل هو مثاب علیه فی الدنیا و لا یبقی له فی الآخرة خیر آه منه

پرتو یازدهم — در بیان وضو و تیمم و غسل

وضو و تیمم و غسل را شرعاً طهارت می نامند و طهارت لغة بمعنی لطافت و پاکیست بخلاف نجاست
و طهور بضم طا بمعنی مصدری آمده و هم بمعنی شئی که شئی ثانی را پاک میکند آمده و فقها ازنجاست
حکمی و حقیقی بخوبی پاک شدن را طهارت میگویند و وضو بفتح واو بمعنی آب ست و بضم واو بمعنی مصدر
معروف ست و لما فی الچلپی الطهارة لغة اللطافة یقابله الدنس و شرعا زالة النجاسة الحقیقیة الحدث عن
البدن و الثوب و المکان و الحکمة هی الحدث الاصغر و الاکبر بالوضوء و الغسل و التیمم ان عدم الماء
و لما فی فتاوی سراجیه قال رض الوضوء من الوضاءة و هی النظافة و الحسن و لما فی جامع الرموز
و هو فی اللغة اسم من الوضوء الی قوله فی الشریعة نظافة مخصوصة آه

وصل بیان دو قسم طهارت یعنی حسی و معنوی

طهارت بر دو قسم ست حسی و معنوی طهارت نفس و عقل و سر و غیرهم ست و لطافت از اخلاق
مذمومه نامرضیه ناستوده طهارت نفس ست و صفای از خیالات و وهم فاسده طهارت
عقل ست ماسوی الله بدل و جان دادن و دل از نجاست مس ماسوی الله طیب و
طاهر ساختن طهارت سر سیت و طهارت صدر رجاء و قناعت ست و حیاء و هیبت از
خدای تعالی داشتن طهارت روحانی و عفت از غذای حرام و شبه پاک نموده اکل حلال طهارت
باطن و ترک شهوات و انانه و نفس طهارت بدن ورع و اجتهاد طهارت دستان و ذکر الله العالمین
و مداومت باستغفار طهارت لسان بوده ست کما صرح فی لطائف اشرفی و فتوحات مکی فلینظر
فیه ابا استعاده مظهر طهارت مرقومه زیرین ست و جهت هر عضو از اعضای متعینه شرعیه طهارت
ظاهر ست و معنوی طهارت معنوی اجتناب و کف از عادات طبعی شهوانی و آبای و حیوانی

از مقتضات معاصی ست و طهارات ظاهر نهج مقرره شارع ست یعنی مذکره بدون طهارت باطن
اعضا طهارت ظاهر اعضا هیچ کار آمد نیست و بی سود محض ست ضوابط و شرائط که جهت وضو شارع
مقرر فرموده بر بحسه آن عمل شدن بر ضرور در نه وضو و غسل کار آمد طهارت نیست و کامل الوجود
نمیشود لقوله عم هذا وضوء لا یقبل الصلواة الا به آه تجس و ناپاکی بر دو قسم ست رجس و دنس رجس
ناپاکی باطن چون کینه حسد بغض و عیب و تهمت و دنس ناپاکی ظاهر ست چون جماع و احتلام
حیض و نفاس و بول و براز ست و خبث را بر نجاست باطن حمل میکنند گو بر ظاهر نیز محمول ست
و تجس و ناپاکی بر ظاهر قیاس میکنند گو شمول ناپاکی باطن ست نجاست ظاهر بر دو نوع ست
صغری و کبری با زاله نجاست صغری شارع وضو و تیمم مقرر فرموده و بدفع نجاست کبرے
غسل و تیمم موضوع ست بی مدد قوای شهوانی و سبقات جسمانی و بی سرایت نفس اماره و
شیاطین جن و انس و بی انفعال کامله قوای جسمانی و لعادت و باقتضای عادات طبعے
فضلات بدنی که اخراج میگردد آن نجاست را نجاست صغری مینامند با زاله و لطافت آن
صرف وضو و تیمم کافیست و افعالیکه بقوت شدید بهمیت و حیثیات عتیده شهوانیه و بد ستکاری
شیاطین جن و انس از انسان سر زد میگردد و آن خبث و دنس قلب و همگان وجود ظاهر را
ناپاک و غلیظ میکنند نامش نجاست کبری ست به تطهیر آن نجاست خباثت غسل جملگی وجود
و تیمم شارع ترویج فرموده موضوع مطهر این طهارات شرعی آب پاک و خاک صعید ست و بعید فهم
بتبید اختلاف علما ست به بقاء وضو اول ثانی و ضوء اعنی وضو بر وضو بخود یک عبادت مستقله
بوده ست کما قال عم الوضوء علی الوضوء نور علی نور و باد ای عبادات مستقله مفروضه این
وضو شرط او ست که بلا وضو نماز نمیشود و عبادت حافن و حاقن نیز قبل استنجا صحیح نبوده ست
و این طهارت بر دو گونه ست عامه و خاصه عامه غسل از نجاسات کبری ست خاصه وضو
و تیمم و مسح بعض اعضای و جزئیست ســـه فی کل طور له آیته + تدل علی انه مفتقر + و نتیجه این
طهارت صغری و کبری حصول معراج حضوری و تقرب حضرت او تعالی جلشانه و عادت طبعی عموماً
بران ست که چون احدی در دربار مولای خود با خسروان وقت رفتن گیرد با لطافت بدنی
و طهارت جسمانی بهمه تن صفای ظاهر و باطن و با جامهٔ امتیازی تعظیمی ظاهر میرود و بلا خیال

امر شرعیے لحاظ بعبادت طبعی انسانی کہ بی سوان روح روحانی و مومن حقانی اند بان وارستہ
حالان لازم و بیداری واز ضروریات ایمانی و واجبہ افتادہ کہ ہرگاہ از خواب غفلت ناسوتی بیدار
و مرید و دربار حضرت کردگار شوند نخستین چہرۂ خود کہ توجہ بسوی زن و فرزند و مال اموال و
دنیاوی پیر زال پید اشتہ و رخسارش از ان گرد و غبار معصیت پلساخت از ان آن چہرۂ
نجس الوجہ ہوسے را آب توبہ و استغفار علی سبیل التوالی بمرات ثلاث شمار شست و شو سے
نماید ثم بحکم شرع ظاہر بران رخسارات ظاہر باشند طیب کند تا بو نور معراج و ہکارۂ حضور
منظہر جمالی آفرید گار و قابل توجہ رب بی نیاز تا نزخسار شدن تواند و نیز ہر دو دست کہ بتمسک
علائق دارین مدلس و خبیث شدہ بود از طہارت تازہ ظاہر و باطن طیب کند تا قابل تحریمہ
حضرت حق ذو الجلال و شایستہ خدمت دست درازی مناجات بارگاہ حضرت لایزال شدن
بتمکن و رئیس الاعضا سر کہ از تجبیر غبار معصیت زای خبث دنیوی مغفور گردیدہ آب شفا
رضا و صفا بر نہج شرعی مسح سازند تا قابل سجدہ و سزاوار سر افگندن و سر نہادن حضرت
واہب العطایا شدن تواند لقولہ تعالی زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّہَوَاتِ الی آخر الآیہ آلودگی لوث
دنیا کہ ام الخبائث و انجس النجاسات ست وجود انسانی را تمام مغلیظ و ناپاک می کنند
اولا بآب تقوی و پرہیزگاری غسل ہمہ تن باطن نمودہ با آب صفا صفای تن بسازند
تا مستحق حصول معراج حضرت کبریای شدن بتمکین لقولہم وجودک ذنب لا یقاس بہ ذنب ای
پندار خودی آلودۂ خود را پاک سازند کہ این طہارت سالکہ راہ را نمازی می کند و از طہارت
صغری و کبری ادای صلوۃ مفروضہ مقصود و صلوۃ معراج المؤمنین ست لقولہ عم الصلوۃ
معراج المؤمنین و فرضیت صلوۃ بر عاقل بالغ حد حلم ست و غسل و وضو و تیمم نیز بران عقلا
بلغا واجب از اوامر و نواہی و اسرار ربانی واقف کار و از لمعات نفس و شیاطین جن و
انس ہوشیار عاقل اند ورنہ جاہل گو ہزار علوم ہر انواع و صد ہزار عقل عقولانی دانستہ و
داشتہ باشند و تمیز حمد و کعبہ صمدانی و معرفت اسرار ربانی بالغ حد حلم اند ورنہ پیر صد سالہ
سر نابالغ شرعی اند فہم تحقیق و تدقیق و امر اینجا ضروریست اولا قولہ تعالی اذا قمتم الی الصلوۃ
فَاغْسِلُوا وجوہکم الی آخر الآیہ آیہ فرضیت وضو ست کہ در مدینہ منورہ محترمہ نازل شدہ

و مورد فرضیت صلوٰة خمسه مکه معظمه محتشمه است باتفاق علمای فریقین متحقق که این آیت وضو
بعد نزول فرضیت صلواة نازل گردیده و این آیت وضو اینست نخستین فرضیت وضو نیست
وقتیکه صلواة خمسه مفروض شد بتعلیم جبریل عم و بر طبق وحی غیر متلو نبینا صلعم وضو را مقرره
شرعی نموده بودند و فرمودند که نماز بدون این وضو صحیح و جائز نمی شود برای ما و امت ما این وضو
ساخته ما فرض شد و نیز انبیای ما سلف برین فطرة وضو می کردند شریعت من قبلنا برای ما
مشروع و مفروض شده و هیئت ترکیبی این وضو و صورت و کیفیت آن در کتب فقه بالتصریح
مندرج ست و بکم و بیشی صورت و کیفیت این وضو وضو صحیح نخواهد شد و بدان وضو افراط تفریط
نماز ناجائز خواهد شد و از منطوق الفاظ متبرکه قرانی و فحوای ظاهر عبادت آیت کریمه ربانی
صراحت ناشی ست که بهر نماز فرض وقتی وضو جداگانه فرض شد نبینا صلعم نیز سویه
بهر نماز وضو جدید میفرمودند لیکن یوم الفتح غزوه مرتسع حضرت ما صلعم بیک وضو صلواة خمسه
ادا فرمودند و بسوال حضرت فاروق اکبر سرور کائنات ما صلعم فرمود که امر آیه وضو امر مندوبست
و محدث را بهر نماز وضو کردن فرض ست گو بحدیث نبوی رد قرآن مجید نمیشود اما تفسیر ست
و تشریح و از احادیث معتبره کثیره مستنبط که برای هر نماز وضو جدید کردن افضل و احسن و نوراً
علی نور ست و هر روز در جریده اعمال کرام کاتبین برای وضو علی الوضو عشر حسنات می نگارند
از ان محروم ماندن چه ضرور و براسه وضو علی الوضو یک عمل حسنه مستقله میشود هم از اتباع
نظام اتیه حسنه پس پای ها بعید از شان عبدیت ست گو نبینا صلعم مصلحة للوقت و تیسیر
للعوام از احسان و فضل بی پایان خودش آن فخر انس و جان حکمی جدید بران حکم جدید جاری
فرموده و فقها نیز جهت عوام مومنین آن تیسر را رواجی در داده اند فی التحقیق وضو بترید
و تطهیر و تنظیف بدن انسانی و مداومت بر طهارت شیوه نیکمردان ست اگر مرضی مضر نباشد

لما فی شرح الوقایة قد رایت فی کتبهم الاستدلال بقوله عم هذا وضوء لا یقبل الصلواة الا به
ولما فی حلبی و ان الایة النازلة فی الوضوء مدنیة اجماعا و فرضت الصلوة بمکة الی قوله جواز
ثبوت الوضوء بالوحی الغیر المتلو الی قوله کما یدل علیه ما روی عن عم حین توضأ ثلاثا ثلاثا
وقال هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی فمن زاد علی هذا او نقص فقد تعدی وظلم ولما

فی الدر المختار اجمع اهل السیر ان الوضوء والغسل فرضا بمکة مع فرض الصلوٰة بتعلیم جبریل علیه السلام وانه علیه السلام لم یصل قط الا بوضوء بل هو شریعة من قبلنا وایضا فیه فی حدیث الوضوء علی الوضوء نور علی نور وکما فی تفسیر احمدی فعلم ان الوضوء یغفر الذنوب وکما فی البغوی عن ابن عمر ان النبی صلعم قال من توضا علی طهر کتب الله عشر حسنات وایضا فیه ظاهر الآیة یوجب الوضوء علی کل قائم الی الصلوٰة وان لم یکن محدثا والاجماع علی خلافه لما روی انه صلعم صلی الخمس بوضوء واحد یوم الفتح آه وکما فی فتح القدیر شرع فی غزوة ا لمریسیع آه وکما فی روح البیان الطهارة عشر طهارات الفواد الی قوله وطهارة اللسان الذکر والاستغفار آه ؎ چون طهارت نبود کعبه وبتخانه یکی ست

نبود خیر دران خانه که عفت نبود *

وصل بیان حکمت غامضه و اسرار طهارت

علمای دین وحکمای شرع متین بیان حکمت غامضه رب العالمین درموز مرموزه احکم الحاکمین بخصوص غسل ومسح اعضای متعینه مؤمنین باداء صلوٰة مفروضه وعبادت محضه موقنین بیانات متین وتوجیهات حسین بیان کرده اند که تفصیلات آن در فتوحات مکی ولمعات وتاویلات نجمیه ومثنوی مولوی معنوی ولاسحات البرقیات وغیرهم فی کتب اکابر بذه الفن منقوش ست من کان له مزید التحقیق والتدقیق فلیطالع ثم دباین ارجوزه مختصره انموذجا بکدی از لب لباب قیل وقال آن استاذ دا ولو الالباب مکتوب گردیده آن اینست که آدم علیه السلام باغوای شیطان حتی از جای اقامت خویشتن ها بنظر شهوت توجه سوی شجر بالغه خود با در رسیدند وحوا بجسارت سوء ناقصه ناتمام خود ش ثمر شجر مانعه را از جایش دشکست سنگین بود همان از ان شجر خون جاری شد وچکیدن در گرفت ثم هر دوان ثمر ذائقه کرد از مسرت ولذت ذائقه آن ثمر خوش خوش دستان خود را بسر بر داشتند رقصیدند همان حضرت منتقم حقیقی بجلوه جلالی ومظهر قهاری صدا در داد وندای کرد که یا آدم باین همت دلیرانه سوی تو هر چار اعضای متصرفه بخبث افتاد وقلب تو پاک گشت هر وقت از اوقات خمسه به بساط قرب صمدیت ومعراج احدیت بابدون تطهیر این اعضای اربعه ظاهر تو واولاد ترا جای نیافتن ووداصل شدن ممکن نیست دیا حوا تو از درخت ممنوعه ما خون بر آوردی از دختران تو تا قیامت بچکند

معدود و محدود و با جرای خون شان که بهار این خون خواهم گرفت از اول تا آخر ایام معدود دختران
تو تا پاک و طاهر محض خواهد بود بدون تطهیر تامه محل خون شان نماز و روزه و عبادت از انسان
صحیح نخواهد شد و برای آن ثم تطهیر آن اعضای اربعه ظاهر شان چون آدم و پسران شان
هر دختران تو واجب گردیده که هر آن بدر بار قرب با وصل شدن ممکن نیست تا قیامت این
حکم نافذ خواهد بود بسبب مسح سر بسر می آید کما فی روح البیان والحکمة فی تخصیص هذه
الاعضاء الاربعة فی الوضوء ان آدم علیه السلام لما توجه الی الشجرة بالوجه وتناولها بالید ومشی بها بالرجل
ووضع یده علی راسه امر بغسل هذه الاعضاء لتکفیر الخطایا وقد جاء فی الحدیث ان العبد اذا غسل
خرجت خطایاه سه ماه ماندم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق * چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

وصل در بیان اسباب عامهٔ غسل وجه

اسباب عامهٔ غسل آن اعضای معینه شرعی است که مؤمن موقن از خواب غفلت تا سن سفید
تا بینا گردد برو لازم و متحتم است که وجه ظاهر و باطن از لوث حوادث دنیوی چون نجس نگین است
آن را بمرات ثلاثه غسل و هر وجه باطن که دل مؤمنین است دل را آب طاهر مطهر علم نافع توحید
نخستین شسته دل را پاک کند و بطهارت قلبی جز آب علم نافع مطهری دیگر نیست لقوله علیه السلام طلب العلم
فریضة لکل مسلم ومسلمة و با آب صاف طاهر وجه ظاهر را طاهر کند خداوند کریم میفرماید که ای
مؤمنین وقت اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم شما در رسیده و بر شما شستن وجه ظاهر و باطن
فرض لعینه گردیده تا شما هر دو روی خویش را از دنس و خبث و آلودگی های ناپاکی طیب و طاهر
نخواهی ساخت قابل توجه عنایت و شفقت بنا بر خداوندی و سزاوار دیدار رحمت نخواهی شد
از نجس و رجس حب دنیا و آلودگی لوث خبث دنیوی رخ خود شستن و طاهر کردن طهارت است
در نه سه مرتبه سیاه ای بر رخ خود فائده نمی دهد و طهارت حقیقی نمی شود کو بر او کار شدن را نیز
توقع ضعیف بوده است و حب دنیا ام الخبائث دنیا و معصیات کبیره است کما فی اللمعات
وغسل الوجه اشارة الی طهارة وجه همتک عن دنس ظلمة حب الدنیا فانه رأس کل خطیئة آه

وصل بیان سر غسل یدین

هر دو دستان تا بر ارفق شستن فرض گردیده زیرا چه آن دستان بقوت ممنوعه خداوند کریم

یعنی قوت ماسکه و دافعه و سالبه و جاذبه بالکل مواد جسمانی حیوانی متصرف میگردد و از چاه ولی دیگر
شیطان جن و انس بالکل قدورات و نس دست گرفته و آلوده بنجس میشود سیلان یا غیاب تا اثر آن
نجاسات تا بمرافق رسیدن تمکین ازان واجب لفتاده که مومنین دستان خود را تا بمرافق بمرات
ثلاث بشست و شوی ظاهر و باطن طاهر کنند که تا دست بسته بدربار حضرت آفریدگار حاضر شده
تحریمه بندگی بجا آوردن توانند شاید با این بجا آوری نفس قبول پذیرفتن تواند ورنه با ناپاکی
ظاهر و باطن بآن دربار واقف اسرار نهان و آشکار حاضر شدن بی ادبی محض است غسل باطن
دستان از آب کرم وجود و سخاوت و ایثار و ادای امانت است غسل ظاهر از آب طاهر است و
کما فی فتوحات مکی فغسل الیدین بالکرم والجود والسخا الی آخره ؎ بدگستاخی کسوف آفتاب
شد عزازیلی زجرأت رد باب + بی ادب تنها نه خود را کرد بد + بلکه آتش در همه آفاق زد +

وصل بیان وجه طهارت اعضای اربعه

از آیه کریمه اذا قمتم الی الصلوة مستفاد که طهارت چار عضو خاص مشروع گردیده و بدان طهارت است
شستن اعضای ثلاثه و مسح سر حکم نافذ شد ازان است که سر رئیس اعضای بدنی انسانی است
که سر را بعربی راس میگویند مشتق از ریاست است و مسح سر منتهی بر حکمت نامعلوم موده خداوند
این است که عقل پس کیفیات مودعه انسان است و محل عقل برده یا فوخیه سر است و همین معنی نیز
سبب خاص ریاست پیدا است و نیز بر هر کس آشکاره است که گرمی یا سردی که بر قلب
وارد میگردد و بخاران حرارت صعود ابر سر تغییر نموده سر را بی سر و سامان انتظامی می سازد گاه گاه
درد سر با برسام یا سرسام ازان تغییر پیدا میکند علاج آن وقت تبرید و تدهین و تکمید مناسب حال
واقع میگردد بران نمط صدمات معصیات چون موذی قلب میشود صدمات آن سودای معصیت
شقی قلبی تا بسر تغییری نموده سراسر سام ناپاکی نجس آلوده می سازد بدار وی آن شارع تدهین
و تکمید مسح مقرر فرموده فرض گردیده و اگر روزانه پنج بار بکرات نامیدان شستن سر واجب میگردید
تا خوف وقوع انواع مرض مهلک بود و خراب شدن پوشاک بر وفق الاتفاق می شد لذلک الله
رب العالمین فضلا و کرما مسح مقرر فرموده که خوفی ازان بیم های بالا هیچ مد نظر نباشد و سر
حامل نجاست و فاعل و نس علی وجه احسن نیست مسح دست ترش کافی طهارت است گو بمقدار

مسح علما رفقه حسب مذہب خود ہا اختلاف ہا کرده اند بکتب مذہبی شان آن ہمه کوائف بالتفصیل
مرقوم ست ولما فی فتوحات مکی ولکان الراس اقرب عضو البدن الی الحق لمناسبة الفوق کم
له شرف آخر بالمعنی الذی راس به علی اجزاء البدن کلها الی قوله ولما کان الراس محلا لجمیع القوی
الظاہرة والباطنة آه ✤

وصل بیان شستن دپا

پای که عضو ثالث شستن ست آن عضویست که در که مساجد ومقابر انبیاء وصلحای
ثابت قدم در یوم الزحف در جهان میباشد با بودگی نجاست ظاہر وباطن شستن ست
ضرورت آن پا واجب افتاده وحین ارتکاب کدامی معصیت غالبا این عضو اول مستعمل میشود
اولین ازین اعضا نفع گرفتن میشود تا طہارت او نیز لازم الوقت افتاده وطہارت باطن
او کف از مشی مرح ست وہر گاه پا خف پوش می باشد مسح بالای خف کافی طہارتست
ومزیل نجاست لما فی فتوحات مکی اعلم ان السعی الی الجماعات وکثرة الخطا الی المساجد
والثبات یوم الزحف فلیکن طہارة رجلیک بما ذکرناه وامثاله ولا تمش بالنمیمة بین الناس
قال تعالی لا تمش فی الارض مرحا واقصد فی مشیک آه وبیان سنن وواجبات ومستحبات
وطریقهٔ عمل وضو بکتب فقه بالتفصیل مرقوم ست فلینظر فیه وآن ہمه افعال خالی از حکمت
شارع نیست ولا یلیق ذکره فی ہذه المختصر فلیطالع تمه ✤

وصل بیان سبب غسل

افعالیکه باقتضای قوای بہیمی حیوانی ومقتضای قوت شہوانی شیطانی که از انسان بہیمیه
وجبلهٔ جبلی انسان سرزد می گردد آن جمله افعال افعال نا مرضیه ربانی ست آن افعال
نامحموده چون قلب را ناپاک میکند ہمچنان ظاہر بدن را نیز ناپاک می سازد واب روان
چشم تر وآه زاری نیم شبی دل سوزان وآب توبه واستغفار بحقیقت مطہر دل وغسل حقیقی
قلبی ست ظاہر طاہر بغسل بدنی آب صاف طاہر مطہر ست وافعال ناشایسته بر دو گونه ست
اولا سریع الانفعال وسریع الفرح وثانیا بطی الانفعال وبطی الفرح سریع الانفعال والفرح چون
جماع وطی وحیض ونفاس واحتلام وغیرہم وبطی الانفعال والفرح چون بغض وکبر وحسد و

غیبت وتہمت قسم ثانی را وجودی صوری نیست وبظاہر بدن چیزی علامت حسی ازان پیدا
نمی شود ازان غسل باطن از آب توبہ واستغفار کافی نیست نشان وعلامت اول بظاہر بدن
موجود ومحسوس ست ازان خبابت جنب غسل ظاہر وباطن فرض ست وواجب وغسل ظاہر
بآب طاہر ست کفار بحالت جنابت مندمجہ قسم اول غسل نمی کنند بخلاف آن بمذہب سبب
جماعت غسل فرض شد فآدم عم وحوا ازشجر بالغۃ الاکل خوردند از گرمی نشاط آن تغذی ہر دو را عرق
آمد وجملہ بدن ہر دو غریق از عرق شد گرمی آن ناشتہ تا بفرق در رسید زاید بران مسرت نوجہ
ہر دو را بآن خوردن حاصل گشت ہمان مسرت ولذت ست کہ اولادشان را بجماع حاصل میگردد
وآن ہر دو را نیز حاصل بود چون آن عرق از گرمی مجربانہ خبث بود در جمیع اعضای بدنی آن ہر دو
ساری وطاری گردیده وبآن حی ناپاک جملہ اعضای شانرا خبث وغلیظ نمود اللہ رب العالمین
تطہیر برای شان وبرای اولادشان بآن حالت تا قیامت غسل فرض نموده ہمین است
کہ قصور با براولاد نیز اثری کرد وکما فی روح البیان وفی الاغتسال منافع بدنیہ وفوائد دینیہ
منہا مخالفۃ الکفار فانہم لایغتسلون وازالۃ الدنس والابخرۃ الردیۃ النفسانیہ التی یورث
بعض الامراض وتسکین حرارۃ الشہوات الطبعیۃ الی قولہ قال عم آدم لما اکل من الشجرۃ یحول
فی عروقہ وشعرہ فاذا جامع الانسان ینزل من اصل کل شعرۃ فافترضہ اللہ علی وعلی امتی تطہر
اوتکفر اوتشکر الما انعم اللہ علیہم من اللذات التی بصوتہا آہ وکما فی فتوحات مکی فاما اعتبارہ
ہذہ الطہارۃ النفس من کل ما امرت بالطہارۃ منہ آہ

وصل بیان اشیای مطہر

شارع حسب طہارات زیرین آب صاف وخاک پاک را طاہر مطہر متقرر ساختہ آب طاہر بنفسہ
ومطہر بالذات ست وسیلان کہ ازالہ نجاسات جری می کند دیدار امور کائنات برآب وحیات
حیوانات بران مناط ست ازان ست کہ شارع ابتدا وضو وغسل بآن متقرر فرموده تا رنگ
وبوی وطعم آب تبدیل نشود واگر مستعمل بعارض جسمانی وخارجی بہ استعمال آب مقید نگردد
تا طہارت مستقلہ از خاک پاک بہ تیمم مشروع ست اگرچہ فقہا احید چیز دیگر را قایمقام خاک پاک
متقرر نموده اند وبران فتوا جاری کرده اند خاک طہور مسلم ست ومساجد ومدفن ہر کس ست و

قوت جاذبه مودعه خاک ست که خداوند جلشانه بر بنای آن از خاک پاک طهارت کردن حکم
فرموده لقوله تعالی فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه بعض علما تیمم را بدل وضو و
غسل می گویند آن صحیح نیست خود تیمم پاک طهارت مشروعه مخصوصه ست و در تیمم صرف مسح رخسار
و دستان مشروع و سر و پا مسح کردن مشروع نیست چه سر رئیس اعضا ست خاک سوده گردنش نامناسب
و فایده که در مسح سر با پا مرقوم شد در تیمم آن فایده حاصل نمیشود ازان تیمم سر مشروع نگردیده و پا که
بخود آلوده خاک ست بازش بخاک سودن بی سود محض ست ازان پا اینجا پا بدر کشید و بر کنار
از تیمم شد از آیه کریمه اینمعنی بخوبی متحقق ست کما فی فتوحات مکی اجمع العلماء علی ان حکم الماء
طاهرة فی نفسها مطهرة غیرها الی قوله فاعلم ان الماء هو الحیاة العلمیة التی یحیا بها القلوب فتحصیل
به الطهارة لکل قلب من الجهل وایضا فیه اتفقوا ایضا علی ان الماء الذی غیرت النجاسة
لونه او طعمه او ریحه او کل هذه الاوصاف لا یجوز به الطهارة آه وکما فی الکبیر انما ورد فی الة اب
قال حکم التراب طهور المسلم ولو لم یجد الماء الی قوله جعلت لی الارض مسجدا وترابها طهورا والله اعلم
وکما فی المبسوط وفی الشریعة عبارة عن القصد للتطهر فالاسم شرعی فیه معنی اللغة وکما فی فتح القدیر
قالوا القصد الی الصعید الطاهر للتطهیر آه وکما فی فتوحات مکی وانما نقول انها طهارة مشروعة مخصوصة
بشروط اعتبرها الشرع فانه ما ورد شرع من النبی صلعم ولا من الکتاب العزیز ان التیمم بدل فلا نقول
بل من کل طهارة مشروعة آه

وصل بیان تیمم

برای ازاله نجاست کبری چون تیمم وضو بعوض غسل تیمم کافی ست وکما فی شرح الوقایة هو للمحدث
وجنب وحائض ونفساء لم یقدر علی الماء ای یکفی طهارة حتی اذا کان للجنب ما یکفی للوضوء
لا للغسل تیمم آه وکما فی فتوحات مکی والحدث اکبر وهو کل حدث یوجب الاغتسال آه

وصل بیان وقت وضو چه باید خواند

از احادیث معتبره صحیحه ثابت گردیده که متوضی اولا بسم الله خوانده الحمد لله الذی جعل
الماء طهورا بخواند و وقت مضمضه اللهم اسقنی من حوض نبیک کاسا لا اظما بعدها ابدا اللهم اعنی
علی ذکرک وشکرک وتلاوة کتابک بوقت استنشاق اللهم ارحنی من رائحة نعیمک جنانک

یا اللهم ارحنی رایحة الجنة ولا ترحنی رایحة النار وقت شستن رخسار اللهم بیض وجهی یوم تبیض وجوه
وتسود وجوه یا اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه اولیائک و تسود وجوه عدائک وقت غسل دست یمین اللهم
اعطنی کتابی بیمینی وحاسبنی حسابا یسیرا وقت غسل دست چپ اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری هنگام مسح سر
اللهم حرم شعری وبشری علی النار واظلنی تحت عرشک یوم لا ظل الا ظلک اللهم غشنی برحمتک وانزل علی من
برکاتک وقت مسح اذنین اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه هنگام مسح کردن
اللهم اعتق رقبتی من النار وقت غسل پای راست اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه
الاقدام وقت شستن پای چپ اللهم اجعل لی سعیا مشکورا وذنبا مغفورا وعملا مقبولا وتجارة
لن تبور خوانده باشند وبعد اتمام وضو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان
محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین
الذین انعمت علیهم واجعلنی من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون آنرا بخواند که مستحق ثواب و
قابل مجازات احسن خواهد بود والله اعلم بالصواب

چراغ دوازدهم در بیان اذان واقامت صلوة

اذان لغة بمعنی خبر کردن وآگاهانیدن باشد ودر شرع اعلام بر آمدن وقت نماز بالفاظ
مخصوص وقت مخصوص است سبب تشریف فرمای نبینا صلعم در مدینه منوره سال اول
هجرت صحابه را باحضار جماعت مسجد تکلیف واختلاف واقع شد چه آنوقت کدامی اعلام
واخبار وقت نماز واقامت صلوة نبود صحابه باهم مشورت کردند که برفع این تکلیف امر نشانی
یا علامت قائم کرده شود که بدیده وری آن اخبار وقت صلوة واعلام قیام جماعت همگان
منتظر را معلوم گردد صحابه بناقوس نواختن وعلم افراشتن رای زدند مرتضوی رضه بر بنای اذان
خود گفته فرمودند که از اذان اعلای کلمة الله واخبار اوقات نماز شدن ممکن حباء صحابه بران
اتفاق نمودند که نبی صلعم بر بلال حکم کردند که باوقات خمسه اذان داده باشد وهمین اذان
متمشیه ودوگانه دوگانه جاری گردید ومروج شد خلقی باذان غیر فصیح بلال اعتراض کردند
حضرت عمر از ان گفتار سر باز زد وفرمود مولوی معنوی ترجمه اش فرموده که خشم حق
بجوشید وبگفت بلکه ورمزی از عنایات نهفت * کای چنان نزد خدا حی بلال *

بهتر از صد حی حی قیل وقال + دا مستور اینده گویم راز نان + وا بگویم آخر دا غار نان + ولما
فی المبسوط والمشهور انه صلعم لما قدم المدینة یقدم الصلوة ویؤخرها اخری فاستشار الصحابة
فی علامة یعرفون بها وقت اداء الصلوة لکیلا یفوتهم الجماعة فقال بعضهم سبقت رایه فی اذا
راها الناس آه ❊

وصل بیان بنای اذان واقامت

اذان واقامت بر بنای خواب صحابه یا بالوحی مشروع گردیده بدان علمای مختلف فیه اند
حق آن است که هر دو ثبوت آن متحقق در مدینهٔ منوره است بسبب مشورت شیخین رض ودیگر صحابه
یاده یا چهارده صحابه یکبار بیک شب اذان واقامت صلوٰة را بخواب دیدند وفردای آن
همگان صحابه با جرای شب پیش را بگفتند نبینا صلعم فرمود که رؤیای صادقه هست بران کار
باید کرد بر بنای آن رؤیا اذان واقامت جهت نماز واعلام واخبار مشروع شد وبعد از خواب
صحابه بوحی نیز در رسید وبروایتی از مرتضوی رض مروی است که حضرت عم بمعراج شد با سرای
پردهٔ عزت در رسید که محل خاص کبریای حق بود وفرشته از پردهٔ عزت بدر آمد که بدید نش
جبرئیل عم فرمود که ما گاهی او را از بدو خلقت خود تا اینندم ندیده ام آن نوری از دریای تجلی
انوار بود الله الله اکبر الله اکبر بر خواند از درون صدای انا اکبر انا اکبر بر خاست ثم باقی کلمات اذا
[illegible] ن نور الانوار صراحت بر کیفیت آن اذان سماوی پس زمانی چند بر زمین مسنون
شد بلیلة الاسراء نبینا صلعم با جماعت انبیا دو رکعت نماز ادا کرد حضرت عم امام انبیاء بود
جبرئیل عم اذان واقامت آن جماعت برخوانده بود بعضی علما حاکی اند که حین فرضیت صلوٰة
بتعلیم جبرئیل عم نبینا با اذان واقامت ادای صلوٰة مفروضه نمود صحت ثبوت آن پس
ضعیف است حق آن است که در مدینه محترمه اذان واقامت مشروع نماز شد وحین جلوه فرمائی
مکه معظمه نبینا صلعم بلا اذان اقامت نماز میکرد در مدینه این حکم شرعی نافذ گردیده وکما فی
المرقاة ولیس هو عملا بمجرد المنام وهذا مما لاشک فیه بلا خلاف والله اعلم وکما فی المبسوط روی
ان بضعة من الصحابة رض راوا تلک الرویا فی لیلة واحدة وکما فی الدر المختار سنة ابتداء اذان
جبرئیل عم لیلة الاسراء واقامته حین امامته ثم رویا عبد الله بن زید اذان الملک النازل

من السماء فی السنة الاولی من الهجرة آه و لما فی روح البیان قال العلماء ثبوت الاذان لیس بالمنام وحده بل هو ثابت بنص آه +

وصل بیان سبب اذان واقامت

اوقات صلواة پنجگانه که اوقات خاص تجلیات جمالی حضرت ذو الجلال و مورد رحمت و برکت حضرت ایزد متعال ست کرد بیان نیز بان اوقات خاص اذان میدادند و دیگران را اعلام و اخبار می کردند که بآن وقت های خاص نزول برکت رحمت جمیع ملائک باستفاده آن فیض اینجا دوان دوان از هر سو بسوی حجاب قرب شتابان شوند بر نمط آن بزرگان نیز اذان مشروع آن اوقات متبرکه گردیده که بشنود آن زمزمه بشارت خیز و آن اعلام سعادت انگیز همه کس بارزوی وصال و معراج حضوری افتان و خیزان از هر کنار شتابان بمسجد شتابند و جویای معراج حضوری و مشاهده رب الارباب از جان و دل شوند و همین ست حقیقت اذان و دعا ابتدای قیام حضور رب العزت اقامت همین ست و پس اذان واقامت که متعرف و مروج فیما بین الناس ست همان اذان واقامت اولین بود از الفاظ هر زبان تر زبان اند ذکرش ضرورتی ندارد و لما فی فتوحات مکی الاذان الاعلام بالتجلی الالهی لتطهر الاداب بالمشاهدة والاقامة الدعا للقیام لتجلی

وصل بیان مشروعیة اذان که لازم وقت ست

مشروعیة اذان واقامت از زمان نبوت موسی عم بودن هویداست که موسی عم نماز فجر با اذان واقامت ادا می کرد تا زمان داؤد عم آن سنت برجای بود که داؤد عم به بیت المقدس نماز فجر با اذان واقامت میخواند آهسته آهسته متروک شد حتی که نبوت عیسی عم آن سنت سابقه باطل شد آخرش بمعابد شان جرس نواختن و اذان اعلام وقت عبادت شان رسمی یافت که یومنا هذا آن معابد عیسوی مروج ست +

وصل بیان حکم اذان واقامت

نماز مکتوبه که بمسجد گذارده میشود اذان واقامت برای آن نماز گفتن سنت موکده صاحب محیط گفته و بران فتوی داده است و دیگران صرف سنت گفته اند مسافری یا مقیمی که بخانه خود نماز ادا می کند اذان واقامت برای نماز آنکسان مندوب ست صراحت بعالمگیری مرقوم و سای

آن نماز مستحب ونوافل که با جماعت ادا می کنند یعنی اذان واقامت با آن نماز با تطوع

نباید که مشابه با نماز فرض نشود وبعض فقها جائز هم داشته اند وکما فی العالمگیری التطوع

بالجماعة اذا کان علی سبیل التداعی یکره فی الاصل للصدر الشهید اما اذا صلوا بالجماعة بغیر اذان و

اقامة فی ناحیة المسجد لا یکره قال شمس الائمة الحلوانی ان کان سوی الامام ثلاثة لا یکره بالاتفاق

آه اذان بجای بلند ایستاده گفتن واقامت بجای هموار گفتن [illegible] سنت ست وبنای منارۀ اذان

از زمان حکمرانی معاویه آغاز شد وبحکم شان [illegible] مناره های کثیر [illegible] یافت وبکثرت از و

شائع شد ثم حجاج ابن یوسف کثرت زاید بران کثرت افزود [illegible] بود وقت اذان

بگوش انگشت نهادن از وهم مروج شد [illegible] باقی ست تحقیقت این امر نه مستحب

ونه سنت ست چراکه نه بزمان حضرت عم ونه بزمان [illegible] شائع بود وکما فی العالمگیری

ویجعل اصابعه فی اذنیه وان لم یفعل حسن انه لیس بسنة اصلیة وانما شرع لاجل المبالغة وکما

تامی المنابر للاذان بامر معاویة ولم یکن قبل ذلک آه ٭

وصل بیان آنکه نبینا صلعم بذات خود اذان نگفته

نبینا صلعم بذات شریف خود هرگاهی اذان نگفته واذان گفتن حضرت عم ثبوت نیز [illegible]

سبب آن دوام ست آنکه خلاف اذان حضرت عم می کرد کجا فرض شد وبذکر اشهد ان محمد

الله شهادت خود خود گفتن میدان [illegible] ست آن حضرت عم با جماعت از وادی

شیطان درگذشته با اذان واقامت ادای نماز قضا فرموده که بهر نماز فرض [illegible] اداو قضا اذان

واقامت مشروع شد وکما فی العالمگیری والضابطة عندنا ان کل فرض [illegible] اداءً کان او قضاءً

یوذن له ویقام سواء کان منفرداً او بجماعة وایضا فیه ان اذن واقام [illegible]

القضاء علی سنن الاداء وهکذا فی الکافی ٭

وصل بیان حکم موذن

موذنین را ضرور یست که مرد صالح باشند وقائم السنة وعالم باوقات مقرره شرعی [illegible]

خوش آواز بودن موذن افضل ست ونه بد آواز چنانچه قصه مشهور مولوی معنوی بیان

فرموده ــه یک موذن داشت بس آواز بد ٭ درمیان کافرستان بانگ زد ٭

الی آخر القصة لحن و سرود سرای باذان جائز نیست اگر موذن واقف اوقات صلوة نباشند یا فتنه و فساد شدن یکی چه مدار افطار صوم و بنای صلوة بر اذان ست و لما فی العالمگیری تحسین الصوت للاذان حسن مالم یکن لحنا و لما فی قاضی خان مادام لم یعرف الوقت یکون افرازسبا الفتنة آه

وصل بیان موذن که ۷ سال اذان گفت حکم شان

موذنان که ۷ سال علی التوالی [illegible] اذان خواهد داد اذان با ابراهیم عم در جنت فردوس جای خواهد یافت و اگر هفت سال پیوسته اذان داده باشد آتش دوزخ برانان حرام و مقرب بارگاه حضور حق خواهد شد بعد انبیاء عم و شهدای اول ناس دخول جنت موذنین اند از انجمله بلال مع دیگر موذنین کعبه ثم موذنین بیت المقدس ثم موذنین مسجد نبی صلعم ثم موذنین مساجد دیگر [illegible] قال رسول الله صلعم من اذن سبع سنین محتسبا کتب له براءة من النار و لما [illegible] قال رسول الله صلعم من اذن اثنتی عشرة سنة متوالیة اسکنه الله تعالی مع ابراهیم [illegible] اول من [illegible] دخول الجنة الانبیاء ثم الشهداء ثم بلال ثم موذنی کعبة آه

وصل بیان اذان و اقامت شخصی واحد

[illegible] مغرب [illegible] اوقات صلوة اذان گفته تطوعات دیگر خوانده اقامت [illegible] از گفتن [illegible] و در وقت مغرب اندکی توقف بعد اذان نموده [illegible] اقامت [illegible] شناخت اوقات صلوة [illegible] قبل و بعد وقت اذان گفتن ناروا ست و نوح جهت تعیین اوقات صلوة [illegible] ساعت تقسیم [illegible] آن تقسیم جاری و شائع ست و لما فی روح البیان [illegible] ساعات الاثنی عشرة نوح عم فی السفینة لیعرف بها اوقات الصلوة آه +

وصل بیان جواب اذان

[illegible] گفتن واجب ست بعضی سنت و مستحب گفته اند انچه موذنین گویند همان [illegible] علی الصلوة لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در حی علی الفلاح ما شاء الله [illegible] گفتن شاید و در جواب الصلوة خیر من النوم صدقت و بررت یا صدقت [illegible] و در مقوله اشهد ان محمدا رسول الله انگشت بوسیدن و بر چشم برداشتن

از حدیث صحیح و مرفوع ثابت نیست از حدیث ضعیف مروی ست واجب العمل نیست اگر احدے
بران عمل کند کردن تواند آنوقت مناسب که بمرتبۂ اوّل صلی اللہ علیک یا رسول گوید بمرتبہ
ثانیہ قرة عینی بک یا رسول گفتہ انگشتان بوسیدن برچشم نہادن تواند و در وقت اقامت بجواب
قد قامت الصلوٰۃ اقامہا اللہ وادامہا مادامت السمٰوات والارض گوید از گفتن و برخواستن
افضل ست و بعد اتمام اذان این دعا خواندن احسن ست اللّٰہم ہذہ الدعوة التامة والصلوٰۃ
القائمة آت محمدا الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة وابعثہ المقام المحمود الذی وعدتہ انک لا تخلف المیعاد
وکما فی روح البیان وضعف تقبیل ظفر ابہامہ مع مسبحة الی قولہ اتفقوا علی ان الحدیث الضعیف
یجوز العمل بہ فی الترغیب والترہیب ہکذا فی جامع الرموز وکنز العباد واللہ اعلم بالصواب

پرتو سیزدہم ـ دربیان صلوٰۃ

از آیات کثیر قرآن واحادیث صحیحہ معتبرہ کثیرہ واخبار معتبرہ متواترہ فرضیت وثبوت فرضیت
وکیفیت اوقات واعداد وہیئت نماز بخوبی ثبوت پیوستہ چنانچہ قولہ تعالیٰ اَلَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ
الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنٰہُمْ یُنْفِقُوْنَ ہمین قسم در بست وچہار سورت قرآن ذکر نماز
واقع ست واحادیث نبوی چنانچہ عن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلعم الصلوٰۃ الخمس
والجمعة و رمضان مکفرات لما بینہن اذا اجتنب الکبائر وعن جابر قال قال رسول اللہ صلعم
بین العبد وبین الکفر ترک الصلوٰۃ وعن بریدہ قال قال رسول اللہ صلعم العہد الذی بیننا
وبینہم الصلوٰۃ فمن ترکہا فقد کفر رواہ احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة اخبار وکما فی
در المختار وہی لغة الدعاء فنقلت شرعًا الی الافعال المعلومة وہو الظاہر وکما فی البغوی
الصلوٰۃ فی اللغة الدعا قال اللہ تعالیٰ صل علیہم ای ادع وفی الشریعة اسم لافعال مخصوصة
من قیام و رکوع وسجود وقعود ودعا وثنا وایضا فیہ فاوحی اللہ الیہ فیما اوحی خمس صلوٰۃ
صلوٰۃ کل یوم ولیلة

وصل بیان معنی صلوٰۃ

صلوٰۃ لغةً بمعنے گوشت بریان کردن وخشب کج ومعوج را بر آتش نہادہ راست کردن آمدہ
وشرعًا بمعنی دعا واستغفار ونماز کہ ہیئت خاص مقرر ست منقول شدہ بحقیقت مصلی خود را

از آتش شوق محبت الٰهی سوخته خاکستر گردیده و با نفس اماره و شیطان پیوسته مجاهد ساخته
ناهمواری و کجی طبیعت خود را راست نموده بنماز مرتکب شد ضرورتا آن مصلی بمعراج حق واصل
شدن تواند لقوله علیه الصلوٰة الصلوٰة معراج المؤمنین که بوده است مصلی مستحق آن شدن تواند
لقولهم ومن اصطلی بنار الصلوٰة وزال عنه حجبه لا یدخل النار وهی صلة بین العبد وربه تعالی
و بران مصلی آتش دوزخ حرام ست نماز یک عبادت جامعه ست بدنی و نفسانی و مالی را
ومناجات حضرت حق تعالی نماز ست ولقوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن قرارت قرآن بحروف
جهراً وسراً در نماز ست و قرارت قرآن برای یک عبادت کامله ست نماز آن عبادت ست که انیز شامل
ست بحقیقت نماز چند افعال و اقوال ست که ابتدائیش از تکبیر و سر انجامش از سلام ست و از حجه
صحیح متحقق ست که بر چهره مصلی حافظ صلوٰة نوری از انوار رحمت شامله و فیض کامله حق جلشانه
تابان و درخشان میشود که آن نور دلیل روشن نجات و استحقاق بخشش بخشائیش نامتناهی ایزد
عظیم الصفات خواهد بود انانیکه بحفظ صلوٰة پس پای ها کرده بانحراف و نافرمانی های حق بلند
قدمی ها ساخته اند بر روی شان آن نور خود درخشان لمعان نمی شود و خوف خاتمه و نجات ایشان
و انان با فرعون و هامان و قارون و ابیّ ابن خلف محشور خواهد شد. ولما فی مشکوٰة عن عبد الله
بن عمرو بن العاص عن النبی صلعم ذکر الصلوٰة یوما فقال من حافظ علیها کانت له نوراً وبرهانا
ونجاة یوم القیامه ومن لم یحفظ علیها لم یکن له نوراً ولا برهانا ولا نجاة وکان یوم القیامه مع
قارون وفرعون وهامان ابی بن خلف الحدیث ولما فی الکبیر الصلوٰة فی الشرع عبارة عن
افعال مخصوصة یتلو بعضها بعضا مفتتحة بالتحریم مختتمة بالتحلیل وهذا الاسم یقع علی الفرض والنفل آه

وصل بیان نماز ام العبادة

نماز ام العبادة و مانع از فحاشیه و منکر ست لقوله تعالی تنهی عن الفحشاء والمنکر و نماز سبب
خاص ملاقات حضرت او تعالی جلشانه ست کسانیکه با آداب و شروط و ارکان مقرره شرعی
با خضوع و خشوع ادای صلوٰة کامله می کنند انان مستحق دیدار رحمت بهار حضرات آفریدگار مشتاق
دیدار و ملاقات حضرت سمیع السمات شائق و پیوسته مقید بحفظ صلوٰة اند صلوٰة بمنزله صابون ست
که چون روزانه مصلی بآن صابون پنجگانه ظاهر و باطن خود را شسته و شسته صاف می کند

هیچگونه بدرون و برون آن مصلی حبث و دنس باقی نخواهد بود و نماز ضیافت تعالی باقی ست
بضیافت انواع واقسام و رنگارنگ اطعمه واغذیه موجود میباشد بدان نمط نیز بنماز جداگانه جداگانه
حرکات و سکنات و کیفیات موجود که هر کیفیت و حرکت نمازی نتیجه جزای جداگانه جداگانه می دهد
و نماز میقات مناجات حضرت حق تعالی ست که بصفائی و پاکی ظاهر و باطن و باصدق دل و
طهارت ظاهر اگر آن مناجات نموده آید وعده قبول آن مناجات خدای کریم فرموده هست و
خواهد فرمود لقوله تعالی أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ شاهد بران ست ذنوب که نجاسات ظاهر و باطن
و فساد کن و برباد ده خانهٔ دل ست عبادت مقرره شرعی مطهر آن نجاسات و بنیاد نه ابادانی
دل ست و روح انسان که جنس علوی نورانی روحانی ست و هیاکل جسدی سفلی ظلمانی آن
روح مقدس جبراً و قهراً جای گرفته و انسی پذیرفته بمعرض زیان ناجائزه و ظلمت و خسران
ناروا در افتاده بنور الانوار اعمال صالحه شرعیه تدارک عروج روحانی تا ساخته آید میتوان شد
که باز ان روح منور بمقعد اصلی و وطن مالوف اصلی فصلی خود طیران کند و باز بجای خود بستید
و بازاله الآم و اسقام روحانی و جسمانی نماز خود اکبر اعظم و تریاق فاروقی اتم ست مبتلی مصیبت
چون بکثرت نماز شغلے در اندارد لامحاله ازاله مصیبتش خواهد شد و مداومت نماز با جماعت
وارهان از تنگی معیشت و عذاب قبر می سازد و نامهٔ اعمال نمازی بدست راست خواهد آمد
دانان اصحاب الیمین اند و چون برق درخشنده از پل صراط خواهد گذشت و بلا حساب داخل
جنت فردوس خواهد گردید بی نمازی بسبب ترک صلوٰة اصحاب الشمال اند پیوسته پابند تنگی
معیشت و محروم از خیر و برکت اند و چهرهٔ شان چون چهرهٔ پر نور صالحین درخشنده و فرخنده
نخواهد بود و کدامی عمل دیگر شان مقبول نیست و قبض روح بی نمازی جانکاه و ظلمانا میگردد و سخت گیری
دار و گیر منکر و نکیر و باقسام عذاب گور پیوسته مبتلا خواهد بود الامان الامان و نماز خوف خدا پیدا میکند
بدل مصلی و از معصیات کثیر باز میدارد و بی نمازی بی خوفی از خدا میباشد و بشوق عزم خود
مبتلا بمعصیات میگردد بتحقیق هیئت نماز هیئت دربار سلطانی ست احدیکه بدربار حاضر میشود
دست بسته نخستین ایستادن می شود و باجازت سلطان شریف جلسه حاصل میشود ثم حین
عرض معروض حال خود ایستادن ضرور می افتد و بجلسه هیئت صوری نماز همان هیئت درباری

سلطان ست وقراءت نماز مناجات شکر گذاری آن هیبت توقیری وتعظیمی می بوده است وبعد ایمان
نماز افضلترین عبادتهاست ونماز مصلی را از اکثر اشغال دنیوی باز میدارد وخشوع وخضوع بدل پیدا
میکند باید یان مختلفه انبیای ما سلف بعثت ود وضع مختلف نماز مشروع بود تا قیامت نماز باقی ست و
بجنت نیز همین عبادت جاریست ونماز ادای شکر ربوبیت باری تعالی وتقدس ست اگر بر نهج کامله
شریعت نماز گذارده شود تا آن نماز مصلی را از هوای نفسانی وسبقات شیطانی باز میدارد ونماز دو
تاثیر موجود ست اولا کسانیکه از صدق دل وحب خالص ذکر رب بی نیاز خود خواهد کرد خداوند شش
نیز از شرف یاد فرمائی های خودش مشرف خواهد فرمود ونماز بتمامه ذکر حق ست لقوله تعالی فاذکرونی اذکرکم
واشکروا لی ولا تکفرون والی قوله قال الله تعالی فی حقهم ونذر الظالمین فیها جثیا لما فی روح البیان
ان الصلوٰة اعظم تریاق لازالة الالم ولذا کان النبی صلعم اذا حزبه امر فزع الی الصلوٰة نصیبه
مصلی است ثانیا بقبول شدائد وتکالیف نماز مصلی با نعام قوله تعالی وامر اهلک بالصلوٰة واصطبر
علیها منعم ومکرم میشوند اصل نماز که مناجات حق ست چون آن مناجات بالفاظ وعبارت قرآن تعبیر
کرده شود بامداد فیض قرآنی وتشریف وتکریم الفاظ سبع مثانی مصلی داخل صف ملائک ملاء اعلی میشود
ومستحق حسن الجزا یوم القیامت میگردد فی الحقیقت نماز اقرار جلال ربوبیت واظهار ذلت وخواری
عبدیت ست محافظ آن نماز را بر قسم محافظت میکند اولا از معصیت صغیره وکبیره محفوظ می دارد
لقوله تعالی اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ ثانیا از زحمت آلام واسقام قلبی وجسدی نماز
محافظ مصلی ست لقوله تعالی وَاسْتَعِیْنُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ وَاِنِّیْ مَعَکُمْ لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ ثانیا
نماز وقراءت قرآن نماز هردو شفیع محشر مصلی خواهد شد وشفاعت آنان که آن روز بس کارآمدنیست
ویوم فزع الاکبر مصلی را از جزع فزع باز خواهد داشت ووارهان از بلا وآفت قیامت خواهد ساخت
وعلامت ذلت عبدیت در نماز خشوع وخضوع قلب وجوارح بوده است لقولهم من خشع قلبه خشع
جوارحه بوده است وبدون خشوع وخضوع وحضور قلبی نماز نماز نمی شود ناحق سر بخاک پاشیدن فی قتیه
وبر خاشعین نماز گران معلوم نمیگردد لقوله تعالی انها لکبیرة الا علی الخاشعین الآیة لما فی فتوحات مکیة لقوله تعالی انها لکبیرة الا علی
الخاشعین فی صلاته فما صلی لقوله قد جعل التجلی الالهی سبب الوجود الخشوع فی القلب لا سیما فی الصلوٰة ولما فی تفسیر
ولان الصلوٰة فیها قراءة القرآن یشفع لقاریه وهو شافع مشفع وایضا فیه ان الصلوٰة کالحسنات فی سائر الملل

ہیئتہا اختلف الی قولہ بل العبد بعید ربہ فی الجنۃ اکثر ما یعبدہ فی الدنیا وایضا فیہ واما خصوص العبادات
فالشرائع مختلفۃ فیہا بالوضع والہیئۃ والقبلۃ والکثرۃ والزمان والمکان والشرائط والارکان الی قولہ
بقد صلی الرسول صلعم والرسل والسلف الصالح وایضا فیہ اعلم ان ہیئۃ الصلوٰۃ ہیئۃ فیہا فان
اولہا وقوف بین یدی اللہ کوقوف المملوک یدی السلطان الی قولہ من داوم علی الصلوٰۃ بخمس
فی الجماعۃ یرفع اللہ ضیق العیش وایضا فیہ روی انہ عم کان اذا اصاب اہلہ ضر امرہم بالصلوٰۃ
ولما فی اللائحات واعلم ان تعلق الروح النورانی العلوی بالجسد الظلمانی السفلی موجب لخسران الروح
الالان یتدارکہ انوار اعمال الصالحۃ الشرعیۃ ولما فی اللمعات ان الصلوٰۃ معراج المؤمنین ومیقات
مناجاتہ والمصلی ہو الذی یناجی ربہ ولما فی روح البیان اعلم ان الصلوٰۃ بمنزلۃ الضیافۃ قد
ہیاہا اللہ للموحدین فی کل یوم خمس مرات ولما فی تاویلات النجمیۃ واقیموا الصلوٰۃ بمراقبۃ القلوب
وملازمۃ الخشوع والخضوع وایضا فیہ قال النبی صلعم من احب لقاء اللہ احب اللہ لقاءہ ومن
کرہ لقاء اللہ کرہ اللہ لقاءہ ولما فی مفاتیح الغیب ان الصلوٰۃ تذکرۃ العبد جلالۃ الربوبیۃ وذلۃ
العبودیۃ امر الثواب والعقاب اللہم اجعلنا من الصالحین والکاملین بالصلوٰۃ ✤

وصل بیان اقسام نماز وقول آن

نماز بر اقسام قسمست وانواع حمل میکنند اولاً نماز بدنی یعنی نماز ظاہر شرعی کہ ہر مصلی را از جمیع معصیت ظاہر شرعی باز میدارد ثانیاً نماز نفس ست کہ از خلاق ردیہ رذیلہ واسباب معصیت وعلائق دنیوی حافظ مصلی ست ثالثاً نماز دل ست بآن نماز نماز زیرا از وفور غفلت وظہور فضولات نافع بیباکست رابعاً نماز سریہ کہ آن نماز خود مصلی را از التفات ماسوی اللہ فارغ بال نیاز دخامساً نماز روح ست کہ بدان نماز از استتار ملاحظہ اغیار مصلی را کف می کند سادساً نماز خفی ست کہ سالک طریقت را از طبقات ناسوتی وانابت بترقی مدارج لاہوتی وملکوتی مصلی را ترقی بخشیدہ میشود وحقیقت ہر شئے ظاہر وباطن بران صاحب حال منکشف میگردد ؎ جز یکی نیست نقد این عالم ✤ با زمین وکیا مفروش ✤ ولما فی تفسیر محی الدین ابن عربی الصلوٰۃ تنہی عن الفحشاء والمنکر فالصلوٰۃ البدنیۃ عن المعاصی والسیات الشرعیۃ وصلوٰۃ النفس تنہی عن الرذائل والاخلاق الردیۃ والہیات المظلمۃ وصلوٰۃ القلب تنہی عن الفضول والغفلۃ وصلوٰۃ السر تنہی عن الالتفات الی الغیر ولغیبۃ

ولما فی روح البیان صلوٰۃ الجسد الفرائض والنوافل الی قولہ صلوٰۃ الروح فناؤہ فی اللہ وبقاؤہ باللہ
کما قال تعالیٰ من یطع الرسول فقد اطاع اللہ لانہ الفانی بنفسہ الباقی بربہ فمن صلی ہذہ الصلوٰۃ
اغناہ اللہ عما عند الناس رزقہ مما عندہ کما قال ووجدک عائلاً فاغنیٰ وایضاً فیہ صلوٰۃ النفس وہی
التزکیۃ عن المخالفات الشرعیۃ وصلوٰۃ القلب وہی التصفیۃ عن المیل الی الدنیا وشہواتہا وزخارفہا
الی قولہ وصلوٰۃ السّر وہی بالفناء فی الحق والبقاء بہ فالکمل یداومون علی ہذہ الصلوٰۃ کذا فی تاویلات نجمیہ

وصل بیان حقیقت عبادت

عبادات بحقیقت عبدیت ست واظہار ذلت وخواری خود را عبدیت میگویند ومستحق اظہار چون
ذلت وخواری انانند کہ اہل دمال شان فضل وکرم بے پایان حضرت ایزد سبحانی ست
وعبادات مشروعہ بدو قسم منقسم اند چون صوم وصلوٰۃ وزکوٰۃ وغیرہم کہ مدار ترتب آثار آن عبادات
بر اقرار جلال ربوبیت ایزد ذو الجلال واظہار ذلت وخواری عبدیت خود بہر حال ست وعلت غائی
این اقرار واظہار انشاء محبت آفریدگار در دل ہر صغائر وکبائر وانز التفات ماسوا اللہ دل پاک گردیدن
بوجہ احسن می باشد ورنہ عبادت باشرک خفی سودمند وکار آمد نمی گردد ومحبت حضرت لاشریک لا ثانی
افضل جمیع سعادت بدنی وروحانی ست نماز عبادت واحدیت حق تعالیٰ واقامت صلوٰۃ اقامت
ناموس واحدیت بالنصاف سائر اسماء وصفات او تعالیٰ جلشانہ است ولما فی اللمعات والعبادۃ
ابلغ من العبودیۃ لان العبودیۃ اظہار التذلل ولایستحقہا الا من لہ غایۃ الافضال ولما فی الانسان الکامل
واما الصلوٰۃ فانہا عبادۃ عن واحدۃ الحق تعالیٰ واقامتہا اشارۃ الی اقامۃ ناموس الواحدیۃ
بالاتصاف بسائر الاسماء والصفات ✣

وصل بیان اقسام مکلف

مکلف بالشرع بر چند قسم اند قومی اند کہ از نماز انکار محض نمودہ اند سرگروہ شان ابوجہل لعنۃ اللہ علیہ است
وانان داخل قولہ فلا صدّق ولا صلّی بودہ اند وخیلی دیگر قبول صلوٰۃ نخستین نمودہ منحرف ازان شدند
وہی اہل کتاب اند بانکار شان قولہ تعالیٰ فسوف یلقون غیا وارد بودہ است گروہی دیگر بعض
خبر صلوٰۃ قبول واند بعض انکار کردند انان منافقین اند بشان شان قولہ تعالیٰ اذا قاموا الی
الصلوٰۃ قاموا کسالیٰ نازل گردیدہ وجماعتی اند کہ آن اولو العزمان دین واولی الالباب شرع

بنشین اند که نماز را بصدق دل قبول و باو تشبیه بجان کوشیده حق تحقیق ادا کرده اند که صنادید و سید السلف
شان جزاهم الله تعالی فی الدارین نبینا صلعم بوده اند در آیت قوله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی
صلوتهم خاشعون دلیل بین شرافت ذاتی آن مقدسین ست شرائط صلوٰة بر دو قسم ست شرط جواز
یعنی فرض نفل و حدود و دو شرط قبول تقوی و خشوع و اخلاص و تعظیم نماز افضلترین عبادت ست از صوم که
بدا و ریگاه حشر و نشر اولین بازخواست صلوٰة خواهد بود ــــ روز محشر که جان گداز بود + اولین
پرسش نماز بود چنانچه فی صحیح البیان انه ما بینه و بین الکفر الا ترک الصلوٰة فاذا اقام الصلوٰة فقد
آمن و اقام الدین کما اذا ترکها فقد کفر و هدم الدین و فی حدیث اول ما یحاسب العبد یوم القیامة

بیان وقت فرضیت صلوٰة و هیئت و صورت و کیفیت اعداد رکعات نماز حضر و سفر

شب معراج نبینا صلعم بمشای قوله تعالی سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی
المسجد الاقصی آه در دربار حق آفریدگار تشریف فرما شد و در بساط قرب و وصل و از خلعت هم کلامی
مشرف لقای که آن دیدنی بود دیده و دیده تشریفی و تعظیمی حاصل فرموده وقت برخاست دربار در حضرت
سرکار تحفهٔ همدستگی بعنایت تحفه نماز پنجاه وقتی با رکعت از حضرت خداوند کریم حضرت صلعم معزز و مکرم گردید
بان تحفه عنایتی تا در موسی در رسیدند ماجرای بیان کردند بازگفته فرستادند موسی عم حضرت صلعم بالبسند
بازپس شده سر بسجود در نهاده درخواست ناطاقتی امت خود ساخت و اظهار کمی نماز پنجاه وقتی
نمود نالان گریان عرض پرداز شد الله رب العالمین بفضل بی پایانی خویش بر صفر زاید پنج خط
نسخ عفو بر خود در کشید صرف نماز پنجگانه بلا شش و پنج باقی ماند خداوند جل جلاله فرمود که دوام الکتاب
نماز امت شما نماز پنجگانه متعین بوده است آیا بهر نماز وقتی ثواب عشر امثالها محسوب و مکتوب
خواهد شد تا فائده نماز پنجاه وقتی بهمین نماز پنجگانه حاصل خواهد شد صورت این نماز نماز پنجگانه
ماند معنی نماز پنجاه وقتی صورت ست گردیده باین انعام مکرم و تشریف معظم ممنون و مشکور شده
حضرت صلعم تا بموسی عم باز در رسیدند گفتار رفتار خود را گفتند باز موسی عم منبعث باندی و
معاف جوی باشد آن حضرت شرم و حیا و آن معدن خوف و رجا عم از رفتار ثانی و تعرض ثانی
سر در کشیدند مرة بعد اخری عدول حکمی احکم الحاکمین ناگوار طبیعت فیض طویت خود انگاشتند

بعد این بار از سرپیچی یا سرپیچ درداوند که نماز پنجگانه تا یومنا هذا الی یوم القیامت برما فرض لازم گردید
فرضیت صلواة در معراج شد از فردای شب معراج تعمیل حکم نماز بعمل آمد اما قبل شب معراج نماز صبح و شام
یعنی فجر و مغرب فرض بود که حضرت عم آن دو نماز تا تشریف فرمای معراج میگذارد قوله تعالی فسبح بحمد ربک
بالعشی والابکار برهان قاطعه و حجت ساطعه فرضیت آن دو صلواة ست نماز که فاضلترین عبادات
ازان در وقت سعید و زمان حمید شب معراج آن عبادت فاضله کامله فرض عاجلة الحال یابند که
شده چه وقت ملاقات ربانی اشرف الاوقات مناجات بود در شرافت این وقت فرخ هیچگونه شبهی شدن
نمی تواند از فردای شب معراج تعلیم ناموس اکبر عم رسول الطهار و اکبر صلعم نماز از وقت ظهر خواندن
آغاز کرد جبرئیل امامت میکرد و جمله مقتدی شان بودند و قبل یکونیم سال هجرت صلعم حکم فرضیت نماز
نافذ شد بزبان اولین تا قدوم فیض لزوم مدینه منوره نماز پنجگانه دوگانه دوگانه فرض بود و بعد و رکعت
مشروع بود باتفاق علمای ۲۴ رجب المرجب وقت فرضیت نماز پنجگانه ست پس بین یکماه یا ده روز
علی اختلاف الاقوال هجرت مدینه محترمه نماز ظهر و عصر و عشا در حضر چهار چهار رکعت و نماز مغرب بحضر و سفر
سه رکعت فرض بحکم ثانی شد فجر و نماز سفر همان دو دو رکعت نخستین باقی ماند و لیکن قرات جمیع نماز
جهراً بود ثم در مدینه مشرفه با یذای کفار مدینه و سنگ ریزی شان نماز ظهر و عصر آن حضرت اخفای قرات
کرد در باقی نماز چون سابق جهراً قرات میکرد و این اخفای قرات ست خاص واقع شد در نه اصل
قرات بجهر ست برین حکم خاص نماز با جماعت ست و منفرد و مختار ست که بخفا و جهر قرات کند و
افضل ست که نماز روز باخفا خوانده شود و نماز شب بجهر و نوافل با جماعت با جهر خواندن درست
و چنین خواندن نوافل با جماعت اذان و اقامت گفتن نامناسب و کما فی روضة الاخبار و انما
فرضت الصلواة لیلة المعراج لان المعراج افضل الاوقات و اشرف الحالات و اعز المناجات و الصلواة
بعد الایمان افضل الطاعات و کما فی معالم التنزیل قال انه لا یتبدل القول لدی کما فرضت علیک
فی ام الکتاب فکل حسنة بعشرة امثالها فهی خمسون فی ام الکتاب و هی خمس علیک و کما فی ارشاد الساری
عن عائشة قالت فرضت الصلوة الحضر و السفر رکعتین الا المغرب ثم زیدت لما قدم رسول الله المدینة
واطمان زیدت فی صلواة الحضر رکعتان الی قوله صلواة الفجر لطول القراءة فیها و صلواة المغرب لانها
وتر النهار کذا فی الشامی و کما فی تفسیر احمدی و الاصح ان فرضیة الصلواة الخمس کانت بمکة و کما فی

روح البیان لان الاقامة المعروفة للصلوٰة لم تشرع الا بالمدینة فاجتمعوا فصلی النبی صلعم بالناس
تسمت تلک الصلوٰة صلوٰة الظهر لانها فعلت عند قیام الظهیرة ای شدة الحر وکما فی فتاوی شامی
وجعت فی هذه الامة القدسی فی سیرته بانه لیلة السابع والعشرین من رجب علیه عمل اهل الامصار
وایضا فیه کان یجهر فی کل ثم ترکه فی الظهر والعصر لدفع الاذی الکفار وکما فی ذرالمختار ان الاصل الجهر والاخفاء
تعارض وایضا فیه یخیر المنفرد فی الجهر هو الافضل وکما فی تفسیر احمدی ان المشروع فی اول الاسلام
هو الجهر فی جمیع الصلوٰة ثم سقط فی الصلوتین تعذر واصل احکامه جمیعا علی حالها وایضا فیه الا هو
بالمخافتة فی غیر الفرض کعب. ووتر نعم الجهر افضل الی قوله کمتنفل باللیل منفردا فلو ام جهر لتبعیة افضل للفرض
وکما فی فتاوی عالمگیری التطوع بالجماعة اذا کان علی سبیل التداعی تکره فی الاصل للصدر الشهید اما
اذا صلوا الجماعة بغیر اذان واقامة فی ناحیة المسجد لا تکره وکما فی الحلبی والمنفرد غیر کالمتنفل باللیل
فانه مخیر بین الجهر والاخفاء والجهر افضل وکما فی جامع الرموز اما نوافل النهار تکره الجهر فیها ولا باس
فی نوافل اللیل کذا فی المحیط والمبسوط

وصل بیان حکمت و فوائد نماز

الله رب العالمین که باین اوقات خمس این نماز پنجگانه مقرر فرموده فوائد کثیره وحکمت عزیز ربانی
بآن منوط ومربوط است نبینا صلعم شب معراج ملائک را ملاحظه فرمودند که طیران کنان وپران هران
طواف حول عرش میکنند ونماز می خوانند وآن ملائک ذو دو سه چار چار جنحه خود ها میدارند از ان
بال وپر های طیران طواف میسازند نبینا صلعم بآن هنگامه گرم بعد دشهاد خواست کردند
چون ملائک معبد عبادت ها نیز برای خیالشان مقرر شود الله رب العالمین منظوری رسول کریم
نماز پنجگانه مقرر ساخت با عداد اجنحه ملائک عداد رکعت نماز را دو سه وچار وچار مقرر فرمود و
تعیین نمود که چون اعداد بازوی ملائک عداد رکعت نماز کار آمد ما شود که بادای کامله این نماز پنجگانه
مصلی نیروی این بازوی اعداد رکعت طیران کنان طواف حول عرش خمس الاوقات طواف
کردن تواند تا رتبه دو بالای از فرشتگان این نمازی را حاصل گردد وهر فرد انسان را حواس خمسه ظاهر
وحواس خمسه باطن بوده بست وحواس خمسه ظاهر وقوت قاهر ونفس اماره که قوی جبلی حیوانی انسان
لسا اوقات مرتکب جرائم کبیره ومعصیت صغیره انسان را می کند وسبب سبب خاص میلان طبیعت

بسوی حبیب و خبث و کدورت آن حواس خمسه ناشی میگردد و اکثر اوقات از بساط قرب ربانی بحجاب ظلمانی در می اندازد و ازان ست که با صلاة آن حواس خمسه نماز پنجگانه فرض شد که قاطع آن حجاب خمسه گردد و وسائل بسوی قرب و دیدار صمدانی سازد و باین احسان عام و حکمت خاص رب کریم بر بندگان انعام عام درداد الحمد لله علی کل حال بانعامه واحسانه و از نماز پنجگانه کیفیت ثلاثه حاصل اولا نماز خشوع و خضوع بقلب و جوارح پیدا می کند ثانیا بخشوع و خضوع قلبی جوارح بخود مودب میگردد ثالثا خداوند کریم نماز را معراج المؤمنین مقرر فرمود که به نخستین تجلیات انوار رب العالمین آخر در نمازی مشرف خواهد شد لقوله عم انکم سترون ربکم فان استطعتم اوقات نماز معین و غیر معین ست معین بر دو قسمست مخلص و مشترک مخلص اوسط وقت نماز ست و وقت مشترک آخر وقت ست دانانیکه پیوسته در نمازی باشند آنان پروای وقت معین و غیر معین نمی دارند صوفی این باشد ای رفیق نیست فرد اگفتن از شرط طریق ✤

فصل بیان نماز انبیای سلف که بر ما مجموعه واجب شد

بحقیقت این نماز پنجگانه آن نمازست که انبیا و مرسلین سلف منفرد می خواندند مجموعه بر این امت فرض شد چنانچه آدم از نشیمن بهشت برون و ازان بخواب خود غیر مقرون گشت شب آدم عم را در آن ظلمت بود و درشید تابن عالم تنهای و شکسته حالیش ظلمت شب پریشانش ساخت آدم عم مضطرب بحال بود که سفیدی صبح نمایان شد و تیرگی حجاب ظلمت شب از روی تردد بش برخاست آدم همان دو رکعت شکرانه صبح نمایان و قطع ظلمت شب درگذارد و بر ایشان آن نماز فرض شده بود بارث پدری باآن نماز فرض یافتیم هنگام نماز ظهر ابراهیم عم بعنایت فدیناه بذبح عظیم مشرف و ممتاز گردیده چار رکعت نماز شکریه آن فدیه همانوقت ابراهیم عم ادا کرد بر ایشان آن نماز فرض بود بر ما نیز آن فرضیت نافذ گردید وقت نماز عصر یونس عم از ظلمت شکم ماهی نجات یافت شکرانه آن مخلصی بجاآورد فرض بر ایشان شده بود بر ما نیز فرض گردید موسی عم از غم فرعون خلاص دباعیال و اطفال وقت عشا همقرین شد فارغبال از هموم و غموم وقت عشا گردیده چار رکعت شکرانه آن فارغبالی همانوقت موسی عم ادا کرد فرض شان شد و بر ما نیز فرض گشت نماز مغرب داود عم ...

معمبر صلعم به نیت چهار رکعت آن نماز آغاز کرده بر رکعت ثالثه برویت هیبت جلال ربانی آن نماز را
بسه رکعت ختم کرد آن سه رکعت نماز نماز فرض شان بود بعد از ان عیسی عم همین صلوة مغرب بسه رکعت
بدین وجه می خواند رکعت اول بنفی الوهیت خود در رکعت ثانی بر نفی دعوی ولدیت خویش که چون
نصاری می گویند در رکعت ثالثه بثبوت الوهیت رب کریم می خواند نماز مغرب فرض نماز شان نیز بود
بر ما آن جمله نماز فرض شد چنین بودن حضرت عم در مکه معظمه جمله نماز بدو دو رکعت فرض بود هرگاه حضرت
صلعم در مدینه منوره تشریف فرما شدند اطمینان حاصل گردید آنوقت این نماز پنجگانه چون نماز های انبیا
ماتقدم فرض الذکر در حضر با فرض شد در سفر سوای مغرب دو دو رکعت مشروعه سابقه بر حال خود باقی
ماند و سه رکعت در مغرب بحضر و سفر یکسان فرض ماند اگرچه در ذکر نماز انبیا چیزی اختلاف در بعض
کتاب ست اما قول اول اصح ست و آن اختلاف این ست که فجر آدم ظهر داود عصر سلیمان مغرب
یعقوب عشا یونس می خواندند بهر کیف همین صلوة خمسه با اختلاف اقوال نماز انبیای سلف ست
که بر ما جمله آن فرض گردیده

وصل بیان نماز وتر و وجه سه رکعت آن

حضرت عم هرگاه در بیت المقدس با انبیاء دیگر دو رکعت نماز خواندند و امامت آنجماعت انبیا نموده
بعد فراغت آن نماز موسی عم از حضرت صلعم وعده گرفت که بسدرة المنتهی برای موسی عم یک رکعت نماز
خوانند ایفای آن واجب شد چون آن حضرت عم بسدرة المنتهی رسید بر طبق وعده آن یک رکعت بجا آورد
که آن رکعت واجب بود ثم برای خود رکعت دیگر با آن ضم کرده خواندند ثم بحکم رب کریم رکعت ثالث میخواندند
که تحریمه از خود واشد باز تکبیر خواند و تحریمه بست و اللهم انا نستعینک الی آخر خوانده نماز تمام کردن بسبب
وتر سه رکعت نماز شد و این نماز خاص حضرت عم ست و این نماز با واجب و سنت و فرض ملتحق شد
نیت واجب ادا نمودن افضل زیراچه بنیاد این نماز بر واجب بود بر ما نیز بدان طریق مشروع گردیده
و بعض می گویند که آن حضرت صلعم باراده چار رکعت نماز بسدرة المنتهی نماز آغاز کرد و تحریمه در بست چون
برکعت ثالثه نوبت افتاد آنوقت بملاحظه ابتری حال ابوین جناب شان عم مضطرب الحال گردیده تحریمه
واشد باز تکبیر تحریمه خواند و تحریمه در بست اللهم انا نستعینک خوانده آن نماز را بسه رکعت اختتام فرمود
نسبت ابوین آن حضرت صلعم گفتگو کردن بی ادبی و حرام ست زیراچه آن حضرت صلعم را قولاً و فعلاً

ایذا دادن جائز نیست و حرام و معصیت بوده ست

وصل بیان نماز جمعه که چه طور مشروع گشته

قبل هجرت انصار مدینه منوره بران حضرت عم در رسیده عرضه دادند که یهود و نصارا را هفته یکیک روز
روز جمع ست و آنرا در برای ایشان نیز نماز خاص ست همچنان برای ما نیز روزی هفته یوم الجمع مقرر کرده
که آنروز ما نیز بآن طرز بشاشت آن قوم بشاشت انگیزیم و مجمع شویم و نماز خاص برگذاریم حسب التماس
شان آن حضرت عم فرموده که سید الانام هفته روز جمعه ست که پیدایش آدم و جمله مخلوقات بآن یوم
سعید گردیده شکریه آن نعمت غیر مترقبه باخطبه دو رکعت نماز جمعه شکریه برگذارده شود چون انصار
بمدینه منوره رسید بر بنای الحکم فیض محکم بیوم الجمعه بشوکت و بشاشت مالاکلام نماز برگذاردند خطبه
نیز خواند و بعد نماز جمعه لطبابری ضیافت انواع و اقسام ماکولات آنجا خوردند آن روز روز نخستین
اظهار شوکت اسلامیه در مدینه منوره بود نیز آن روز را بیوم العروبه نامزد کردند چه معنی عروبه نیز
ظهور ست و آن خطبه و نماز را اسعد بن زراره ادا کرد پس روزی چند صورت سبب شوکت اسلامیه کعب
ابن لوی آن روز را بروز جمعه نامزد نمود و خود نماز جمعه با خطبه میخواند بر طبق آن وحی نیز بنام زد
یوم الجمعه در مدینه منوره نازل شد لقوله تعالی اِذَا نُودِیَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ یَّوْمِ الْجُمُعَةِ آه پس زمانی چند
نبینا صلعم هجرت مدینه منوره ساخت دوازدهم ربیع الاول بروز دوشنبه در مدینه محترمه فرودکش گشت
در قافله بن عمرو بن عوف شد که الحال مسجد قبا آنجا ست و نمازگاه خاص و عوام آنجا ست تبرکا
روز جمعه بعزم مسجد محترم که الحال اگر گویم بهشت برین آنجا ست گفتن بجا ست لقوله عم من بیتی الی
منبر روضة من ریاض الجنة روا شد وقت اول ظهر در وادی بن سالم بن عوف داخل شد و بآنجا نماز گذارده
فرضیت صلوٰة جمعه نازل گردیده که آن حضرت عم با دوازده صحابه نماز جمعه با خطبه بآن وادی ادا
و آن جمعه جمعه اول فرضیه [illegible] اهل اسلام ست [illegible] این نماز را تا قیام قیامت بر قرار دارد
بدستور سابق بآن جمعه نیز بهمانجا بعد نماز جمعه [illegible] شی عمل آمد از آن آن الی آن جای و بجای
آن دستور اکل و شرب و اشیای ماکولی از خانه های خود ها اور [illegible] مروج ست روز جمعه بعد اذان
بر در مسجد دو فرشته درای کرام کاتبین رسیده ایستاده می باشند هر یکی اول و ختم و ثم می آیند بر نهج
آمد هر مصلی نام شان در دفتر خود می نگارند چون خطبه آغاز شد آنگاه ختم کرده بعد ادای نماز جمعه بالاختم

امی ما میکنند ثواب اول آمد مسجد مصلے جداگانہ مرقوم می شود دوسے ثواب نماز جمعہ این ثواب
را بہ برنام ہای مصلی مرقوم میگرد جداگانہ ثواب این فعل حسنہ خداوند کریم عشر امثالہا خواہد داد برائے
جمعہ تاکید تمام در قرآن وحدیث موجود دہ دہات وقریات مسلمانان آنقدر باشند کہ اگر مساجد از آنان
مملو شدن تواند بدان دہ وقریہ نماز جمعہ خواندن افضل ست غرض ظہر نیز بعدش خواندن مناسب
واحکام نماز جمعہ ونماز ہای دیگر در کتب فقہ بشرح وبسط مرقوم ست فلینظر فیہ وکما فی روح البیان
واما الحکمۃ فی جعلہا اللہ تعالی مثنے وثلاث ورباع فلانہ عم شاہد ہیئۃ الملائکۃ تلک اللیلۃ ای لیلۃ الاسرٰی
اولی اجنحۃ مثنی وثلاث ورباع جمع اللہ ذلک فی صورۃ انوار آہ الصلوٰۃ عند عروج ملائکۃ الاعمال بارواح
العبادات آہ مولوی معنوی سے پنج وقت آمد نماز رہنمون + عاشقانش فی صلوٰۃ دائمون
در دل عاشق بجز معشوق نیست + درمیان شان فارق وفاروق نیست + وایضا لم ام الانبیا
فی بیت المقدس اوصاہ موسی عم ان یصلی رکعۃ عند سدرۃ المنتہے آہ وآنا فی تفسیر کبیر اول من
صلے الوتر نبینا صلعم قال امام سہیلی لیس لنا ان یقول ان ابوی النبی صلعم فی النار وکما فی
تفسیر فتح الرحمان بجرم اذی النبی صلعم بالقول والفعل بالاتفاق آہ وکما فی روح البیان اول من
صلے الفجر آدم عم سے قولہ من صلی بعد الزوال ابراہیم عم فدی ابنہ عند الظہر آہ وکما فی فتاوی شامیہ
قیل الصبح صلوٰۃ آدم والظہر لداؤد والعصر لسلیمان والمغرب لیعقوب والعشاء لیونس عم وجمعت فی
ہذہ الامۃ وکما فی روح البیان حین اجتمعوا فذبح لہم شاۃ فتعشوا وتغدوا منہا الی قولہ یقال فیہا الجمعۃ
صلوٰۃ الطعام بعد الصلوٰۃ الی یومنا ہذا وکما فی تفسیر ابو سعود فانزل اللہ آیۃ الجمعۃ فہی اول الجمعۃ
کانت فی اول الاسلام الی قولہ فادرکتہ صلوٰۃ الجمعۃ فی بنی سالم بن عوف فی بطن وادلہم فخطب و
صلے الجمعۃ وکما فی المبسوط امام السرخسی وقال ابن شجاع رحمہ الحسن ما قیل فیہ اذا کان اہلہا بحیث
لو اجتمعوا فی اکبر المساجد لم یسعہم ذلک حتی احتاجوا الی بناء الجمعۃ فہذا مصر تقام فیہ الجمعۃ آہ کذا فی
جامع الرموز وکما فی روح البیان اذا کان یوم الجمعۃ کان علی کل باب من ابواب المسجد ملائکۃ یکتبون
الاول فالاول ثواب من یاتی الی قولہ فاذا جلس الامام یعنی صعد علی المنبر طووا الصحف آہ وکما فی
تفسیر محی الدین ابن عربی لما کانت الحواس الخمس بشواغل تشغل القلب بما یردعنہ من الہیئۃ الجسمانیۃ
ویکدیہ عن الحضرۃ الرحمانیۃ الی قولہ فرضت خمس صلوات یتفرج فیہا العبد الحضور ویسد ابواب الحواس

الی قوله فیکون تلک الصلوٰة الخمس ابواب مفتوحة للقلب علی جناب الرب وتلقی سوح البیان
والحکمة فی جعل الصلوٰة فی الیوم واللیلة خمسا ان الحواس لما کانت خمسا والمعاصی تقع بواسطتها ولما
فی حجة البالغة الصلوٰة ثلثة اشیاء ان یخضع القلب عند ملاحظة جلال الله وعظمته الی قوله الصلوٰة
معراج المؤمن معدة للتجلیات الاخرویة آه اللهم اجعلنا فی زمرة اهل الصدق والیقین آه +

وصل در بیان فوائد خاص نماز

در نماز پنجگانه فوائد عزیزه و حکمت نامحصور کثیره مرکوز است که عقل بکمال در آن مجبور است تمام انسان چون استراحت می کنند و بخواب میروند آنوقت جان بنی آدم مرده میشود که نوم برادر موت است اصغر لقوله تعالی وجعلنا نومکم سباتا ولقولهم النوم اخ الموت صبحگاهان چون آن خوابیدهٔ شب از خواب نوشین و غفلت دوشین بیدار می گردد آن مردهٔ شب آنوقت دوباره زندگی خود یافت می باید گفت شکرانه آن حیات جدیده و زندگی عائده بجا آورد ازین ضرور نماز فجر بشکرانه آن ایست دوباره خود ست ادای آن باشرائط مشروعه فرض گردید و انانیکه نماز فجر بجماعت پیوسته ادا می کنند ایشان از تکالیف سکرات و صدمات موت مامون و مصئون اند و برایشان این سختی آسان گذار خواهد شد و هنگام نماز صبحگاهی ملائک پاسبان شب طیاری رفتن میکنند و فرشتگان محافظ روز می آیند درین دو جماعت ملائک وقت صبح باهم ملاقات میشود و نماز فجر بیک ساعت برمیگذارند برای آن نمازی پس صبح دعای مغفرت هر دو دا فله رحمت حق میکنند چه خوش پاکیزه وقتی ست که دعاگوی آنوقت مصلی ملائک میشوند چون نصف نهار شرعی برمیگذرد آنوقت هنگامه و شورش آمد آمد شب میشود و شکرانهٔ آن آمد و شد روز و شب ادا کردن ضرور ازین ظهر و عصر فرض شد و بشکرانه آن نماز دوگانه بچار چار رکعت ادا کرده اند کسانیکه با جماعت مشروعه آن دو نماز پیوسته ادا خواهند کرد از عذاب و ضغطهٔ قبر و سوال منکر و نکیر و هیبت شان محفوظ و یکسو خواهند ماند در حدیث مذکور ست که خداوند کریم با موسی علیه السلام حکایت فرموده که امت محمدی را چار چار رکعت نماز ظهر و عصر ست که رکعت اولش سبب مغفرت شان و رکعت ثانیش سبب گرانباری میزان یوم البعث شان و رکعت ثالثش سبب محافظت ملائک مر مصلی راست و رکعت چارمش وجه خاص دعای مغفرت ملائک مر مصلی راست در ادای آن نماز هر حاجتیکه مصلی از خداوند کریم خواهد ست الله رب العالمین با نجاح حاجتش مشرفش خواهد فرمود چون روز سپری شد وقت گذر کرد بادای شکرانهٔ آن نماز مغرب فرض شد نماز مغرب سه رکعت است که میزان حشر را گران بار خواهد نمود وقت نماز عصر

در ہای فلک وا می شود مصلے مغرب ہر خواستن کہ خواہد خواست امید قبول حضرت حق آن ست چون
بصدق دل کردہ شود و وقت مغرب نیز وقت آمد وشد وعوض بدل ملائک محافظ انسان ست عجیب
وغریب ولطف مستجاب وقت این وقت ست چون ہم دم عزم استراحت وآرام طلبی ہای شب می کنند
قبل استراحت وشب خوابی شکرانہ زیست ما معنی خود بجا آوردن ضرور کہ سحرگاہان از غفلت شب بیدار
شوند وزندہ بحیات ثانی برخیزد ازان نماز عشا فرض شد مصلے نماز عشا را از دین ودنیا بہترین کار آمد
وقت ست وبر پل صراط نیز نماز عشا مؤید آسان گذاران خواہد شد ومصلے عشا بعد ادای عشا سلطان
اللیل وبے گناہ چون مادر زاد می گردد وعلمای دین اوقات نماز را بر سہ قسم تقسیم نمودہ اند اولا عالم
شہادت کہ آن عالم را عالم حسن وظہور می گویند نماز آن وقت نماز سحرگاہے
فجر ست کہ مناجات آن وقت مناجات عالم شہادت وحسن وظہور واقع میگردد وانوقت وقت
افضل واحسن اوقات ومناجات آن وقت بقبول نیز عجیب وغریب کیفیت پیدا می کند ثانیا
عالم غیب عالم عقل وفکر ست وآنوقت وقت نماز عشا ست کہ نماز آنوقت نماز ادای شکر عقل و
فکر ست ثالثا وقت خاص معراج انبیا ومرسلین ومعراج وسیر ارواح منعمہ بشریہ ست آنوقت وقت
صلوۃ اللیل ونماز تہجد ست وآن نماز نماز محبین ایزد سبحانی وواقفین اسرار ربانی ست اوقات
نماز فجر ومغرب اوقات برزخی ست کہ درمیان شب وروز واقع گردیدہ عبادت آن عالم برزخی موجب
ترقیات مدارج کمال لطف ربانی وفضل بے پایانی حضرت ایزد سبحانی بودہ است لقولہ تعالیٰ یُکَوِّرُ اللَّیْلَ
عَلَی النَّہَارِ وَیُکَوِّرُ النَّہَارَ عَلَی اللَّیْلِ شاہد حال آن ست بتحقیقت عالم بر سہ نوع اند عالم غیبی وعالم شہادت
وعالم معنے چون نماز مغرب ہمین سہ عالم واقع گشت وازان بشناخت آنعالم با مغرب بسہ رکعت
مشروع گردیدہ ونماز مغرب گواہ صفائی مصلے بروز قیامت خواہد گشت وکما فی تاویلات النجمیۃ
وفی الحدیث من صلی صلوٰۃ الفجر ہان علیہ الموت وغصتہ ومن صلی صلوٰۃ الظہر ہان علیہ القبر وضمتہ
ومن صلی صلوۃ العصر ہان علیہ سوال منکر ونکیر ہیبتہما ومن صلی صلوٰۃ المغرب ہان علیہ المیزان
وخفتہ ومن صلی صلوٰۃ العشاء ہان علیہ الصراط ودقتہ آہ وکما فی اللمعات عن کعب الاحبار قال اللہ
لموسی فی مناجاتہ یا موسی اربع رکعات نقلہا احمد وامتہ وہی صلوٰۃ الظہر اعظم فی اول رکعۃ منہا المغفرۃ
الی قولہ وہی صلوٰۃ العشاء خیر لہم من الدنیا وما فیہا ویخرجون من الدنیا کیوم ولدتہم امہاتہم آہ

وصل ابتدا واتمام نماز تا بعض فوائد

اجلال جلال ربوبیت واظهار ذلت وخواری عبدیت را نماز می گویند وآن نماز از تکبیر تحریمه آغاز وبالسلام ختم مے شود ونیز نماز مرکب از اشیای چندست که آن همه اشیا شاهد بران اقرار واظهار بوده است طهارت از نجس اصغر واکبر وحس باطن وطهارت جامه وستر عورت واستقبال قبله وقیام ورکوع وسجود وقعود وتکبیر تحریمه با رفع یدین واذکار وتسبیحات وتکبیرات ودرود وحضور قلب ونیت وسلام واطمینان ارکان وترک کلام وعمل غیر منافی نماز وعدم التفات چپ وراست وانانیکه بدربار سلطان مے روند انان اولین دست ودهن خود شست وشو نموده پاک وصاف گردیده ستر عورت خود بخوبی ساخته رفتن دربار عبادت اهل دربارست نماز که دربار خاص حضرت رب العالمین ست قبل حاضری آن دربار بوضع شرعی طهارت ظاهر وباطن بخوبی نموده بلباس پاک وصاف ستر عورت خود ساخته بدربار حاضر شدن واجب ورنه جاے بآن دربار معراج یافتن غیر ممکن ونیز توقیر وتشریف بآن جلسه معراج یافتن محال وجه خاص وضو وغسل وپاک صاف پوشیدن این ست ستر عورت دا... هر مجالس بوضع وشریف ست در محفل عراجی نیز بدان نهج حاضر شدن ضرورست هرانکو بدربار سلطانی میرود رفته دست بسته می ایستد واداب مجلسے تمامه بجامی آرد قایمقام آن آداب مجلس تکبیر تحریمه وتحریمه دست بسته استادن ست وقیام قیام مجلسی ست کعبه که جامع مظهر انوار حق ست بالسو رو آوردن وایستادن بروی حق ایستادن باشد وبسوی کعبه کردن موجب مزید مسرت حق سبق لقوله تعالی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ سے استقبال قبله همین ست محبت ربانی واعتقاد حقانی که درون دلهای مومنین ست اظهار آن ثناخوانی لسانی را سورهٔ فاتحه خواندن وسوره دیگر بآن ضم کردن می گویند در دربار معراجی قادر ذوالجلال بملاحظه جلال ربوبیت ذوالجلال باعتقاد قلبی بکمال خشوع وخضوع مالامال انحنا وسرنگون گردیده اظهار تمامه ذلت عبدیت خود نمودن رکوع ست ودر عین رکوع اظهار ذلت ست هرگاه حق تعالی خورسند شد ایستادن گفت آن وقت قیام بین الرکوع والسجود کردن می شود بشکرانه آن قیام سجده که بغایت درجه انکساری وبنهایت درجه اظهار عجز وانکساری وذلت وخواری خود ست سجدهٔ اول ست چون آن سجده اول قبول درگاه شد

تا سجدهٔ ثانی بشکر گذاری آن داون افتاد و سجدهٔ ثانی هر رکعت سجدهٔ شکر اول ست یا رکوع اشاره ازان ست که از عالم ناسوتی وملکوتی درگذشته بعالم جبروت ولاهوت متوجه شد و سجدهٔ ثانی مقام فنای کلی وصعود بسوی وطن اصلی علوی خود ست وقیام وقعود ما بین رکوع وسجود اول وثانی رجعت قهقری بسوی حالت اصلی خود ست و در رکوع وسجود هر رکعت همین کیفیت حاصل ست وتشهد شکر گذاری اجازت جلسهٔ آن دربار معراج ست وقت سجدهٔ شیطان از مصلی متنفر میگردد ووسوسه نمیدهد شیطان آنوقت حال بدخود یاد می آید که فقط برای همین یک سجده او مردود ومقهور ایزدانی شد ونیز بدیدن مفاخرت مصلی باداء سجده زیاده تر وبیشتر از بیشتر تنگ دل وملول وغمگین میگردد اما آنوقت نفس اماره شیطان اکبر وسوسه ها بخوبی بدل دادن می تواند چون دربار اختتام شد وباعزاز واکرام همه کسان رخصت یافتند علامت رخصتی هر فرد سلام بعد تشهد ست ✤

وصل بیان بنای نماز بارکان اربعه

بنای خلقت انسان بارکان اربعه عناصر قائم ست ازان ست که خداوند کریم بنای صلواة بارکان اربعه قائم نموده اعنی قیام وقعود ورکوع وسجود ست وجمیع حرکات وسکنات مخلوقات دیگر درین نماز موجود ودر نماز مصلی قائم چون اشجار راکع چون انعام وقاعد چون احجار وساجد چون هوام ست ونیز این نماز با صوم وحج وزکوة مرکب ومعتر ن ست چه کف از جمیع منهیات لنفس اماره وجسم در نماز ست وهمین معنی حقیقت صوم ست وتکبیر تحریمه بجای احرام واستقبال قبله قبله بجای طواف وقیام بجای وقوف عرفات ورکوع وسجود وحرکات وسکنات دیگر بجای سعی صفا ومروه وهمین ست حج داداء حج دهندگوة بذل مال بالتعیین ومحدود مقرر ست در نماز بذل هوای نفسانی وجسمانی وروحانی بلا تعیین وحدود ست ازان افضلترین زکوة نماز ست وعبادات جمیع وحوش وطیور درین نماز ذکر تسبیح این نماز مشمول ست سه مرغان چمن بهر صباحی ✤ خوانند ترا باصطلاحی ✤ وکما فی الکبیر ان الامر بالمحافظة علی الصلوة امر بالمحافظة علی جمیع شرائطها علی الطهارة وکما فی تاویلات النجمیة بداية الصلوة اقامتها ثم بدوامها فاقامتها علیها بموافقتها واتمام رکوعها وسجودها وحدودها ظاهراً وباطنا وادامتها بدوام المراقبة جمیع الهمة فی التعرض وکما فی اللمعات ثم الانتقال الی الرکوع اشارة الی عبوره من عالم الملکوت الی عالم الجبروت ثم الانتقال الی السجدة اشارة الی عبوره من عالم الجبروت والوصول الی عالم اللاهوت

وکما فی روح البیان والسجود ان تنزل من مرکب وصاف وجود کہ لتحمل علی رفرف وجود والی قولہ ہذا
یظہر التشہد بعد السجود والیعنا فیہ ولیس الانسان بمعصوم من ابلیس فی صلوٰۃ الا فی سجودہ لانہ
یتذکر الشیطان معصیتہ فحزن فیشتغل بنفسہ ثم الی قولہ فالعبد فی سجودہ معصوم من الشیطان غیر معصوم من غیر
آدمی را دشمن پنہان بسی است ۔ آدمی با خدا غافل کسی ست ۔ وکما فی روح البیان وقد جعل الصلوٰۃ
علی اربعۃ ارکان القیام والرکوع والقعود والسجود لیکون شکرا لہذہ العناصر الاربعۃ ولان الخلق
اربعۃ اوصناف آہ ✤

وصل بیان نماز کامل وقاصر

نماز بر دو قسم ست کامل وقاصر نمازیکہ با جماعت بمسجد گذاردہ شود آن نماز نماز کاملہ بودہ ہمت
بنبینا صلعم بتعلیم جبرئیل عم نخستین صلوٰۃ با جماعت بمسجد شریف ادا کردہ اند ومشروعیۃ اولین صلوٰۃ
بمسجد ست ازان آن نماز نماز کاملہ بودہ ست ونماز منفرد وغیرہ نماز قاصرہ ونماز با جماعت افضل ست
از نماز منفرد وتارک الصلوٰۃ از شارب خمر وقاتل نفس بلا سبب نہایت بد است بہر در جماعت یک
فائدہ عظیم این ست اگر احدی دران جماعت مصلی مغفور باشد تا صحبت آن شخص دران جماعت
بر کل مصلی اثر خواہد کرد اللہ رب العالمین برکت حضوری آن شخص مغفور جملہ مصلیان آن جماعت
را مغفور خواہد ساخت واز خبر صحیح ثابت ومتحقق ست کہ اگر درون جماعت چہل کس مصلی باشند تا
ضرور یک شخص مغفور با جماعت حاضر خواہد شد صحبت شان غنیمت بر جمیع کشان جماعت خواہد بود
و آواز اذان تا بمسجد بجائیکہ رسد باشندگان آنجا را بمسجد حاضر شدن ضرور ست اگر بلا عذر شرعی
شرعی احدی بمسجد حاضر نشدہ بخانہ خود نماز خواندہ باشند نماز انان نمی شود اگر احدی گاہی بمسجد
نے آید یا شاذ نادر می آیند انان را تعذیر اسزا دادن خواہد شد وگواہی آن شخص مقبول نیست و
جماعت سنت موکدہ ست وکما فی الاثمات تارک الجماعۃ شر شارب الخمر وقاتل النفس بغیر حق
وکما فی اللمعات وان اجتمع المسلمین فی جماعۃ اربعون رجالا الا وفیہم رجل مغفور لہ فاللہ تعالے
اکرم من ان یغفر لہ وکما فی روح البیان ثم اعلم انہ لا یرخص لمن سمع الاذان وترک الجماعۃ فانہا سنۃ
موکدۃ غایۃ التاکید الی قولہ ولو ترکہا احد منہم بغیر عذر شرعی یجب علیہ التعذیر ولا تقبل شہادتہ وکما
فی وقایۃ الجماعۃ سنۃ موکدۃ قریب من الواجب وعن ابن عباس رض رفعہ من سمع النداء فلم یمنعہ

من اتباعه عذر قالوا ما العذر قال خوف او مرض لم تقبل منه تلک الصلوة اخرجه ابوداود فی الحدیث،
وکما فی ابوداود فان صلوة الجماعة تفضل علی الصلوٰة الفذ آه +

وصل بیان تارک نماز

تارک صلوة بر سه قسم اند بر تارک صلوة عمدا حکم تکفیر ست لقوله عم من نام عن صلوٰة او نسیها فلیصلها اذا ذکرها بفحوای حدیث شریف غفلت نوم و غفلت نسیان موجب قضای صلوٰة ست نسیان دو قسمست نسیان بشغل حرام و نسیان بشغل مباح فاعل شاغل مباح را گو گناه ست لیکن باعث فراموشی وقت نماز آن نمازی در بے ادبان محسوب خواهد شد و قضای نمازشان بحکم ادای زمان محسوب خواهد شد و ناسی شغل حرام و فاعل شغل نوم را نیز قضای نماز بمنزله ادا بوده است انان رو معذب و بروز قیامت بسخت گیری حساب ایستادن خواهد گشت اگر انان از آنجرائم توبه و خداوند کریم بیامرزد مالک است بدان چیزی بر و دعوی نیست و در تاخیر ادای وقت نماز نیز چون قاضی صلوٰة انسانرا نیز زیر محاسبه قیامت آمدن و معذب شدن خواهد شد نماز با فتور غیر مقبول خداوند کریم ست گو بسهو سجده مبادله آن کردن عادت افتاده لیکن آن نماز نماز مقبول محسوب نخواهد شد مؤمن حقیقی گاهی بنماز هم قسم غفلت نمی کند و بهفت جا نماز مکروه ست جاے بول و براز و مقبره و قارعة الطریق و حمام و مواطن شتر و فوق ظهر بیت الحرام و انانیکه در نماز بشغل دیگر مشغول می شوند آنوقت انان فی الحقیقت در نماز نیند لقوله تعالی فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون الما فی اللمعات من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر وکما فی روح البیان فی الحدیث من ترک صلوة حتی مضی وقتها ثم قضی عذب فی النار حقبا الحقب ثمانون سنة کل سنة ثلاثمائة وستون یوما کل یوم الف سنة الی قوله لکن الله یتکرم بان لا یجازی به اذا تاب عنه وایضا فیه وقد عرف فی الشرع ان العبد یحاسب علی تاخیرها عن اوقاتها وایضا فیه فان الصلوٰة بالفتور غیر مقبول عند الله الغفور وکما فی تفسیر محی الدین بن عربی ما مومن بالایمان العینی لا یکون فی صلوٰة غافلا عن ابن عمر نهی رسول الله صلعم عن الصلوٰة فی سبعة مواطن المزبلة والمجزرة والمقبرة وقارعة الطریق وفی الحمام ومواطن الابل وفوق ظهر بیت الحرام +

وصل بیان عبد اختیاری و اضطراری در نماز

بندهٔ مؤمن بر دو قسمست عبد اختیاری و عبد اضطراری انانیکه صرف باداے فرض اقتصار

میکنند آنان عبد مضطر اند و آنان که با نماز فرض ادای نافله میسازند آنان عبد اختیاری اند و عبد اضطراری فو کر
احب بالتعیین اند و بدون ادای نوافل بقرب حضرت کبریای شدن ممکن نیست عرفان ذات
واجب الوجود بهر قدر یکه بهر کسان هست آنان بقدر عرفان ذات باری میکنند اگر در نماز فرض چیزی
نقصانی واقع شود تکمیل آن بسته میشود و تکمیل سنت به نماز نافله میگردد در روز قیامت الله رب العالمین
ملائک را حکم خواهد داد که نماز فرض آنانیکه کامل نه باشد آن فرائض را بنوافل کامل کنند
رکوع و سجود ناقصه فریضه از رکوع و سجود نافله تکمیل کرده خواهد شد آن قدر احسان الله
رب العالمین است الحمد لله رب العالمین علی کل حال ولما فی روح البیان فان السنن شرعت
لتتمیم نقایص الفرایض والنوافل الغیر الراتبة لتتمیم نقایص السنن الراتبة وایضا فیه قال عم اول
ما یحاسب الرجل علی صلاته فان اکملت والا اکملت بالنافلة وایضا فیه ورد فی الخبر الصحیح انه تعالی
یقول انظروا فی صلاة عبدی اتمها ام نقصها الی قوله فان کان له تطوع قال الله تعالی اکملوا لعبدی فریضته
من تطوعه ولما فی تاویلات النجمیة الانسان مع الحق علی حالتین حالة عبودیة واجارته ولما فی الکتاب
والحکمة فی ذالک ان المتنفل عبد اختیاری کالاجیر الی قوله وهو فی الفرایض عبد اضطراری لا عبد اختیار
الی قوله وبین عبودیة الاضطرار وعبودیة الاختیار ما بین الاجیر والعبد والمملوک آه ولما فی کتاب الجواهر
لا شعرا ، و یترک النافلة فهو ایا مع عبد و یحکم عبودیة الاضطرار ولما فی فتوحات مکی قال رسول الله
صلعم انه قال ما تقرب احد الی ما احب من اداء ما افترضته علیه لانها عبودیة اضطرار ولا یزال العبد
یتقرب الی بالنوافل وهی عبودیة اختیار هکذا فی روح البیان والبغوی ولما فی التفسیر محی الدین ابن عربی
لتظهر علیهم صفاتی و کمالی ثم تتعبدون اذ العبادة بقدر المعرفة ومن لم یعرف لم یعبد کما قال العارف
المحقق عم لا اعبد ربا لم اره آه اللهم اجعلنا من الصالحین والتوابین والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب آه

پرتو چهاردهم در بیان صلوة تهجد

تهجد و هجود لغة بمعنی شب خفتن و شب بیدار داشتن است شرعاً ادای چند رکعت نماز جوف
شب را تهجد می نامند نماز جوف و آخر شب مقبول حضرت باری تعالی و اقدس ست واحد نماز فرض
پنجگانه فضلیت و شرافت نماز تهجد است و اوقد عم این نماز را پیوسته میخواندند انها و او دعم تا اینده مرا به نماز

تہجد مشروع ست حضرات انبیا و مرسلین ما سلف قدما رہ صلہا پارینہ نماز تہجد بشغل می داشتند نیز بر
نبینا صلعم این نماز فرض بود بسال دہم نبوت آن فریضہ بفرضیت نماز پنجگانہ ساقط از فرضیت
بنافلیت متبدل گردید ولیکن عمل و جزای حسنہ آن کماینبغی باقی ماندہ وقت شب کہ وقت
آرام و زمان غفلت و خفتن و نشاط ست بدان ہنگام عیش و انبساط از خواب غفلت بیدار گردیدہ
بنماز تہجد مرتکب شدن امریست پس اشق و اشد و موجب ہر قسم تکلیفات بودہ ست از ان رب العالمین
مجازات این نماز شاقہ مجازات احسن و اشرف عنایت فرمودن وعدہ فرمودہ خواب غفلت کہ مقولہ
النوم اخ الموت ست یعنی موت اصغر از ان موت دوبارہ زندگی حاصل نمودہ و حیات نوعی یافت
بنماز تہجد مصروف شدن شکرانہ آن حیات نوعی دوبارہ بودہ است بذریعہ این نماز ترقیات مدارج کمال
و عبور از مقام ناسوتی و ملکوتی نمودہ بمقام جبروتی و لاہوتی واصل شدن امید قویست نبینا صلعم
این نماز را گاہی ترک نفرمودہ بلکہ باختلاف اعداد رکعت پیوستہ نماز تہجد برگذاردہ و بمداومت
این نماز امید قوی حصول دیدار دنیوی حضرت رب کریم ست بر فضیلت این نماز قرآن مجید شاہد
حال ست نبینا صلعم بذریعہ ہمین نماز تہجد صدرنشین صدر شوکت و صولت مقام محمود و سایہ دہ
خاص و عام یوم القیامت موعود خواہند بود لقولہ تعالی وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ
رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ﴿۵﴾ نی ہمین زیر لوای دولتش ما ہیم بس + آدم و من دونہ تحت لوای مصطفےٰ ست
ای ذات تو در دو کون مقصود وجود + نام تو محمد و مقامت محمود + و نیز ہمین نماز تہجد ہنگام موت
در قبر بس کار آمد وقت میشود و فائدہ کثیرے بخشد و کما فی روح البیان ای الی التہجد فی جوف اللیل
فان المعروف من القیام فی العرف الشرعی احیاء اللیل بالصلوۃ فیہ و کما فی تفسیر احمدی عن ابن
کان قیام ثلث اللیل فریضۃ الی قولہ ثم نسخ بعد عشر سنین آہ و کما فی فتاوای شامیہ افضل الصلوۃ
بعد الفریضہ صلوۃ اللیل و کما فی الکشاف التہجد ترک الہجود للصلوۃ و نحوہ و کما فی الکبیر ان الانسان
انما یترک لذۃ النوم و یحمل مشقۃ القیام الی الصلوۃ لیطلب افادۃ و ہجودہ عند الموت فلما کان
عرضہ من ترک ہذا الہجودۃ آہ و کما فی تفسیر ابو سعود عسی ان یبعثک ربک الذی یبلغک الی کمالک
الذی لک من بعد الموت الاکبر کما انبعثت من النوم الذی ہو الموت الاصغر بالصلوۃ و العبادۃ
و کما فی فتاوی شامیہ فالثلث الاوسط افضل من طرفیہ لان الغفلۃ فیہ اتم و العبادۃ فیہ اثقل آہ

ولما فی تفسیر معالم التنزیل التهجد لایکون الا بعد النوم یقال تهجد اذا قام بعد ما نام آه ولما فی بیضاوی فتهجد به اللیل فاترک الهجود للصلوٰة آه ❊

وصل بیان شب و اہل شب

الله رب العالمین شب را برای اہل شب آفریده چون عالم غیب را برای خود ترتیب داده و با عث همی حجاب غیب از اسرار غیبی سر افعال را از حضرت بی نیاز مردم غافل اند و نا واقف همچنان از احوال و افعال اہل شب احدی واقف کار نیست که اہل شب بعبادت و بیداری شب تا چه کیفیت ها حاصل کرده اند و لقوله تعالی جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً ای اہل شب همین لباس شب بر بازوی خود کشیده از چشمان خفتگان شب در درون کنج مخفی کنج گردیده خلوت با حضرت رب کریم پیدا ختة بمناجات و دعوات مصروف اند و لقوله تعالی جعلنا نومکم سباتا ای اہل شب بحیات تا لی موت اصغر یا مسرت فرش بیقراری منت درنا ری که همین بستر راحت و مهد استراحت آنان ست بران بیبا د ما آن هیئت مجموعی بسرا می مناجات و توبه بی پرده و بی اعانت غیری و مناجات و توبه مشغول اند الله کریم با جابت دعوات و قبول توبه شان مسرور و مشغوف بوده است الله کریم شب را بحضرت متکلم خود کیفیتی عنایت فرموده که روز روشن را آن کیفیت میسر نه حاصل نیست لقوله عم ان اقرب ما یکون العبد من الرب فی جوف اللیل الحدیث و قوله عم ینزل الله لیلة الی السماء الدنیا الحدیث ه

دلا برخیز طاعت کن که طاعت به ز هر کار ست ❊ سعادت آنکسی دارد که وقت صبح بیدار ست ❊
خروسان در سحر گویند قم یا ایها الغافل ❊ تو از مستی نمیدانی کسی داند که هوشیار ست ❊

خوابنده بختان شب بر بستر آرام گرم و فرش استراحت نرم خوابنده از دین و دنیا در رفته و نخوابند با غفلت مدهوش در خفته بحیات خود لو نبیده اند آنان مرده بختان شب اند ه خاموش شد عالم بهست ما شبی در طلب ❊ زیرا که با مکر عربده تشویش خلوتگاه نیست ❊ چون خداوند کریم بر فلک دنیا جلوه جمالی می فرماید آنوقت دعای اصحاب اللیل بی پرده و بی ذریعه غیری بمحل اجابت جای میدهد و آن اہل شب مستحق نزول رحمت و تجلیات انوار فیوضات او تعالی جل شانه بی پرده و بی واسطه غیری می شوند خداوند کریم شب را بر روز شرافتی و اعزازی بخشیده حق روز را برای معیشت خلق آفریده است و شب را جهت عبادت خود خاص فرموده از آن سبب شب با ظلمت تاریکی خود از روز روشن بعزت و وقار

وو بالا گردیده و روز و شب بغایت درجه پس باو بدرجه اقصی بدرجات دون در افتاده بر فرد بشر
بانواع اشتغال و افعال و احوال و امور کونیه و انتظام کارخانهٔ دنیویه و طلب مال و جاه و غیره سا
و فرزند بروز روشن مشغول می باشند و از خدمت خاوند حقیقی خود بسا اوقات روز تغافل می ورزند و نیز
بقدری از اول شب همین صورت روز باقی می ماند نظر بر آن خداوند بی نیاز جوف شب را جهت عبادت
خاص خود مقرر فرموده که باتسکین و طمانیت و فراغت خاطر بعبادت حق مصروف باشند و عبادت
آنوقت شب پس عبادت سود مندست و از خبر صحیح ثابت و متحقق که الله رب العالمین فرموده کسانیکه دعوی
محبت و عشق الهی می کنند و در ظلمت شب غافل از ذکر الهی گردیده بخواب غفلت آرمیده اند آنان
دعویدار کذاب و لاعی اند چه عاشقیکه با معشوق خود اشتیاق خلوت معشوق خود نکند و با معشوق خویش
بخلوت در نه نشیند آن عاشق عاشق نیست بلکه غدار و فریبی و مکارست چون عاشق لیلی و مجنون و شیرین
و آن قصه مشهور السنه است و به نماز تهجد فوائد راجعه قلوب حاصل ست اولا از بغض و حسد و کینه و عداوت
و غم دنیا دل پاک و صاف میکند ثانیا بر قصور و ناتمامی عقل خویش پی برده خوف خدا بدل لاحق می شود
ثالثا بدریافت فضیلت و فائده تهجد ساعة فساعة و آنا فانا شوق در دل بادای تهجد
بیشتر از بیشتر میگردد و رابعا بذریعه همین تهجد قوت ایمانی قلبی روز بروز ترقی می کند و در ظلمت شب چون
در سرای خود مصلی از در در آید غیری نه سد و دنموده دل و دیده از هر دو جهان بر بسته با حق تعالی آمیزد
آنوقت احوال دین و دنیا و حاضر و غائب بر او منکشف میگردد و نزدیک و دور حاضر و غائب همگان برای العین
مشاهده می کند چون از چراغ و آفتاب اهل دنیا می بیند و طبقات اهل شب حسب مدارج خود ها مختلف
الدرجات علی طبقات خود ها اند و وصل بحق بر نهج طبقات خود ها می شوند چون مرسلین و انبیا و قطب
و غوث و اولیا و غیره ذلک و لما فی فتوحات مکی ان الله تعالی ینزل الیهم باللیل الی السماء الدنیا
فلا یبقی بینه و بینهم حجاب فلکی و نزوله الیهم رحمته الیهم و یتجلی من سماء الدنیا علیهم کما ورد فی الخبر یقول الله
کذب من ادعی محبتی فاذا جنه اللیل نام عنی الیس کل محب یطلب الخلوة الخ و ایضا فیه اهل اللیل
هم الفائزون لهذه الخلوة فی هذا الخلوة و ایضا فیه ان لک فی النهار سبحا طویلا فاجعل اللیل
لی کما هو لی فان فی اللیل یکون نزولی فلا ارادت فی معاشک و شغلک الی قوله قد نمت
عنی و اسات الادب معی فی دعواک محبتی و ایضا فیه اهل اللیل من یکون اللیل لهم فی حقهم

کالنهار کشفا وشغلا قال تعالی وانا لتمرون علیهم مصبحین وباللیل افلا تعقلون الی قوله فاللیل
للاستمتاع عنده سواء الا ان اهل اللیل اهل تنزل + واهل معاریج واهل تنقل + فمن ساعده
نحو المقام مینه + ومن نازل یبقی اللحوق باسفل + ولما فی مفاتیح الغیب الخواطر اللیلة الی المکاشفات
اتم ولما فی معالم التنزیل لان النهار خلق لتصرف العباد بلهوهم فی معاشهم واللیل للخلوة فالعبادة فیه
اسهل لجمیع الحواس فیه الی قوله قال الحسن اشد طأ فی الخیر وامنع من الشیطان ولما فی احیاء العلوم
دون المسرات الباطنة فاربعة امور الاول سلامة القلب الی قوله قال مالک بن دینار رحمه الله
قالم العبد تهجده من اللیل قرب منه الجبار عز وجل ویقبه من منامک ان خیرا + من النوم التهجد
بالقرآن + ولما فی روح البیان واختلفوا فی اللیل والنهار ایهما افضل قال بعضهم قدم اللیل
علی النهار لان اللیل لخدمة المولی والنهار لخدمة الخلق ومعاریج الانبیاء کانت باللیل کذا
قال امام النیشابوری اللیل افضل من النهار الی قوله وافضل اللیالی لیلة المولد المحمدی لولاه
ما نزل القرآن ولا نعتت لیلة القدر وهو الاصح

وصل نماز تهجد پیشین سنت

نماز تهجد صلحای پیشین نماز اداء میکردند نماز تهجد نماز خاص تقرب حضرت رب الارباب ست
ومکفر سیآت ومانع عن المعاصیات ست سهل بن عبد الله المعروف باویس قرنی شبی کل شب را
بیک رکوع وشبی کل شب را بیک سجود فجر میکرد سائل از ایشان پرسید که چون درازی
شب را چرا بیک هیئت بسر می بردند اویس فرمود شب از کجا اگر از ازل تا ابد یک شب
بودی چه خوش بودی که حسرت وتمنای قلبی را با ان درازی اظهار کردن توانستمی ع
بنیم شب که همه مست خواب خوش باشند + من وخیال تو هم نالهای درد آلود ع قیام
شب دولت عظمی عالی همتان اولوا العزم ست خداوند کریم انا ان تصلی قیام اللیل ایته
دولت کبری عنایت فرموده مکرمت نموده بر مومنین لازم ومتحتم ست که قاصد حصول این
دولت بمین نعمت گران بهای افضال الهی شوند وباشند روزی صدر نشین جهنم ابلیس
لعین با یحیی علیه السلام ملاقی شد یحیی علیه السلام پرسید که گاهی بر من تا در شده باشی شیطان جواب داد که
شبی جناب سامی شکم سیر خورده باآسودگی تمام بفرش خواب غفلت آرامیده وقضا

تهجد از ذات شریف گردید آن وقت بر تو غالب آمد مرحی هم حلف کرد که دیگر با به شب گاهی
چیزی نخواهند خورد شیطان نیز حلف کرد که بنی آدم را گاهی نصیحت نخواهم کرد و از ابا
دارانی منقول ست که او شبی بعد ادای تهجد بحالت در غنودگی بر او غالب شد و بخواب رفت
در اثنای خواب حوری را دید آن حور گفت که یا ابوسلیمان از پنجهزار سال با این خیمه
تبر بیت حق تعالی جل شانه بخیم ام تو خود را بخواب در می اندازی قصه ابو بکر ضریری نیز من قبیل
آن ست که مشهور السنه است از مهر بن مغیث زنی صاحب جمالی شکیل بردن از حد
قال و قیل از حسن جمال و ناز نعم خنده بر روی زنان عالم سفلی بر بنیر د بخواب دید و پرسید که
شما کیستی گفت من حورم گفت من قصد نکاح تو دارم گفت که مهر من دهند و خطبه برای من
کنید از مهر گفت مهر تو چیست گفت طول تهجد بزرگی سید الطائفه جنید بغدادی را بخواب دید
ما مضی و ما جری از وی پرسید جنید فرمود تاهت العبادات و فنیت الاشارات و ما نفعنا
الا رکعات صلاناها فی جوف اللیل اعنی صرف نماز تهجد کار آمد شان شدن فرمود **لمولفه**

بیا خود در دل شب کن مقامی از طلبگاری + بود نور عنایت خاکی اندر پرده شب ها +

از یوسف مهران مروی ست که در زیر عرش مرغیست که پر هایش از لولوی و مخلبش از
زبرجد احضر ست که بر و ثلث شب یکبار بازوی خود می جنباند و بانگ میدهد که برخیزید
ای قایمون و بر در نصف شب بانگ میکند که برخیزید ای متهجدون و بر ثلث شب آخر بانگ می کند
که برخیزید ای مصلیون و صبحگاهان بانگ می دهد که برخیزید ای غافلون که بر شماست وازر
شما اعنی وزرکم علیکم و از خبر صحیح ثابت و متحقق ست که چون مومن خواب می کند شیطان
سه گره بر سرش می بندد و در هر گره می بندد که خواب کن شب بس دراز ست چون مومن تهجد می خیزد
یک گره آن لعین کشاده میشود چون وضوی تهجد بساخت گره دیگرش در کشود چون نماز
تهجد ادا کرد هر سه گره آن ملعون واشد شب خفته وار خواب غفلت بر فرش معصیت
مرده چون صبحگاهان بر نمی خیزد شیطان در گوش آن بول کرده جدا میگردد شیطان
اقسام قسم وسوسه و دغدغه مومن را میدهد که از آن مومن بخواب غفلت خفته از
ادای نماز صبح محروم می باشد صوفیه صافیه می فرمایند که متهجد در دنیا الله رب العالمین را

بخواب خواہد دید از ان امید قوی ست اکثری از ان دولت مشرف شدہ اند چون ابوحنیفہ وغیرہ ذلک من جنسہم واکثر اکابر دین از وضوے عشا نماز فجر میگزارند وشبگاہی نمی خفتند حتیٰ کہ ابی حنیفہ رح را فرش خوابگاہی نبود شبگاہی بر پہلو نیز نمی خفت کسانیکہ شب بکثرت نماز می خوانند صبحگاہان چہرہ شان حسین ورخسار شان نورانی ومنور لمعان میباشد ولما فی روح البیان اعلم ان قیام اللیل من علو الہمۃ وہو وہب من اللہ تعالیٰ فمن وہب لہ ہذا فلیقم ولا یترک ورد اللیل بوجہ من الوجوہ ولما فی آکام المرجان ظہر ابلیس لیحیی علیہ السلام فقال لہ یحیی ہل قدرت منی علی شی قال لا الا مرۃ واحدۃ ولما فی تاویلات النجمیۃ قال ابوسلیمان الدارانی قدس سرہ نمت عن وردی فلو انا بحوراء ولما فی اللمعات وکان بعض الصالحین یقوم اللیل کلہ ویصلی صلوٰۃ الصبح بوضوء العشاء کابی حنیفۃ ولما فی تفسیر احمدی استنارت وجوہہم من طول الصلوٰۃ باللیل لقولہ علیہ السلام من کثر الصلوٰۃ باللیل حسن وجہہ بالنہار ولما فی روح البیان قال لی یا استاذی انی نمت عن وردی اللیلۃ فرایت کان محرابی قد انشق وکانی بحوراء قد خرجن من المحراب آہ ولما فی حجۃ اللہ البالغۃ قال ان فی اللیل لساعۃ لا یوافقہا عبد مسلم یسال اللہ فیہا خیرا الا اعطاہ قال علیکم بقیام اللیل فانہ داب الصالحین قبلکم وہو قربۃ لکم الی ربکم مکفرۃ للسیئات منہاۃ عن الاثم ولما فی احیاء العلوم من الاخبار قولہ علیہ السلام یعقد الشیطان علی قافیۃ راس احدکم اذا ہو نام ثلث عقد یضرب علی کل عقدۃ مکانہا علیک لیل طویل فارقد فان استیقظ فذکر اللہ انحلت عقدۃ فان توضا انحلت عقدۃ فان صلی انحلت عقدۃ فاصبح نشیطا طیب النفس والا اصبح خبیث النفس کسلان وفی الخزانۃ ذکر عندہ رجل نام کل اللیل حتی اصبح فقال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنہ سہ بنہ من منامک ان خیر + من النوم التہجد بالقرآن + الی قولہ یروی عن ازہر بن مغیث وکان من القوامین انہ قال رایت فی المنام امراۃ لا یشبہ نساء اہل الدنیا الی قولہ ما مہرک قالت طول التہجد وقال یوسف بن مہران بلغنی ان تحت العرش ملکا فی صورۃ دیک براثنہ من لولو وصیفہ من زبرجد اخضر فاذا مضی ثلث اللیل الاول ضرب بجناحیہ وزقا وقال لیقم القائمون آہ یا طول الرقاد والغفلات وکثرۃ النوم یورث الحسرات

وصل بیان تعداد نماز تہجد

در تعداد نماز تہجد اختلاف علما ست نزد فقہاے حنفیہ نماز تہجد اقل دو رکعت واکثر

چار رکعت واکثر هشت رکعت بوده است و دلیل فقهای حنفیه حدیث مروی سرتاج
امهات المومنین عایشهٔ صدیقه است و علمای حدیث زائد بران ده رکعت و دوازده رکعت
نماز تهجد بودن بیان میکنند غرض نبینا صلعم پیوسته بدان نهج بعد نماز تهجد وتر ادا می[illegible]
اگر بر بیداری شب خویش احدی اعتماد کردن نتواند تا اول شب وتر خواندن نتواند در
خواندن وتر پس نماز تهجد افضل است و در آخر سدس شب چیزی خفتن هم مسنون است
نبینا صلعم سنت فجر ادا نموده تا اقامت بلال بر جای نماز می خفت و اگر ضرورت ملاقات
اهل می شد تا باهل نیز ملاقات میکرد بعد اقامت بلال ادای فرض فجر می نمود نماز تهجد بدو دو رکعت
جهراً خواندن افضل است بجای چار رکعت نماز و باخفا خواندن نیز جائز است بعض صوفیه
که در تهجد قرارة سورهٔ اخلاص بجا بیشی رواج میدهند ان خلاف شرع است چه در نماز تعین
سوره جائز نیست و از رکعت اول رکعت ثانی دراز خواندن هم ناجائز است سند این
قول صوفیه سند ضعیف بوده است شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر خود این معنی را بالبسط
ترقیم فرموده فلینظر فیه و بعض صوفیه قرات سورهٔ یٰسین تا فتحنا در تهجد فضیلت می فرمایند غرض
در تهجد اگر از پنجاه آیه کم خوانده شود تا بقیامت قران بآن مصلی متنازعه خواهد نمود و اگر صد آیه
خوانده شود تا آن مصلی بزمرهٔ عابدین محسوب می شود اهل تهجد را قیلوله روز سنت است
تا بقیام شب نوم یومی طاقت بخشد و آنانیکه باوقات معینه مقصر از طاعت و معذور از طهارت اند
بر آنان ضرور که شب وضو بضروری نموده باید از قرات چار رکعت نماز نشسته استغفار
خوانده باشند بعد ازان بخوابند کسانیکه بعوارض خارج وکسالت بدنی و غلبهٔ خواب تمام
شب از ادای تهجد و ورد معذور باشند بر آنان ضرور که مابین فجر و ظهر بدل آن ادا کرده باشند
تا ادای شان بآن مبادله محسوب خواهد شد گو قضای نوافل نیست لیکن تهجد از نوافل دیگر
افضل بفضیلت است چه نخستین فرض بود ازان بدل مافات تهجد بروز خواندن جائز
گردید نبینا صلعم نیز گاه گاه ادای بدل نموده و لما فی احیاء العلوم و قال عمر بن الخطاب رض
قال صلعم من نام عن حزبه او عن شی منه بالليل فقرأه بين صلوٰة الفجر والظهر كتب له كانما قراه
من الليل هكذا في فتوحات مكي ولما في تفسير روح البيان ومنها اذا فاته الصلوٰة من الليل

من وجع او غیره صلی من النهار ثنتی عشرة رکعت رواه مسلم الی قوله یدل علی ان التهجد لیس
کسائر النوافل بل له فضیلة علی غیره ولذا یوصی باتیان بدله اذا فات مع ان النوافل لا تقضی
شامیة فی فتاوی شامی بان اقل التهجد رکعتان واوسطه اربع واکثره ثمان والله اعلم ولما فی العلمگیریة
منها التهجد عشر ثمانی رکعات کذا ذکره الشارح وهکذا فی فتح القدیر والمبسوط ولما فی معالم التنزیل النیشاپوری
عن عائشة رض قالت کان رسول الله صلعم یصلی فیما بین ان یفرغ من صلاة العشاء الی الفجر احدی عشر
رکعة یسلم فی کل رکعة ویوتر بواحدة ویسجد سجدتین وقدر بالقراء احدکم خمسین آیة ولما فی فتاوی
سراجیة والمستحب ان یوتر آخر اللیل اذا امن علی نفسه الانتباه الی قوله المتهجد باللیل ان شاء
جهر قلیلا وهو افضل وان شاء خفی هکذا فی القاضیخان وشامی وغیرهم ولما فی احیاء العلوم ان
لا یترک قیلوله بالنهار فانها سنة للاستعانة علی قیام اللیل کسانیکه برای تهجد برمیخیزند باید که
نخستین این دعا را خوانده باشند لا اله الا انت سبحانک اللهم وبحمدک واستغفرک لذنبی واسألک
رحمتک اللهم زدنی علما ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب

والله اعلم بالصواب

پرتو پانزدهم ۱۵

در بیان شبهائیکه دران عبادت مخصوصه است

شبهای چندکه دران اتفاق علماست بشرافت آن از دیگر شبهای سال و ماه مخصوص بشرافت
می باشند اولاً در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان پنج شب تر که طلب لیلة القدر بدان شبهاست
در بیان لیلة القدر بیان آن مرقوم خواهد شد ثانیاً شب هفدهم رمضان که صبح آن یوم الفرقان
ویوم التقی الجمعان ست و بدان روز واقعهٔ بدر واقع گردیده و آن شب را نیز چون شب قدر
محسوب کرده اند ثالثاً شب اول و دهم ماه محرم رابعاً شب اول و نصف و هفدهم رجب المرجب
که معراج بدان شب ست خامساً شب نصف شعبان المعظم که شب تقسیم برات ست سادساً شب
عرفه سابعاً هر دو شب عیدین که درین شبها تقرب ست خاص عظمتی نگشت مد اگانه هولوتها
این شبها خاص خاص ست که بعد ازین مرقوم گردد سه ای خواجه چه جوئی ز غیب قد نشانی

هر شب شب قدرست اگر قدر بدانی ÷ وفی در المختار واحیاء لیلتی العید والنصف من
شعبان والعشر الاخیر من رمضان والاول من ذی الحجة یکون لکل عبادة تعم اللیل او اکثره
در شب نصف شعبان صد رکعت نمازست در هر رکعت با سورهٔ فاتحه سورهٔ اخلاص ده بار
و در شب عرفه و هر دو شب عیدین همه شب نماز باید خواند تا صبح شود لقوله عم من احیی
لیلتی العیدین لم یمت قلبه درین شب خداوند کریم از غروب شمس تا طلوع فجر اخیر بر آسمان دنیا
می باشد تا دعای اهل دعا قبول کند و درین شب هر قدر که از بنی آدم دران سال تولید
خواهد شد و خواهد مرد نوشته می شود و نیز کتاب ارزاق بنی آدم مرقوم میگردد در روی عن عائشة
ان النبی صلعم قال هل تدرین ما فی هذه اللیلة یعنی لیلة النصف من شعبان قالت ما فیها یا رسول
الله فقال فیها ان کل مولود من بنی آدم فی هذه السنة وفیها ان یکتب کل هالک من بنی آدم
فی هذه السنة وفیها ترفع اعمالهم وفیها تنزل ارزاقهم وعن علی رض انه قال قال رسول الله
صلعم اذا کانت لیلة النصف من شعبان فقوموا لیلها وصوموا یومها فان الله ینزل فیها
لغروب الشمس الی سماء الدنیا و در شبهای مذکورهٔ دیگر دوازده دوازده رکعت نمازست
با سورهٔ فاتحه و دیگر یک سورهٔ قرآن بعد ازان سبحان الله لا اله الا الله والله اکبر صد بار
واستغفر الله صد بار و بعد ازان صلوة علی النبی صلعم صد بار بخواند بعد ازان هر چه بخواهد
برای خود دعا کند قبول خواهد شد و این نماز ها بدو دو رکعت باید خواند

پرتو شانزدهم [16]

در بیان صلوة شبهای هفته

در شب یکشنبه بست رکعت نمازست بدو دو رکعت و در هر رکعت با سورهٔ فاتحه و قل هو الله
احد پنجاه بار و معوذتین یکبار و استغفر الله عز و جل صد بار بخواند بعد ازان درود صد بار
و استغفار لنفسه و لوالدیه صد بار بعد ازان این دعا بخواند لا اله الا الله والله اکبر ان آدم
صفوة الله و فطرته و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد صلعم حبیب الله
بعد ازان هر دعائیکه برای خود خواهد بکند مواظب این صلواة را خداوند کریم با انبیا مبعوث

خواهد کرد و در شب دوشنبه چهار رکعت نماز ست در رکعت اول با سورهٔ فاتحه قل هو الله
ده بار و بهر رکعت سورهٔ اخلاص ده ده بار افزوده خواهد شد تا چهل بار بعد از اتمام صلوٰة
درود و استغفار بخواند خداوند کریم شنوای دعای او خواهد شد در شب سه شنبه دو رکعت
نماز ست و در هر رکعت سورهٔ فاتحه یک بار و قل هو الله و معوذتین پانزده پانزده بار و بعد ازان
آیة الکرسی و استغفر الله پانزده پانزده بار بخواند در شب چهار شنبه دو رکعت نماز ست
و در رکعت اول با سورهٔ فاتحه قل اعوذ برب الفلق ده بار و در ثانی با سورهٔ فاتحه قل اعوذ
برب الناس ده بار بخواند بعد ازان درود و استغفار صد صد بار بخواند در شب پنجشنبه
بعد نماز مغرب قبل العشا دو رکعت نماز ست و در هر رکعت بعد سورهٔ فاتحه آیة الکرسی
و قل هو الله احد و معوذتین پنج پنج بار بخواند و بعد درود استغفار بخواند خداوندش
درجهٔ صدیقین و شهدا بخشد در شب جمعه دوازده رکعت نماز ست هر دو رکعت در هر
رکعت با سورهٔ فاتحه قل هو الله یازده بار بخواند تا عبد الله خواهد شد و در شب
شنبه مابین مغرب و عشا دوازده رکعت نماز ست با سورهٔ فاتحه و کدامی یک سورهٔ قرآن
مجید بخواند حق تعالی برای او مکانی خاص در بهشت مقرر خواهد کرد لقوله علیه السلام کان حقا علی الله ان یغفر له

پرتو هفدهم
در بیان ایام فاضله و صلوٰة آن

ایام فاضله در سن قمری چند ایام ست ازان ست یوم عرفه و یوم عاشورا و یوم بست و
هفتم رجب و هفدهم رمضان و پانزدهم شعبان و یومین العیدین و عشرهٔ ذی الحجه
و سه روز تشریق و هر روز رمضان شریف و در شرافت هر روز ها سے
مرقوم احادیث کثیره واقع ست و در هفته پنجشنبه و دوشنبه شرافت خاص دارد
اما روز جمعه بهترین روز ها ست که در شریعت سید الایام نام زد ست خلقت آدم
و هبوط آدم و وفات آدم علیه السلام در روز جمعه است و در روز جمعه ساعتی ست مبارک
که بدان ساعت هر که هر چه خواهد جناب باری عنایتش کند و قال رسول الله صلعم

ان یوم الجمعة سید الایام واعظمها عند الله وهو اعظم عند الله من یوم الاضحی ویوم الفطر
وفیه خمس خصال خلق الله فیه آدم واهبط الله آدم الی الارض وفیه توفی الله آدم وفیه
ساعة لا یسال العبد فیها شیئا الا اعطاه و در روز جمعه اهل بهشت در بهشت خواهند رسید
وقیامت بروز جمعه خواهد شد لقوله عم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم
وفیه ادخل الجنة وفیه اخرج منها ولا تقوم الساعة الا یوم الجمعة و ورای این همه شرافتها سرتها
دیگر نیز این روز جمعه سر زد گردیده چه عروسی آدم عم با حوا و یوسف عم با زلیخا و موسی عم
با صفوره و سلیمان عم با بلقیس و تزویج خدیجة الکبری و عایشه صدیقه رضی الله عنهما با سرور
کائنات صلعم و کتخدائی علی رض با فاطمة زهرا رضی الله عنها بروز جمعه منعقد گردیده

وصل در بیان صلوة ضحی

ضحی بمعنی بلند شدن آفتاب و چاشت هم آمده و این نماز بدو قسم ست ضحوة الصغری
و ضحوة الکبری هرگاه آفتاب یک یا دو نیزه برسد آنوقت چهار رکعت نمازست آن نماز را
نماز اشراق و ضحوة الصغری گویند و هرگاه آفتاب تا ربع آسمان برآید آن وقت نیز نمازی ست
چهار رکعت که آن نماز را نماز ضحی و ضحوة الکبری گویند بالجمله این هر دو نماز به نماز ضحی و نماز
چاشت معروف ست مولانای دهلوی می فرماید احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار
آمده و اکثر علما بر استحباب او یند و مختار نیز همین قول ست آه و ایضاً قال و آن نماز
مختار نزد اکثر علما چهار رکعت ست زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار در آن
اکثر ست آه قال عم عن الله تبارک و تعالی انه قال یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات
من اول النهار اکفیک آخره الحدیث و باین صلوة آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و خصوصا داود علیه السلام مواظبت میداشتند و فی الدر المختار و ندب اربع
فصاعدا فی الضحی من بعد الطلوع الی الزوال و وقتها المختار بعد ربع النهار آه
و فی العالمگیری و وقتها من ارتفاع الشمس الی زوالها

وصل در بیان صلوة تسبیح

حدیث صلوة التسبیح را ابن جوزی موضوع گفته و مشاهیر علمای کلام آنرا مردود

نوشته اند و در صلوة تسبیح تاکید فرموده و آن چهار رکعت نماز ست بسلام واحد با سورة فاتحه و سورهٔ دیگر بترتیب خاص و همین ست مذهب مولانای دهلوی لیکن این نماز با خفا خواندن مشروع ست فی در المختار واربع صلوة التسبیح بثلثمائة تسبیحة وفضلها عظیم آه و بهر رکعت باسورهٔ فاتحه کدامی یک سورهٔ دیگر و بعد ازان قائما سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پانزده بار و بعد ازان بهر قیام و قعود و سجود و رکوع ده ده بار این دعا باید خواند و وقت صلوة تسبیح قبل ظهر بوده است فی العالمگیری ویصلیها قبل الظهر کذا فی المضمرات

وصل در بیان صلوة توبه

و آن نمازی ست بچهار رکعت بسلام واحد بهر وقتیکه خوانده باشد و بعد از سلام دعای مغفرت و صد بار استغفار و صد بار درود بخواند و باید که همیشه این صلوة را با خفا بگزارد و مواظبت کننده برین صلوة هرگز توبه شکن نخواهد شد کما صرح به المولوی الدهلوی و امام الغزالی

وصل در بیان صلوة وضو

دو رکعت نماز ست که عقیب هر وضو خواندن باید تا از فوائد وضو مستفید شدن تواند لقوله علیه السلام الا انی لا احدث وضوءا الا اصلی عقیبه رکعتین و فی در المختار ندب رکعتان بعد الوضوء یعنی قبل الجفاف و فی العالمگیری و منها رکعتان عقیب الوضوء ✝

وصل در بیان صلوة تحیة المسجد

دو رکعت نماز ست که بدخول مسجد ادای آن مسنون ست و از فوائد کثیره مشحون فی العالمگیری و منها تحیة المسجد و هی رکعتان آه ✝

وصل در بیان صلوة دخول و خروج از منزل

دو رکعت نماز ست بدستور بهر که این دو رکعت نماز در وقت دخول منزل و خروج ازان بخواند خداوند ش از بلیات محفوظ دارد لقوله علیه السلام اذا خرجت من منزلک فصل رکعتین تمنعانک مخرج السوء و اذا دخلت الی منزلک فصل رکعتین تمنعانک مدخل السوء و فی تنویر الابصار و من المندوب رکعتان السفر والقدوم منه آه ✝

وصل در بیان صلوة حاجت

هر که بحاجتی مبتلا شود باید که دوازده رکعت نماز بخواند و در هر رکعت سورهٔ فاتحه وآیة الکرسی و قل هو الله احد یک بار بخواند و بعد از سلام حاجت خود سوای حاجت سود طلب کند خداوند کریم برار حاجتش خواهد کرد و وقت این نماز بعد نماز ضحی او نماز ظهر ست و در عالمگیری دو رکعت نوشته فی العالمگیری ومنها صلوة الحاجة وهی رکعتان آه

وصل در بیان صلوة استخاره

دران گفتگوی علماست فلینظر فی کتبهم وآن دو رکعت نماز ست فی در المختار ومنها رکعتان للاستخارة آه و فی العالمگیری منها صلوة الاستخارة وهی رکعتان آه

وصل در بیان صلوة کسوف وصلوة خسوف وصلوة استسقا

چون ذکر صلوة کسوف وصلوة خسوف وصلوة استسقا در کتب فقه بالتصریح مذکور ست لاجرم اینجا بیانش وزوگذاشته شد بوقت حاجت در کتب مذکوره مطالعه خواهد رفت

وصل در بیان صلوة روزهای هفته

بروز یکشنبه هر که چهار رکعت نماز بهر رکعت با سورهٔ فاتحه وآیهٔ آمن الرسول بعد نماز ظهر بخواند ثواب عظیم خواهد یافت وجای برای او در بهشت مقرر خواهد شد بروز دوشنبه دو رکعت نماز ست قبل ضحی در هر رکعت سورهٔ فاتحه وآیة الکرسی وقل هو الله احد ومعوذتین یکبار بخواند بخشیده خواهد شد از گناهان وهر آئینه مستحق شفاعت خواهد گشت بروز سه شنبه قبل ضحی ده رکعت نماز سنت بهر رکعت سورهٔ فاتحه وآیة الکرسی یکبار وقل هو الله احد سه بار هر که این نماز بخواند تا هفتاد روز خدا وندش پاک دارد از گناهان واگر بااین هفتاد روز بمیرد شهید بمیرد ومغفور شود بروز چهار شنبه هر که پس از اشراق دوازده رکعت نماز گزارد ودر هر رکعت سورهٔ فاتحه وآیة الکرسی یکبار وقل هو الله ومعوذتین سه سه بار بخواند از عذاب قبر وسواس قیامت پاکدامن خواهد بود بروز پنجشنبه هر که مابین ظهر وعصر دو رکعت نماز بخواند در رکعت اول سورهٔ فاتحه یکبار وآیة الکرسی صد بار ودر ثانی سورهٔ فاتحه یکبار وقل هو الله صد بار بخواند خداوند کریم او را ثواب صوم رجب وشعبان ورمضان وثواب حج عنایت کند بروز جمعه قبل نماز جمعه چهار رکعت نماز ست هر که مواظبت بران کند هر آئینه بی ایمان نخواهد مرد وهر که مضاعف آن خواهد تا دوازده رکعت ثواب مزید خواهد یافت واگر درین چهار رکعت نماز بهر رکعت سورهٔ فاتحه یکبار وقل هو الله احد

پنجاه بار بخواند به درجهٔ صدیقین خواهد رسید. و برین نماز مواظبت جناب مرتضی علی رض بوده
هر روز شنبه چار رکعت نماز بهر وقتیکه خواهد بخواند و بهر رکعت سورهٔ فاتحه یکبار و قل یا ایها الکافرون
سه بار بخواند که جای وی در روز قیامت زیر ظل عرش خواهد بود والله اعلم بالصواب
باید دانست که مستحسن آنست که صلوٰة نافله دو دو رکعت خوانده شود و تا چهار رکعت نیز درست
و نماز شب دو دو رکعت و نماز روز چهار چهار رکعت مشروع ست فی الهدایه والافضل فی اللیل
عند ابی یوسف و محمد رح مثنی مثنی و فی النهار اربع اربع و الضافیه و یکره الزیادة علی ذلک آه
و هکذا فی العالمگیری ادای نوافل در خانه بهتر ست از ادای آن در مسجد فی العالمگیری الافضل
فی السنن و النوافل المنزل لقوله عم صلوٰة الرجل فی المنزل افضل الا المکتوبة آه و نوافل با وجود
قدرت علی القیام نشسته خواندن نیز جائز ست فی العالمگیری و یجوز ان یتنفل القادر علی القیام
قاعدا بلا کراهة فی الاصح آه ولیکن سنت هائیکه قبل و بعد مکتوبه یعنی نماز فریضه خوانده میشود چنانچه
قبل فجر و بعد ظهر و مغرب و عشا دو دو رکعت و قبل ظهر و قبل جمعه چار چهار رکعت و نیز قبل
عصر چهار رکعت این نمازها را با وجود قدرت قیام نشسته خواندن جائز نیست فی العالمگیری
ولا یجوز ان یصلیها قاعدا مع القدرة علی القیام لهذا قیل انها قریبة من الواجب کذا فی التاتارخانیه ناقلا عن المنافع

پرتو هیجدهم

در بیان روزهٔ رمضان المبارک

فرضیت صوم رمضان از آیات صریحه و نص قطعیه قرآن مجید و احادیث صحیحه معتبره بخوبی ثبوت پیوسته
که لاریب فیه و منکر فرضیت این روزه باجماع امت کافرند لقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم
الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون عن ابی هریرة ان رسول الله صلعم قال الصیام
جنة فلا یرفث ولا یجهل الحدیث و لما فی الهدایة اعلم ان صوم رمضان فریضة لقوله تعالی کتب علیکم الصیام
علی فرضیته انعقد الاجماع لهذا یکفر جاحده

وصل در بیان معنی روزه

روزه را بعربی صوم می گویند لغت صوم امساک از جمیع مفطرات تا کمی و حقیقی نمودن و

وبیکار وخاموش ماندن ومعنی تشیر ولطر بهم آمده است که معنی های لغوی از معنی منقول شرعی ربطی ومناسباتی میدارد وازطلوع صبح تحقیقین تاغروب شمس ازجمیع منهیات که نفس انسانی جویاو خواهان اتیان ان لقولهم النفس حریص فی مامنع بوده است وازجمیع قول وفعل وحرکت و سکون وخور ونوش وجماع فطری وغیره منع فطری شخص مخصوص اهل مسلم بالغ صحیح غیر متعذر باعلم ویاد صوم وبانیت صحیحه ازشب پیشین تابروز روشن امساک کردن را روزه می گویند ظاهر است که ترتب اثر ثواب کدامی عمل خیر بدون نیت متحقق نمی شود وهر فعلیکه بلانیت عبادت صورت میگردد آن فعل فعل عادت ست عبادت نیست جهت عبادت نیت درکارست لقولهم انما الاعمال بالنیات ولما فی تفسیر محی الدین بن عربی هو الامساک عن کل فعل وقول وحرکت وسکون ولما فی البغوی هو الامساک عن الاکل والشرب والجماع مع النیة فی وقت مخصوص ولما فی تفسیر ابو سعود وابن عباس وبیضاوی ومدارک ولما فی تفسیر کبیر فی الشریعة هو الامساک عن حین طلوع الی غروب الشمس حال العلم بکونه صائما مع اقتران النیة ولما فی درالمختار وهو امساک عن المفطرات حقیقة وحکما فی وقت مخصوص هو الیوم من شخص مخصوص مسلم کائن فی دارنا ولما فی الهدایة الا انه زید علیه النیة فی الشرع لیتمیز بها العبادة من العادة ولما فی تفسیر احمدی
صار الصوم من طلوع الفجر الثانی الی قوله واستقر الامر علی هذه ؛

وصل روزه شریعت پیشین ست

صوم عبادت اوبان سلف اعنی شریعت من قبلها ست آدم علیه السلام صوم ایام بیض ودلوؤد علیه السلام یکروزه صوم ویکروز افطار بهمه عمر خویش میکردند ونیز براهیم هم صوم عاشوره وعیسی وموسی علیهم السلام صوم رمضان فرض بود قوم نصاری حسب خواهش ومرضی خود باکم وبیشی تعداد روزه وتغیر تبدیل وقت پسندیده خود ها نموده آهسته آهسته از روزه امساک کردند یهود تبرک صوم رمضان یکروزه به بشاشت غرق فرعون روزه کردن اختیار کردند بعوام واغنیا روزه ازمیمن سلطنت طیمورث سلطان سوی بنی آدم شائع ورائج گشت وشهرت یافت بسلطنت شان قحط وافتاد سلطان همگان را بامساک اکل وشرب یومی حکم داده براغنیا فرمان درداد که خوراک یومیه شان بر فقرا بوقت تقسیم کنند تا تفرا تتربیت چیزی بچیزی خورده باشند وهمین ست سبب استحباب اطعام صائمین که

بشریعت نیز رواجی پذیرفته مدتی برین سپری شد ثم آهسته آهسته بانقلاب زمان فتن و نسخی
روزه اغنیای کبار وقت فوت شد. وصورت ترک بر منصهٔ شهود جلوه آرا پذیرفت قومی روزه شب
میکردند و وقت چاشت افطار کرده تا عصر خور و نوش می ساختند از مغرب نیت روزه میکردند کیفیت
روزه عبادت قدیمه و شریعت پارینه است که برای نامردم نیز مشروع گردیده ولما فی روح البیان
اول ما فرض الصوم علی الاغنیاء لاجل الفقراء فی زمن ملک طیهمورث ثالث ملوک بنی آدم وقع قحط فی زمانه
آه ولما فی تفسیر احمدی لان الامم السابقة فرض علیهم صوم غیر رمضان مثل صوم ایام البیض
لادم الی قوله وصوم قوم احد لعدم الاکل من العشاء لا من الصبح وامثاله ولما فیه ان رمضان
کان فرضا علی النصاری الا انهم زادوه فی عدد والی قوله فصاموا اقصر الایام السنة واطیبها و
لما فی تفسیر ابو سعود یروی ان صوم رمضان کان مکتوبا علی الیهود والنصاری واما الیهود فقد
ترکت وصامت یوما من السنة زعموا انه یوم غرق فرعون ولما فی تفسیر کبیر واما النصاری فانهم
صاموا رمضان فصادفوا الحر شدیدا فحولوا الی وقت لا یتغیر آه +

وصل روزه بهترین عمل ست

روزه بهترین عمل عبادت وافضل ترین وسیله برات ست و نیز بر روزه دار احتهٔ فائدهٔ پنجگانه
حاصل ست اولاً آنکه دعای روزه دار حین افطار ضرور قبول خواهد شد ثانیاً سکوت وخاموشی
صائم بمثابهٔ تسبیح و تهلیل دیگر انست چه تنفسهای صائم بجز تسبیح میخواند ثالثاً بجزای عمل خیر روزه دار باحسن المیزان
ثواب مضاعف عنایت فرموده چهارم امید قوی اجابت جمیع دعای صائم ست پنجم جمیع گناهان ماتقدم روزه دار عفو
حضرت حق میگردد و اصل اصول روزه آن ست که بر مومنین واجب ولازم که متعلق باخلاق صمدیه
حضرت حق عزوجل گردیده و از جمیع شهوات حیوانی و لذات جسمانی کف کرده اقتدای ملائک
مقربین بارگاه صمدانی کنند باعث ترک اکل و شرب قوت حیوانی مغلوب و نفس اماره مقهور و انوار
تجلی حضرت حق جل شانه بر قلب صائم ساعةً فساعةً متجلی میگردد همین ست مضمون قوله علم الصائم
فرحتان فرحة عند فطره وفرحة عند لقاء ربه صوم عبادت محضه پاکیزه محض منزه از ریا و سمعه
و وسوسه و دغدغهٔ شیطان وحدیث نفس ولمم بوده است ع بجز ایشان چه پاکیزه عبادت +
نوم صائم نیز عبادت ست زیرا چه حین نوم صائم محفوظ از مکائد شیطانی و انفعال قوت

حیوانی می بوده باشد لقوله عم نوم الصائم عبادة و ایضا فیه لقوله عم علیک بالصوم فانه لا مثل له
جمیع عمل بنی آدم برای اوست و روزه خاصة لله فا لله نموده می شود و خداوند کریم روزه دار
را بجز جزای نیکوی آن بمحاکمه میثاق قیامت دادن وعده واثق فرموده روزه محبوب ترین عباد تها
بر حضرت حق تعالی ست که بوی دهن روزه دار نیز برگزیده و از بوی مسک و عنبر خوشبوتر نزد
حق تعالی ست چه اصل روزه صبر از منهیات شرعی ست و صبر نصف ایمان لقوله عم الصوم نصف
الصبر والصبر نصف الایمان رب العالمین بقران مجید روزه را بلفظ صبر یاد فرموده که بیوم الجزا او جزای
احسن و اشمل و اکمل و افضل ان بلا حساب خداوند کریم عنایت فرمودن وعده فرموده لقوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوٰة و انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب روزه
امانت خداوند کریم بر مومنین ست و بر جمیع مومنین فرض و لازم که این امانت نخستین ادا دیانت
و امانت کاری حتی الوسع با تمام و انصرام کوشیده باشند و کما فی البغوی و عن ابی هریرة عن النبی
صلعم قال من صام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه و کما فی ماوتیلات النجمیة المقصود من الصوم
التخلق بخلق من اخلاق الله عز وجل و هو الصمدیة والاقتدار بالملائکة فی الکف عن الشهوات
و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم کل عمل بنی آدم له الا الصوم فانه لی و انا اجزی به
و کما فی احیاء العلوم قال صلعم ان الصوم امانة فلیحفظ احدکم بامانته الی قوله عز وجل ان الله
یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و کما فی معالم التنزیل البغوی للصائم فرحتان فرحة عند فطره
و فرحة عند لقاء ربه لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک الصوم جنة و کما
فی فتوحات مکی لان الصوم لا مثل له والمشاهدة لا مثل لها و انما من اجازها فقال التجلی مثالی
فلا ابالی فان الذات من وراء ذلک التجلی و التجلی لا یصح الا من مقام التجلی له و کما فی روح البیان
و اما اضیف الصوم الی لانه لا ریا فیه بل لا یعلمه الا الله و هکذا فی البنوی للمولوی المعنوی

هر کرا دارد هوسها جان پاک + زود بیند حضرت ایوان پاک +

وصل در بیان روزه و روزه دار

روزه بر دو قسم ست ظاهر و باطن و صائمین بر سه نوع اند عوام و خواص و خاص الخاص
امساک از اکل و شرب و مهر قسم جماع نمودن روزه ظاهر ست و صائمین این قسم روزه

عوام مومنین نامند وکف از جملهٔ جرائم وجوارح خود را از ایشان جمله آثام باز داشتن روزهٔ ظاهر
خواص ست واز جمیع ماسوی الله فارغ بال شده دل از افکار وخیالات دینی و دنیوی برداشتن
روزهٔ ظاهر وباطن خاص الخاص مومنین ست واین صوم را صوم القلب نیز می نامند وصوم باطن صوم القلب
وصوم الروح وصوم السر است و از جمیع مشارب معقولی وبالکل زخارف وهوای دنیوی باز آمدن
واز هر شی مذموم ومکروه که دل را بشغلی در اندازد واز شغل ذکر الهی غافل کرداند ازان باز ایستادن
صوم القلب ست واز ملاحظهٔ روحانیات ونعیم آخرت کف نمودن صوم الروح ست واز رویت
شهود غیر الله تمامه سر باز زدن صوم سر ست کف از غیبت وفحش ونمیمت وحقد وخصومت و یمین
کاذبه وگفتار بیهده یان صوم زبان ست واز ملاحظهٔ غیر محارم واشیای شک وغفلت چشم برداشتن
صوم نظر ست واز شهود جمیع مناهی وملاهی گوش خود محفوظ داشتن صوم گوش ست وحافظ صوم وصلوة
وغسل جنابت ولی اند وانانکه حافظ این هر سه نیند عدو الله ودشمن خدا اند واز کل تمنا وشهوت
وحرص کف کردن صوم نفس ست وکما فی احیاء العلوم اعلم ان الصوم ثلاث درجات صوم العموم
وصوم الخصوص وصوم خصوص الخصوص الی آخره وکما فی شرح البیان ان الصوم کما یکون بالظاهر
ویکون بالباطن ایضا فیه فی الحدیث من حافظ علی ثلاث فهو ولی الله حقا ومن ضیعهن فهو عدو الله
حقا الصلوة والصوم وغسل الجنابة وکما فی تاویلات النجمیة وصوم اللسان عن الکذب والفحش والغیبة
وصوم العین عن النظر فی الغفلة والریبة وصوم السمع عن استماع المناهی والملاهی وعلی هذا فقس الباقی
وصوم النفس عن التمنی والحرص والشهوات آه +

وصل بیان روزهٔ ابتدای سلف

صوم مشروعهٔ ادیان سلف چون عشرهٔ محرم وسه روزهٔ ایام بیض با وایل اسلام فرض بر ما
مردم هم بود سپس بمرور پانزده سال نبوت آن حضرت عم پس یک ونیم سال یا سه سال هجرت
مدینه منوره محترمها آن حضرت عم وبعد فتح مکهٔ معظمه روزهٔ رمضان فرض این امت شد وآنحضرت
عم مُلکی هشت شهر رمضان روزه کرده اند پنج ازان ببیست نه روز ختم فرموده وسه بسی روزه
اختتام ساخت بفرضیت روزهٔ رمضان فرضیت روزه های دیگر منسوخ شد لیکن عمل آن
روزها بار وا نگردیده وحکم ثواب آن اعمال تا حال باقی ست وکما فی البیضاوی اوکما وجب صومه قبل

وجوبه ونسخ بها عاشورا و ثلثة ایام من کل شهر وکما فی روح البیان روی ان رسول الله صلعم صام
ثمانیة رمضانات خمسة منها کانت تسعة وعشرین یوما والثانی ثلثین یوما وافترض الصیام بعد ثلثة
عشرة سنة من النبوة بعد الهجرة بثلاث سنین وکما فی البغوی عن عائشة ام المومنین انها قالت کان
رسول الله صلعم یصومه فی الجاهلیة فلما قام رسول الله صلعم المدینة صامه وامر بصیامه فلما فرض الله
رمضان کان هو الفریضة وترک عاشوراء فمن شاء صامه ومن شاء ترکه

وصل بیان روزه که امانت عظمی است

روزه نعمت غیر مترقبه وامانت عظمی حق سبحانه تعالی ست که وقت ادای همین دولت اعظم چه عظیم
اگر این بماه مبارک رمضان محترم به تخصیص درون هر سال مقرر گردیده چه ماه معظم رمضان مکرم
براسه لغة ومعنا شهریست مشرف ومحتشم حضرت حق جل شانه ازان وقت ادای این انعام و ودیعت
خاص باین ماه مخصص مخصوص ومنصوص گردیده شهر رمضان لغة مشتق از رمض آمده بمعنی گرسنگی
وتشنگی وسوختگی قلب ست چون روزه رمضان شریف عصیان اهل ایمان را بتمامه سوزان ست ازان
رمضان شریف مشرف بصیام گشت یا رمضان نام خدا تعالی ست از نامهای او چون روزه
محبوب ومفضل ترین عبادتهای ست ازان روزه را بماه همنام خود خدا تعالی مقرر فرمود تا شرف
احسن وفضیلتی محسن بصیام حاصل گردد وبعض علمای بلا انضمام ماه یا شهر رمضان خالی رمضان استعمال
کردن ناروا میگویند نیز اسمای این ماه شهر الله وشهر الآء الله وشهر القرآن وشهر لیلة القدر هم
آمده بر دیگر ماه های سال رمضان را اختصاصی ووقاری عظیم حاصل ست که به بست وچارم این
ماه مبارک قران مجید دفعة بر سماء دنیا نازل گشته وشب نخستین این ماه عظیم القدر صحف ابراهیم
وششم توراة بموسی سیزدهم انجیل عیسی نازل شد ودر اخیر عشرهٔ این ماه شب قدر غالباً واقع
شدن مد نظر واز اول رمضان ملایک بر سماء اول دنیا منتظران می باشند که صائمین این ماه اکرم
دعای کنند وحاجتی درخواهند وانان یا صائمین امین گویند وا الله رب العالمین دعای شان قبول
کند از اول رمضان درهای جهنم مسدود وشیاطین واجنه مسخر میشوند ودرهای فرادیس وا
حوران سیم اندام بهشتی مناجاتی حضرت حق وگویای آن اند که بارخدایا از بندگان خاص صائمین رمضان
ما را جفتی وشوهری عنایت کن که از دیدار راحت بهار گلرخسار شان دیدههای ما سیر واز دیده وری

حسن و جمال و ناز و نیاز تا دلهای شان شادان و فرحان گردد از حقیقت و کیفیت و حقیقت صیام
این ماه رمضان خداوند کریم و رسول الله صلعم آگاه اند جز آنان دیگری از اسرار رمضان مبارک
خبردار و واقف کار نیند و باین ماه مطهر واجب هر فرد بشر آن ست که همه روز روزه کند و همه شب
بر پای ایستاده نماز گذارند تا روزه بپایهٔ کمال مستقیم گردد و این امانت خداوندی با دیانت داری
مشروعه مفروضه ادا گردد ولما فی روح البیان وانما سمی بذلک اما لارتماض الاکباد واحرا فیها
من الجوع والعطش الی قوله او رمضان اسم اسماء الله تعالی والشهر مضاف الیه ذلک ولذلک
روی لا تقولوا جاء رمضان و ذهب رمضان ولما فی فتاوی عالمگیری قال ولا ادری لعل رمضان اسم
من اسماء الله تعالی ولما فی المدارک لارتماضهم فیه من حر الجوع ومقاساة شدة ولما فی البیضاوی او
لارتماض الذنوب فیه ولما فی روح البیان الذی انزل فیه القران جملة الی بیت العزة فی سماء الدنیا
نزل به جبریل نجوما فی ثلث وعشرین سنة الی قوله والانجیل لثلاث عشرة والقران لاربع وعشرین کما
فی معالم التنزیل عن ابی درداء عن النبی صلعم قال انزلت صحف ابراهیم فی ثلاث لیال مضین من شهر
رمضان و روی فی اول لیلة مضین من رمضان الی قوله نزل القران علی محمد صلعم فی الرابعة والعشرین ایضا فیه شهر عظیم فیه کشهر
لیلة القدر خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة وقیام لیله تطوعا و ایضا فیه عن ابی هریرة اذا کان
اول لیلة من شهر رمضان صفدت الشیاطین ومردة الجن وغلقت ابواب النیران فلم یفتح منها باب
وفتحت ابواب الجنة فلم تغلق منها باب وینادی مناد یا باغی الخیر اقبل ویا باغی الشر اقصر ولله عتقاء
من النار و ذلک کل لیلة ولما فی العینی فدخل الصوم فی عمل مستور لا یعلم منه الا الله وکما فی البخاری
الشریف سمع ابا هریرة رض یقول قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء وغلقت
ابواب جهنم وسلسلت الشیاطین آه وعن ابن عمر ان النبی صلعم قال ان الجنة تزخرف لرمضان من
راس الحول الی حول قابل قال فاذا کان اول یوم من رمضان هبت ریح تحت العرش من ورق الجنة
علی الحور العین فیقلن یا رب اجعل لنا من عبادک ازواجا تقر بهم اعیننا وتقر اعینهم بنا ولما فی المرقاة
تقر بهم لنا وهو اما من القر فللنشاط ومن القرار فالاول کنایة عن السرور والفرح آه

وصل وجه تخصیص ماه رمضان بروزه

شهر رمضان که مخصوص بروزه گردیده سبب این آن ست که اگر یک دفعه تمامی سوزانه از طرف شارع

مقرر نمی شد تا مردم در افراط و تفریط می افتادند و هیئت اجتماعی بر روی کار نمی آمد و سبب
تقرر یک وقت خاص مشقت و تکلیف روزهٔ رمضان رفع گردیده آسان گذارشد چه چیزی شاق
چون عام میگردد بر همگنان شاق معلوم نمیشود و نیز نگی بدیده وری فصل دیگری به جز فی خوشی
مرتکب روزه می شوند چون اطفال بدیده وری آبای خود روزه میکنند باعث موافقت عام
بهیئت اجتماعی یکی تائید مر دیگری می ساخته باشند و قومی شب روز میکردند آن روزه
منسوخ گردیده روزهٔ یومی مشروع شد چه خلاف عادت عداوت ست با نفس اماره و این عبادت
محض ست و مردمان اکثر ملک شب چیزی نمیخورند روز روزه و شب خور و نوش کردن آن نیز خلاف
عادات شان واقع میشود و عبادت صورت بست میگردد و بر روزه مصیبتی که نمایان ست مخصوص
برای خداوند کریم آن مشقت را بر وجود گوارا کرده از ان مثاب میشوند و تخصیص یکماه روزه
بدو سبب مخصص گردیده اولاً حساب سال قمری اهل عرب ست بر نهج حساب روزانان از رویت
هلال رمضان تا رویت هلال شوال سی روز گردد یا بست و نه روز روزه که مشروع شده تا با حساب
سال و ماه عرب حساب شرعی نیز موافق شود و سال قمری سه صد و شصت روز ست و خداوند کریم
واثق وعده فرموده که جزای احسن هر روز رمضان عشر امثالها الصائمین عنایت خواهد فرموده پس
بهمین یکماه سه صد روز معین شد و شش روزه شوال نیز مشروع ست و جزای خیران شش روزه
نیز چون جزای نیکوی رمضان یافتن موعود ست تا این شش شصت صورت بست گرفت
بمجموعه سه صد و شصت روز روزه داران را روزه داشتن صورت قبولیت پذیرفت فائده روزه
سالانه از همین چند روزه متحقق و مترتب گردیده و سبب دیگر آن ست که الله رب العالمین جهت
قطع قوت بهیمی شهواتی و دفع رذالت حیوانی جسمانی انسانی روزه مشروع ساخت و برای قوت
بهیمی حیوانی شهوانی روزه سمی ست قاتله اکاله که بطفیل همین صوم عبد مومن متخلق باخلاق صمدیه
باری تعالی و تقدس میگردد و بحدیث شریف آمده که یا معشر شبان آنانیکه از شما اهل مقدور و
قوة باهیه غالب دارند انان را واجب که نکاح کند و از نکاح بعبارت چشم زاید میگردد
و حفاظت فرج میشود و انانیکه بی مقدور اند انان را پر مزد که روزه کنند روزهٔ مومنین
را خصی میکند مزار شکر و احسان او ست تعالی شانه که بر ما چون صوم موسی داود علیهما

السلام صوم مفروض نفرموده که اشد شاق و مضر قوت بدنی حیوانی گردد بر حکمای اسلامی و یونانی اسمعی متحقق که با مساک اکل و شرب و فاقه یومیه بالای نسبت روز مادون چهل روز بعروق منارۀ ملتمسه اوعیه خشکی لاحق میگردد و شر منی دفع می سازد از ان فاقه هر فرد بشر را چون خصی می کند و ببرکت روزه مومنین را ترقی مدارج قوت ملکی و عروج درجات ملاء اعلی حاصل میشود و یک قسم انهماک قوت هیولانی و انعدام شورش و جوشش شهوانی میگردد و این دولت کبری مر صائمین را حاصل

و قسمت لما فی العینی قوله کما قال صلعم المشهور ان الصوم له وجاء الحدیث علی ما فی البخاری و مسلم عن عبد الله قال قال لنا رسول الله صلعم یا معشر الشبان من استطاع منکم الباءة فلیتزوج فانه اغض للبصر احصن للفرج و من لم یستطع فعلیه بالصوم فانه له وجاء الوجاء نوع من الخصاء و هو ان یرض عروق الانثیین مع القائهما ای انه یقطع الشهوة کما یقطعها الخصاء و لما فی تفسیر احمدی لان الصوم عبادة بدنیة اشق علی النفس بسبب الجوع لا فی الایام المعینة و لما فی تفسیر ابو سعود فان الصوم یکسر الشهوة الداعیة الیها کما قال عم فعلیه بالصوم فان الصوم له وجاء الی قوله و یصلون بذلک الی رتبة التقوی و لما فی روح البیان و الوجاء نوع من الاخصاء و هو ان یرض عروق الانثیین الی قوله ای الصوم یقطع شهوة الجماع و شر المنی کالخصاء و ایضا فیه فالله تعالی لم یفرض علینا صیام الدهر و لا صیام کثیرة تخفیفا و رحمة تسهیلا لامر التکلیف علی جمیع الامم و ایضا فیه و اعلم ان الله تعالی امر بالصیام شهر کامل لیوافق عدد السنین لقوله من جاء بالحسنة فله عشر امثالها فی الشهر الکامل ثلاثمائة و ستون یوما و ایضا فیه فان الصوم عبادة شاقة و الشی الشاق اذا عم سهل عمله ترغیبا فی اتیانه آه و لما فی تاویلات النجمیة و الصوم سبب للولوج فی ملکوت السموات و واسطة لخروج عن زحم المضایق الجسمانیات آه

وصل بیان ضروریات روزه

از ضروریات صوم عموما و خصوصا رمضان چند چیز ست نیت صوم از شب نخستین باید نمود و اگر سهو واقع شود تا از صبحگاه ان فردای آن نیت نمودن لازم و از رویت هلال رمضان روزه شروع نموده تا رویت هلال شوال روزه ختم باید نمود و باید روزه صائم کدامی شی خارج داخل درون معده دام البلوغ و ته حلق نکند جماع بغیبوبة حشفه نسازد که تصریح آن علی سبیل التفصیل بکتب معتبره فقه

وصائمین بر دو قسم اند صائم مفطر و مفطر صائم صائم مفطر آنانند که از اشیای حلال امساک نموده باشغال و افعال حرام شاغل و فاعل اند و از حرام خواری صوری و معنوی روزه افطار و خراب میکنند و مفطر صائم آن بزرگواران اند که از اشیای حلال افطار میکنند و از جمیع حرام و از اشیای حرام و افعال قبیحه مجتنب و امساک نموده اند بحقیقت صائم حقیقی آنانند چنانچه قطب حق بایزید بسطامی روزی از سفر به بسطام رسید بشهرت قدوم فیض لزوم آن ذات مقدس برای زیارت و استقبال شان خلقی پیش قدمی ها نمودند ولی الله بدیده وری آن هنگامه مردم و حفل مردم از جیب خود کاکی برآورده بدهن انداخت حالانکه ماه محترم رمضان مکرم بود مقصود صاحبش بد اعتقادی خلایق از ایشان بود این بزرگ مفطر صائم بحقیقت اند ولیکن عامی را ازین افعال شنیعه و ارتکاب ناسنجیده بر رمضان شریف احتراز واجب چه صراحة خلاف شرع شریف ظاهر است از حضرت شیخ علیه الرحمة صدور همچون فعل ناروا را چند سبب بود اولا جناب شان مسافر بود عزیمت افطار صوم رمضان جناب شان را شرعاً حاصل بود بدین سبب نیز ایشان مجرم بر ظاهر شرع نیند ثانیا شیخ هنگامه دیده و خیال فرمود که این حصال ناروا مانع ذکر خدای شان خواهد بود و اجتناب ازان ازدحام به بد اعتقاد کردن آنان ضرور افتاد نظر بران بدان فعل تکلیف ازدحام مشتاق جناب شان بادر شد ثم کفاره ادا کرد اکثر اکابر دین و اساطین ملت و مذهب را قوت کامله و قدرت مودعه است که کدامی شئی را بظاهر بصورت نامرغوب و ناخوب معاینه کنانیده تبدیل کیفیت و حیثیت ظاهر خودها استعمال میکنند چنانچه بظاهر خمری نوشند یا مالهٔ شهدان خمر ته حلق شان میشود معاذ الله منه ان کبرای دین گاهی حرام خواری میکنند بحقیقت این اقتدار با نبیاء و کمل اولیاء الله حاصل ست هر کس و ناکس را بدان دست اندازی کردن جائز نیست و عوام مومنین بدان تبدیل و تغیر بخود ها نادیده علماء ربانی مادام متبع شرع ظاهر اند از ذات پاک شان شاذ و نادر همچون افعال خلاف شرع ظاهر سرزد میشود بدان سبب آنان مورد طعن شرع ظاهر نیز نبوده اند ثانیا صائم مفطر یعنی از اکل و شرب حلال امساک نموده از اشیای محرمه یعنی غیبت وغیره روزه می شکنند و افطار میکنند چنانچه دو زن در رمضان شریف از غایت تشنگی بیقرار و جان بلب گردیده بران حضرت عمر رسیدند و ماجرا برگفتند آن حضرت آن دو زن را قی کردن حکم فرمود

هر دو قی کردند از گلوی شان خون بسته و گوشت خام بر آمد آن حضرت فرمود این دو زن
امساک از حلال نموده روزه از غیبت مردم در شکسته همچون صایم را بحقیقت جز گرسنگی و تشنگی
کیفیت اصلی و حیثیت حقیقی صوم چیزی حاصل نشود از غیبت و نمیمه و حلف دروغ و نظر شهوت
و فحش و هزل و جفا و خصومت و سماع کل مکروه شرعی و هذیان گوئی روزه خراب میشود الخ

وصل پنجم حالت ضرورت مانعه و واجب افطار

وقت افطار رنگارنگ اطعمه و اقسام نوع بنوع اغذیه چون پلاو و قرما و قلیا و نان عربی
و کباب شامی و مرغ مسمن و متنجن یا بهر مقامی که رواج ماهی خواری ست بان اوطان اقسام
ماهی پخته و بریان و اقسام دال وغیره و اقسام شیر وغیره جمع میکنند آن نیز مفسد صوم
عوام مومنین رواجی در افتاده و عادت مستمر گردیده که بیازده ماه دیگر سال تکلیفاتی که با کل و
شرب میکنند از ان عشر امثال زائد تکلف خور و نوش بماه رمضان می کنند و مهیا می سازند
با این تکلفات شکم سیری روزه بچند قسم خراب میگردد و غیر صحیح و نا درست واقع میشود اول آ معنی
صوم الجوع الجوع شکم و نفس تشنگی ست برای تقوی تقوی اگر بعد افطار باین گونه یکونه کون امتلا
شکم سیر بسبب دو سه بار خورده شود البته آنوقت خواب غفلت غالب بر روزه دار را از جا خود
خواهد برد و شیطان بر این روزه دار با تمام خنده ها خواهد زد و باین معنی روزه بر خلاف
واقع و اصلیت مستعمل شد ثانیاً آنکه بدوازده ماه قمری یکماه روزه داشتن حکم شرعی ست و جه
خامس آنست که هر قسم شهوات حیوانی و لذات جسمانی که معادن شیطان علیه اللعان
عدو و مقهور حضرت ذو المنان هست منکر باشد مقهور و مغلوب گردد بحصول آن غلبه شیطان
مومنین را حصول ترقی مدارج روحانی حاصل شود ظاهر که تغذی اقسام قسم اغذیه نفیسه
غلبه و هیجان شهوات جسمانی و لذات شهوانی ست شکم سیر اشیای شهوت خیز پیوسته بدست
بهر ذالبلیس تلبیس مغلوب می باشد و این امر اصل کیفیت و حیثیت روزه را خراب و تغیر
و تبدیل میکند و بیشتر از ین روزه یکماه مقصود اصلی حضرت رب کریم آن ست که مومنین
ببرکت گرسنگی و از امساک روزه یکماه دوازده ماه کامل سالیانه از دست افساد و ایذای
شیطان محفوظ و برکنار مانند و هر شب رمضان شکمی سیری تغذیه همچون اغذیات روغنی

وچه رب خیر مفهوم کلی مرضیات ایزد سبحانه بالکل باطل میگردد تا الشاجا بیچ همچون مأکول و مشرب نفس پروای حلال وپاکی از حرام نمیدارند وغذای حرام سم قاتل روزه بوده است تحقیقت روزه داران آنان اند که دلهای شان بعد افطار مضطرب و پریشان میگردد و بخوف و رجای می افتند که آیا روزه شان مقبول شد یا نه وامانت ذمه شان بدیانت داری ادا گردید یا نه شب را بایین بیقراری میگذرانند نه کسانی که تا سحر خیال خورد و نوش بانان کی می باشد پلاو قورمه را آنان چیزی محبوب حنظل ومیوه شجر ملعونه میپندارند وحق آنست که روزه گرسنه محض شب ب العرت ست و نیز از گرسنه شیطان بفرسنگها می گریزد و نیز برمضان مسنون ست که روز روزه و شب نماز گذارند شب خوار و شکم سیر شب آبرمضان این دولت نصیب کجاست چه شیطان برانان غالب می باشد وکما فی روح البیان یقول الفقیر کان مراد ابی یزید تنفیر الناس حتی لا تشغلوه عن الله تعالی اذ کل ما یشغل السالک عن الله فهو عدو له ولا بد من اجتناب العدو بای وجه کان من وجوه الحیل الی قوله له وجهان الاول انه لم یجد عند ملاقاتهم ما یدفعهم عنه سوی هذا الحیلة فانظر الی قوله والوجه الثانی انه افطر صورة لا حقیقة اذ کان علی الاعدام کما هو حال الملامتیة ونظره شرب الخمر فانها ینقلب عسلا عند الوصول الی الحلقوم ای بالنسبة الی من کان قادرا علی الاستحالة باقدار الله تعالی اه عن انس قال صلعم خمس یفطرن الصائم الکذب والغیبة بشهوة والنمیمة والیمین الکاذبة والنظر لشهوة الی قوله کف السماع عن الاصغاء الی کل مکروه لقوله تعالی سماعون للکذب اکالون للسحت وکما فی روح البیان من سنن الصوم ان یصون الصائم لسانه عن الکذب والغیبة وفضول الکلام والسب والنمیمة والمزاح والمدح والغناء والشعر للمولوی المعنوی ؎ چونکه گشتی شیر مرداری شوی + بنجبر چون نقش دیواری شوی + پس لبنی مرداره دلیر که سلے + کی کنی در راه پیران همرهی + للسعدی ؎ ندارند تن پروران آگهی + که پرمعده باشد ز حکمت تهی + وکما فی اللمعات اداب الصیام حفظ الجوارح الظاهرة وحراسة الخواطر الباطنة ومن ثم التقرب الی الله تعالی الی قوله ولا سیما فی وقت الصیام فلیجتنب الصائم اکل الحرام فانه سم مهلک للدین آه وکما فی احیاء العلوم ان لا یستکثر من الطعام الحلال وقت الافطار بحیث یمتلی فما من وعاء ابغض الی الله عز وجل الی قوله حتی استمر العادة

بان تدخر جمیع الاطعمة لرمضان فتوکل من الاطعمة من لا توکل فی عدة اشهر و معلوم ان مقصود الصوم
الخواء و کسر الہوی للتقوی النفس علی التقوی و اذا رفعة المعدة من ضحوة نہار الی العشا حتی ہاجت
شہوتہا و قویت رغبتہا الی قولہ ان یکون فیہ بعد الافطار معلقا مضطربا بین الخوف و الرجاء اذ لیس
یدری ایقبل صومہ الی قولہ صلعم لیس لہ من صوم الا الجوع و العطش الی قولہ کم من صائم مفطر
و کم من مفطر صائم الی آخر القول

وصل بیان مستحبات روزہ

از مستحبات روزہ آنست کہ سحری بدیر خورند و بزودی افطار کنند و افضل افطار را از خرما ست
ورنہ از آب طاہر و مطہر ست لقولہ اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانہ برکة فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانہ
طہور الحدیث و مسافر و مریض را عزیمت رخصت ست کہ افطار کنند یا صایم باشد مگر بروزہ مرض
اشتداد مرض مد نظر باشد بسفر مشقت نامہ حاصل گردد تا افطار افضل ورنہ اختیار ست کہ روزہ ادا
کہ تراویح نیز بر گزاردن تواند ہمچنان حاملہ و مرضعہ را اختیار ست کہ بلحاظ نقصان جان خود و اولاد دو
طرف روزہ یکطرف اختیار کند و زنان متقدرہ ضروری بدنی عادی خود ہا را روزہ نیست
و بعد دفع قذر و دنس شان قضای روزہ مافات واجب و کسانیکہ بلا عذر شرعی روزہ شکن
می شوند بر انان کفارہ روزہ لازم ست عتق عبد یا کنیز اگر مقدور نباشد تا شصت روز علی التوا
روزہ دارند و اگر باینہم متعذر راند تا شصت مساکین را دو وقت شکم سیر خورانند یا ان قدر صدقہ
فطر خود ہا بہمان شصت مساکین نقد و جنس دادہ باشند شیخ فانی ناطاقت را لازم کہ برای ہر روزہ
خود دو مسکین را شکم سیر خورانند یا بقدر فطر خود ہا نقد و جنس بایشان بدہند قضای روزہ
و نماز آنانیکہ فوت شدہ اند بر ورثہ ایشان واجب کہ چون صدقہ فطر برای ہر نماز و روزہ نقد و جنس
دادہ باشند تا مبادلہ نماز و روزہ مردہ گردد واللہ اعلم بالصواب و الیہ المرجع و المآب

پرتو نوزدہم ۱۹

دربیان روزۂ نافلہ

روزۂ اولین دہ روز محرم الحرام خصوصاً روز عاشورا بہترین صیام نافلہ ست ہمہ ماہ عاشورۂ آن

روزه است که در آن موسی عم از فرعون نجات یافت روی عنه صلی الله علیه وسلم فی صوم یوم عاشورا
ان سبب مشروعیته نجاة موسی وقومه من فرعون فی هذا الیوم الحدیث در اول اسلام روزهٔ آن
روز فرض بوده که از رمضان منسوخ شد فی الدر المختار صوم عاشوراء مع التاسع اه وفی
العالمگیری المسنون ان یصوم عاشوراء مع التاسع کذا فی فتح القدیر ویکره صوم عاشوراء
مفردا کذا فی محیط السرخسی علما را اختلاف است در فضیلت عشرهٔ ذی الحجه وعشرهٔ رمضان
ومختار آنست که روزهای عشرهٔ ذی الحجه افضل است از جهت وجود روز عرفه در روی وشبهای
عشرهٔ رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر در ان فتدبر وروزهٔ هر روز عشرهٔ ذی الحجه
مساوی است بروزه یکساله وقیام هر شب از شبهای آن برابر است بقیام شب قدر لقوله
عم ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجه یعدل صیام کل یوم فیها بصیام
سنة وقیام کل لیلة منها بقیام لیلة القدر وستهٔ شوال شش روزه است بعد عید مستحب است
و متواتراً این شش روزه نیز بمثابت روزهٔ رمضان است در ثواب که صایم با این ستهٔ شوال
حکم صائم الدهر قمری پیدا کند لقوله عم من صام رمضان فاتبعه ستا من شوال کان کصائم الدهر
کذا الحدیث ولما فی در المختار وندب تفریق صوم الستة من شوال ویستحب الستة متفرقة کل
اسبوع یوما کذا فی الظهیریه +

روزهٔ عرفه

آن روزه برای آن بهترین نافله است که متشابه میشود صائم باین روزه با حجاج تا مستحق
رحمت مثل آنان گردد و خداوندش نیز مثل جماعهٔ حجاج بیامرزد احادیث کثیره در خصوص این صوم مروی است

روزه ایام بیض

آدم عم برکت همین صیام ایام بیض از بلا وسواد نجات یافت از آدم تا اول اسلام این روزه
فرض بوده و بعد مشروعیت و فضیلت این صوم براهین کثیر است و آن روزه سیزدهم وچهاردهم
وپانزدهم هر ماه قمری است فی العالمگیری ویستحب صوم ایام البیض الثالث عشر والرابع عشر
والخامس عشر کذا فی فتاوی قاضیخان اه وماسوای این روزهٔ عشرهٔ اول ذی الحجه نیز مستحب است
واول شعبان و اول رجب و هفدهم رجب وکل ماه شعبان وکل ماه رجب بهترین روزهای

صوم نافله است و در اول هر ماه شنبه و یکشنبه و دوشنبه و در آخر هر ماه سه شنبه و چهار شنبه و پنجشنبه بهترین روزهای روزه است و صوم روز جمعه بهترین صوم ست گو منفرد هم باشد ولیکن مستحب آنست که روزهٔ نفل منفرد نداشته شود فی الدر المختار و یوم الجمعة ولو منفردا او لقوله علیه السلام لا یصوم احدکم یوم الجمعة الا ان یصوم قبله ویصوم بعده الحدیث فی فتاوی السراجیة ان یستحب ان یصوم قبل یوم عاشوراء یوما او بعده مخالفة لاهل الکتاب اه وفی العالمکیریة صوم یوم الجمعة بانفراده مستحب عند العامة کالاثنین والخمیس کذا فی البحر الرائق ویستحب صوم یوم الخمیس والجمعة و السبت من کل شهر الی آخر القول المرغوبات من الصیام انواع اولها صوم المحرم والثانی صوم رجب والثالث صوم شعبان اه

وصل بیان صیام مکروه

صوم مکروه صوم الشک و صوم وصال و صوم ایام نوروز و صوم عیدین و صوم ایام تشریق و صوم زنان بی اذن شوهر بدون اجازت شوهران خود اگر حاضر باشند روزهٔ نافله ندارند و تعجیل در افطار ضرور ست و افطار از خرما بهترین ست که دران برکت ست و اگر نیافته شود تا از آب که طاهر ست لقوله علیه السلام اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهور الحدیث و صوم شنبه و یکشنبه مکروه نیست که عید مشرکین در آن روز ست عن ام سلمة رضی الله عنها ان رسول الله صلعم اکثر ما کان یصوم من الایام یوم السبت و یوم الاحد کان یقول انهما یوما عید المشرکین صوم روز دوشنبه نیز بهترین روزها که روز ولادت آنحضرت علیه السلام و روز اول نزول وحی ست و مداومت بران موجب خیر و برکت ست و در ایام مکروه اگر احدی روزه دارد روزهٔ او درست خواهد بود و لما فی فتاوی عالمگیری و یکره صوم یوم العیدین و ایام التشریق و ان صام فیها کان صائما عندنا کذا فی فتاوی قاضیخان کذا فی الشامی والمبسوط

پرتو هشتم
بیان اعتکاف

اعتکاف قربت مشروعه و عبادت خاص ست که از کتاب و سنت ثبوت شده و اهمیت او در پیوسته و نیز اعتکاف در شریعت قدیمه یافته است که در شریعت ما نیز مشروع ست لقوله تعالی

و لا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد وعن ابی هریرة وعائشة رضی الله عنهما ان النبی صلعم
کان یعتکف فی العشر الاواخر من رمضان منذ قدم المدینة الی ان توفاه الله تعالی اعتکاف لغة
بمعنی باز آمدن و درنگ کردن و بمعنیهای دیگر نیز آمده و مردان بمسجدیکه صلاة پنجگانه با جماعت
ادا کرده باشند بآن مسجد و زنان در خانه خود بجاییکه نماز گزارده باشند بهمان مسجد و جای اقامت
بوجه مخصوص نیت اعتکاف اقامت کردن و زمانی قلیل یا کثیر نشستن و ماندن معنی شرعی
اعتکافست و اعتکاف عبادتیست که فراغت قلب از امور دنیوی حاصل میگردد
و خود را بامید کرم و فضل خداوند ذو الجلال سپرد کردنست معتکف چون کسی ست که بر در
کسی بالحاح حاجت خود می نشیند تا زمانیکه روای حاجت خود بکند بدان وطیره معتکف نیز
بر در حق تعالی نشسته بدربار خداوند کریم خود را بامید مغفرت بی نیاز تفویض بسازد تا عفو
جرائم او کرده و مغفور شود و ازین عمل خیر عملی برگزیده نیست که باخلاص اتم تمام کرده شود و
بآن خصوص امید مغفرت و مرحمت نیز از حضرت حق جل جلاله بوده است

وصل وقت اعتکاف

بمذهب حنفیه ما اعتکاف در آخر عشره رمضان شریف نمودن سنت موکد بوده است بخوف
آن بمذهب ما ثابت نیست و بعد تشریف فرمای آنحضرت صلعم در مدینه محترمه منوره زادالله
شرفا پیوسته اعتکاف کل اخیر عشره رمضان می ساخت گاهی ازان وقت بذات شریف
خود ترک اعتکاف نه فرموده و بعد واصل بحق شدن آنحضرت صلعم امهات مومنین مادام معتکف
میشدند اعتکاف بر سه گونه است واجب و سنت و نفل اعتکاف نذر برای هر قدر زمانیکه
نذر کرده شود ادایش واجب وجوب اعتکاف بقصد معتکف ست وجوب اعتکاف از
شرع ثابت نیست و بحقیقت واجب شرعی آنست که آنحضرت صلعم بابیان آن افعال
واجبه تاکید می فرمود و حکم میکرد و منع ترک آن می فرمود حکم اعتکاف عشره اخیر رمضان
کسانیکه ازان حضرت صلعم می پرسیدا آنحضرت صلعم میفرمود که هر کسیکه این اعتکاف را دوست
میدارند ایشان کردن میتوانند ازان ثبوت سنت و عدم وجوب این اعتکاف متحقق و
و ترک اعتکاف ترک سنت ست چه نبینا صلعم گاهی اعتکاف اخیر عشره رمضان ترک نفرموده

ورای این اعتکاف واجب و سنت اعتکاف نافلاست برای اعتکاف نافله وجود رمضان شریف ضرورنیست
وتعیین اکثر مدت اعتکاف صحیح مشروع نیست صرف اینقدر مشروع ست که آنحضرت صلعم کل اخیر عشره
رمضان را اعتکاف فرموده همینقدر را اکثر مدت اعتکاف سنت شدن تواند واقل مدت اعتکاف
یکساعت نیز آمده اما مذهب مختار حنفیه یک شبانه روز ست به نیت روز شب پیشین آن
بالتبع شامل آن روز خواهد گشت واعتکاف سنت و واجب صرف بنیت شب صحیح نخواهد شد
چه شب محل صوم نبوده است و با اعتکاف واجب و سنت صوم ضرور ست چون نماز بلا وضو درست نیست
همچنان اعتکاف سنت و واجب بلا صوم نمیشود و برای اعتکاف نفل روزه دار بودن ضرور نیست و زنان را بلا اجازت
شوهر خود اعتکاف کردن جائز نیست سوای حاجات ضروری لابدی چون بول و براز و غسل جنابت و نماز جمعه معتکف را از جای
اعتکاف خود مسجد باشد یا خانه بدر رفتن جائز نیست اگر چه بقدر یکساعت بدر شوند اعتکاف فاسد خواهد شد معتکف را بجای اعتکاف خود خوردن
نوش کردن و خفتن و گفتار دینی کردن جائز ست ساکت بودن مکروه است اما گفتگوی دنیوی و
وجه اثم و اثام کردن حرام ست ولما فی البغوی ویجوز فی جمیع المساجد الی قوله عن عائشة ان النبی
صلعم کان یعتکف العشر الاواخر رمضان حتی توفاه الله تعالی عزوجل ثم اعتکف ازواجه من بعده
ولما فی روح البیان نیة الاعتکاف وهو فی الشرع لزوم المسجد والملازمة بطاعة الله فیه التقرب
الیه وهو من الشرائع القدیمة ولما فی الکبیر وهو من الشرائع القدیمة ولما فی المبسوط امام سرخسی
فی الاعتکاف تفریغ القلب عن امور الدنیا وتسلیم النفس الی باریها الی قوله مثل المعتکف کمثل
رجل له حاجة الی عظیم جلس الی بابه ویقول لا ابرح حتی تقضی حاجتی والمعتکف یجلس فی بیت الله
تعالی یقول لا ابرح حتی تغفر لی فهو اشرف الاعمال اذا کان من اخلاص وایضا فیه لا یکون الا بصوم
لا یکون اقل من یوم وجعل الصوم للاعتکاف کالطهارة للصلوٰة الی قوله لا تعتکف المرأة الا فی
مسجد بیتها الی قوله ثم الاعتکاف غیر واجب بالحاق الشرع لتعلمها الا ان یوجبه العبد بنذره فیلزمه
ولما فی العالمگیری سنة موکدة وهو فی العشر الاخیر من رمضان وایضا فیه شرطها النیة حتی لو اعتکف
بلا نیه لا یجوز بالاجماع وایضا فیه ان الصوم لیس بشرط فی التطوع ایضا فیه لان الاصل ان
لیلته یتبع الیوم الذی ع ایضا فیه فمنها الصمت الذی یعتقده عبادة فانه یکره والمرأة تعتکف فی
مسجد بیتها اذا اعتکف فی مسجد فتلک البقعة فی حقها کمسجد الجماعة فی حق الرجل لا یخرج منه الا

انسانیتہ ولما فی فتاوی سراجیہ لایخرج المعتکف الا لبول او غائط وایضا فیہ لا ینبغی ان یعتکف
بغیر اذن الزوج ولما فی قاضیخان للمعتکف الاکل والشرب فی معتکفہ وایضا فیہ اذا خرج لبول
او غائط لا یمکث فی منزلہ بعد الفراغ من الطہور ولما فتاوی سراجیہ لاباس بالاکل وشرب وبیع
بما لا اثم فیہ ولما فی الہدایۃ ولو خرج من المسجد ساعۃ بغیر عذر فسد اعتکافہ وایضا فیہ ولا یتکلم الا بخیر و
تکرہ لہ الصمت و فی در المختار و موکدۃ فی عشر الاخیر من رمضان و مستحب فی غیرہ من الازمنۃ

پرتو بست و یکم ۲۱

در بیان صلوٰۃ تراویح

نماز تراویح سنت و مواظبۃ خلفای راشدین و صحابہ کبار بران ست در عہد خلافت حضرت سیدنا عمر رض جناب شان تراویح را در مسجد با نیت جماعت ادا کردن رواجی در دادہ بالکل خلفای راشدین و صحابہ بر این سنت مروجہ سیدنا عمر رض بادای تراویح با نیت جماعت بمسجد اجماع نمودہ اند اجماع خلفای راشدین و صحابہ دلیل سنت و مشروعیت جواز تراویح ست لقولہم اصول الشرع ثلاثۃ الکتاب السنۃ و اجماع الامۃ والاصل الرابع القیاس از زمان سیدنا عمر رض تا این زمان احد من الناس اہل قبلہ بر مشروعیۃ تراویح منکر نیند الا روافض سیدنا علی کرم اللہ وجہہ بدیدہ وری آراستگی مسجد فرمود کہ یا عمر چون تو مسجد را منور کردی خداوند تعالی گاہ شمارا ہمچنان منور کند در خلافت خود سیدنا علی کرم اللہ وجہہ بادای تراویح بنہج بنای سیدنا عمر حکم فرمود برای حضرت سیدنا عمر رض دعای خیر کرد و سنت خلفاے راشدین چون سنت نبوی بودہ است لقولہ عم علیکم بسنتی و سنۃ الخلفاء من بعدی این دلیل نیز دلیل سنت تراویح بودہ است ادای صلوٰۃ تراویح نبینا صلعم تا بست رکعت بہیئت جماعت در مسجد بسند صحیح ثابت نیست و بر حدیث مروی ابن ابی شیبہ محدثین و فقہا اعتراض کردہ اند و سند این حدیث را ضعیف گفتہ اند و حدیث مروی ام المومنین حضرت عائشہ رض معتبر گفتہ فقہا این حدیث را دلیل خود باین باب کردہ اند از مضمون فیض مشحون آن حدیث جز ازانکہ نماز تہجد ادای صلوٰۃ تراویح نبینا صلعم ثابت نیست سیدنا عمر رض نماز تراویح را بدو

رکعت بست رکعت باجماعت بمسجد ادا فرمودن مشروع نموده وختم قرآن یکبار تراویح
کردن سنت دو بار فضیلت بار سوم افضل بودن سنت شده است و در بست هفتم رمضان
ختم قرآن نمودن افضل مرویست که با فضیلت لیلة القدر شامل شدن تواند و در تراویح
امامت صبایا اهل خراسان جائز و اهل عراق ناجائز میگویند و صاحب تفسیر قرطبی حالی اند
که نبینا صلعم نماز تراویح به بست رکعت ادا نموده باز ترک کرده تا فرض نشود و بمسجد وجماعت
تراویح بخوانده عمر رض تراویح را رواج عام بهیئت کذای بالا و شائع تمام نموده کو این بدعت
عمر ست اما بدعت ممدوحه محموده و در تراویح وتر باجماعت گزاردن صحیح ست و احوال وتر
در باب صلواة بالتصریح مرقوم ست اگر کسی بعد خوانده شدن چند رکعت نماز شامل جماعت
شد برا ادای ما فات ضرور ست ولما فی القسطلانی و ما رواه ابن ابی شیبة عن ابن عباس
کان رسول الله صلعم فی رمضان عشرین رکعة والوتر فاسناده ضعیف وقد عارضه حدیث
عائشه رض هذا وهو فی الصحیحین ولما فی فتح القدیر عن ابی سلمه بن عبد الرحمن سال عائشه رض
کیف کانت صلواة رسول الله صلعم فی رمضان فقالت ما کان یزید فی رمضان ولا غیره
الا احدی عشر رکعة الحدیث وما روی ابن ابی شیبة الی قوله انه عم کان یصلی فی رمضان عشرین
رکعة سوی الوتر فضعیف ولما فی الهدایة یستحب ان یجتمع الناس فی شهر رمضان الی قوله
والاصح انه سنة ولما فی المبسوط والامة اجتمعت علی شرعیتها وجوازها لم ینکر احد من اهل القبلة
الا الروافض لا بارک فیهم الی قوله فانها عشرون رکعة سوی الوتر عندنا وایضا فان عمر صلی
مع الصحابه رضوان الله عنهم و رضی به علی حتی دعا به بالخیر بعد موته کما رونیا وامر به فی عهده
وقال لو صلی انسان فی بیته لا یاثم وایضا ان یقع الختم فی لیلة السابع والعشرین رجاء ان ینالوا
فضیلة لیلة القدر الی قوله فی امامة الصبی فی التراویح جوز مشایخ خراسان رح ولم یجوز مشایخ
عراق ولما فی فتاوی شامیه لان المواظبة وقعت فی اثناء خلافة عمر رض ووافقه علی ذلک
عامة الصحابة ومن بعدهم الی یومنا هذا بلا نکیر وکیف لا آه ولما فی قاضیخان واثنی علی رض
علی عمر رض ودعا له بالخیر فقال نور الله مضجع عمر کما نور مساجدنا وایضا فیه واظب علیها الخلفاء
الراشدون رض قال علیکم بسنتی وسنة الخلفاء من بعدی ولما فی عالمگیری نفس التراویح

سنة على الاعیان عندنا کما روی الحسن عن ابی حنیفة وقیل یستحب والاول اصح والجماعة سنة علی الکفایة
ولما فی در المختار والختم مرة سنة ومرتین فضیلة وثلثا افضل ولما فی تفسیر قرطبی فمحافظة عمر علیها
وجمع الناس الیها ومذهبهم بدعة لکنها بدعة محمودة ممدوحة آه ولما فی العالمگیری اذا فاتت التراویح
لا یقضی بجماعة ولا بغیرها وهو الصحیح وهکذا فی خیخان +

پرتو بست ودوم

در بیان صلوٰة عیدین

عید از عود ست صاحب صراح گفته عید بالکسر هر چه باز آید از اندیشه وجز آن وجشن اهل اسلام و صاحب قاموس گفته که عید آنست که هر سال عود کند بفرح وسرور تحقیقت اعیاد مقرره از اول اهل پنج بوده است اولا عید قوم ابراهیم که آن روز قوم شان بعیدگاه خود رفته بودند وابراهیم علیه السلام بتهای شان شکسته بودند ثانیا عید قوم موسی لقوله تعالی موعدکم یوم الزینة ثالثا عید قوم عیسی لقوله تعالی ربنا انزل علینا مائدة رابعا وخامسا اهل مدینه مطهره در جهالت خود ها دو روز عید مینمودند الله رب العالمین آن عید ها را باطل نموده بشکرانه روزهٔ رمضان شریف عید الفطر وبشکرانه حج ووقوف عرفات عید الاضحی مقرر فرموده ـ قربان شدن به تیغ جفای تو عید ماست + جان میدهیم بهر چنین روز عمر ماست + بتحقیقت عید اهل اسلام چند ست اولا روزانه عیدان عید روزانه افطار روزه رمضان ست علما آن عید را عید الطبعة نامند ثانیا بهفته روز جمعه روز عید ثانی ست که آن روز نیز اهل اسلام را بشاشت تازه حاصل ست ثالثا عید الفطر وعید الاضحی است که سالیانه دو روز روز عید است رابعا قبض روح بایمان کامل شدن نیز یک عید ست که ازین بشاشت بشاشت دیگر نیست واین عید عید کبیر بر علما ست خامسا هنگام تجلی لقای ربانی در آخرت وقت حصول کمال بشاشت طبیعت ست واین عید را عید اکبر میگویند ودر آخرت عید بر چند قسم ست عید عوام وعید خواص وعید اخص الخاص بروز جمعه بهیئت اجتماعی از لقاء ربانی جمیع عوام وخواص مشرف خواهد شد اهل بهشت یوم الجمعة را یوم المزید گویند وخواص مهمنین را هر صبح وشام دیدار راحت بهار حضرت رب کریم نصیب خواهد شد و

در هر نفس دو عید اخص الخواص مومنین را حاصل ست صوفیان در دمی دو عید کنند ولما فی
شرح عیون المذاهب ولنا ثلاثة اعیاد عید الافطار وهو عید الطبیعة والثانی عند الموت حین القبض
بالایمان الکامل وهو عید کبیر والثالث عند التجلی فی الآخرة وهو اکبر الاعیاد اه ولما فی تاویلات النجمیة
تذکر اعیاد الآخرة وقد قیل کل یوم کان للمسلمین عیدا فی الدنیا فهو عید لهم فی الجنة الی قوله واما
اخص الخواص فکل نفس عید لهم آه عید فطر شکر نعمت اتمام صیام ست وعید ضحی شکر نعمت اتمام حج ست
ووقوف عرفات ونماز عیدین ونماز واجب ست ودو دو رکعت با شش تکبیر وخطبه علی الاصح
در عیدین لحاظ امور هفتگانه ضرورست اولا تکبیر در عید الفطر از شب فطر تا شروع صلوة فطر
ودر عید اضحی از صبح عرفه تا عصر سیزدهم در راه وپس هر نماز فرض که بجماعت ادا کرده شود ثانیاً
صبح عیدین غسل وتزئین فاخره ثالثاً از یک راه برای نماز عیدین رود وبراه دیگر بخانه باز
بیاید ولما فی الفتاوی السراجیة یستحب له ان ینصرف الی بیته من غیر الطریق الذی اتی به المصلی
رابعاً مستحب آنست که نماز عیدین در میدان گزارد سوای به مکه معظمه وبیت المقدس خامساً
وقت نماز از مابین طلوع شمس تا زوال سادساً در نماز عید اضحی التعجیل کند برای قربانی وبعید
الفطر تاخیر کند سابعاً قربانی که ذکر آن بعد ازین می آید انشاء الله ومستحب ست که گوشت قربانی
تا سه روز خورده وقبل نماز عید سوای اشراق وضحی دیگر کدامی نفل خواندن جائز نیست و
زن حائضه سوای جای نماز در خانه خود بوده خطبه شنیدن میتواند واگر از احدی نماز عیدین
فوت شود قضا کردن ضرور نیست ولما فی العالمگیری والامام لو صلاها مع الجماعة وفاتت
عن بعض الناس لا یقضیها من فاتته خرج الوقت او لم یخرج آه ولما فی الهدایة من فاتته
صلوة العید مع الامام ولم یقضها آه وقبل نماز عید الفطر چیزی خوردن مسنون ست
چون سه خرما ودر عید اضحی پس از نماز خوردن مسنون ست از گوشت قربانی لقول
انس کان النبی صلعم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم ولا یطعم یوم الاضحی حتی یصلی آه و
قربانی قبل نماز عید اضحی قربانی نیست بعد نماز باید کرد ومستحب است که اول گوشت
قربانی خورده شود ولما فی العالمگیری ویستحب ان یکون اول تناوله من لحوم الاضاحی
التی هی ضیافة الله والله اعلم بالصواب

پرتو ۳۴ در بیان صدقهٔ فطر

فطر بالکسر بمعنی افطار نیز و این معنی اسلامی است و نیز بمعنی دادن زکوة صوم است ولما فی الدر المختار الفطر لفظ اسلامی صدقهٔ فطر از شعائر الله است و تعظیم آن ضروری است و از فطره تطهیر صوم و تکمیل آن می شود و از فطره سه چیز حاصل است قبول صوم و فلاح خویش و نجات از سکرات موت و عذاب قبر ولما فی فتاوی السراجیة وقالوا فی صدقة الفطر ثلثة اشیاء قبول الصوم والفلاح والنجاة من سکرات الموت و عذاب القبر ولما فی المبسوط فی صدقة الفطر ثلاثة اشیاء قبول الصوم والفلاح والنجاة بالجملہ صدقه فطر با صوم چون بین روانیست باکتوبات ۔ صدقه فطر واجب است بر جمیع مسلمانان احرار غنی که فاضل از حوائج مال میدارند ولما فی القاضیخان صدقة الفطر لا یجب الا علی الحر المسلم الغنی اه صدقه فطر واجب است برای ذات خویش و برای آنانکه ولدیت و مؤنت و نفقه شان بران کس واجب باشد پس چنین کسی را سوای ذات خویش فطرهٔ آنان هم دادنی است ولما فی العالمگیری والاصل ان صدقة الفطر متعلقة بالولایة والمؤنة فکل من کان علیه ولایته ومؤنته فانه یجب علیه صدقة الفطر فیه والا فلا لما فی المبسوط لانه یؤدی عن نفسه ومن اولادهم الصغایر ولا مالیة لهم برای فطره چهار چیز شرعا مشروع است که غیر این چهار چیز از شی دیگر فطره دادن درست نیست یعنی خرما و گندم و جو و انگور خشک یعنی منقی که همین چهار چیز مشروع شرعی برای فطره است ولیکن قیمت این چهار چیز بزر و نقد مثل روپیه وغیره دادن نیز رواست بلکه افضل آن است که قیمت داده شود ولما فی العالمگیری انما تجب صدقة الفطر من اربعة اشیاء من الحنطة والشعیر والتمر والزبیب آه وایضا فیه وما سواه من الحبوب لا یجوز الا بالقیمة وذکر فی الفتاوی ان اداء القیمة افضل من عین المنصوص علیه وعلیه الفتوی کذا فی المبسوط اه شرعا فطره نصف صاع است از گندم و خرما و صاعست کامل از انگور خشک و جو ولما فی السراجیة صدقة الفطر نصف صاع من بر او زبیب او صاع من تمر او شعیر و در خصوص صاع باعتبار وزن مروجه این دیار جناب استاد نا و مولانا مولوی محمد وجیه قدس سره چنین تخمین فرموده که بوزن روپیه مروجه دیار با هشتاد روپیه یک آثار این ملک میشود و صاع چیزی کم از پنج آثار این ملک میشود و نصف صاع دو و نیم آثار این ملک است پس چیزی زاید لا حتیاطا کما صرح به استاذی المبرور فی کتابه شود وجوب فطره از فجر یوم الفطر می شود و مستحب است

اگر قبل از نماز عید فطره بر آورده شود و لما فی الهدایة والمستحب ان یخرج الناس الفطرة قبل الخروج الی المصلا صدقهٔ فطر شخص واحد بجماعت مسکین و فطره جماعت مسکین واحد را دادن درست ست و لما فی فتاوی سراجیه یجوز ان یعطی ما یجب عن واحد بجماعة من المساکین او ان یعطی ما یجب عن جماعة مسکینا و هکذا فی الدر المختار و شامی و غیرهم و مکروه ست فرستادن فطره بجای دیگر مگر برای ذوی القربای محتاج که برای ایشان بجای دیگر فرستادن نیز رواست و بهتر آنست که فطره داده شود بجائیکه فطره دهنده بوده باشد و لما فی السراجیة تعطی صدقة الفطر حیث هو و یکره ان یبعث الی موضع آخر الا الی ذوی قرابة من ذوی الحاجة والله اعلم بالصواب ـ

دیر توم ۲ در بیان اضحیه

اضحیه بضم همزه بمعنی ذبح کردن و قربانی کردن آمده و یوم النحر را ازان یوم الاضحیه خوانند در سر ماه ذی الحجه قربانی کردن ضرور و در قربانی اسراف نیست هر قدر که خواهد بکند چه سرور کائنات گاهی دو قربانی کرده و گاهی چهار و گاهی زاید بران در یوم النحر حج الوداع سرور کائنات عم خود بدست خاص شریف خویش شصت و سه بدنه ذبح فرموده و بعد ازان سیدنا علی کرم الله وجهه را هم اجازت داده و از هر بدنه یکیک قطعهٔ گوشت بریده آورده خود تناول فرموده آما عوض قربانی نکردن قیمت قربانی خیرات کردن جایز نیست و قربانی یوم النحر افضل ست لقوله عم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب الی الله من اهراق الدم الحدیث و لما فی الهدایة التضحیة فیها افضل من التصدق بثمن الاضحیة سنت ابراهیمی است که خداوند تعالی با بذازه هشتم بیجه ثواب خواج خود داد قربانی شاکر نعمت حیات خویش است و احیای میراث خلیل الله عم و لما فی العالمگیری بل لشکر النعمة الحیوٰة و احیاء لمیراث الخلیل عم و وقت اضحیه سه روز ست دهم و یازدهم و دوازدهم ذی الحجه و لیکن روز اول افضل و روز آخر ادون و لما فی العالمگیری الاضحیة ثلثة ایام العاشر والحادی عشر والثانی عشر اولها افضلها و آخرها ادونها و لما فی القاضیخان افضل ایام التضحیة الیوم الاول وادونها الیوم الآخر الی آخره و وقت قربانی بعد نماز است اگر قبل نماز عید الضحی قربانی کند جایز نیست و اگر کسی خواهد کرد بقربانی محسوب نخواهد شد و لما فی الدر المختار اول وقتها بعد الصلوٰة افضل آن است که دهنده قربانی خود ذبح کنند

واگر خود ذبح بخوبی قادر نباشد استعانت گیرد بذبح از دیگری و باید که خود حاضر باشد زن یا مرد و عمل نیکو
بخود کردن اولی است ولما فی القاضیخان والافضل للرجل اذا اراد التضحیة ان یضحی بیده ان قدر
فان لم یقدر یفوض الی غیره وفی الهدایة واذا استعان بغیره ینبغی ان یشهدها بنفسه وفی العالمگیری
لان الاولی فی القربات ان یتولی بنفسه واگر وقت ذبح بچه از شکم اضحیه برآید بچه را هم ذبح بکند ولما فی
القاضیخان یفعل بالولد ما یفعل بالام گوشت اضحیه تا سه روز خوردن مسنون است وگوشت را
خود خورد وهمسایه را دهد وبقدر ثلث فقرا را دادن هم جایز است واگر کثیر العیال باشد تواند که
فقرا را ندهد ولیکن اجرت قصاب از اضحیه دادن و پوستین اضحیه را فروختن جائز نیست صدقه دادن
جایز است ولما فی الهدایة ولا یعطی اجر الجزار من الاضحیة ولما فی الدر المختار واستفید من قوله علیه السلام
من باع جلد اضحیته فلا اضحیة له از جانور معیوب جایز نیست ولیکن از خصی درست است وآن
عیب خواه سناً باشد یا ذاتاً ولما فی القاضیخان یشترط الکامل فلا یجوز الناقص سواء کان النقصان
من حیث السن او من حیث الذات اه ولما فی العالمگیری اما صفته فهو ان یکون سلیما من العیوب
الفاحشة اه ومولانا محقق فرموده که هر جانور قربانی باید که نر باشد وجوان که جهنده باشد بجای
خود واز ماده قربانی کردن مستحب نیست ولیکن قربانی می شود وافضل آنست که نر باشد مولانا
در تحت تفسیر قوله علیه السلام لا تذبحوا الا مسنة همین توضیح فرموده وارباب فقه نیز ذبح نر افضل گفته اند
قربانی واجب است بر جمیع هر مسلم مقیم که صاحب نصاب باشد از نفس خود برای اولاد
صغار خود وکبار خود اضحیه دادن واجب نیست بقول مفتی به ولما فی متن ودر المختار یستحب
التضحیة علی حر مسلم مقیم موسر عن نفسه لا عن طفله علی الظاهر بخلاف الفطرة ولما فی فتاوی
شامی لا عن طفله ای من مال الاب قوله علی الظاهر قال فی الخانیة فی ظاهر الروایة
ای قوله والفتوی علی ظاهر الروایة ولما فی المبسوط واما الاب لیس علیه ان یضحی عن ولده الصغار
فی ظاهر الروایة ولما فی فتاوی سراجیة ولا یجب علی الاب ان یضحی عن اولاده الصغار فی ظاهر
الروایة به افتی ظهیر الدین مرغینانی ولما فی العالمگیری والفتوی علی ظاهر
الروایة وان کان للصغیر مال قال بعض مشائخنا یجب علی الاب کذا فی فتاوی قاضیخان و
هو الاصح اه ومشروع است برای قربانی گاو وگاومیش وبز ومیش وشتر نر وماده این جانوران از

جانوران دیگر قربانی کردن جایز نیست ولما فی القاضیخان الاضحیة یجوز من اربع من الحیوان الشاة والمعز والبقر والابل ذکورها واناثها وکذا الجاموس اه ولما فی العالمگیری اما جنسه فهو ان یکون من الاجناس الثلثة الغنم والابل والبقر اه والیضا فیه المعز نوع من الغنم والجاموس نوع من البقر ولما فی الهدایة والاضحیة من الابل والبقر والغنم وجانورے کہ براے قربانی خریده شود بانیت کرده شود برای قربانی تبدیل آن جایز نیست ولما فی القاضیخان عن ابی یوسف وعن ابی حنیفة رح انها تصیر اضحیة بمجرد نیة وبز ومیش اعنی غنم برای شخص واحد است وگاو وگاومیش وشتر برای هفت کس جهت قربانی کافی ست تقربا بالله تعالی وبرای زاید از انچه مذکور شد اضحیه جائز نخواهد شد ولما فی العالمگیری واما قدره فلا یجوز الشاة والمعز الا عن واحد وان کانت عظیمة سمینة تساوی شاتین مما یجوز ان یضحی بهما ولا یجوز بعیر واحد ولا بقرة واحدة عن اکثر من سبعة ویجوز ذلک عن سبعة واقل من ذلک اه جانورانیکه مخصوص قربانی است دران باید که بز ومیش بسال دوم پا نهاده باشد وصاحب هدایه گفته که اگر میش بماه هفتم پا نهاده باشد تاهم قربانی جائز ولیکن بهتر آن ست که به عمر زاید مرقوم اضحیه کرده شود ولیکن کم از عمر مذکور قربانی جائز نخواهد شد فقها جذع وثنی درین محل استعمال کرده اند وصاحب صراح گفته جذع انچه میش از ثنی باشد وثنی زن بار دوم زاینده ست وصاحب غیاث گفته که جذع آن را گویند که بسال دوم پا نهاده باشد ولما فی العالمگیری ومن المعز ابن السنة ومن البقر ابن السنتین ومن الابل ابن خمس سنین اه والیضا فیه ولما فی الهدایة الجذع من الضان ما تمت له ستة اشهر اه وفی القاضیخان والثنی من البقر الذی عمله سنتان وطعن فی الثالثة والثنی من الغنم والمعز ما تمت سنة وطعن فی الثانیة وفی الدر المختار وحولین من البقر والجاموس وحول من الشاة والمعز اه ولما فی العالمگیری وتقدیر هذه الاسنان بما قلنا یمنع النقصان ولا یمنع الزیادة حتی لو ضحی باقل من ذلک شیأ لا یجوز ولو ضحی باکثر من ذلک یجوز ویکون افضل والله اعلم بالصواب

پرتوه ۲ در بیان لیلة القدر

لیلة القدر را لیلة القدر از آن رو گویند که در وی ارزاق و آجال و احکام یکساله مقدر
می شود یا به جهت آنکه قدر طاعت در شب زیاده می شود و لشرافت شب قدر سوره انا انزلنا
شاهد حال است و آن شب از ایذای و اغوای شیطان محفوظ و مردگان آن شب را گور عذاب نخواهد
شد بشرط ایمان محی الدین بن عربی در تفسیر خود شب قدر را بهیة محمدیه که بعد شهود با احتجاب
قلب بپرده تعین اند بیان بالبسط نموده لما فی تفسیره لیلة القدر هی بنیة المحمدیة حال
احتجابه عم فی مقام القلب بعد الشهود و آن شبی است محمود که خداوند کریم بر سماء
دنیا از برای اجابت دعوت بندگان خویش نزول می فرماید جبرئیل عم بآن شب متبرک با خیل
ملائکه مقربین بزمین می آید و در خانهای مومنین تشریف می برد و با هر مومن و مومنه مصافحه
میکنند اگر ایشان پاک باشند از نجاسات ظاهر و باطن و روح انبیا عم با ارواح انبیا و خیل
ملائکه در خانه محبان خویش و مومنان تشریف فرما می شود و دعای خیر برای ایشان
میکنند و لما فی البغوی تسمیة لیلة القدر لانها لیلة تقدیر الامور یقدر الله فیها امر السنة
و ایضا فیه ان لیلة القدر ساعة لا یستطیع الشیطان ان یعمل فیها سوءا و لا ان یحدث
فیها اذی و لما فی روح البیان الحدیث ینزل جبرئیل لیلة القدر فی کبکبة من الملائکة
ای جماعة تامة یصلون و یسلمون علی کل عبد قائم او قاعد یذکر الله طبری نقل کرده که
درختان دران شب سجده کنند خدای را و بر زمین می افتند و باز بجای خود و برستابت
شود و باز میگردند و هر چیزی دران شب سجده میکند مر مسجود حقیقی را جل و علی آبهای
شور دران شب شیرین میشود و ارواح مردگان سیر میکنند در خانه فرزندان خویش
و برویت عمل خیر ایشان دعای خیر می فرمایند و خوش میشوند و بخلاف آن نفرت می
کنند و گریه و زاری بر حال ایشان می ر نمند و آن شب تا صبح صادق محفوظ است
از آفات دینی و دنیوی وای بر آن کسیکه بدان شب با کرامت خود را رائگان دهد
الحذر الحذر و دران شب با کرامت فرقان مجید دفعة بر سماء دنیا بلوح محفوظ جلوه نزول
افگنده و بعد از آن جبرئیل عم بمدت بیست و سه سال آهسته آهسته آیات آن سبع مثانی
را بر سرور کائنات عم بحسب مقتضای وقت فرود آورده و بآن شب ثواب یک

عمل خیر ہزار ماہ ستان بخشیدہ می شود و وجہ خفاے آن شب و حکمت دران اینکہ تلاش شب
محبوب تعالیٰ جمیع شب ہا کردہ شود بہ بیدارے و عبادت مولانا ے دہلوی فرمودہ ہر کہ یکسال شب
بیدار باشد و برای کشف چیزے بعالم سکوت نشستہ باشد ادمی یابد آن شب را و حکمت خفاے
آن شب ہمین است کہ مردم جد و جہد بلیغ کنند بہ بیدارے شب ہا براے حصول شب قدر و لما
فی القاضیخان انما اخفی اللہ تعالے ہذہ اللیلۃ و رفع علمہا عن ہذا الامۃ لیتجہدوا فی احیاء اللیالی
و تکثروا الطاعۃ فی طلبہا و کما فی فتاوی شامی ما ذکرہ عن الامام ہو قول لہ و ذکر فی البحر عن الخانیۃ
ان المشہور عن الامام انہا تدور فی السنۃ کلہا قد یکون فی رمضان و قد یکون فی غیرہ قلت و یو
یدہ ما ذکر سلطان العارفین سیدی محی الدین ابن عربی فی فتوحات مکیۃ بقولہ و اختلف الناس
فی لیلۃ القدر اعنی فی زمانہم فمنہم من قال ہی فی السنۃ کلہا تدور فیہا اقول مالی رایتہا مرۃ فی الشعبان
و فی شہر ربیع و فی شہر رمضان و اکثر ما رایتہا فی شہر رمضان و فی العشر الاخیر منہ و رایتہا
مرۃ فی العشر الوسط من رمضان فی غیر لیلۃ وتر و فی الوتر منہا فانا علی یقین من انہا تدور
فی السنۃ فی وتر او شفع من الشہر و کما فی المبسوط و کان علی بن ابی طالب یقول انہا لیلۃ
الثالث و العشرون الی قولہ و کان ابن عباس یقول انہا لیلۃ السابع و العشرون فقیل لہ
و من این یقول ذلک قال لان سورۃ القدر ثلثون کلمۃ فقولہ ہی الکلمۃ السابع و العشرون و فیہ
اشارۃ الی لیلۃ القدر ذکر الفقیہ ابو جعفر ان المذہب ابی حنیفۃ انہا یکون فی شہر رمضان
و لکنہا تتقدم و تتأخر و ایضا فیہ کان عبد اللہ بن مسعود کان یقول من یقیم الحول یدرکہا
و کما فی العالمگیری اعلم ان لیلۃ القدر یستحب طلبہا و ہی افضل لیالی السنۃ ہکذا فی
معراج الدرایۃ امام ابو حنیفہ فرمودہ شب قدر دائر ست درمیان سال و صاحب فتوحات
فرمودہ کہ من آن شب را در شعبان و ربیع الاول و بیشتر در رمضان دیدہ ام و یافتہ ام و ہمین
طریق ابو حنیفہ نیز فرمودہ و اغلب علما برانند کہ آن شب در شبہای وتر عشرہ اخیر رمضان
ست غالبا در بست و ہفتم ست چنانکہ در قران مجید لیلۃ القدر سہ بار مذکور گردیدہ
و عدد حروف لیلۃ القدر نہ است پس اگر بہ سہ ضرب کردہ شود بست و ہفت بر می آید
ازان غالبا بست و ہفت شب مقرر گردید مصرف اختصار شب قدر بر رمضان نیست

ماه‌های شوال و شعبان و رجب نیز ابوحنیفه و صاحب فتوحات مکیه یافته غالب الظن در رمضان
است عشرهٔ اخیر رمضان نیز مذکوری هست در شبهای جفت اول و اوسط رمضان یافتن
شب قدر علما بیان کرده اند علامات آن شب آن ست که نگرم و نسرد آن شب می ماند
بلکه معتدل خواهد بود و فردا اے آن آفتاب طلوع خواهد شد مگر تمازت آفتاب محسوس
نخواهد شد و لما فی حجة الله البالغة الایجب ان یکون رمضان نعم رمضان مظنة غالبة بعاه و لما
فی الاتقان میحان اکثر الاقاویل علی انها لیلة سبع و عشرین اه و لما فی روح البیان قالوا علامة
لیلة القدر انها لیلة لا حارة و لا باردة تطلع الشمس صبیحتها لا شعاع لها اه ای خواجه چه جوئی ز شب
قدر نشانی هر شب شب قدر ست اگر قدر بدانی هر که شب یابد باید که این دعا بخواند که مسنون ست
اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی والله اعلم۔

پرتو بست ششم در بیان حج

حج بمعنے آهنگ کردن ست در صراح و قاموس ست الحج هو بفتح الحاء و کسرها القصد الی المعظم
و شرعاً زیارت و طواف و لاحج بر دو قسم ست حج عوام ان قصد و زیارت بیت الله ست و
حج خواص ان قصد و شهود حضرت حق تعالے ست چون حج ابراهیم علیه السلام و شیطان هر سال
حج میکند در موقف عرفات رفته گریه و زاری جرائم مافات خود میکند لیکن شیطان مجبور بر اغوا
خلائق است چه او ساد ن ید قهر الٰهی ست که بیانش بالا رفت و لما فی تاویلات النجمیة حج العوام
قصد البیت و زیارته و حج الخواص قصد رب البیت و شهوده کما قال خلیل علیه السلام انی ذاهب
الی ربی سیهدین و لما فی فتوحات مکی فان ابلیس حج فی کل سنة و ذلک بموقفه یبکی علی ما
فاته من طاعة ربه و هو مجبور فی الاغواء حقیقت حج آنست که اجتماع جماعت عظیم صالحین
باشند بان واحد و جاے معین که همه ذکر حال منعم علیهم بانجا کرده باشند و حج مع مناسک
آن هیئت تعظیمی ست با قیود و حدود و تنبیه نفس ست به تنبیه عظیم بالقاے مقصود و حصول کمال آن
نیز لبس دو رنگیست و حج امتیازی می بخشد موافق را از منافق و حج و خول ناس ست فی دین
الله افواجا و حج هیئت اجتماعی ست که در ان فیما بین برادران دینی تلاقی حاصل شود و بلا لحاظ

کم خویش معاینه یکدیگر کنند و حج محفلی ست رفیع و مزدحمی ست وسیع که از جوانب و امصار و بلدان
و اقطار و اماکن و اوطان مردم فراهم شوند و اسلامیان رفعت و شوکت اسلامیه و صولت
و ثروت اهل دولت ملت حنیفیه باهم معاینه کنند و در اطراف و اکناف هیبتی و انهماکی بدل کفار
واقع شود و فیما بین برادران اسلامی تعلیم و تعلم شعائر الله نافذ شود و ثبوت حج از زمان ابراهیم
عم بتحقق و تثبیت گردیده چون ابراهیم بنای کعبه راست کرده از خداوند کریم حکم شد لقوله تعالی
وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ يَأْتُوكَ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ اعنی مردمان اطراف و اکناف شرقا و غربا و جنوبا و شمالا
بطواف کعبه بیت الله عید و حج گذارند ابراهیم عم عرضه داد که یا اله العالمین اذان من که خواهد شنید
که خواهد امد حکم شد که اذان از ان کار تست و شنوانیدن کار من ست الحاصل باختلاف روایات
ابراهیم عم بر مقام مشهور بمقام ابراهیم انیوقت بر سنگ موجوده بایستاد و ان سنگ چون کوه کلان
نمود و بالید خلیل بران کوه بالیده ایستاد و منادی بقوله تعالی وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ در داد و بر هر سمت
توجه نموده همان بانگ بزد خلایق مشرقین و مغربین و انانیکه باصلاب آبا و ارحام امهات و رحم
قضا و قدر بودند جملگی بحضرت ایزدی لبیک اللهم لبیک لبیک لک الحمد گفتند و نیز مروی ست
که کسانیکه چند بار اعنی یک یا دو یا سه بار لبیک آنوقت گفته اند همان چند بار مرتبه جواب حج
خواهند و هر که یکبار گفته یکبار حج خواهد کرد و انانیکه دو بار یا سه بار گفته همان دو یا سه بار حج بینند
کرد و انانیکه بان مسمع خاموش بودند هرگز حج نصیب شان نیست گو مالدار هم باشند نصرانی
یا یهودی گردیده خواهند مرد و کما فی معالم التنزیل النیشاپوری فقال ابراهیم و ما یبلغ صوتی فقال
علیک الاذان و علینا البلاغ فقام ابراهیم المقام حتی صار کاطول الجبال فادخل اصبعیه فی اذنیه
و قیل بوجهه یمینا و شمالا و غربا و شرقا فقال یا ایها الناس الا ان ربکم قد بنا لکم بیتا و کتب علیکم
الحج الی البیت فاجیبوا ربکم فاجابه کل من یحج من اصلاب الآباء و ارحام الامهات لبیک
اللهم لبیک و لما فی تفسیر کبیر فمن اجاب مرة حج مرة و من اجاب مرتین او اکثر فیحج مرتین او اکثر
علی ذلک المقدار هکذا فی روح البیان و مدارک و بیضاوی و ابو سعود و اصل حقیقت حج جائی
ممکن است چه بجایی که اساطین ملت و معظمین مذهب چون انبیا عم و علما و فضلا و زهاد و عباد هست
اجتماعی بتضرع و رغبت امیدوار خیر از حضرت کریم شوند غالبا انجا نزول رحمت و برکت و مغفرت

از حضور رب العزت و کفارهٔ خطیات خواهد شد ولیکن برای این هیئت اجتماعی فضای باید فراخ و میدانی باید وسیع که اجتماع خلقت بر آنجا ممکن او تواند باشد و خلایق بلا تکلیف و تشویش بدان قرار و درزند و تکلیفی برنکشد و برای العین صولت اسلامیه و شوکت حنیفیه معاینه کنند و برای این اسباب ضروری اجتماع میدان عرفات خویش جایی است پاکیزه و مقامی است ستوده و محموده و قرین بیت الله مقبوله مغصوصه که عظمت تمام بدانجا است معبد پارینهٔ انبیا علیهم السلام است و باین هیئت اجتماعی مناجاتیکه بدانجا کرده آید امید مزید قبول آن از حضرت باری است میدان عرفات جایی است که سیدنا ابراهیم عم با جبرئیل عم در آنجا برای حج تشریف آورده اند جبرئیل عم فرمود که این جایی شناخته من است از ان آن میدان را بعرفات گذرگاه خاص صلی است که کیفیتی خاص دارد برای قبول عمل و شرعًا آن هیئت اجتماعی بانجا مشروع و واجب کردیده و نیز از نص قرآن ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ مستنبط است که آدم ناسی باز رسید در عرفات و صاحب کشاف و بیضاوی کسر و سین را هم همین معنی تاویل کرده اند و این آیهٔ قرآنی به ثبوت عظمت عرفات برهانی است بیّن و نیز منا سینی است وسیع محدود حدود اربعهٔ آن این است اعنی از جانب مشرق شش میل و از جانب مغرب دوازده میل و از جانب شمال هیجده میل و از جانب جنوب بست و چهار میل پس بدین پهنای فراهم آمدن خلقت کثیر ممکن است و عرفات قریب تر به بیت الله است که فائق از مساجد دیگر است و به تعظیم آن براهین قاطعه شاهد و هر که به بیت الله میرود بشوق لقای باری مهمان خداوند کریم میشود و خداوند کریم مهمانداری و ضیافت آن مهمان بر خود لازم و متحتم می سازد و از طواف بیت الله فیضی است عام و این هم سبب خاص اجتماع و وقوف عرفات است و دیده آمده که هر سال در بطن وادی عرفات بروز عرفه زاید بر شش لک مردم مجتمع میشوند و اگر در نصف کم شود خداوند کریم ملائک بحکم نقصان ان متعین می فرماید پس ازین جا کدام جا فاضل تر و بهتر خواهد بود و اگر این اجتماع بایان و احد معتبره شرعیه مقرر نشود اهتمام و احتشام ناممکن و همین است وجه خاص تقرر ذی الحجه علمای دین عشرهٔ ذی الحجه را از عشرهٔ اخیرهٔ رمضان احسن فرموده اند حج بهترین وسیله و عمده ترین ایقا است بدفع غوائل رسمیه و سفر حج سفری است شاقه و عملی است

شاقه که بکمال کوشش نفس تمام میشود و حج مکفر خطیات و هادم معصیات ماضیه است به منزل ایمان و
در حج فوائدها ست اولاً تعظیم بیت الله که تعظیم خانه تعظیم صاحب خانه است قوله تعالی وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ
مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا و کما فی تفسیر روح البیان و الکعبة حتی من دخل بیتی امن من عذابی ثانیاً و انعقدت
بالتوارث سیدنا ابراهیم علیه السلام اسمعیل علیه السلام که آنان دو امامان ملت حنیفیه بودند و بنیاد نه عرب که نبینا علیه السلام
مبعوث باظهار ان ملت عالیه حنیفیه شده لقوله تعالی مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ولقوله قفوا علی مشاعرکم فانکم
علی ارث من ارث ابیکم ابراهیم الحدیث ثالثاً اعلان باتباع ملت حنیفیه و شکر انعام اول ملت
خویش را بعاً مشرکان عرب حج میکردند ولیکن خلاف دستورات ابراهیم علیه السلام انضمام شرک بدان میکردند
و تعظیم اصنام بجای می آوردند و اهلال اسان میساختند در اسلام آنهمه حرام شده حکم ذکر الهی باز گردید و بعضی
انصار از سعی صفا و مروه خود را باز می داشتند آن مشروع کردید لقوله تعالی إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ
الله و خامساً بیشتر مردم بلا زاد حج میرفتند و اهل مکه را تنگ روزگار میگردند و می گفتند که ما
متوکلیم آن ممنوع شد که بلا زاد حج نباید رفت لقوله تعالی وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ سادساً عمره
را در ایام حج نامشروع میدانستند جناب سرور کائنات صلعم در سال حج الوداع امر فرمود
که احرام نموده اولاً عمره بجا آورده بعد از ان حج بگذارند اگر چنان نمی شد برای آفاقی تکلیف
می شد و برای ایشان تجدید سفر خیلی مشکل می گشت اصل حج چهار چیز است شعث و تفل و عج
و ثج و زاد و راحله از شرائط حج است شعث غبار آلوده سر شدن و تفل بی خوشبوئی شدن و عج
بلند کردن آواز است به تلبیه و ثج خونریزی کردن است افضل قربانی ذبح نفس است بکارد
مجاهده فنای وجود نست و بذل مجهود است برای تطهیر تا تجلیات ربانی واقع شود لما فی النجم
النیشاپوری افضل القربان بذل المجهود و تطهیر کعبة القلب لتجلیات الرب المعبود فذبح النفس
بسکین المجاهدة جان که بقربانی جانان بود ؛ جیفه تن بهتر از ان جان بود ؛ هر که نشد کشته
شمشیر دوست ؛ لاشه مردار به از جان اوست ؛ حقیقت حج بذل نفس خود است بانواع تقرب
الله الکریم و اعلاء کلمة الله العظیم پس شکل خود را بشکل اخلاص و محبت متشکل کردنی ست و باید
ترک عادت مالوف خود کردنی چنانچه بدترین عادت مالوف جماع است و ترک آن در احرام حج
ضرور است و چون در قانون شرع بالکل سد این باب جائز نیست لاجرم موقتاً نموده تا ترک

آن مشروع گردید چنانچه بحالت احرام حج واعتکاف وصوم وپوشیدن جامهٔ دوخته برای صاحب
احرام حرام ست چه در پاپوشیدن دوخته تجمل وشان ذرینتی وتفاخری ست لاجرم قاطبةً حرام گردیده
بخلاف پارچهٔ غیر دوخته که ستر عورت ست وترک آن سوء الادب است مگر زنان را جامهٔ دوخته
پوشیدن باید چرا که ستر عورت ایشان شرعاً بلا جامهٔ دوخته هرگز نمی شود وآنکه زنان ملک بنگاله
در نماز جامهٔ دوخته نمی پوشند پس ستر عورت ایشان بغیر جامهٔ دوخته بخوبی شرعاً نمی شود وستر عورت
در نماز واجب ست وبترک آن نماز فوت میشود وچنانکه قمیص وازار وروا از ضروریات پوشش
ایشان در نماز ست همچنان در حج نیز پوشیدن ایشان جامهٔ دوخته را ضروریست وشارع
پوشیدن جامهٔ دوخته در احرام برای زنان روا داشته وآنکه زنان ملک بنگاله ساریهای
ڈهاکائی جامدانی وڈوڑیا اکثر پوشان می باشند وبآن لباس ستر پوش بی ستری نماز هم ادا
می کنند بجواز نماز وستر پوشی زنان بدین شعار وگفتگو ومحل شک ست اگر لباس بی دوخت
ساتر نسوان میشد تا شارع در حج ستر نسوان را با مردان همزی میساخت بخلاف ان بلحاظ
عدم ستر پوشی نسوان بدون جامهٔ دوخته شارع پوشش جامهٔ دوخته صرف برای زنان صحیح معمول
داشت وبدین لباس بی ستری بدر یار بارے حاضری نهایت بے ادبی وسبب نفرت ملائکه
وموجب لعنت شان ست که بخلوت هم نماز بر گذارده باشند وکشتن صید بری برای صاحب احرام
ناجائز وحرام است ولیکن کشتن زاغ جیفه خوار وزغن وموش وعقرب درست ست وذبح غنائم
وخروس ودجاجه نیز جائز اهنت واحرام در حج چون نیت وتکبیر ست در نماز وجای احرام اہل مدینه
ذو الحلیفه واہل عراق ذات عرق واہل شام جحفه واہل نجد قرن المنازل واہل یمن یلملم ست
چه اگر حاجی از خانهٔ خویش حین برآمدن خود بعزیمت حج احرام کند ره نوردان شاسع را تکلیف
کشیدن خواهد افتاد از ان رو شارع قریب تر جای عرفات را معد احرام فرموده وحج بر دو قسم ست
حج مبرور وحج غیر مبرور حج را تا عمر یکباره فرض نموده وحج بر دو قسم ست حج مبرور وحج غیر مبرور
هر که بلا رفث وفسق حج نمود آن حج مبرور ست وجزای حج مبرور جنت است وحاجی از روز
حج پاک وصاف چون طفل مادر زادمی شود وبخلاف آن حج غیر مبرور بقوله علیه السلام الحج المبرور لیس له
جزاء الا الجنة علامت حج مبرور آن است که حاجی مائل باخرت وتارک الدنیا شود ان حاجی مبرور

و مغفور و مستجاب الدعوات است و غرور حج در دل الحاجی کاهی پیدا نمی شود چه بیان عزو رموجب زوال
نور ایمان و عرفان است و سوم آن حج از مال حلال نموده شود در صورت اگر از کسب حرام اگر حج ادا کرده
شود آن حج مقبول نیست فلما فی روح البیان علامة الحج المبرور ان یرجع زاهدا فی الدنیا
وراغبا فی الآخرة فاذا رجع من الحج المبرور قلبه مغفور وعاد مقبول الی قوله الا ان عزک بحب
واعطیت نفسک قدرا ومنزلة فلا انزلت عن ربک علم ترا التور الی قوله من کسب حراما فان
الله لا یقبل الا الطیب الی قوله من حج بیت الله من کسب الحلال ولم یخط خطوة الا کتب الله
له سبعین حسنة وحط عنه سبعین خطیئة ورفع له سبعین درجة و در تفسیر فتح العزیز تحت قوله تعالی
وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ و ظاهر است این خانه برای تحصیل ثواب است زیرا که حج
این جا موجب کفارت جمیع گناهان است بحکم حدیث صحیح که من حج لله فلم یرفث ولم یفسق
رجع کیوم ولدته امه اه این حدیث را صاحب بغوی بتخریجه نقل کرده اند و عمره نیز نصف حج است
و باصطلاح علمای دین حج را حج اکبر و عمره را حج اصغر است و عمره ما بین عمره مکفر خطیات ما بینهما است
و هر عمرهٔ رمضان مساوی یک حج است لقوله عم ان العمرة فی رمضان تعدل حجة در خبر آمده
کسیکه با وصف استطاعت زاد و راحله حج نگذارد یهودی یا نصرانی شده خواهد مرد
چه بترک رکن اسلامی شبیه بالخروج عن الملة می شود یهودی و نصرانی نماز میگذارند اما حج نمی
کنند از آن باعث مسلمانان تارک حج نیز بهمان زمره می رسند و کما فی روح البیان و
من لم یحج فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا کذا فی تفسیر کشاف سر رمی الجمار اینکه این سنت
ابراهیمی است و آن قصه مشهور است که برای دفع شیطان زده شده بود یا برای تنبیه
نفس خود بکار می وجه تشبیه این و بدی برای آنست که بفعل سیدنا ابراهیم عم نفس متنبه شود و بیاد
شود که سیدنا ابراهیم عم طاعت رب به ذبح پسر خویش کرده و سیدنا اسمعیل عم راضی با طاعت
پدر و حضرت باری گشت و سر حلق آنست که اتمام حج کرده شود و سبب سعی صفا و مروه آنست
که هاجره مادر سیدنا اسمعیل عم از زمزم تا صفا و مروه دویده بود و آن دو ادویش بهای اولاد
ایشان یادگار باقی مانده واجب گردیده است صفا از آن نام و بصفا شد که نخستین نشیمن آدم صفی
الله بر آن کوه گردیده بیشتر بلا آلایش مبتنی بود و نمک مروه آن نام آن زنی ساف بود که دو را ان

اسلامیون آن شب را از انجا بیند اختند و مروه از ان مروه نامی شد که مجلس بی بی حوا بر بالای ان
کوه بود و جبه همشکل نسوان بران کوه نایله نام بود اهل اسلام آن را نیز دور کردند بتحقیق صفا و
مروه دو در جنة الفردوس ست و ما بین صفا و مروه جایی ست که بانجا نصرت و اجابت دعوات میگردد
و مرویست که ما بین صفا و مروه مدفن هفتاد هزار انبیا ست و لما فی روح البیان الصفا علم لجبل بمکة
و سمی الصفا لانه جلس آدم صفی الله فالمروة علم لجبل فی مکة و ایضا تسمی المروة لانها جلست علیها
امراة آدم حوا و ایضا فیه روی انه کان علی الصفا صنم علی صورة رجل یقال له اساف و صنم علی المروة
علی صورة امراة یقال لها نائلة و ایضا فیه فی الخبر الصفا و المروة بابان من الجنة و موضعان من مواضع
الاجابة و ما بینهما قبر سبعین الف نبی و مرف رکن یمانی الان بر بنای سیدنا ابراهیم علیه السلام باقی ست
و حجر اسود از بهشت برنگ سفید رسیده بود از گناه گنهگاران این رنگ گرفته و رکن های دیگر
ایام جاهلیت متغیر گردیده که ذکرش بالا گذشت فی الحقیقت حجر اسود یمین الله است بر زمین
هر که بید خدا و رسول الله بیعت نکرده از مسح و بوسه حجر اسود بیعت ید الله و رسوله حاصل میگردد
و شیطان علیه اللعنة را انجا جایی نیست و لما فی روح البیان الحجر الاسود یمین الله فی ارضه فمن لم
یدرک بیعة الله و رسوله بمسح الحجر فقد بایع الله و رسوله و لما فی فتوحات مکی انه من صافح الحجر فقد
صافح الحق تعالی و من صافح الحق فهو فی محل الامن الی قوله فلا یجد الشیطان الیه دخولا لان
الشیطان لیس له علی الیمین سبیل آه و در حج سه چیز فرض ست احرام در میقات و وقوف بعرفات
و طواف زیارت و پنج چیز واجب ست وقوف مزدلفه و سعی و رمی جمار و حلق یا قصر سر و طواف کعبه
برای آفاقی دو موف ساعته اما در عرفات جمع ست و اگر به ترتیب مناسک حج تفرقه واقع شود کفاره
بذبح دادنی ست و مزدلفه جایی ست که آدم علیه السلام با حوا در عرفات ملاقی شده در انجا یعنی در مزدلفه
شب باش شده بود از ان شب باشی مزدلفه یادگار آدم و حوا تا انیدم مشروع ماند و عمره تعظیم بیت الله
است و احرام حج و عمره بر سه قسم ست اولا احرام حج مفرد و عمره مفرد ثانیا قران و آن آنکه احرام
حج و عمره معا کرده شود ثالثا تمتع و آن آنکه میقات با احرام عمره تجاوز کرده عمره بجای آورده
احرام شکسته باز احرام حج نموده شود و علامت حج مبرور آنست که کاهی از نواهی و معصیت
سر نزند نکرده و علامت راغب حج مبرور آنست که دلش بسوی گناهین معصیت رغبت نکند

وآنکہ حج روز جمعہ بہ حج اکبر مشہور ست آن غیر متعارف فقہاست ولیکن اصح آنست کہ حج روز جمعہ برابر ہفتاد حج روزہای دیگر ست ولما فی روح البیان روان الوقفۃ یوم الجمعۃ تعدل سبعین حجۃ وہو الحج الاکبر وعمرہ حج اصغر وحج حج اکبر ست اگر کسی بحالت خواب در عرفات باشد حج ادا می شود میدان عرفات میدان قیامت ست زنان را بدون معیت شوہر یا محرم ابدی وغیر فاسق بسفر حج رفتن جائز نیست وفقہا در تفسیر زاد و راحلہ نوشتہ اند کہ شخصے چنان زاد و راحلہ دارد کہ بہ آمد و رفت او کافی باشد ونفقۂ اہل واعیال چندان داشتہ باشد کہ تا بازآمدنش از سفر حج کافی بود وحرفہ او تا آمدنش باقی باشد ولما فی القاضیخان یشترط جواز الحج ان یملک الزاد والراحلۃ الی رجوعہ ویبقی لہ آلات حرفتہ کان علیہ الحج والا فلا زنان را تلبیہ آہستہ گفتن باید چہ در آواز ایشان خوف انبعاث شہوت ست ہمین ست حج و عمرہ

پرتو بست ہفتم در بیان زکوٰة

الزکوٰة اسم مشترک بین عین ومعنی فالعین القدر الذی یخرجہ المزکی من النصاب الی الفقیر والمعنی فعل المزکی الذی ہو التزکیہ وہو الذی ارادہ اللہ تعالی فجعل المزکین فاعلین لہ زکوٰة بمعنے تزکیہ کردن وزکوٰة دادن از مال ست در صراح وصاحب قاموس گفتہ زکوٰة بمعنے نمو وتطییب وتطہیر آمدہ ودر شرع زکوٰة آنرا گویند کہ مومن مال خود را از ادای زکوٰة مقدر شرعی آن طیب وطاہر کنند تا از میامن ادای زکوٰة مال طیب قبول نمو کند ونفع حال ومآل حاصل شود اما آنکہ زکوٰة واجب از مال خود نمیدہند اموال ایشان بشکل اژدہا بقیامت خواہد برخاست وآن اژدہا گلو گیر شان بروز قیامت خواہد گردید مانع ادای زکوٰة کافر ومشرکین اند مومنے کہ بادای زکوٰة تہاون می کنند ایشان نیز بدان زمرہ داخل می شوند وزکوٰة اہم الاعمال خیر بالیہ است کہ از حب آن قلب از دلنین بخل ومال از خبث حرمت پاک میشود ومال را مال ازان بر میگویند کہ میلان طبیعت انسان بمال ست والانسان مجبول بالذات وبالطبع مائل بسوی مال ست زکوٰة ودیگر صدقات در قیامت سایبان تمازت افتاب وحرارت قیامت خواہد گردید فاما امتناع از ادای صدقات واجب نمودن بخل ست وشیخ وامتناع بادای صدقات بطوع نمودن بخل نیست ولما فی روح البیان فی الحدیث یجاء لصاحب المال الذی لم یود زکوٰة

بذلک المال علی صورۃ ثعبان الی قولہ لما کان حب المال من اشد صفات النفس الامارۃ التی
ہی فی صورۃ ثعبان لاجرم تظہر یوم تبلی السرائر علی ہذہ الصورۃ المزعجۃ وتصیر طوقا لعنق صاحبہ
ولما فی اللمعات من منع الزکاۃ حیث جعل من اوصاف المشرکین وقرن بالکفر بالاخرۃ حب مال
وہم بالاخرۃ ہم کافرون بقال الزکاۃ قنطرۃ الاسلام فمن ادی بجا ومن تخلف عنہا ہلک والصافیہ
ان الزکاۃ ہی ام الاعمال المالیۃ بہا یطہر القلب من دنس البخل والمال من خبث الحرمۃ الی قولہ
فی الحدیث من تصدق بقدر تمرۃ من کسب حلال ولا یقبل اللہ الا الطیب والصافیہ ثم اعلم
ان المال انما سمی مالا لمیل النفوس الیہ کان اللہ تعالی قد اشہت النفوس ما فی المال من
قضاء الحاجات المجبول علیہا الانسان اذ ہو فقیر بالذات ولذلک مال الی المال بالطبع
الذی لا ینفک عنہ سعدی زبان خویش باحسان خلق بردار مشو چو گنج بنامی جواہر اقلام +
ولما فی روح البیان اعلم ان البخل عبارۃ عن امتناع ادا الواجب والامتناع عن التطوع
لا یکون بخلا سعدی علیہ الرحمۃ فرمودہ + بیت + زکوۃ مال بدر کن کہ فضلہ رز را + چو باغبان
ببرد بیشتر دہد انگور + وزکوۃ مردہندہ را مزکی ومطہر میکند از گناہان وزکوۃ قرمن
شریعت ماست وبرامت انبیاء سلف فرض بنود وعبادت بر سہ قسم ست بدنی محض چون
صوم وصلوۃ ومالی محض چون زکوۃ ومرکب از ہر دو چون حج اعظم ترین اخلاق حمیدہ
انسانی جستجوی مرضیات جناب باری ست واہذب تہذیب نفسانی طلب خوشنودی حضرت
سبحانی وخداوند کریم ناراض ست از بخیل ودوست میدارد جواد را القولہ علم لا یجتمع الشح والایمان
فی قلب ابدا در محامدت زکوۃ نصوص قرانی واحادیث نبوی شاہد حال ست ودر زکوۃ فوائد
کثیرہ است اول آنکہ مسکینی تنگی روزگار خود نالہ بدرگاہ ایزد سبحان نمود رحمت کریمانہ جوش زد وبہ
قلب زکی سخی جوادی پارتوئی از بوارق الہامی پرتو نزول افگند در رفع حاجت معاملیت شد
و در خصوص بظاہر کثیرہ پیش ادنی واعلی ظاہر ست چون نفقہ حضرت ابی بکرؓ بود کہ روزی حضرت ابی بکرؓ
باتفاق جمیع مال خود بپرداخت حضرت فاطمہؓ پارچہ پوشش برای شان فرستاد حضرت ابوبکرؓ او را
ستر بدن خود ساخت کہ جبرئیل عم بران حضرت عم رسید ہمزی صدیق اکبر بود وگفت کہ بالکل
ملائکہ عرش وفرش امروز ہمزی صدیق اکبر بودہ اند واللہ رب العالمین از صدیق اکبر وثاق

اثنین اذ ہما فی الغار بدرجہ غایت راضی بوده است و لما فی لمعات ان مذہب الصوفیہ یدل
علی التوکل والتوجہ من الاسباب الی المسبب فقال ہذا مذہب ابی بکر الصدیق و ذلک ان الصدیق
انفق جمیع مالہ التجرد والی قولہ قال ان اللہ تعالیٰ یسلم علیک ویقول قل لابی بکر ہل رضی منی فقد
رضیت عنہ ای صاحب کرامت شکرانہ سلامت + روزے تفقدے کن درویش بے نوا را
سہ چیش از خزائن نعمتہا برگ و بار را + وثانیاً انسا اوقات خلائق بہ تنگی معیشت وقحط روزگار و
نامساعدت وقت محتاج می شوند و باعث نایابی مرزوق جان سید مند و بیجان میشوند مدد
ادان جوادان عالی ہمت مخیران اہل دولت بتائید خلائق بارزاق وانفاق شان مستفیض
از انوار الہی می شوند وازالۂ عذاب قبر خود می سازند و بہ نیت خالصہ تقرب مقرب حضرت الٰہیہ
میشوند چہ بخل قوم سلف را بہلاکت انداختہ لقولہ علیہ السلام اتقوا الشح فان الشح اہلک من قبلکم و اکثر
خواہان جنت اند بلا انفاق مال وجویای محبت باری اند بدون ترک محارم اللہ و مدعی محبت
نبینا صلعم اند بلا محبت فقرا ہر سہ قوم کذاب لاغی و دعوی دار زور اند و لما فی تاویلات النجمیہ من
ادعی ثلاثا بغیر ثلاثۃ فہو کذاب من ادعی محبۃ اللہ بغیر ترک محارم اللہ فہو کذاب ومن ادعی
محبۃ النبی صلعم من غیر محبۃ الفقراء فہو کذاب الی قولہ فی الحدیث لکل شئ مفتاح ومفتاح الجنۃ حب المساکین
والفقراء حب درویشان کلید جنت ست + دشمن ایشان سزای لعنت است ثالثاً زکوۃ
مہذب نفس است ز دفع شحہ و شحہ مضر معاد ست کہ بالفت مال قرین شحہ شد و او مبتلا
خواہد شد بعذاب دردناک از کور الی ان یشار اللہ و ہم من زکوۃ مہذب میشود نفس انسانی
ومعرف میشود بجوش اخلاقی وحس معاد و مستفیض میگردد از انوار قدس چہ سخاوت مترقی
میکند مردم را از ہیئت خسیسۂ دنیہ زیرا کہ سخاوت براسہ قاہرۂ بہیمیہ ست بقوت ملکی و
دفع ملال نفس و بسا مزاج سلیم مخلوق اند برقت جنسیہ وانوار ملکیہ کہ طبیعت شان بخود
منبعث بہ انفاق مال میگردد بر حسب احتیاج محتاجین و لا کلام صدقات مکفر خطیات ست و اشد
علما سوای شرک العیاذ باللہ کبائر را ہم شامل این خطیات کرده اند قال علیہ السلام فان الصدقات
تکفر الخطیات وتزید فی البرکات وایضا قال علیہ السلام ان الصدقۃ تطفی الخطیئۃ کما تطفی الماء النار
صدقات دفع می کند عذاب دنیا و عذاب قبر و یوم القیامت از مومن منفاق صدقہ بر چند قسم ہست

انفاق عامی از مال کہ اجرش جنان جنت ست و [illegible] انفاق خواص اصلاح حال و تزکیہ نفس و تصفیہ
قلب ست اجرش لقای ربانی ست در روز قیامت و بر مومنین واجب کہ تزکیہ نفس ناطقہ و
صفای قلب سعی کنند و باعتبار صرف مال فی سبیل اللہ مقامی اشرف فی الجنان پیدا کنند و صوفی تا
تا آنکہ بذل مال و روح خود بطلب حق تعالے نکنند تا آن زمان صوفی از اہل و بناست از وصول
حضرت حق تعالے ممتنع ست ولما فی روح البیان فی الحدیث صدقۃ المومن تدفع عن صاحبہا آفات
الدنیا وغصۃ القبر وعذاب یوم القیامۃ و[illegible] اعلم ان الانفاق علی مراتب انفاق العامۃ بالمال
فاجرہم الجنۃ وانفاق الخواص اصلاح الحال بتزکیۃ النفس وتصفیۃ القلب فاجرہم یوم القیامۃ النظر الی
وجہ اللہ تعالے ینبغی للمومن ان یزکی نفسہ ویصفی قلبہ من حیث المال بالانفاق فی سبیل اللہ
الملک المتعال حتے ینال الشرف فی الجنان ولما فی الفتوحات البرقیات قال الصوفی مالم یبذل مالہ
ووجہہ فی طلب اللہ فہو صاحب دنیا والدنیا مانعۃ عن الوصول فعلیک بالایثار بکمال الاقتدار ام
رابعاً حب مال بدترین اخلاق و مذموم ترین عادات ست چہ آنانکہ دوست میدارند مال را و دنیا
بحرص و شرہ آنانند داخل فحوای قولہ تعالی ویحبون المال حبا جما کلا اذا دکت الارض دکا دکا خامسا
مصلحت نظام مدنیہ موقوف ست بر بذل مال تا محتاجین و فقرا از انہماک بہ جوع و عطش وا رہان
شوند و چون در بذل مال ہمچو فوائد ستودہ عوائد سنیہ ست ازان رو خداوند کریم بخداوندی کریما
برین امت مرحومہ زکوۃ مال را فرض مطلق گردانیدہ و در قرآن مجید با ذکر صلوۃ ہر جا ذکر زکوۃ را
فرمودہ و در ہشتاد و دو جا از ان تعمیم زکوۃ مال ہر کردہ تا افراط و تفریط ممتنع نگردد و بندگان گران جانی
حاصل نباشد و تکلیف ما لا یطاق دست ندہد و از برای آن تقدیر و تخمین زکوۃ و مال فرمودہ کہ از ان مقدار
شرعی نکسی را تلفی رسد و نہ مال را تلفی و برای ادای زکوۃ حریت و اسلام و عاقل و بالغ شدن
ضروری و برای ملک مالکیت تامہ و فارغ از حاجت اصلیہ و دین و نصاب کامل شدن و درکار
و مرور حول بر مال لازم چنانچہ برای کتاب و رای تجارت زکوۃ نیست و بیان نصاب در قطرہ
گذشت و حول حول قمری ست و ہر کہ مالک شد پیش اتمام حول باید فذ زکوۃ بر سہ چیز مقدر ست اولا
اصناف مواشیہ متناسلہ سائمہ ثانیاً زروع ثالثاً تجارت ست قسم اول ابل و بقر و گاومیش و غنائم و قسم
ثانی اقوات و ثمار و قسم ثالث از ہر شیای کہ بخرند و فروخت رجائے ربح داشتہ شود و مستحق زکوۃ

محتاج باشند اعنی فقرا و مساکین و ابنای سبیل و غارمین و عامل که بگرفت صدقات و عشر مامور شد
و مکاتبین که استعانت برای آزادی رقبات خود شان می کنند و مدیون که او را صورت ادای
دین یکبار نبوده باشد فقرا آنانند که مالک مادون نصاب اند مسکین آنکه برای او چیزی نیست
و ابن السبیل آنانند که غریب منقطع المال باشند و غازمین مجاهدین تهیدست اند لیکن ازین مستحقین
مستحق عالم افضل است از جاهل و لما فی العالمگیری التصدق علی الفقیر العالم افضل من التصدق
علی الجاهل کذا فی الزاهدی و زکوة دادن جایز نیست هر کسی را که صاحب نصاب باشد بکدام
وجه و لما فی الهدایة لا یجوز دفع الزکوة الی من یملک نصابا من ای مال کان آه و هکذا فی العالمگیری
و زکوة سوای مستحقین اهل اسلام دیگران را دادن نیز درست نیست اگر داده شود ادای زکوة نخواهد
شد و لما فی القاضیخان و لا یجوز صرف الزکوة الی الکافر حربیا کان او ذمیا و اهل بدعت را نیز زکوة
دادن درست نیست و لما فی الدر المختار لا یجوز دفعها لاهل البدع و بنی هاشم را نیز زکوة دادن درست
نیست لقوله عم ان هذه الصدقات انما هی اوساخ الناس لا تحل لمحمد عم و لا لآل محمد عم و لما فی القاضیخان
بنو هاشم الذین لا یحل لهم التصدق آل عباس و آل علی و آل عقیل و آل جعفر و ولد حارث بن
عبد المطلب رض و این قول مطابق احادیث معتبره کثیره بوده است اما علمای متاخرین بجواز دفع زکاة
برای بنی هاشم فتوا داده اند و لما فی روح البیان عن ابی حنیفة انه یجوز دفع الزکاة الی الهاشمی و انما کان
لا یجوز فی ذلک الوقت الی قوله عن ابی حنیفة ان الصدقات کلها جائزة علی بنی هاشم و الحرمة کانت
فی عهد النبی صلعم لوصول خمس الخمس الیهم فلما سقط ذلک بموته حلت لهم الصدقة قال الطحاوی و بالجواز
ناخذ کذا فی شرح الوقایة و شرعا مکروه است فرستادن زکوة از جایی که بود باش خود بجای دیگر و لیکن
با وصف کراهت نیز بجای دیگر از برای اقارب محتاج فرستادن جایز است و لما فی العالمگیری
و یکره نقل الزکوة من بلد الی بلد الا ان ینقلها الانسان الی قوله و ان کان مکروها و لما فی الفتاوی
السراجیة الافضل ان یتصدق بزکوة ماله علی فقراء بلدة فیها النصاب و لا یخرجها الی موضع آخر
الا اذا کانت ثمه اقرباء محاویج و در تقسیم بر اقارب اعتبار عصبه و ذوی الارحام است و جانب پدر
را رجحان بر جانب مادر است و در تصدق بزکوة مکان وضع مال را اعتبار است و لما فی العالمگیری
المعتبر فی الزکوة مکان المال و بعوض مال زکوة قیمت آن مال دادن درست است و لما فی

القاضیخان و یجوز دفع القیمة فی الزکوة ولما فی الفتاوی السراجیة یجوز دفع القیمة فی باب الزکوة
جائز و زکوة و فطره و جمیع صدقه از دست راست خویش بدست مستحق باید داد و صدقات را
خداوند کریم بید خود میگیرد پیش از آنکه بید سائل می آید لقوله علیه السلام ان الصدقة تقع بید الله عز وجل قبل
ان تقع بید السائل و در تقسیم زکوة چون تقسیم فطره بشخص واحد را دادن افضل ست اگر بقدر نصاب
نباشد ولما فی العالمگیری والدفع الی الواحد افضل اذا لم یکن المدفوع نصابا و در کم از پنج شتر
زکوة نیست و در دادن زکوة شتر در هر پنج یک گوسپند زکوة ست بشرطیکه آن شتران
در چراگاه چرند و یک سال تمام بگذرد و بر شتران که در خانه علف خورند زکوة واجب نیست و بر
بست و پنج شتر یک ماده بچه شتر که در سنه دومین پا نهاده باشد تا سی و پنج شتر و بر بالای آن تا
چهل و پنج شتر یک ماده بچه شتر که پا بسوم سال نهاده باشد و بر بالاے آن تا شصت شتر یک ماده
بچه شتر که بسال چهارمین پا نهاده باشد و بر بالاے آن تا هفتاد و پنج یک ماده بچه که بسال پنجمین پا
نهاده باشد و بر بالاے آن تا نود دو ماده بچه شتر که بسال سوم پا نهاده باشد و بر بالای آن
تا یکصد و بست دو ماده بچه شتر که بسال چهارم پا نهاده باشد و بر بالای آن چهل و پنج زائد بر یک
صد و بست مذکور الفوق در هر پنج یک شاة و بر بالای آن باز به حساب مرقومه بالا زکوة دادنی ست
در گاو و گاومیش کم از سی زکوة نیست و از سی تا سی و نه یک گوساله نر یا ماده که بسال دوم پا نهاده
باشد و بر چهل یک گوساله نر یا ماده که در سال سوم پا نهاده باشد و بر بالای آن تا شصت بحساب این
بر شصت دو چند سی گوسپند یعنی دو گوساله نر یا ماده که در سال دوم پا نهاده باشد و بعد از ان بر هر سی یک
گوساله نر یا ماده که در سال دوم پا نهاده باشد و بر هر چهل یک گوساله نر یا ماده که در سال سوم پا نهاده
باشد و در غنایم کم از چهل زکوة نیست چهل تا یکصد و بست گوسپند واحد و بر بالای آن تا دو صد دو گوسپند
و همین طور بر هر صد یک گوسپند زکوة واجب ست باید دانست که در غنائم بز و میش
داخل اند و در زروع و ثمار عشر آن زکوة ست و در طلا کم از بست مثقال زکوة دادن
ضرور نیست و نیز در نقره کم از دو صد درهم زکوة واجب نمیشود و در دو صد درهم نقره و بر
بالای آن هر قدر که باشد و در بست مثقال طلا و بر بالای آن هر قدر که شود حصه چهلم
آن زکوة دادنی ست خواه آن طلا و نقره از قسم زیورات باشد یا اسباب و اجناس و خواه

انداخته باشد یا غیر ان و شرعاً برای طلا و نقره غرض تجارت شرط نیست در زر و اشرفی مروجه بروفق درهم و مثقال شرعی زکوة واجب خواهد شد و لما فی الفتاوی السراجیة الزکوة فی الفلوس الرائجة کما فی دو هنا الیوم لا تجب ما لم تکن قیمتها مائتی درهم من الدراهم التی تغلب النقرة فیها علی الغش او عشرین مثقالا من الذهب ولا یشترط فیها التجارة اه و یک درهم شرعی به هفتاد جو و مثقال شرعی به صد جو میشود و لما فی الدر المختار فیکون الدرهم الشرعی سبعین شعیرة والمثقال مائة شعیرة اه ولیکن اعتبار وزن بوزن مکه معظمه ست و لما فی الاشباه والنظائر الاعتبار لوزن مکة اه و دو صد درهم باعتبار سکه مروجه دیار ما پنجاه روپیه میشود کما حققه اکثر العلماء الدهلوی و نیز بر نوٹ و بر اسری نوٹ که بر دو کاغذ زر است باعتبار دراهم زکوة واجب خواهد شد چه بذریعه آن نوٹ ها زر نقد موجود بدست می باشد و دراهم مذکوره بالا در دیگر اجناس تجارت باعتبار قیمت بروفق دراهم زکوة واجب خواهد شد و بر اسپ زکوة نیست اگر برای تجارت نباشد اللهم ارزقنا علما و نفعنی به دارین و نصیب صحبة الصالحین

پر توست هشتم کتاب الصید والذبح

صید در لغت بمعنی شکار کردن ست و عموماً شکار کرده شده را گویند اعنی مصدر بمعنی علی المفعول است صاحب قسطلانی و اللمعة اللمعات فرموده که چنین ثابت نشده که نفس نفیس حضرت رسالت مآب صلعم گاهی شکار کرده ولیکن تقدیر آن فرموده و اجماع بران منعقد ست اما شکار کردن مباح گشت از کتاب و سنت بقول اباحت بثبوت پیوسته و لما فی المبسوط بان الاصطیاد مباح بالکتاب والسنة اما الکتاب بقوله تعالی اذا حللتم فاصطادوا و اما قوله والسنة قد سمی الصید لمن اخذه فهی علیها ان الاصطیاد مباح و مشروع و ذبح بفتح و کسر بمعنی کاو بریدن قد یوح آمده و بعد ازان بار اقدام بر نهج شرعی مستعمل گردیده مخفی نیست که حصول و اکتساب سعادت انسانی موقوف بر حفظ صحت بدنی و دفع امراض جسمانی و روحانی ست و بالاجماع بر حضرات حکمای روحانی و جسمانی صحت انسانی و عاقبت ابدانی را موقوف غذا ست مراعی

داشتن به مناسب حال چه اکثر اوقات با غذیه حاسمه انهماک قوت جسمانی بوجود می عوارض مهلکه ابدانی
میگردد و بسا آن چنان اغذیه هست که بکیلوس و کیموس آن هیئات ردیه خبیثه نفس انسانی تولد
میشود و بهیجان و صورت آن قوت انسان مشابه با شیاطین و دور دست از ملائکه ملا اعلی میگردد
پس ضرور افتاد که نفس انسانی محتاط باشد از استعمال آن اغذیه فاسده و تصریح آن فاسدات
در سبادی پس ضرور در علم آن اجماع امت را واجب ولابدی از آن، و برخی از آن مکتوب میگردد انسان
را هر آن از مأکولات فاسده که اجتناب واجب ست خداوند کریم آنرا با قسامی چند منقسم گردانیده اولاً خداوند
کریم به غضب قاهره و نصفت عادله قومی را از سفاهت شان مبتلا به غضب خود فرموده بشکل جانوران
همشکل و مسخ ساخته چون بوزنه و خنزیر که این جانوران بدترین جانوران و مغضوب علیهم اند نزد حضرت خداوند
کریم و قومی باعث لعنت و غضب باری همشکل آن جانوران مغضوب علیهم گردیده اند ولما فی المبسوط ثم قد بینا
ان الممسوخ لا نسل له ولا بقاء فهذا الذی یوجد الآن لیس بممسوخ وان مسخ قوم من جنسه ولکنه من الخبائث
ولهذا عاقد رسول الله صلعم فیدخل تحت قوله تعالی ویحرم علیهم الخبائث لکونه مستخبثا طبعیا کسائر الهوام آه
و هر آینه آن جانوران از تیه رحمت در شاسع ضلالت افتاده اند پس خون و لحم آن جانوران نیز غالباً اشد
ناپاک بوده هست حتی که نبینا عم فرموده که خنزیر بلائی ست در دنیا تا زمانیکه حضرت عیسی عم باز تشریف در دنیا آورده
قتل عام جنس خنازیر نکنند بنابران از خوردن گوشت این جانوران اشد احتراز ضرور و واجب ملت
اسلامی ست و شارع بخوردن خنزیر مصلحةً و حکمةً باشد تاکید نهی فرموده و چون بوزنه و موش کسی نمی خورد
ازان از خوردنش نهی تاکید سفر موده تا نفس انسانی بخوردن آن گوشت خصلت مغر و مهلکات روحانی
انسانی پیدا نکند و لما فی المبسوط قال العلماء الغذاء یصیر جزء من جوهر المغتذی ولابد وان یحصل
للمغتذی اخلاق و صفات من جنس ما کان حاصلاً فی الغذاء ثانیاً جانوران سباع یعنی درنده که خلقت ایشان
بر خدش و جرح و صولت و سطوت قلب ست بهضم گوشت این جانوران خون متولد در نفس انسانی نفس انسانی نیز
بهمان خصلت مبتلا میکند ازان باعث آن جانور از خداوند کریم حرام کرده و لما فی روح البیان کذا یحرم الحیوانات لما
تاثیر عظیم آه ثالثاً جانورانیکه خلقت جبلی شان منبعث بر ایذا ناس ست آن جانوران قبول الهام شیاطین نموده اند
چون مار و کژدم و غیر ذلک پس شرعاً خوردن لحم شان حرام شده رابعاً جانورانیکه مستقذره اند چون فاره و حشرات الارض لحم اینها
حرام گردیده خامساً جانورانیکه معیشت شان مع نجاسات دنیه ست حتی خوراک و مخامرت آنها ست حتی که ابدان شان ناشی از آن دیده

فغذے آنہا نیز حرام شدہ ولما فی المبسوط یحرم علیہم الخبائث ولہذا حرم تناول الحشرات لانہا
مستخبثۃ طبعاً انما ابیح لنا اکل الطیبات سادساً حمار کہ آواز شان محبوب شیاطین ست از شنیدن
آواز حمار تعوذ خواندن مشروع ست لقولہ صلعم اذا سمعتم نہق الحمار فتعوذوا باللہ من الشیطان فانہ
رای شیطاناً لحمش نیز حرام گردیدہ سابعاً میتۃ ومتردیہ ونطیحہ وخوردۂ سباع کہ دران سمیت آن
جانوران اثر میکند واین ہمہ گوشت بدان جہت خبائث موذیہ گردیدہ کہ خداوند کریم بمصلحۃ
بندگان خود را از خوردن آن گوشتہا نہی فرمودہ حرام ساختہ ونیز جمہور اطبائے جسمانی موا فقاً
برآنکہ گوشت جانوران مکتوبہ بالا مضر ابدان انسانی ست پس خوردن گوشت آن جانوران
حرام ست طبعاً وشرعاً ثامناً ذبح مشرکین وما اہل بہ لغیر اللہ خواہ عند الذبح باشد یا قبل آن
ام چہ پیشین مشرکین عرب بدان نہج یعنی باہلال ذبح می کردند وگاہی خفہ گلو نیز بعمل آوردند
ازان رو شارع از خوردن گوشت آن ذبیحہ نہی تاکیدے فرمودہ ازان ازہاق روح جانوران
ماکول بنام خدا کردہ ضرور شد زیرا کہ چون خداوند کریم اباحت علی ما رزقہم من بہیمۃ الانعام
کرامت فرمودہ بنام خداوند کریم قبول آن نعمت کردن ضرور ورنہ کفران نعمت لازم می آید
وبسبب نیت وفعل حرام ذابح ومہلل حرمت بر مذبوح وما اہل بہ لغیر اللہ اثر کردہ چون ربوا
ومہر البغی وحلوان الکاہن واجرت نائحہ واجر زانیہ کہ در جیب گیرندہ مال حرام ودر جیب دہندہ
قبل اعطائے آن زر حلال ست بدان نہج باعث فعل بد گیرندہ ہمون زر پاک صاف حرام میشود
ہمچنان ما اہل بہ لغیر اللہ نیز بفعل مہلل حرام غیر ماکول الخبث نجس العین میشود تاسعاً مجوس
افسردگی گلو وشق شکم نمودہ جانوران ماکول را می خوردند در شریعتنا آن حیوان استعمال
حرام گردیدہ ذبح ونحر دراراقہ دم مشروع شدہ ودر ذبح دو فائدہ است اولاً اراقہ دم مسفوح
کہ آن غالباً نجس وحرام ست ولما فی المبسوط ولہذا کان المزکی الطیب لما من المیتۃ وابعد
من التشیش والفساد الی قولہ فکانت الزکاۃ ازالۃ الخبث ولطیبہا تمیز الطاہر من النجس اھ
ثانیاً ذبح ونحر شعائری از شعائر ملت حنیفیہ است وباید کہ اہل اسلام بانصرام شعائر ملت حنیفیہ
خویش باہتمام تمام مہذب نفس باشند وبدین وتیرہ ذبح ونحر از انبیائے ما سلف مشروع بودہ است
ذبح بر دو قسم ست اضطراری واختیاری ذبح اضطراری طعن وجرح وخونریزی از ہر موضعیکہ شود

بوده است ولما فی فتاوی السراجیة قال رضی الله عنه الذکوة الاضطراریة هو العطن والجرح
وانهار الدم فی ای موضع کان که ذکر آن بعد ازین می آید واما ذکوة اختیاری پس رکن آن
ذبح است در گوسپند و گاؤ وغیره ونحر در شتر ولما فی العالمگیری واما الاختیاریة فنحو کونها الذبح
فیما یذبح من الشاة والبقر والنحر فیما ینحر وهو الابل وذبح مشروع ست برائے جانوران نسبے
که آن جانوران بلا ضرورت عجز بذبح اضطراری حلال نخواهد شد ولما فی العالمگیری الاصل
ان الانسے اذا توحش ووقع العجز عن الذکوة الاختیاریة یحل بالذکوة الاضطراریة کذا فی الظهیریة
چنانچه ماکیانی بر شجر آویزان شد وصاحبش بآن رسیدن نمی تواند وخوف مرگش نیز لاحق
اندران حالت بذبح اضطراری نیز انداختن حلال خواهد شد ولما فی الفتاوی السراجیة دجاجة
تعلقت بشجرة لا یصل الیها صاحبها ویخاف علیه الموت فرماها فانه یوکل آه ودر ذکوة اختیاریة
بریدن حلقوم که مجرائے نفس ست ومری که مجرای طعام ست ودو رگ که جانبین گردن واقع
است وآنرا ودجان نامند واز ان دو رگ آمد شد دم مسفوح ست ضروری ست پس اگر آن
چهار چیز وقت ذبح بالکل بریده شد پس آن ذبیحه بالاتفاق حلال ست واگر اکثر آن چهار
بریده شد پس حسب قول مفتی به امام ابوحنیفه آن مذبوح حلال خواهد شد ولما فی البیضاوی
الذکوة فی الشرع لقطع الحلقوم والمری آه ولما فی العالمگیری العروق التی تقطع فی الذکوة
اربعة الحلقوم وهو مجری النفس والمری وهو مجری الطعام والودجان وهما عرقان فی
جانب الرقبة یجری فیها الدم فان قطع کل الاربعة حلت الذبیحة وان قطع اکثرها فکذلک عند
ابی حنیفة رح وفی فتاوی السراجیة موضع الذکوة الاختیاریة ما بین اللبة واللحیین وفی الهدایة
العروق التی تقطع فی الذکوة اربعة الحلقوم والمری والودجان وضرورست که ذبح قبل مرگ واقع
شود سوائے صید که حکم آن جداگانه است وعلامت حیات قبل الذبح دو چیز ست حرکت
مذبوح بعد از ذبح یا برآمدن خون از وے واگر بخوبی علم حیات مذبوح قبل ذبح بوده باشد پس
بلحاظ این دو امر غیر ضروری ست ولما فی القاضیخان ان علم حیاته عند الذبح ولم یتحرک ولم یخرج
منه الدم اصلا اکل ولما فی العالمگیری ذکر فی بعض الفتاوی انه لا بد من احد الشیئین اما التحرک
واما خروج الدم فان لم توجد لا یحل وایضا فیه اما اذا علمت حیاتها یقینا وقت الذبح اکل بکل حال

وبرای شتر نحرست واگر کسی ذبح کند جائز خواهد شد باکراهت ودر گاو وگوسپند ذبح مسنونست
واگر کسی نحر کند جائز خواهد شد باکراهت ولما فی الهدایة والمستحب للابل النحر فان ذبحها جاز
ویکره والمستحب فی البقر والغنم الذبح فان نحرهما جاز ویکره ذبح مسلمانان ویهودیان ونصاری
وزنان مسلمانان ویهودیان ونصاری درست ست وطفلان ایشان اگر باداء بسم الله
وضبط آن حیثیتی دارند ذبح آنان نیز حلال خواهد شد ورنه نخواهد شد ویهودی ونصاری اگر باسم
عزیر یا مسیح عم ذبح کنند آن ذبیحه حرام ست وذبح مشرک وبت پرست وآفتاب پرست حرامست
ولما فی الهدایة وذبیحة المسلم والکتابی حلال ولما فی الظهیریة ان یکون ملة التوحید دعوی و
اعتقادا کالمسلم او دعوی لا اعتقادا کالکتابی ولما فی القاضیخان کذا ذبیحة الیهودی والنصرانی
حلال ولما فی العالمگیری منها ان یکون مسلما او کتابیا فلا یوکل ذبیحة اهل الشرک والمرتد آه
وایضا فیه والمرأة المسلمة والکتابیة فی الذبح کالرجل ولما فی القاضیخان وصنف منهم ینکرون
النبوة والکتب اصلا ویعبدون الشمس فهم کعبدة الاوثان لا یوکل صیدهم ولا یحل ذبیحتهم آه
ولما فی الهدایة ویحل اذا کان یعقل التسمیة والذبیحة ویضبط وان کان صبیا او مجنونا او امرأة
اما اذا کان لا یضبط ولا یعقل التسمیة فالذبیحة لا تحل ولما فی الکفایة انما یحل ذبیحة الکتابی
فیما اذا لم یذکر وقت الذبح اسم عزیر او اسم مسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل ضرورست که ذبح کننده
وقت ذبح بسم الله الله اکبر گوید بهر زمانیکه خواسته باشد واگر ذابح قصدا ترک بسم الله کند
ذبیحه حرام وغیر قابل خوردن خواهد شد ونیز اگر وقت ذبح دیگری بسم الله گوید وذابح ساکت
باشد غیر فراموش ذبیحه حرام خواهد شد ودر هر ذبح جداگانه بسم الله گفتن ضروریست ودرمیان
بسم الله وذبح عت باید کرد که بتفرقه ذبح حرام میشود ودیگر چیزی دعا قبل تسمیه وبعد ذبح خواندن
ممنوع نیست واگر سهوا ترک بسم الله نموده باشد ذبیحه حرام نمیشود ولما فی العالمگیری ومن شرائط
التسمیة ان یکون التسمیة من الذابح حتی لو سمی غیره والذابح ساکت وهو ذاکر غیر ناس لا یحل
وایضا فیه ومنها التسمیة حالة الذکاة عندنا بای اسم کان الی آخر القول سواء کانت التسمیة
بالعربیة او بالفارسیة او ای لسان کان آه وایضا فیه لابد ان تجدد لکل ذبیحة تسمیة على حدة
وایضا فیه المستحب ان یقول بسم الله الله اکبر بدون الواو ومع الواو یکره وفی الهدایة

وان ترک الذابح التسمیة عمداً فالذبیحة میتة لا توکل وایضاً فیه لقوله عم المسلم یذبح علی اسم اللہ
تعالی سمّی اولم یسم وفی الدر المختار والدعاء قبل التسمیة او بعد الذبح لا باس به یشیعہ مشرکین عرب
میتہ میخوردند وبحضور رسالت مآب صلعم عرضه دادند که گوسپند مردہ کشتہ کیست سید العالمین صلعم
فرمود که کشتہ آفرینندہ اوست بے ادبان گفتند که وا عجبا کشتہ یاران تو و سگ وچرغ حلال و
پاک ست وکشتہ خدا حرام وناپاک ازان وسوسہ بخاطر اہل اسلام پیدا شد خداوند کریم نہی
تاکیدی مومنان را بہ نخوردن جانوریکہ بنام خدا ذبح نشدہ انداز فرمودہ وبشارت دادہ
قولہ تعالی وَلَا تَاْكُلُوْا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَاِنَّهٗ لَفِسْقٌ امام ابو حنیفہ رح نسیان را بجواز راہ دادہ
وخوردن میتہ فسق ست اعنی مذبوحہ کہ بہ بسم اللہ ذبح نشد خوردن آن مذبوحہ فسق ست
ولما فی الکشاف وان اکلہ لفسق او جعل ما لم یذکر بسم اللہ علیہ فی نفسہ فسقا وجائز ست ذبح
بہ نشتر قصب کہ آنرا لیطہ می نامند واز مروہ کہ آن سنگ سفید پر تیز ست مثل کارد واز ہر شے
کہ ازان خونریزی شدن تواند ومستحب آنست کہ ذبح کردہ شود بآلہ آہنی پر تیز چون کارد
وشمشیر وغیر ذلک وصحیح آنست کہ بغیر آلہ آہنی ذبح مکروہ ست اما خوردن آن جانور جائز
ودرست ست ولما فی الہدایة ویجوز الذبح باللیطة والمروة وکل شیء انہر الدم ولما فی الدر المختار
او بلیطة ای قشر قصب او مروة ہی حجر ابیض کالسکین یذبح بہا الی آخر القول حل عندنا
مع الکراہة ولما فی العالمگیری ویستحب فی الذبح حالة الاختیار ان یکون ذلک بآلة حادة
من الحدید کالسکین والسیف ونحو ذلک ویکرہ بغیر الحدید وسنت ست کہ جانور ذبح شدنی را
قبلہ رخ کردہ خوابانیدہ ذبح کردہ شود وشتر را بر پا قایم داشتہ نحر کردہ خواہد شد واگر قبلہ رخ
نکردہ ذبح کردہ شود مکروہ خواہد شد ولما فی العالمگیری والسنة ان ینحر قائما معقول الید الیسری
فان اضجعہ جاز والاول افضل والسنة فی الشاة والبقر ان یذبح مضطجعة لانہ امکن لقطع
العروق ویستقبل القبلة فی الجمیع ولما فی الجوہر الاخلاطی اذا ذبحہا بغیر توجہ القبلة حلت
ولکن یکرہ ولما فی الدر المختار وکرہ ترک التوجہ الی القبلة لمخالفة السنة اگر کسے بتقرب بندہ آن
امامی یا پیر یا بزرگے جانور ذبح کند گو وقت ذبح نام خدا ذکر کردہ شود تاہم مذبوح حرام خواہد شد
چراکہ داخل ما اہل بہ لغیر اللہ شد واگر برائے ضیافت مہمان ذبح کند حرام نخواہد شد ولما فی الاشباہ

والنظائر ذبح لقدوم الامیر او لواحد من العظماء یحرم ولو ذکر اللہ ولضیف لا ولما فی الدر المختار
یحرم لانہ اہل بہ بغیر اللہ ولو وصلہ ذکر اسم اللہ تعالیٰ ولو ذبح للضیف لا یحرم لانہ سنۃ الخلیل
واکرام الضیف واکرام اللہ تعالیٰ باید دانست کہ حیوانات ماکول بر دو قسم اند قسمے از ان را
بلا ذبح خوردن حلال ست وقسمے بذبح چہ حیوانات بر دو قسم اند یکی معیشت بدریا میکنند دوم
معیشت بخشکی حیوانات دریائی جملہ حرام مگر مذہبنا ماہی با نواعہ حلال ست و را ے طافی
کہ عبارت از خود بخود مردہ باشد ولما فی العالمگیری الا السمک خاصۃ فانہ یحل اکلہ الا ما طفا
ولما فی العدالمختار و انواع السمک بلا ذکوۃ و مار ماہی و جریث نیز حلال ست ولما فی الکفایۃ
لا باس باکل الجریث والمار الماہی وہما نوعان من السمک ولما فی المبسوط فالمتوحش
نوعان منہا صید البحر لا یحل تناول شئ منہا سوی السمک ومنہا صید البر تحل تناولہا الا
مالہ ناب او مخلب لنہی النبی صلعم عن اکل ذی ناب من السباع واکل ذی مخلب من الطیر
ماہی وملخ در جانوران بحری و بری بلا ذبح خوردن حلال ولما فی السراجیۃ انواع السمک والجراد
حلال لا یشترط فیہ الذکوۃ و فی العالمگیری لا باس باکل الجریث ولما رالماہی بلا ذکوۃ
ملخ مردہ نیز حلال ست خواہ بسبب خاص مردہ باشد یا بلا سبب ولما فی العالمگیری الجراد
یوکل مات لعلۃ او بغیر علۃ آہ قاعدہ کلیہ حلت وحرمت ماہی آنست کہ اگر ماہی بلا سبب جدید
مردہ باشد اعنی خود بخود مردہ باشد آن ماہی حرام ست واگر بوجہ خاص چون تنگی مکان
یا جدا شدن از آب یا مقید شدن از اختیار خود بمیرد حلال ست و ماہی کہ خود بخود بمیرد آن
ماہی را طافی میگویند ولما فی الکفایۃ المراد من الطافی ما یموت حتف انفہ من غیر سبب حادث
ولما فی العالمگیری والاصل ان السمک متی مات بسبب حادث حل اکلہ وان مات حتف انفہ
من غیر سبب ظاہر لا یحل اکلہ لیکن ماہی کہ از تابیدن آب یا از سردی آب بمیرد پیش امام ابو حنیفہ
و ابو یوسف رحمہما اللہ حرام ست و پیش امام محمدؒ حلال و فتوی بر قول امام محمدؒ ست ولما
فی العالمگیری و روی عن محمدؒ انہ یوکل لانہ مات بآفۃ ولانہ قد یموت بسبب برودۃ الماء
وحرارتہ فیحال بالموت علیہ وہذا ارفق بالناس کذا فی محیط السرخسی علیہ الفتوی وکذا
فی الجواہر الاخلاطی ولیکن احتیاط آنست کہ بقول شیخین اتباع کنند وصاحب کفایہ غالبًا

بسوے حرمت میل کردہ ولما فی الکفایۃ اما اذا ماتت بحر الماء او بردہ ففیہ روایتان فی احد الروایتین
یوکل لوجود السبب لموتہا وفی روایۃ اخری لا یوکل لان الماء لا یقتل السمک حارا کان او باردا
ماہی کہ در بطن ماہی یافتہ شود خوردنش جائز ست ولما فی الکفایۃ لو وجد فی بطن السمک سمکۃ اخری
فانہا توکل لان ضیق المکان سبب لموتہا واگر سگے قدرے از ماہی خوردہ وبعد ازان چون
شکم آن ماہی پارہ کردہ شد درون شکمش ماہی دیگر صحیح یافتہ شد آن ماہی کہ از شکمش برآمدہ
حلال ست وخوردن آن درست ولما فی العالمگیری وان اکلہا کلب فشق بطنہا فخرجت سمکۃ
توکل اذا کانت صحیحۃ جانوران بری بر چند قسم اند انسی اہلی وانسی متوحش ومتوحش وجملہ
آن بر سہ قسم اند اولا آنکہ برای شان قاطبۃ خون نیست چون ملخ وزنبور ومگس وعنکبوت
وغیر آن پس سواے ملخ اقسام این قسم خوردن حرام وملخ حلال بالاتفاق ست ولما
فی العالمگیری فما لا دم لہ مثل الجراد والزنبور والذباب والعنکبوت والخنفاء والعقرب والبغا
ونحوہا لا یحل اکلہ الا الجراد خاصۃ ثانیا جانورانیکہ برای شان دم مسفوح یعنی خون جاری
نیست چون مار وحشرات الارض وابن عرس وموش وغیرہا واینہا بالاتفاق بمذہب حنفی
ما حرام وخوردن این جانوران ناجائز ولما فی العالمگیری ولا خلاف فی حرمۃ ہذہ الاشیاء
ثالثا آن قسم جانوران کہ در اجسام شان ہر قسم خون ست وآن بر چند قسم ست اولا مستانس
اہلی چون شتر وگاو وغنم کہ بالاتفاق حلال ست ثانیا متوحش چون آہو وبقر الوحش
وابل الوحش باتفاق حلال ثالثا مستانس سباع چون سگ وگربہ اہلی وفہد باتفاق حرام
ومتوحش سباع وذی ناب سباع چون شیر وغیرہ جملہ حرام وسباع آنرا گویند کہ درندہ باشد
وذی ناب آنرا گویند کہ از دندان قوی ترین رباعیات شکار میکند وعادت شان آزار دادن
باشد ولما فی الدر المختار ولا یحل ذو ناب یصید بہ فخرج نحو البعیر ومخلب یصید بمخلبہ اے
ظفرہ فخرج نحو الحمامۃ من سبع بیان لذی ناب والسبع کل مختطف منتہب جارح قاتل عادۃ
او طیر آنہ نہب عادت سباع ست وخطف عادت طیور ست وفی الحقیقۃ طیور بمخلب وسباع
بدندان شکار میکنند وآلۂ جارح این ہر دو ہمین ست ولما فی الکفایۃ قالوا المراد بالناب والمخلب
ما ہو سلاح منہما بان یصید بہا ولیکن گاو ومیش داخل لگا دست ودر بیان اضحیہ بیان آن

دیگذشت و خر وحشی حلال ست اگرچه اہلی ہم شود ولما فی العالمگیری الحمار الوحشی اذا صار
اہلیا یوضع علیہ الاکاف فانہ یوکل و خر اہلی حرام ست اگرچہ وحشی ہم شود ولما فی العالمگیری
واما الحمار الاہلی فلحمہ حرام کذلک لبنہ وشحمہ والاہلی اذا توحش لایوکل خرگوش حلال ست
ولما فی الہدایۃ لاباس باکل الارنب خچر کہ بعربی آنرا بغل میگویند اگر مادرش خر باشد حرام
واگر مادرش گاؤ یا دیگر جانور حلال ست ولما فی الدر المختار البغل الذی امہ حمارۃ حرام فلو امہ
بقرۃ اکل اتفاقا ولو فرسا فکامہ و در اسپ اختلاف علما ست ابوحنیفہ رح حرام گفتہ و صاحبین
حلال گفتہ و در در المختار نوشتہ کہ امام ابوحنیفہ رح سہ روز قبل از موت خود از بیان حرمت اسپ
رجوع فرمودہ و بر حلت فتوی دادہ و در فتاوای سراجیہ و کفایہ مرقوم ست کہ امام عبدالرحیم الکرمنی
بخواب استفتای این مسئلہ از ابوحنیفہ کردہ کراہت تحریم ثابت نمودہ و قاضی خان تصفیہ
فرمودہ کہ احتیاط آنست کہ اسپ نخوردہ شود گو فی الحقیقۃ خوردن نادرست نبودہ باشد
و نوشیدن شیر اسپ بالاتفاق حلال ست زیراچہ بدان تقلیل آلہ جہاد نمی شود ولما فی العالمگیری
یکرہ لحم الخیل فی قول ابی حنیفۃ رح خلافا لصاحبیہ آہ و فی القاضیخان ما قال ابوحنیفۃ رح احوط
و ما قالا اوسع آہ و فی الدر المختار والخیل عندہما والشافعی تحل وقیل ابوحنیفۃ رح رجع قبل موتہ
بثلثۃ ایام وعلیہ الفتوی ولاباس بلبنہا علی الاوجہ و فی فتاوی السراجیۃ حکی ان الامام
عبدالرحیم الکرمنی سال اباحنیفۃ رح فی المنام عن کیفیتہ قال کراہۃ التحریم یا عبدالرحیم آہ و
فی الکفایۃ لاباس بلبنہ لانہ لیس فی شربہ تقلیل آلۃ الجہاد اگر از شکم جانور ماکول مذبوح
بچہ مردہ بر آید نزد امام اعظم رح حرام ست اگر زندہ بر آید و ذبح نکردہ شود و بمیرد بقول مفتی بہ ابوحنیفہ
حرام ست و حسب قول امام ابوحنیفہ رح ذبح جانوران زایندہ مکروہ ست ولما فی القاضیخان
جنین الناقۃ اذا خرج میتا بعد ذبحہا حرام فی قول ابی حنیفۃ وایضا فیہ لان عندہ الجنین
لایتذکی بذکوۃ الام یشعر ان الجنین مفرد بحکمہ لم یتذک بذکوۃ امہ و فی القاضیخان شاۃ
او بقرا شرفت علی الولادۃ قالوا یکرہ ذبحہا لانہ تضییع الولد وہذا قول ابی حنیفۃ رح آہ گاؤ و
گوسپند یکہ مدام نجس میخورد و عادتش نجس و خبیث خواری گردد حتی کہ شیرش و بدنش متعفن شود
خوردن گوشت آن جانور درست نیست و اگر گاہ گاہ خوردہ باشد خوردن گوشت و شیر

آن جانور مکروه نیست و جانوران نجس خوار مدامی را جلاله میگویند مناسب آنست که تا سه
روز آن جانور را بسته داشته ذبح کرده شود ولما فی المبسوط یعتبر الجلالة التی یعتاد اکل
ولا یخلط فیتغیر لحمها یکون لحمها منتنا محرم الاکل لانه من الخبائث ولما فی العالمگیری
روی ابو یوسف رح عن ابی حنیفة انه یحبس ثلثة ایام وروی ابن رستم عن محمد رح فی الناقة الجلالة
والشاة الجلالة والبقر الجلال انها تکون جلالة اذا انتنت وتغیر ووجدت منه ریح منتنة
فهی الجلالة حینئذ لا یشرب لبنها ولا یؤکل لحمها والفنا فیه فان خلطت فلیست بجلالة
فلا تکره اگر از شکم گوسپندی یا گاوی چون سگ بچه پیدا شود پس اگر آن بچه آواز چون سگ
کند حرام ست واگر آواز چون گوسپند کند حلال واگر هر دو نهج آواز کند آب پیشش آورده
خواهد شد اگر از زبان خورد حرام واگر از لب خورد حلال واگر از هر دو خورد پس گوشت و کاه پیشش آورده خواهد شد
اگر گوشت خورد حرام ست واگر کاه خورد حلال واگر هر دو خورد پس ذبح کرده خواهد شد
اگر از شکمش کرش یعنی شکنبه ستور نشخوار زننده برآید حلال واگر امعا بدر شود حرام و نیکرا
از حلت و حرمت طرف حرمت راجح خواهد شد ولما فی العالمگیری شاة ولدت ولدا
بصورة الکلب فاشکل امره فان صاح مثل الکلب لا یؤکل وان صاح مثلها یوضع الماء بین
یدیه فان شرب باللسان لا یؤکل لانه کلب وان شرب بالفم یؤکل لانه شاة وان شرب بهما
یوضع التبن واللحم قبله ان اکل التبن یؤکل لانه شاة وان اکل اللحم لا یؤکل وان اکلهما جمیعا
یذبح ان خرج الامعاء لا یؤکل وان خرج الکرش یؤکل کذا فی جوهرة الاخلاطی وهکذا فی القاضیخان
والفتاوی السراجیة باید دانست که در بدن جمیع حیوانات ماکول هفت چیز حرام ست
که خوردنش گاهی درست نیست اولا دم مسفوح یعنی خون جاری ثانیا غده و غده آنست
که بالای گوشت جانوران غدود مانند گره پیدا میشود ثالثا مراره یعنی پتا رابعا مثانه یعنی بولگاه خامسا
خصیه سادسا ذکر یعنی کیر سابعا فرج ولما فی العالمگیری وانما یحرم اکله من اجزاء الحیوان
سبعة الدم المسفوح والذکر والانثیان والقبل والغدة والمثانة والمرارة کذا فی البدائع
للشاعر- اذا ما ذکیت شاة فکلها + سوی سبع ففیهن وبال + فحاء ثم خاء ثم دال + فغین ثم
میمان وذال + در ماهی خون افسرده نیست برای برآوردن زهره او کافی ست چنانکه زهره

ماهی خرد را بدر کردن مشکل ست کما صح استاذی قدوة العلما المولوی محمد رکن الملة والدین
ونیز شرعا در جمیع جانوران ماکول مرده ودم مسفوح ومنخنقه وموقوذه ومتردیه ونطیحه وخورده سباع
حرام ست بشرطیکه ذبح شرعی یافته نشود وجانوریکه بر نام غیر خدا آواز داده شود حرام ونیز
ذبح علی النصب وتیر اقدح که سه تیر مشرکین عرب بود وقصه آن طویل ست واین جای ذکر آن
نیست حرام ست وفسق لقوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ
وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ منخنقه افشرده گلو وموقوذه انچه
بسنگ یا بچیزی دیگر ضرب زده شده باشد متردیه انچه از بالا افتاده باشد ونطیحه انچه شاخ زده
جانور دیگر باشد اگر بدان سببها جانور ماکول بمیرد حرام ست واگر بحیات ذبح کرده شود حلال ست
ودر جانوران پرند مستانس چون مرغ وبط ووحشی چون کبوتر وفاخته وگنجشک وقبج یعنی
کبک وکرکی یعنی کلنگ بالاتفاق حلال وزاغ دشتی اگر نجس نخورد حلال ست واگر نجس خوار ودانه خوار
باشد تاهم بقول امام ابو حنیفه مکروه نیست ولما فی الفتاوی السراجیة وان کان یخالط فیأکل الجیف
ویأکل الحب قال ابو حنیفة لایکره آه وقمری وسودانی وزرزور یعنی سارک وخطاف یعنی پرستو
وصلصل که نوع از فاخته ست وهدهد وعقعق که مرغی ست سیاه وسفید که آوازش ملفوظ عق عق
می ماند وآنرا زاغ دشتی میگویند حلال ست وقاعده کلیه جانوران پرند آنست که چنگل گیر
وجیف خوار جمله حرام چون صقر یعنی چرغ وبازی ونسر وباشق یعنی باشه وشاهین وبغاث
وزاغ وزغن حرام ولما فی القاضیخان وما یأکل الجیف من الطیور کالغراب الابقع آه ولما
فی الفتاوی السراجیة لایحل اکل کل ذی مخلب من الطیر آه هکذا فی العالمگیری والهدایة ولیکن
ماکیان خانگی که وارسته باشد خوردنش مکروه نیست ولیکن افضل آنست که زمانی بسته
داشته شود که شکمش از نجاست پاک گردد ولما فی العالمگیری ولایکره ١٤٦ الدجاج المخلی وان کان
یتناول النجاسة لانه لایغلب علیه اکل النجاسة بل یخالطها بغیرها وهو الحب والافضل ان یحبس
الدجاج حتی یذهب ما فی بطنها من النجاسة آه وفی القاضیخان والفتاوی السراجیة هکذا بوم
حلال ست بالاتفاق ولیکن ظاهرا این بوم که در دیار ماست حرام ست که از مرغان شکاری
وانچه مذکور شد شاید آن بوم دیگر باشد که شکاری وپنجه گیر نبوده باشد نعاش حرام ست

قال اللہ تعالیٰ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ مصداق این آیۂ کریمہ واحادیث کثیرہ وبقول فقہا شکار کردن جائزست لیکن سگ معلم کہ تعلیم شدہ باشد بترک خوردن وہمچنان بفہد یعنی یوز و بازو شاہین ومثل آن ونیز بتیر کہ بذکر بسم اللہ بلا تعیین صید بگذارند وبجرح آن آلہ صید شکار بمیرد خوردن آن حلال ست لیکن در صید سگ و فہد شرط آنست کہ آنان چیزی از صید نخوردہ باشند واگر خوردہ باشند آن صید حرام خواہد شد وبلا جانوران مذکورہ وتیر صید مردہ کدامی آلۂ دیگر بلا ذبح خوردن جائز نیست چون بندقہ کہ ہندش گلیل می گویند اگر از زدن آن کدامی جانور صید شود وبمیرد خوردنش حرام واگر از صید آن جانوران وتیر صید زندہ بدست صیاد آید پس ذبح کردن ضرور خواہد شد واگر بمجرد رسیدن بدست صیاد فی الفور بمیرد و وقت ذبح یافتہ نشود معہذا آن صید بلا ذبح حلال است واگر احدی حین تیر اندازی تسمیہ را عمداً ترک کردہ وصید آن مردہ باشد آن صید حرام خواہد شد واگر سہواً ترک شدہ باشد حرام نیست وضرورست کہ صید ہمینکہ شکار شد ومرد بدست صیاد برسد کہ درین حالت حلال ست ورنہ حرام چنانچہ اگر صید تیر خوردہ از ہوا بدست صیاد افتاد حلال ست واگر از ہوا بسقف خانہ افتاد واز انجا بر زمین افتاد ومرد در دسترس صیاد شد حرام خواہد شد وہمچنان صید جانوران صید گیر واگر با جانوران معلم جانوران غیر معلم شریک صید شوند وصید بمیرد آن صید حرام ست وصید اہل اسلام ویہود ونصاریٰ کہ اہل کتاب اند وزن ومردشان بحسب قاعدۂ بالا حلال ست واگر اطفال ایشان حیثیت درک وضبط بسم اللہ دارند صید شان ارسالاً در میا حلال خواہد شد والا لا واگر یہود ونصاریٰ رمی وارسال باسم عزیر ومسیح عم کنند صید حرام خواہد شد وسوای اہل کتاب واہل اسلام صید مجوسی ومرتد وبت پرست ومشرک بلا ذبح حلال نیست ونخواہد شد واگر کسی جانورے معلم را برای صید واکرد وخودش صیاد بشغل دیگر رفت واز فکر آن غافل شد وبعد از زمانی چند طلب آن صید کرد ویافت آن صید را مردہ وسگ معلم پیش ایستادہ وجراحت آن معلوم نیست کہ از چہ شد پس برحسب قول مفتی بہ آن صید حرام ست وہمچنان ست حکم افتادۂ تیر وشکار جانوران معلم دیگر واگر صیاد در می وارسال نمودہ بتلاش آن صید دیگر را متعین کرد جائزست بشرطیکہ

تسمیہ کردہ باشد و بسہو تسمیہ اختلافہاست و بصورت ثانیہ احوط آنست کہ آن صید مردہ خوردہ نشود و در صید ماہی بشبکہ وغیر آن ہرچہ از ماہی صید شدہ باشد خوردنش جائزست چرا کہ ماہی بلا ذکوۃ خوردن جائزست و اگر سگ معلم مجوسی با سگ معلم اہل کتاب شرکت بصید نمایند آن صید مردہ نیز حرام ست ہکذا فی العالمگیری و جمیع کتب المعتبرۃ الفقہیۃ و خوردن صید حرم و محرم درست نیست ولما فی العالمگیری و یشترط مع ذلک ان لا یکون محرما وان لا یکون فی الحرم حتی لا یؤکل صید المحرم ولا ما اصطادہ الحلال فی الحرم ولا باس بصید الاخرس من المسلم والکتابی کذا فی المحیط و یشترط فی الرمی و فی ارسال الکلب والبازی وما اشبہ ذلک من شرط التسمیۃ وقت الارسال واللہ اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب

پرتو بست و نہم در بیان حظر و اباحت

دانستنی ست کہ بمصداق قولہ تعالی خلق لکم ما فی الارض جمیعا خداوند کریم جلشانہ مخصوصا برای منفعت فرزند آدم کہ بندۂ برگزیدۂ ام حضرت بارگاہ او تعالی اند مخلوقات ارضی دیگر را تکوین فرمودہ تا بنی آدم بعنایت ربانی و نوازش سبحانی بر جمیع عنصریات و معدنیات و مخلوقات شتے دست تملک دراز کنند و در قبضۂ تصرف خویش آرند و علت غائی دیگر مخلوقات کو بنی ہمین آدم و اولاد آدم اند الحمد للہ رب العالمین ولیکن در دست درازیہا بتصرف اکلا و شربا و جمیعا لحاظ حلت و حرمت و اجازت مالک حقیقی و اباحت اصلی مودعہ مالک الملک و اہب العطایا ضروری و لابدی و حکمای نوامیس شرعی و اساطین مذہبی برای آئین ان تصرف قواعد کلیہ مقرر فرمودہ اند رضی اللہ عنہم بعض فقہا اصل ہر شئ را مباح گفتہ اند کہ تا زمان عدم ثبوت حرمت بدلیل قطعی بنی آدم را استعمال بر اشیا روا ست و بعضے بسوی خلاف آن رفتہ گفتگوی خلافانہ فرمودہ اند ولیکن مذہب مختار مفتی بہ آنست کہ باعتبار ہر شئے لحاظ حظر و اباحت آن ضروری چون فرج زن قاطبۃ حرام تا زمانیکہ بران وجہ حلت از نکاح در عمل یافتہ نشود چون اشیاے ماکولی کہ جمیع آن حلال ست تا زمانیکہ وجہ حرمت یافتہ نشود ازینجاست کہ علمای دین و ارکین شرع متین جداگانہ جداگانہ ذکر این مسائل فرمودہ اند و نیز مسائل

مستنبطہ متفرقہ آن خصوص را بہ یکیک باب جداگانہ مذکور فرمودہ ونام آن باب ہا بہ ابواب خطر
واباحت وکتاب الکراہت نامزد ساختہ ومبادیش را از مکروہ تحریمی وتنزیہی موشح فرمودہ وکرا
ہت ضد رضا وخواہش ست در لغت یعنی خداوند کریم ارفع شانہ ہر انچہ خواہش ندارد کہ بنی آدم
استعمال آن کنند وناراض ست از ان آن برای ما مکروہ ست ولما فی الہدایۃ الکراہۃ ضد الرضا
والارادۃ پیش امام محمدؒ جمیع مکروہ حرام ست مگر تا زمانیکہ نص قطعی بر حرمت یافتہ نشود استعمال
لفظ صریح حرام بر ان روا نیست صاحب ہدایہ ودیگر فقہا مکروہ را بر دو قسم تقسیم ساختہ اند تحریمی
وتنزیہی ہمانچہ قریب تر بحرام ست مکروہ تحریمی ست ثبوت حرمت آن شئی بدلیل ظنی بودہ باشد
واگر بدلیل قطعی ثبوت حرمت گردد آن حرام بعینہ ست مکروہ تحریمی ست وہر انچہ قریب تر بحلال ست
مکروہ تنزیہی ست وقاعدۂ کلیہ آن اینست کہ اگر اصل شئی حلال باشد وبباعث کدامے
عارض دیگر ترک غیر جازم بر وواقع گردیدہ پس کراہت تنزیہی بودہ ست ورنہ کراہت تحریمی
ولما فی رد المحتار شامی قولہ ومکروہۃ ہو ضد المحبوب قد یطلق علی الحرام الی قولہ المکروہ فی
ہذا الباب نوعان احدہما ما کرہ تحریما وہو المحمل عند اطلاقہم الکراہۃ فی زکاۃ فتح القدیر وذکر انہ
رتبۃ الواجب لا یثبت الا بما تثبت بہ الواجب یعنی بالظنی الثبوت ثانیہما المکروہ تنزیہا ومرجعہ الی
ما ترکہ اولی وکثیرا ما یطلقونہ کما فی شرح المنیۃ حینئذ اذا ذکروا مکروہا فلا بد من النظر فی دلیلہ فان کان
نہیا ظنیا یحکم بکراہۃ التحریم الا لصارف للنہی عن التحریم الی الندب فان لم تکن الدلیل نہیا بل کان
مفیدا للترک الغیر الجازم فہی تنزیہیۃ اہ

وصل در بیان صلوۃ وتسبیح وقرأت قرآن وذکر دعا وغیرہ

اگر از مسلے کہ میخوار باشد پارچہ خریدہ شود پس بلا شوب نماز از ان درست ست چہ اصل مسلمانی
اجتناب از نجاست ست بر خلاف ازار مجوسی کہ بدان نماز جائز خواہد شد بلا شوب ولیکن با کراہت
وقرین نجاست یعنی در جائے یا خانہ کہ نجس قرین آن باشد نماز بدانجا وبآنخانہ درست نیست
واگر تصویر بدون جثہ فقط سر باشد کہ نقش باخود وبآن نماز کردن مکروہ ہست ودر خانہ خود
یا در لباس خود تصاویر داشتن برای تعظیم مکروہ ست واگر برائے تحقیر احدی داشتہ باشد

مکروہ نیست واگر ذکر تسبیح وتحمید وقرأت قرآن وذکر احادیث نبوی وعلم فقہ در مجلس فاسقان کردہ شود ومعلوم باشد که سامعین بران خندہ زنیها خواهند کرد پس ذاکر آن گنهگار خواهد شد واگر آنچنان یقین باشد که سامعین متنبه وپند پذیر خواهند شد گفتن رواست وقائل ثواب خواهد یافت ودر راہ تسبیح کردن مکروہ ست وجماعت مشتغلین امور دنیا را بهتر ست تنها در خانہ خود نشسته تسبیح خوانند وتاجران که مال خود را بر مشتریان وا کردہ برای اظهار خوبی مال خویش وتعظیم آن سبحان اللہ ودرود میخوانند حرام ست وناد رست وتنگهبانان که مین پیاپی لا الہ الا اللہ ودرود میخوانند درست نیست ومرتکب آن گنهگار خواهد شد وهمچنان کسی مجلس آمدہ درود خواند یا سبحان اللہ بگوید اگر نیت قائل تعظیم خود ش باشد وارادہ اش باشد که حاضرین مجلس از و خورسند شود حرام ست وذاکر گنهگار خواهد شد وهکذا فی العالمگیری بشنودن اسمای خداوند تعالی بهر مجالس اگر هزار بار هم باشد سبحان اللہ وارفع شانہ گفتن باید وبعینہ شنیدن نام نامی سرور کائنات صلعم درود گفتن واجب تا سہ بار بیک مجلس وبعد از ان مستحب ذاکر مستحق ثواب خواهد شد وافضل ست چہ اولین دین ست وبعد از ان افضلیت ست وهمین قدر کافیست درود گفتن اللهم صل علی محمد وعلی آلہ واصحابہ وبارک وسلم واگر جماعت شنیدن نام نامی رسول پاک علیہ الصلوة والسلام درود نخوانند همہ شان گنهگار خواهند شد ودرود خواندن بر غیر نبی عم ناروا ست در تلاوت قرآن اگر نام نامی آن شفیع المذنبین آید افضل ست که بادای صلوة ادای دین خود کردہ شود ودران صورت اگر نکند گنهگار نخواهد شد ودر اوقات مکروہ از تلاوت قرآن درود خواندن افضل ست وتلاوت قرآن از ادعیہ دیگر بهتر ست لقولہ عم مثل المومن الذی یقرأ القران کمثل الاترجة ریحها طیب وطعمها طیب ومثل المومن الذی لا یقرأ القران کمثل التمرة طعمها طیب ولا ریح لها ومثل الفاجر الذی یقرأ القران کمثل الریحانة ریحها طیب وطعمها مر ومثل الفاجر الذی لا یقرأ القران کمثل الحنظلة طعمها مر ولا ریح لها آنحضرت که قرآنی را بر قرآن دیگر تفضیل دادہ نشود ودر تلاوت قرآن وفقہ تعظیم ضرور نیست ولما فی القاضیخان تعظیم القرآن والفقہ واجب تالی قرآن را باید که باحسن لباس وپاک ودیگر آداب احوال قبلہ رخ شدہ تلاوت قرآن کند اگر برای خواندن چیزی دیگر بسم اللہ خواندہ شود

تعوذ خواندن ضرور نیست و برای تلاوت قرآن تعوذ خواندن ضروریست و تعوذ را با قرأت
وصل باید کرد و اگر از سوره بسوره منتقل شود درین صورت هم بسم الله و تعوذ خواندن باید و تعوذ
مشروع اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ست و باک نیست به قرأت قران در حالیکه سوار باشد
کسی یا رونده ولیکن در نجاست گاه و قرین آنجاها تلاوت قرآن نادرست و در حمام بخفا قرأت
درست ست و بقول مفتی به در حمام و مغسل و مخرج اگر کسی جهراً قرآن خواند حرفاً حرفاً خواندن روا
و حین طواف قرأت قرآن مکروه ست و مکروه ست درمیان مشتغلین اعمال دنیا و بر سر بازار
و موضع لغویات تلاوت قرآن کردن و در مجالس اگر بطمع دنیوی قرآن خوانده شود مکروه ست
و لوجه الله خواندن مکروه نیست در حین قرأت قرآن تعظیم احدی بقیام جائز نیست مگر تعظیم
پدر قاری یا استاد او که از و علم دین آموخته باشد و نیز اگر فاضل باعمل بیاید انچنان تعظیم
رواست و به تعظیم دیگران قاری گنهگار خواهد شد کذا فی القاضیخان والعالمگیری و بہ پشت
بر زمین نهاده قرآن خواندن رواست ولیکن باید که آن وقت پای خود را بسته دارد و بر پہلو
خوابیده اگر سر از لحاف بدر باشد تلاوت رواست و افضل ست قرأت قرآن مجید ورای
صلوة جهراً یعنی بآواز بلند شنیدن قرآن از قرأت قرآن موجب حصول مزید ثواب ست ولما
فی الاشباه والنظائر استماع القران ثواب من قرأته از خواندن باواز دو نفع میشود یکی خود ثواب
می یابد و دیگران نیز شامل ثواب میکند چه تائید عبادت نیز یک عبادت ست در قرأت قران
افضل آنست که بلحاظ معنے ختم و تلاوت کرده شود زیراکه اصل قرآن معنی قران ست و تلاوت
آن موجب نفع ست و ختم بیک روز کردن مکروه ست و کم از ۳ سه روز هرگز ختم تلاوت قران
نکند چه بدان صورت به تعظیم قرآن فتوری می آید مستحب ست حافظ قرآن را ختم بچهل روز
.. و در موسم سرما اول روز و در گرما اول شب تلاوت کردن مستحب ست و در سال دو ختم
احسن ترین ختم هاست ولما فی الفتاوی السراجیة و قاری القرآن ینبغی ان یکون له فی کل
اربعین یوما ختمة و قال ابو اللیث ان یکون فی کل سنة ختمتان قرأت قرآن بدان نهج باید که
سامع را فهم معنی حاصل آید و قل هو الله احد عقیب ختم سه بار خواندن احسن ست و در نماز مکتوبه
یک رکوع قرآن بترتیل خواندن مسنون ست اما بالحان خواندن مکروه چراکه لحن خود حرام ست

و در امر معروف تضمین منکر نا جائز و مکروه ست و در موضع وصل فصل کردن و در موضع فصل وصل
کردن و قرأت قرآن بخوف ریا ترک نباید کرد و لما فی العالمگیری اذا اراد ان یقرأ القرآن ویخاف
علیه ان یدخل الریاء لا یترک القراءة لاجل ذلک وحین قرأت رفع صوت و دعوی محبت و وجد
چیزی نیست بل بدعت ست و بعد ختم قرآن ادعیه ماثوره خواندن مستحب ست وحین ختم
اولاد و اهل را جمع کردن مستحب ست و لما فی العالمگیری ویستحب له ان یجمع اهله و ولده عند الختم
و یدعو لهم وصبی که قرأت قرآن در خانه خود میکند و اهل آنخانه قبل آن قرأت مشتغل بامور خود
شده باشند درینحالت نشنیدن هم روا است ورنه شنیدن ضروری است و تدریس فقه را حین درس
فقه سماعت قرآن ضروری نیست و روبروی کاتب فقه از قرأت قرآن بر وقت کتابت او قاری
گنهگار خواهد شد و حین ختم قرآن دعا بجماعت خواندن مکروه است و بدعت و رفع صوت از دیگری
حین قرأت قرآن مکروه است قرآن بر اهل باطن و اهل ظاهر نازل گردیده قرآن متضمن بر ظاهر
و باطن ست ظاهرش احکام شرعی و عقود نظام دنیوی ست و احکام ظاهر محتمل فسخ ست و باطن
محتوی بر حقائق ربانی و اسرار ایزد سبحانی و مشمول بر مواعظت و هدایت ارباب ورع و تقوے
و اصحاب تلوین و تمکین ست ازینست که ارباب معنی میفرمایند هیچیک احکام قرآن منسوخ نیست
قرآن دوای هر درد و شفای هر مرض ست برای صفائی قلب تلاوت قرآن لفظاً باشد یا بامعنی
و لیکن اصل تلاوت بامعنی ست حکم اکسیر اعظم میدارد و اهل قرآن اهل الله اند و صغائر که
قرآن بعضرسنی میخوانند قرآن خون و گوشت شان میگردد و قرآن فصل ربیع قلب مومنین ست
چون ابر ربیع زمین ست مجرد تلاوت قرآن هیچ فائده نمیدهد بدون عمل برمثال آنکه سلطان
وقت پیش امیری فرمانی فرستاد و بر آن فرمان مندرج نمود که رعایای ماتحت آن امیر برای
سلطان بنائی آراسته تیار کنند رعایا بمجرد ورود منشور شاهی تمنا آن منشور در گرفتند و روزانه
یک دو بار آن منشور را میخواندند لیکن حسب الحکم آن بنا تیار نکردند چون سلطان بآن قریه
در میرسد و بنای خواسته خود نمی یابد دران هنگام آن رعایا موجب شفقت و مرحمت خواهند شد
یا مستحق عذاب و عقاب خواهند گردید ملاحظه طلب ست همچنان حکم بر قاری قرآن بلا عمل ست
و کسانیکه قرآن در خانهٔ خود باجهت خیر و برکت میدارند و گاهی نمیخوانند و بآن مومنی نگردند در آن

بنام شان بہ خداوند کریم نالش مند خواہد شد و خداوند کریم تجویز آن خواہد فرمود سورۂ قرآن
یا آیتی یاد کردہ فراموش کردن گناہ کبیرہ است و وقت قرأت بآواز بلند و بر ہر آیۃ سبابہ
نہاد و قرأت باید کرد تا زبان و دست و چشم نفع تلاوت حاصل کند و بروز قیامت حفاظ و اہل
قرآن را تاج مرصع بجواہر قیمتی عنایت خواہد شد کہ اہل محشران را خواہند دید قرآن کہ بر کاغذ
یا پوستین نوشتہ باتش اندازند نمیسوزد و بدل مومنی کہ قرآن منقوش ست آن دل قابل سوختن جہنم
ہرگز نخواہد شد و قرآن بر ہفت لغت واقع شد کہ آن لغتہا مشہور عرب بفصاحت و بلاغت ست
و قرآن قبل زمان حجاج بن یوسف منقسم بسی پارہ نبود حجاج سی پارہ کرد بلکہ احزاب عثمانی بدین
نہج بود کہ از روز جمعہ تلاوت شروع میشد و روز جمعہ از اول تا سورۂ انعام میشد و بروز ہفتہ از انعام
تا سورۂ یونس و بروز یکشنبہ از سورۂ یونس تا سورۂ طٰہٰ و بروز دوشنبہ از سورۂ طٰہٰ تا سورۂ
عنکبوت و بروز سہ شنبہ از عنکبوت تا زمر و بروز چہارشنبہ از زمر تا سورۂ واقعہ و بروز پنجشنبہ از واقعہ
تا آخر قرآن خواندہ میشد این را حزب عثمانی می نامند و بعد ہر ختم ہر دعائیکہ کردہ میشود مستجاب ست
و اینمعنی تحقیق اکابر بدین تحقیق گردیدہ اما حجاج بن یوسف بہر امور شرعی دست اندازی نمودہ
بحزب قرآن نیز ترتیب نوی بشوق نہادہ اعنی بروز جمعہ از سورۂ فاتحہ تا سورۂ مائدہ و بروز شنبہ
از مائدہ تا سورہ یونس و بروز یکشنبہ از یونس تا سورۂ بنی اسرائیل و بروز دوشنبہ از بنی اسرائیل
تا سورۂ شعرا و بروز سہ شنبہ از شعرا تا والصافات و بروز چہارشنبہ از والصافات تا قاف و بروز
پنجشنبہ از قاف تا آخر سورہ باین طریقہ حجاج بن یوسف صرف حفاظ قرآن و قرا تلاوت میکنند
در مصحف جامع عثمانی نقطہ و اعراب نبود ابوالاسود دؤلی تابعی بصری نقطہ و اعراب در داد
اما آن اعراب بطرز نقطہ بود مگر فرق رنگ بود بعد ازان نصیر ابن عاصم لیثی ترکیب اعراب در دادہ
تا امروز قرآن بدان نہج اعراب معرب ست و بعض علما می گویند کہ خلیل ابن احمد ترکیب اعراب
حالیہ دادہ حق آنست کہ خلیل ابن احمد قرابندی مد و شد و ہمزہ و علامت و سکون و وقف
و منزل بقران در نشاندہ ابن مقلہ وزیر مقتدر باللہ و قاہر باللہ قرآن مجید را از خط کوفی بخط
عربی ترکیب دادہ اما خط نسخ عربی شیخ احمد اللہ مغربی بنیاد نہادہ و قرآن مجید یکصد و چہاردہ
سورہ و آیات قرآن مجید شش ہزار و شش صد و شصت و شش ست و لفظ قرآن مجید

هفتاد و هزار چهار صد و سی شش ست ا چهل و هشت هزار و هشت صد و هفتاد و دو ب یازده هزار
و چهار صد و بست و هشت ت ده هزار و یکصد و نود و نه ث یکهزار و دو صد هفتاد و هفت ج سه هزار
دو صد هفتاد و سه ح سه هزار نه صد نود و سه خ دو هزار چهار صد و شانزده د پنجهزار شش صد
و چهل و دو ذ چهار هزار شش صد و هفتاد و هفت ر یازده هزار نه صد و نود و سه ز یکهزار پانصد
و نود س پنجهزار هشت صد و نود و یک ش دو هزار و دو صد و پنجاه و سه ص دو هزار و سیزده
ض یکهزار هفت صد و هفت ط یکهزار و دو صد و هفتاد و چهار ظ هشت صد و چهل و دو ع
نه هزار و دو صد و بست غ دو هزار و دو صد و هشت ف هشت هزار چهار صد و نود و نه ق شش هزار
هشت صد و سیزده ک نه هزار و پنج صد ل سی هزار چهار صد و سی و دو م بست و شش هزار
و پنجصد و شصت ن بست و شش هزار و پنجصد و شصت و پانزده هزار و پنجصد و سی و شش
ه نوزده هزار و هفتاد لا چهار هزار هفت صد و بست ی بست و پنجهزار نه صد و نوزده و قرات
قرآن نزدیک قبر بقول مفتی به درست ست ولما فی فتاوی السراجیة قراءة القرآن عند القبور مکروه
عند ابی حنیفة وعند محمد لا وعلیه الفتوی ولما فی القاضیخان وان قرأ القرآن عند القبور ان نوی
بذلک ان یونسهم صوت القرآن فانه یقرء و مستحب ست در دعا خواندن که هر دو دست تا سینه
برداشته باشد و در میان هر دو دست فرجه باشد و کشاده و بعد از دعا مسح کند روی خود را به هر دو
دست ولما فی العالمگیری والمستحب ان یرفع یداه عند الدعاء بحذاء صدره ولما فی فتاوی
السراجیة ومسح الوجه بعد الدعاء لا باس به و در مسجد یکه قرأت قرآن و وعظ میشود آنجا سماعت
وعظ اولی ست ولما فی العالمگیری فی المسجد عظة وقراءة القران فالاستماع الی العظة اولی
و قراءة دعا بآواز برای تعلیم قوم درست ست

وصل در بیان آداب مسجد و قبله وغیره

آلایش مسجد از زر و نقره وغیره نادرست نیست و از آب نجاست خمیر مسجد را کلابه کردن درست نیست
برخلاف سرگین که بضرورت خاص از آن کلابه کردن درست ست که بدون آن یک ضرورت
خاص مرتفع نمیشود ولما فی العالمگیری وان یکره ان یطین المسجد بالنجس بخلاف السرقین
اذا جعل فیه الطین لان فی ذالک ضرورة وهو تحصیل غرض الحفظ الا وهکذا فی السراجیة

ومکروه ست بسوی کعبه و کتب شریعت بخواب پا دراز کردن عمداً و بسوی متوضی و حمام و قبر قبله
سجده کردن مکروه است ولیکن این حکم برای مسجد خانگی نیست بلکه برای مسجد جماعت ست
و تیر انداختن بسوی قبله مکروه ست و هر مسلمان را ضرور ست و مستحب که در خانه خود جای نمازی
جداگانه دارد و اگر کسی مسجد بجائی بنا کرده که آنجا عبور و مرور و آمد و رفت مردم نیست الا قلت
آن مسجد بحکم مسجد نیست ولما فی العالمگیری لعدم الحاجة الی صیرورته مسجداً و محدث را در مسجد
رفتن جائز ست علی الاصح ولیکن خواب و خورد و نوش در مسجد سوای معتکف دیگری را درست نیست
و اگر خواهد کسی که بمسجد بود و باش کند باید که اولاً نیت اعتکاف کند و بعد از ان ذکر باری تعالی
اسمه شانه و تم دو رکعت صلوة گذارد و تم هرچه خواهد بکند غریب و صاحب خانه را رواست
که در مسجد خواب کند علی الاصح لیکن برای صاحب ورع احسن نیست که در مسجد خواب کند یا اندان
در مسجد داشتن مکروه ست و خفاش وغیره را که مسجد را خراب میکند بدر کردن مسجد رواست
یا کفش و نعلین درون مسجد داخل شدن ناجائز و از شدت سرما آتش افروختن و تابیدن
در مسجد رواست و امتعه خود را حفاظةً و برای دفع فتنه در مسجد داشتن درست ست تعویذ فروختن
در مسجد نشسته حرام ست و هم کدامی عمل دنیا سوای عقد نکاح در مسجد کردن حرام و عقد نکاح
در مسجد کردن مستحب ست معلم و کاتب را حسبةً لله عمل نمودن جائز ست و باجرت ناجائز و
نجس آلود بمسجد رفتن ناروا ست حرمت و تعظیم مسجد پانزده است اولاً هرگاه درون مسجد
در آید سلام گوید اگر احدی دران مشغول نماز یا ذکر یا درس نباشد و اگر مردمان مسجد باشتغال شیخ
شاغل باشند یا مسجد خالی باشد از مردمان آنگاه باید بگوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله
الصالحین ثانیاً قبل جلسه در مسجد دو رکعت نماز دخول مسجد خواندن ضروریست ثالثاً بیع و شرا
و دیگر کدامی عقود دنیوی در مسجد نکند رابعاً خونریزی نکند در مسجد خامساً گم شده را بجوید سادساً
بر ندارد آواز خود را بدون ذکر خداوند کریم در مسجد سابعاً احادیث دنیا نکند ثامناً غیبت وغیره
نکند تاسعاً تکرار و تنازع برای مکان نماز نکند عاشراً تنگی صف نکند بر کسی حادی عشر نه برآید
بالای کسی ثانی عشر نیند از د لعاب دهان را در مسجد ثالث عشر فرقع اصابع خود نکند و فرقع عبارت
نمایندن انگشتان ست که از ان آواز برآید رابع عشر از نجاست پاک باشد و طفلان و دیوانگان

در مسجد نبرد و اقامت حدود و قصاص در مسجد نکند خامس عشر در مسجد همیشه بذکر الهی باشد اصل آنست
که مسجد خانه خداست و برای انصرام امور دنیوی بنالیش نگردیده ولما فی العالمگیری الجلوس
فی المسجد للحدیث لایباح بالاتفاق لان المسجد مابنی لامور الدنیا بالای سقف مسجد برآمدن
مکروه نیست بضرورت و کاغذی که برو نام خدا یا رسول الله صلعم نوشته باشد انداختن آن
مکروه ست و همچنان نوشته نام خدا و رسول خدا هم و کتاب فقه و حدیث و تفسیر را پیچیدن و نام خدا
و رسول را از لعاب دهان محو کردن مکروه ست و بعد اناکل دست از کاغذ پاک کردن حرام
و بر آن سخت تنبیه شرعی ست اگر احدی قرآن شریف را برای خیر و برکت خانه بلا تلاوت در خانه
خود داشته باشد گنهگار نخواهد شد بلکه دارنده مستحق ثواب خواهد گردید قرآن شریف آویزان کرده
بمقابله آن نشستن و پا دراز کردن بعید از دیانت ست آنچنان فعل مناسب اسلامیان نمی باشد
بزیر سر یا پا یا زانو قرآن شریف و کتب حدیث و فقه و دیگر کتب دینیه محض از برای حفاظت نگاه داشتن
مکروه نیست و اگر احدی استخفافاً آنچنان خواهد کرد کافر خواهد شد نوشتن کتاب قرآن شریف
وغیره بالای فرش و بساط و سفره وغیره نادرست ست و عامل آن گنهگار خواهد شد چنانکه نام
فرعون و ابوجهل نیز نوشتن مکروه ست چه حرمت حروف گو حروف نام آن اشقیا نیز باشد
ضروری و واجب شرعی ست و از خط باریک تحریر قرآن شریف نادرست و مذهب نمودن قرآن
مجید درست ست و در داشتن قرآن و حدیث و کتب فقه تعظیم ضروری که بترتیب یکی بر دیگری
داشته شود و از چراغ مسجد درس و تدریس تا ثلث شب درست ست والله اعلم بالصواب

وصل در بیان سلام و جواب عطسه

هر مسلمان را اولاً سلام کردن سنت ست و جواب سلام دادن واجب پس ازین تحقیق گردید
که رد سلام افضل ست یعنی جواب سلام دادن اولی و افضل هر مسلمانیکه بر در خانهٔ مسلمانی گذرد
باید که باجازت مالک خانه درون خانه درآید و سلام بگوید یا هر جائیکه مسلمانی با مسلمانی
ملاقی شود قبل گفتگو سلام فیما بین کردن ضروریست و معنی سلام شرعاً آنست که الله تعالی
واقف ست بر حال تو پس غافل مباش یا اینکه سلام خدا تعالی بر تست امنی تو [illegible]
اولی یا اینکه تو در سلامتی از من هستی و مرا نیز سلامت دار از خود [illegible]

مشرکین پیشین که در ملاقات و رخصت فیما بین خود ها میگفتند انعم الله بک و انعم الله بک صباحًا
وصبحک الله بالخیر ومساک الله بالخیر اعنی شب بخیر و صبح بخیر و مجوس میگفتند هزار سال بزی و
روز ترا آرام بود و شب ترا خوش باشد و زن از تو خوش و تو از و خوش باشی و یهودی و نصاری
میگفتند خوش صبح و خوش شام و خوش ما بین آن در عهد شفیع المذنبین حبیب رب العالمین آن همه
طریق منسوخ گردیده و سلام بصیغهٔ جمع مشروع گشت که هر مسلمانی مسلمان دیگر را حین لقا و رخصت
بگوید السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و در جواب بضم واو باید گفت وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته
از عهد آدم تا عهد ابراهیم عم صرف السلام علیکم مشروع بود و در عهد پیغمبر ما صلعم ورحمة الله وبرکاته
افزوده شده است و اگر بجواب بلا واو و بترک رحمة الله وبرکاته سلام کرده شود کافیست اما
ترک افضلیت خواهد شد و برداشتن دست وقت سلام متروک ست و مکروه و عادت کفار سلف
مسلمان را نباید که اعادت متروک عادی شود بلکه بطریقه شرعی نبوی خود صلعم باشد اگر یک جماعت
مسلمین دیگر را سلام نکند هر دو فریق گنهگار خواهند شد و اگر احدی از ایشان سلام کرد کفایت شد
و افضل آنست که هر فرد هر فرد را سلام کند و جواب یکبار ردادن واجب بار بار غیر ضروری و زن و مرد
اگر ملاقی شوند مرد را باید اول سلام بکند و اگر زن اجنبیه مرد را سلام کرد و زن پیر باشد جواب
بآواز دادن نادرست نیست و اگر زن جوان باشد باید که جواب سلام زن مذکور خفیه بنفس خود دهد
ولیکن زن شابه را اولا سلام علیک گفتن مکروه ست و لما فی الفتاوی السراجیة ویکره السلام
علی الشابة و اگر احدی در خانهٔ کسی رفته باشد و خانه خالیست باید که گفته شود السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین و طفلان را سلام کردن احسن ست و مستحب ست جواب سلام با طهارت
دادن و تیمم هم کافیست کفار را اولا سلام کردن ناروا ست و بجواب ایشان علیکم گفتن رواست
و اگر با ساده مسلمانی السلام علیکم گفته شود ناروا نیست و نیز السلام علی من اتبع الهدی گفتن
نارو نیست بسلام سائل جواب دادن واجب نیست و نیز قاضی را در محکمه و زائرین را در حین زیارت
و آنانرا که در مسجد بقرأت و تسبیح و انتظار نماز نشسته اند و نیز حین قرأت قرآن جهرًا و حین اذان
و اقامت و خطبه و وعظ و استاد فقه را السلام شما گرد جواب دادن واجب نیست و نیز حین بول و براز
و حمام ولیکن بعد فراغت از بول و غائط در جواب دادن خیار ست و جماعت مذاکر علم و سامعین را

سلام نباید گفت که سلام کننده گنهگار میشود شطرنج باز را سلام کردن نا روا نیست با امام ابو یوسف مکروه گفته تحقیراً و فاسق را اولاً سلام نباید کرد شیخ مازح و زندیق و کذاب و لاغی و غیبت گو و دشنام دهنده مردمان را و آنان را که بر سر راه بسوی زنان مینگرند تا زمانیکه ثبوت توبهٔ شان نشود اولاً سلام نباید کرد تا دیباً و همچنان رقص کننده و سرود گوینده و شنونده را اولاً سلام نباید کرد و اگر کسی عطسه زند باید که الحمد لله بگوید و هر که بشنود واجب ست که بگوید یرحمک الله تعالی و مستحب بعد ازان مر عاطس را که بگوید غفر الله لی و لک و فرض جواب ساقط نمی شود الا بسماعت چنانچه واجب نمیشود بلا سماعت و اگر احدی در مجلسی بار بار عطسه زند تا سه بار جواب دادن واجب ست و بعد ازان حمل بر زکام کرده خواهد شد و چون مسئلهٔ سلام درین مسئله نیز احکام زن و مرد متحد بوده است و در عطسه الحمد لله گفتن بدو سبب مشروع گردیده اولاً از خروج ابخرهٔ غلیظهٔ دماغ شکر گفتن ست مر خدا تعالی را ثانیاً سنت آدم علیه السلام معروف ست فیما بین الناس و در فاژه یعنی دهان دره باید که دست خود بر دهان خود بگذارد تا شیطان درون شکم گذر کردن نتواند و گنگ را تحریک لب کافیست در جواب سلام و عطسه حین تلاوت قرآن باخفا جواب سلام دادن باید ..

والله اعلم بالصواب

وصل در بیان دیدن مرد زن را و دیدن زن مرد را

رویت مرد مر مردان را جائزست مگر عورت و عورت مرد از زیر ناف تا هر دو زانوی وی ست و زانو داخل عورت ست نزد علمای ما و از بدن مرد انچه دیدنش مرد دیگر را جائزست مس آن نیز جائزست و لما فی الهدایة ما یباح النظر الیه للرجل من الرجل یباح المس و حمامی برای تنوره بدن عورت مرد را از دست خود مالیدن تواند لیکن باید که حمامی چشم خود بند دارد و زنان مر زنان دیگر را فیما بین خود ها دیدن و مس کردن توانند و لیکن بهای بزنان جائز نیست که شکم زنان دیگر را بشهوت بنگرند و زنان صالحه را نباید که با زنان فاجره روبرو و دوبدو شوند مگر بحکم ضرورت خارجه زنان فاجره می توانند که بر مردان اجنبی محاکات آن زنان صالحه بکنند لاجرم از بهر احتیاط ازان زنان مر زنان صالحه را ضروریست که آن زنان کو بکو و شهر بشهر دوان میباشند و آن زنان بحکم مردان اجنبی اند و نیز زنان مومنهٔ صالحه را باید که روبروی کنیزان

ومشرکہ بی پردہ میشوند زنان را دیدن مرد اجنبی سوای از ستر یا رکبہ یعنے زانو درست ست بشرطیکہ یقین کلی باشد کہ در دل آن زنان قاطبةً میلان شہوت نخواہد شد و اگر از شہوت شکے ہم بدل افتد پس قاطبةً دیدن زنان مر مرد اجنبی را درست نیست و دیدن مردان اجنبی مر زنان امینہ را بلا ضرورت خاص حتے الوسع درست نیست بلکہ حرام ست امتہ را دیدن جائزست اگر مامون از شہوت باشد کہ درینحالت دیدن حرام نیست ولیکن مکروہ ست و اگر احتمال شہوت باشد قاطبةً حرام و صرف پا و کف و چہرۂ زنان بقدر ضرورت دیدن مرد را جائزست و با زن جوان مصافحہ کردن و مس کردنش حرام اگر زن و مرد ہر دو پیر باشند مصافحہ کردن میتوانند ولیکن نکردن احسن و بران فتوی ست و زن کافرہ نیز مثل زن مومنہ است و با زنیکہ عزم نکاح داشتہ باشد و خوف شہوت ہم باشد معہذا سرو پا دیدن درست ست ولما فی السراجیہ اذا اراد ان تیزوج امرأة لاباس ان ینظر الیہا وان کان یعلم انہ یشتہیہا آہ زوجہ و کنیزک خود را از فرق تا قدم دیدن درست ست و احسن آنست کہ نہ بیند یکی شرمگاہ دیگری را و از کنیزک آن کنیزک مرادست کہ از وطی حلال ست و وقت جماع دیدن فرج زن درست ست کہ دران لذت جماع زیادہ میشود و نیز مرد را درست ست فرج زن را حرکت دہد از ید و زن را درست ست آلت مرد را بجنباند کہ استادہ شود و آمادہ گردد بوطی حسب قول امام ابو حنیفہ و امام محمد رح زوجہ بدین فعل مستحق ثواب و اجر جزیل خواہد گشت ولما فی العالمگیری وکان ابن عمر رض یقول الاولی ان ینظر فرج امرأتہ وقت الوقاع لیکون ابلغ فی تحصیل معنے اللذة والیضا فیہ قال ابو یوسف رح سالت ابا حنیفة رح عن رجل یمس فرج امرأتہ وہی تمس فرجہ لتحرک آلتہ ہل تری بذلک باسا قال لا وارجو ان تعظے الاجر آہ زن و شوہر را وقت جماع مجرد شدن باید و روبروی حرہ یعنی ابناع و وسنی و روبروی امتہ یعنی کنیزک نیز وطی کردن با زوجۂ دیگر مکروہ ست پیش امام محمد رح و ہمچنان بالای سقف خوابیدن و اعلان بوطی کردن مکروہ ست و بعید از مروت و دیانت چنانکہ کنیزکی را درون خانہ بردہ در خانہ بند کردن بعید از دیانت ست و محرم خود را با زینت ظاہر و باطن دیدن سوای پشت و شکم و فخذ و رکبہ درست ست خواہ محارم نسبی باشند یا رضعی یا صہری و پسر میتواند کہ پشت و شکم مادر خود را مس کند از پارچہ حائل و قابلہ و طبیب را دیدن بدن زن و مرد بقدر ضرورت جائزست و اگر

زن وشوہر بر بستر خوابیدہ باشند آنجا محارم را باجازت آمدن درست ست ولواطت با زوجہ وامہ
موطوئہ حرام ست واگر پردہ فرج زن دریدہ تا درد آید تا زمان تیقن وبرو قبل وطی حرام ست وطفلیکہ
قریب البلوغ ست بحکم مرد ست وطفلان صبی بحکم زنان اند وزنانرا دیدن مردان اجنبی بکنوع درست
بخلاف دیدن مردان زنانرا یعنی مردانرا دیدن زنان اجنبی مطلقاً درست نیست ووجہ فرق این ست
کہ زنان مغلوب الشہوۃ اند اعتباراً پس اگر مردان زنان را خواہند دید شہوت ناک خواہند شد حقیقۃ
واز دیدہ بازی ایشان فتنہ ہا خواہد برخاست وچنین نیست اگر صرف زن مرد را بہ بیند وشہوت ناک
شود زیرا کہ درینصورت شہوت از جانب مرد غیر موجود ست واز وجود شہوت صرف از جانب زن کار
نمیکشاید لما فی الہدایۃ ووجہ الفرق ان الشہوۃ علیہن غالبۃ وہو کالمتحقق اعتباراً فاذا اشتہی الرجل
کانت الشہوۃ من الجانبین موجودۃ ولا کذلک اذا اشتہت المرأۃ لان الشہوۃ غیر موجودۃ فی
جانبہ حقیقۃً واعتباراً واللہ اعلم بالصواب

در بیان لباس مکروہ وغیر مکروہ

مستحب ست پوشیدن لباس سیاہ وآویختن ذنب عمامہ بین کتفین تا وسط پشت لما فی العالمگیریۃ
ندب لبس السواد وارسال ذنب العمامۃ بین الکتفین الی وسط الظہر وقلنسوہ پوشیدن باک نیست
ویا پارچہ ابریشم خیط آمیختہ پوشیدن مکروہ نیست وپوشیدن ابریشمے محض اعنی دیبا وحریر ودیگر اقسام
ریشمینہ صارفہ وخواب بران برائے مردان حرام ست ودر خصوص آن وعید اتم منصوص ست بخلاف
زنان کہ برای ایشان پوشیدن ریشمینہ حلال ست وپردہ وغیرہ از حریر کردن درست ست وپشمینہ
پوشیدن مستحب ست ولباس پشمینہ لباس انبیا علیہم ست لقولہ علیہ السلام نوروا قلوبکم بلباس الصوف الحدیث
ونیز پارچہا یکہ از ریشم وپشم بافتہ شود پوشیدنش درست ست وآن قسم پارچہ با خرقہ قرنا مند وریشمینہ
وزردوختہ بقدر اربع اصابع برائے مردان حلال ست لما فی الہدایۃ الا ان القلیل عفو وہو مقدار
ثلثۃ اصابع او اربع کالاعلام مکروہ ست برای مردان قلنسوہ ابریشمی وطلائی ونقرہ وکثیر کار کرد
طلا ونقرہ وساز زردوز صدریہ ودر ریشمی اختلاف علما ست وہر کہ ہمیشہ بر برف میگزرد ہای او
روا ست انداختن خمار ابریشمی اسود بالای چشم برای دفع رمد وپوشیدن لباس جمیلہ مباح ست
مگر باید کہ بدرجہ تکبر نرسد وہمیشہ لباس فاخرہ نباید پوشیدن کہ محتاجین را قلق وبدل شان جورے

در هر سه دو گاه گاه باید پوشید که اظهار عنایت پروردگار خود شود و زنان را با قسام مرقومهٔ بالا بجانهٔ خود پوشیدن رواست هر آنچه پوشیدن برای مرد حرام ست پوشانیدن آن طفلان و غلام را نیز حرام ست و پوشانندہ گنهگار خواهد شد و سنت ست تقصیر لباس و درازی ازار و قمیص بدعت ست و زنان را باید که ازار خود را از ازار مردان دراز کنند تا پشت قدم شان مستور باشد افضل ست برای مردان تا نصف ساق ازار داشتن و تا کعبین درازی ازار مردان مکروه تنزیهی ست و پوستین وغیره که دباغت داده باشد پوشیدن رواست خف سرخ و سفید پوشیدن نادرست ست و خف سیاه پوشیدن رواست چه خف سرخ لباس فرعون و خف سفید لباس هامان بوده و خف اسود لباس علماست هکذا فی العالمگیری وغیرها من الکتب الفقه و مردان را پوشیدن لباس رنگین بعصفر و زعفران و ورس حرام ست واللہ اعلم بالصواب

وصل در بیان استعمال طلا و نقره

استعمال طلا و نقره از قسم اسباب وغیره حرام ست برای زن و مرد و طفلان ولیکن از قسم زیورات که وجه آرائش زنان ست پوشیدن آن برای زنان حلال ست قاعده کلیه طلا و نقره اینست که سوای زیورات زنان استعمال اسباب طلا و نقره بدان مشابه که مس را استعمال کنند برای همگنان یعنی زن و مرد نادرست ست و اگر چنان نباشد مکروه نیست ولیکن باید بدرجهٔ تکبر و تحشم نرسد و استعمال ظروف عقیق و بلور و یاقوت و زجاج یعنی شیشه و آبگینه و زبرجد و رصاص یعنی ارزیر جائز ست و هر اسبابیکه بآن نقش و نگار طلا و نقره باشد استعمال آن درست ست و انگشتری نقره بقدر یک مثقال آنانکه ضرورت مهر کردن دارند بهر دستی که خواهند بپوشند مگر در انگشت خنصر باید داشت و باید که فص بسوی کف دست دارند و از آهن و صفر یعنی مس و نحاس یعنی روی و رصاص یعنی سرب انگشتری ساختن حرام عقیق بقدر مهر داشتن جائز ست و مرد از دندان خود از طلا بستن نادرست ست جلاجل که هند آنرا چارکره نامند یا زیوریکه زنان برپای پوشند و ازان برفتار یا بفعل دیگر آواز بر می آید خواه از طلا باشد یا نقره حرام و وعید شدید در پوشیدن آن مرزنان راست واللہ اعلم بالصواب

وصل در بیان خوردنی و نوشیدنی و متعلقات آن

خوردنی بر چند وجه است اولاً آنکه از ان دفع هلاکت گردد و آن خوردنی فرض ست اگر آنقدر ترک شود تارک آن گنهگار خواهد شد وثانیاً آنکه ماجور علیه است اعنی شی زائد از اول بمقداری که بدان قدر اکل آسانی بقیام وقعود نماز وسهولت به روزه ممکن شود ثالثاً مباح که تا شبع خورده شود تا قوت بدن بدان زیاده شود لقولهم لا اجر فیه ولا وزر ویحاسب حساباً یسیراً ان کان من حل رابعاً حرام اگر فوق شبع خورده شود ولیکن اگر آن خورش سحری روزهٔ روز دیگر باشد یا بدفع شرم میهمان خورده شود یا برای ریاضات دیگر خورده آید باک نیست و آسراف ست الوان طعام و نیاده بر حاجت بر دسترخوان آوردن ولقمهٔ افتاده از دست را نخوردن ومسنون ست آن لقمه را به پیشتر خوردن ومسنون ست قبل وبعد طعام خوردن تا رسغ دست شستن وقبل خوردن باید جوانان اول دست بشویند وبعد از ان پیران وبعد خوردن بر عکس وقبل خوردن طعام دست شسته از رومال مسح نباید کرد وبعد خوردن مسح مسنون ست وفم شستن وغرغره کردن مسنون نیست صاحب قاضیخان فم شستن را مستحب گفته وغرغره را بدعت از دقیق وسویق واشنان وصابون دست شستن ممنوع نیست وزن ومرد جنب وحائضه را نباید که بلا شستن دست ودهن چیزی بخورند ومسنون ست که قبل خوردن بسم الله بگویند واگر سهو شده باشد پس بهر لقمه که یاد آید بگویند بشرطیکه آن خوردنی حلال باشد ودر آخر طعام الحمد لله بگویند ومسنون ست بسم الله گفتن برفع صوت تا ساهی را یاد بشود والحمد لله بخفا وهر که به نخستین خورش بسم الله نگوید شیطان با خورش او شریک وهمنواله گردد وهرگاه بسم الله گفته شود شیطان از جنب آن خورش بس دور میگردد وصاحب قسطلانی ونووی وعالمگیری تصریح آن کرده اند ونیز مسنون ست ابتدا وانتها از نمک کردن که مستعمل آن از امراض کثیره محفوظ میماند چون برص وجذام وغیر ذلک من الامراض الصعب مسنون ست که از وسط طعام اولاً خورده نشود ودست وانگشت وظرف خوردنی را لیسیدن مستحب ومسنون ست وجلسهٔ طعام خوردن مسنون ست بر دو زانو نشسته یا زانوی راست برداشته بنشیند بر زانوی چپ افتاده دسترخوان را خوردن مسنون ست که خداوند کریم کشایش رزق به برکت آن میکند بر سر راه خوردن مکروه ست وشکایت طعامیکه پیش آید حرام وشاکی گنهگار میشود وخداوند کریم از وناخوش میگردد قال عم الطاعم الشاکر کالصائم الصابر دد ظرف کوب

چون کشمش وغیره خوردن نامناسب بکم خوردن عادت مؤمنان ست بخلاف کفار و مکشوف سر
خوردن جائزست تکیه زده و پهلو زده و بپشت خوابیده خوردن نادرست نیست اگر قصد تکبر نباشد
در حالت اضطرار و مخمصه برای دفع هلاکت جان بخوردن میتة باک نیست و در وقت خوف هلاکت
غارتیده خوردن درست ست واگر چنان نکند و هلاک شود گنهگار خواهد شد محتاج و عاجز وغیره را
خورانیدن بنهایت ضرور و سنت تاکیدی ست و بیضه که از بطن مرغ مرده برآید خوردنش
درست ست و همچنان شیر برآمده پستان گوسپند مرده ولما فی الفتاوی السراجیة البیضة
اذا اخرجت من دجاجة میتة اکلت وکذالک اللبن الخارج من ضرع الشاة المیتة وهکذا فی جمیع
کتب الفقة و مکروه است شستن برنج و عدس وغیره از آب نجس و گوشت اگر بدبو شود خوردن حرام
و روغن و شیر و زیت اگر بدبو شود حرام نیست و طعام اگر متغیر و جوش زده باشد حرام و نجس ست
و شربت متغیر حرام میشود و هیزم ها که در آب یافته میشود اگر غیر قیمتی ست حکم لقطه دارد هدیه صدقه گرفته
فقیر را خوردن اغنیا را جائزست و خاک خوردن مکروه است گلی باشد یا بخاری زنانیکه عادت
خوردن گل سیدارند ایشانرا منع باید کرد زجرًا اگر نقصان جمال شان بدان باشد و انواع اطعمه
چون فالوده وغیره خوردن مکروه نیست ولیکن ترک افضل و ایستاده آب نوشیدن درست ست
و برای مسافر بحالت رفتار نیز جائز ولما فی العالمگیری لاباس بالشرب قائمًا ولا یشرب ماشیا
ورخص للمسافرین آه وهکذا فی القاضی خان والدر المختار ولما فی الحجة البالغة وروی انه عم
شرب قائما شاه عبد الحق قدس سره فرمود ولیکن استاده آب خوردن حرام نبود کذا فی
المواهب اللدنیه و در بعض روایات فقهیه آمده که آب وضو و آب زمزم استاده بخورند و غنی و فقیر را
از سقایه آب خوردن درست ست ولیکن ظرف سقایه را بلا اجازت سقاه در خانه خود بردن
نادرست و اگر قطره خمر در دون خم سرکه افتد بعد ساعتی سرکه آن خم خوردن درست ست واگر
یک کوزه خمر در خم سرکه افتد اگر تغییر طعم نگردد خوردن آن سرکه درست ست و بالای نان نمک
بر کاغذ کرده و بقولات پخته را داشتن مکروه نیست و از کارد نان و گوشت پاره پاره کردن
مکروه نیست ولما فی العالمگیری قال علاء الترجمانی یکره قطع الخبز بالسکین وقال ابو الفضل
الکرمانی وابو حامد لا یکره کذا فی القنیة سئل عنها علی بن احمد فقال انظر ان کان خبزکم معجونا بالمیتة

فلا یکره ولا بأس واما اذا لم یکن فهو من اخلاق الاعاجم وشاه عبد الحق قدس سره در شرح مشکوٰة شریف فرموده قطع بسکین احیاناً از آن حضرت نیز ثابت شده چنانکه باید پس تطبیق آنست که لحم اگر نرم باشد نهش باید کرد واگر نه چنین باشد جائز ست قطع بسکین و در حقیقت این حدیث اشارت ست بآنکه خوردن بدندان اطیب و الذ ست ونهی تنزیهی ست از نان مستعمل خمیر کردن در سنت و موش که گندم وغیره شکسته باشد خوردن آن بضرورت درست ست وخی مسلم که در خمیر افتد اگر قلیل باشد خوردن نان خمیر درست ست و در بوستان وغیره بلا اجازت صاحب آن بوستان میوه جات آن خوردن وباخود آوردن نادرست وهمین حکم ست در اثمار اشجار مقابر و مساجد و خوردن شهد وحلوا خوردن مسنون ست چه محبوب ترین غذای شفیع المذنبین و سید العالمین بود عن عائشة قالت کان رسول الله صلعم یحب الحلوا والعسل آه وخوردن ونوشیدن از دست راست باید چه از دست چپ شیطان خورد ونوش می کند لقوله عم اذا اکل احدکم فلیاکل بیمینه واذا شرب فلیشرب بیمینه فان الشیطان یاکل بشماله ویشرب بشماله والله اعلم بالصواب ✦ ✦

وصل در آداب هدیه و ضیافت

شخصیکه غالب مال او حرام باشد روا نیست هدیه وضیافت او را قبول کردن واگر او اقرار کند که در صورت قرض آن هدیه وضیافت پیش کرده یا از مال حلال ساخته پس قبول کردن درست ست و اگر غالب مال او حلال باشد پس باکی نیست و از امرای جائر فی زماننا هدیه قبول کردن جائز نیست چه اکثر مال ایشان حرام ست و درین باب اعتبار غالبیت مال ست و اشیای اشخاص ظالم گرفتن مناسب نیست و نه صدقه شان تا زجر و تنبیه شان شود و دعوت مدیون قبول کردن باکی ندارد ولیکن تورع افضل ست و در قبول دعوت اختلاف ست بعضی واجب و بعضی سنت گفته اند افضل آنست که دعوت عام قبول کرده شود که دل هر مومن شاد بشود و در جائیکه رسوم بدعت و معصیت ست اگر از پیشتر علم آن باشد پس بدان ضیافت نرفتن بهتر و اگر بعد از رفتن معلوم شود که رسوم بدعت و معصیت آنجا ست و ضیف مقتدای قوم نباشد ولیکن میتواند که ایشان را از آن معصیت و بدعت باز دارد پس باز دارد و نه صبر کرده بخورد و مقتدی را ضرورست که از آن مجلس برخیزد و بیاید و در خانه اقارب نیز بدین صورت همین حکم ست و اگر در دعوت ولیمه یا غیر آن یک یا دو یا سه روز ضیافت کرده شود پس بدان روزهای معینه خوردن جائز

ودعوت فاسق معلن و مرتشی و سودخوار و کاسب حرام قبول نباید کرد و نباید خورد و در خانه اہل مصیبت
روز اول و دوم و سوم با خود طعام آورده با ایشان خوردن مکروه نیست ولیکن از اہل مصیبت تا سه روز
طعام گرفتن مباح نیست و اگر گرفته شود خوردن جائز نیست و مناسب نیست کسی را که میہمان شد
برخوان دیگری طلب کند و بخواند دیگرے برا ایران خوان یا ببرد برائے دیگری چیزی ازان خوان
ہر میہمان را لحاظ چہار چیز ضروری و مستحب ست بقبول دعوت اولاً بنشیند جائیکه صاحب خانه بنشاند
ثانیاً راضی باشد بطعامیکه صاحب خانه پیش آرد و چون و چرائی بخوشگواری ہا پیش نکند ثالثاً برنخیزد
ازان مجلس الا با جازت صاحب خانه رابعاً وقت خروج صاحب خانه را دعا گوید و مستحب ست
در ضیافت که خاموش نباشد ولیکن غیبت نکند و شکوه مردمان و اذکار اہل دنیا و ذکر سور و
سرزنش بخدمتگار صاحب خانه نکند و تنگ نکند صاحب خانه و عیالش را برای آوردن طعام
و مکروه ست خاموشی وقت خوردن طعام که عادت مجوس ست ولیکن بہتر آنست که گفتگوی نیکو
کند و قصه صالحین بگوید و صاحب خانه را باید که خدمت میہمان خود کند که این خدمت سنت
ابراہیمی ست و تا سه روز دعوت ست و بعد ازان صدقه است و قبل آوردن طعام آب دست شستن را
پیش آوردن باید و دست شستن را از آخر مجلس ابتدا باید کرد و اگر از صدر مجلس ابتدا کرده شود
باک نیست و خلال کردن بعد خوردن مسنون ست و در طشت دست شستن مکروه نیست و الله اعلم بالصواب

وصل در بیان زیارت قبور و غیر ذالک

زیارت قبور جائز ست مر زن و مرد را بقول مفتی به و کیفیت زیارت قبور چون کیفیت زیارت حیات ست
و مستحب ست برائے قاصد زیارت قبور اولاً در خانه خود دو رکعت نماز بگذارد و در ہر رکعت سورهٔ فاتحه
و آیة الکرسی یکبار و سورهٔ اخلاص سه بار خواند بعد ازان دعائے مغفرت برای آن مرده کند و بعد ازان
روانه بسوئے مقبره شود و در راه چیزی کار و بار دنیا نکند چون بمقبره برسد کفش و نعلین را بیرون مقبره
اندازد و درون رود و پشت بسوئے قبله و رو بسوی میت کرده بگوید السلام علیکم یا اہل القبور یغفر الله لنا
ولکم انتم لنا سلف و نحن بالاثر و اگر اراده دعا باشد باز مستقبل قبله شود و دعا کند و اگر اہل شہید باشند
بگوید سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و اگر مقبره مخلوط بقبر کافر و مومن باشد بگوید السلام علی من اتبع
الہدیٰ بعد ازان سورهٔ فاتحه و آیة الکرسی و سورهٔ اذا زلزلت و الہٰکم التکاثر بخواند کما فی الشامی

وفی شرح اللباب ویقرأ من القرآن ما تیسر له من الفاتحة واول البقرة الی المفلحون وآیة الکرسی وآمن الرسول وسورة یٰس وتبارک الملک وسورة التکاثر والاخلاص اثنی عشرة او احدی عشر او سبعًا او ثلاثًا ثم یقول اللهم اوصل ثواب ما قرأناه الی فلان او الیهم آه و قرآن شریف در مقبره آواز وخفا خواندن جائزست و ورثهٔ میت را جائزست که قرآن خوان را بر قبر مورث نشانند که قرآن خوانی کند ولما فی العالمگیری ولو مات رجل واجلس وارثه علی قبره من یقرأ الاصح انه لایکره افضل ایام زیارت قبر چهار روزست شنبه ویکشنبه وپنجشنبه وجمعه ودر شبهای متبرکه چون شب برات وعشرهٔ ذی الحجه وعیدین وعاشورا زیارت افضل ست ودر دیگر مواسم نیز وزیارت شبها نیز جائزست وبر قبر ده بار سوره اخلاص خواندن نهایت احسن ست ودست بر قبر داشتن ممنوع شرعیت و نامستحسن وبعض فقها بدعت گفته اند بوسه دادن ومسح کردن قبر عادت نصاری است واما بوسه دادن قبر والدین جائزست ولما فی العالمگیری ولا بأس بتقبیل قبر والدیه کذا فی الغرائب وبالای قبر رفتن نشاید وبر سقف قبر برآمدن جائزست چراکه سقف قبر بمنزل سقف خانه است ولیکن کار زوبار دیگر کردن بر بالای سقف قبر نشاید قبل دفن چهرهٔ مرده را کفن واکرده دیدن جائزست وبعد از دفن مکروه ودر قبر نهادن را دفن میگویند بنای قبر وتابوت بر بامی خود کردن ونهادن مکروه ست وداشتن گل سرخ ودیگر گلها بالای قبر حسن ست ولیکن افضل آنست که قیمت آن ورد وریاحین صدقه کنند که ثواب مرده برسد فی العالمگیری وضع الورد والریاحین علی القبور حسن وان تصدق بقیمة الورد کان احسن وچراغ افروزی در شبهای اولین بالای قبر بدعت ست تعمیر قبر مکروه نیست بمذهب مختار هکذا فی الدر المختار ولما فی فتاوی السراجیة ذکر فی تجرید ابی الفضل ان تطیین القبور مکروه والمختار انه لایکره آه هکذا حکم الکتاب والله اعلم بالصواب۔

وصل در بیان غنا ولهو وغیره

غنای مجرد حرام وشنیدن آن حرام ست وغنا از قسم لهو وملاهی بنواختن آلات ارباب نشاط چون طبله وستار وغیره حرام ونشستن بران وشنیدن آن حرام ومسلمان از غلبهٔ شنیدن آواز ملاهی فاسق میشود واز تلذذ بهان کافر میگردد لقوله علیه السلام استماع الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر وصوت غنا وملاهی نفاق از ایمان در دل مؤمن پیدا میکند

چون آب از زمین سبزه می رویاند و اگر اتفاقاً کسی بشنود گنهگار نخواهد شد ولیکن باید که جهد کند بجهد
بلیغ که نشنود و شکستن آلات طرب مباح ست علی الاصح و بعض علما بسنت تقریر فرموده اند
و آنچه بعض فساق استدلال بر عمل بعض علمای صوفیه رح نموده اند اغوای شیطانی ست و علمای
صوفیه رح غنا را نسبت بذات خود شان بشرائطیکه روا داشته اند بغیر ان کن بزرگواران نیز آنرا
حرام قطعی فرموده اند و ادنی ترین شرط ایشان اینست که در ان مجلس زنان هر قسم و امردان و
مطربان هرجائی نباشند و اخذ دراهم و دنانیر در میان نباشد و مجلس شان خالی باشد از نااهل
و این قدر سماعت ملاهی با وصف شرائط را نیز دوای یک مرض لاحقهٔ حال شان میگفتند تا دنیکه
ذات پاک شان بدان مرض مریض باشد و بعد ازاله آن مرض شنیدن غنا را حرام میدانستند
کما صرح به صاحب احیاء العلوم وغیرهم من اکابر الصوفیه و در فهم قوافی و فصاحت با تغنی باک نیست
و شنیدن اشعار مملو از مضمون حمد و نعت و مسائل شرعی جائز ست ولیکن اشعاریکه در ان صفات
زنان و امردان و ذکر سور ارباب دنیا باشد شنیدن و خواندن آن حرام و اگر صفت زنان و امردان
باشد و آنهان مرده باشند در شنیدن آن باک نیست و همچنان اشعارهائیکه خواندن و شنیدن آن
باز دارد از تلاوت قرآن و نماز و مشتغل سازد باشغال دنیوی حرام بوده است و در دف زدن
بروز عید باک نیست لیکن احسن آنست که زده نشود و مزاح درست ست اگر در ان ذکر غیبت و بهتان
و ذکر سور نباشد و فحش در لغت بد کردن و بد گفتن ست علمای شرع مرتکب گناه کبائر چون زنا و غیره
و نیز غیبت گو را فاحش گفته اند و دل مردم را آزار دادن و سخت گوئی کردن را نیز فحش گفته اند لقوله
عم یا عائشة علیک بالرفق و ایاک والعنف والفحش الحدیث نام کردن کدامی ذکر خاص که از ان
دل کسی نمی رنجد فحش نیست و اکثر کسان در فهم معنی فحش خطای فاحش کرده اند و الیه مال
صاحب النهایة و غیرها من کتب الفقه ولیکن در مزاح رعایت این امر ضروریست که کلام منهی عنه
شرعی واقع نشود و از قسم ملاهی و غیبت احتراز ضروری و غیبت آنست که هرچه ذکر کرده شود
از برادر دینی خود نباشد انچه مکروه دانند بوجود ها پس اگر آن فعل در وی باشد و گفته میشود غیبت ست
و اگر نباشد در وی و گفته شود پس بهتان ست لقوله عم اتدرون ما الغیبة قالوا الله و رسوله اعلم
قال ذکر احدکم اخاه بما یکره فقال رجل ارایت ان کان فی اخی ما اقول قال ان کان فیه

ما تقول لنفسه وان لم یکن فیه ما تقول فقد بهته المحدث شاه عبدالحق قدس سره العزیز مزاح را
جواز فرموده منسوب بآنحضرت علیه السلام قصۀ مشهورۀ بوسۀ مهر نبوت را ذکر فرموده و بازی از شطرنج و رسکه
وسوای شطرنج بازی از نرد وغیره قاطبةً حرام و در شطرنج اختلاف است واصح آنست که عدالت
شطرنج باز باقی نمی ماند و گواهیش درست نیست و جواب سلام او تحقیراً ندادن درست است
و برای امر معروف پنج چیز ضروریست اول عالم بالمسائل باشد چراکه جاهل امر بالمعروف نمی داند
ثانیاً خالصةً لوجه الله و غرض از ان اعلای کلمۀ دین باشد ثالثاً شفقت باشد بر مامور رابعاً
خود صابر و حلیم باشد خامساً عامل بر گفتار خود باشد و جرس بستن بر گلوی گاو و اسپ وغیره درست
است و همین که خبر گم گشته بدان یافتن ممکن است و لعب با اهل خود و وقت تادیب اسپ و همین
تیر اندازی مکروه نیست والله اعلم بالصواب

وصل در بیان استعمال دوا و علاج وغیره

بلحاظ فساد زمان بهتر آنست که اولاد نشود و از نجاست که در وطی بیرون فرج منی انداختن نیز
جائزست خواه موطؤه حره باشد یا کنیزک و نیز همین لحاظ اسقاط حمل بادویه جائزست و لما فی العالمگیری
العلاج لاسقاط الولد اذا استبان خلقه کالشعر والظفر ونحوهما لا یجوز وان کان غیر مستبین
الخلق یجوز واما فی زماننا یجوز علی کل حال وعلیه الفتوی اه ولما فی القاضیخان واذا عزل الرجل
عن امرأته بغیر امرها ذکر فی الکتاب انه لا یباح وقالوا فی زماننا یباح لسوء الزمان استعمال ادویه درست
است مر اهل اسلام را ولیکن اراده باید داشت که شافی حقیقی خداوند تعالی جل شانه است و دوا مامور و
محکوم حکم حاکم حقیقی است و بخلاف آن اگر کسی اعتقاد بدوا خواهد کرد گنهگار خواهد شد از استخوان خشک و تر جمیع حیوانات ماکولی
باشد یا غیر ماکولی سوای استخوان خنزیر و آدمی دوا کردن جائزست و از استخوان خنزیر و آدمی دوا کردن جائز نیست
خشک باشد یا تر بول ابل وغیره نوشیدن برای ... و اگر دوا حرام دوا کردن ... نیست ...
برای دوا نوشیدن درست است و برای غیر دوا در نوشیدن زنان بهای بلغ اختلاف علماست و
برای دوا خوردن اشیای حرام چون بول و خون و خمر و میته بدان صورت جائزست که طبیب مسلم حاذق
که جز همین اشیای حرام از اشیای مباح دوای شما وجود ندارد ورنه از شئ حرام دوا کردن جائز
نیست و اگر کدام زن دوای سمن بدن خورد از برای آنکه شوهرش با او الفت کند جائزست و علاج کردن

طفلان را برای دوا و جانوران را برای شان درست ست بستن تعویذ در دست جایزست ولیکن حین مجامعت و رفتن به بیت الخلا جدا باید کرد و حین تولد مالیدن خون بر سر مولود ناروا هم و داغ کردن به چوب ناروا ست و استخوان برای دفعِ چشم زخم سوختن رواست و استعمال افیون و بنج برای دوا درست است کما فی الدر المختار وان کان للتداوی فلا تعد منها کذا فی فتح القدیر وایضا فیه واما التعلیل فان کان للهو حرام الی قوله وان کان للتداوی فلا کذا حکم الکتاب والله اعلم بالصواب

وصل در بیان ختنه وغیره

ختنه سنت است و ابتدای وقت مستحب در هفت سالگی ست تا دوازده سالگی و بعد از هفت روز ولادت هم جایزست زنان را نیز ختنه کردن سنت ست و بعضے مکرم گفته اند و اگر پیری مسلمان شود و خوف ضرر باشد ختنه کردن ضرور نیست و اگر جوان مختن نباشد باید که بدست خویش ختنه خود کند ورنه ضرور نیست و اگر مختونی را باز چرم حشفه بالیده ساترِ حشفه شده باشد باز قطع کردن باید ورنه ضرور نیست در گوش زنانِ جوان و اطفال آن جنس سوراخ کردن جایزست و خصی کردن بنی آدم بالاتفاق ناجایز و حرام و در فرس اختلاف ست و وسوای آن در بهائم دیگر اگر قصد نفع باشد خصی کردن جایزست ورنه حرام مردان را موی سر داشتن و حلق کردن هر دو رواست ولیکن قتل موی مردان حرام و مسنون برای مردانِ حلق ست و از بین سر موی ستردن مردان حرام و نزد علمای سلف حلق موی سر مردان در هر جمعه مسنون ست ناخن تراشیدن و زیر ناف و زیر بغل تراشیدن در هر هفته مسنون ست و اگر نتواند پس بدو هفته ورنه بچهل روز باید تراشید ورنه گنهگار خواهد شد و از نوره حلق زیر ناف و بغل جایزست و تراشیدن زیرِ ناف بدست خود و حجام جایزست و باید که حجام چشم بند دارد و باید که این چار چیز را زیرِ خاک دفن کنند ناخن و موی و خرقهٔ حیض و خون آبرو و شارب داشتن ناجایز نیست و بریدنِ شارب احسن ست و بقدر یک مشت و قدری زاید از ان ریش داشتن سنت ست و ندیوه برات تراشیدن هم جایزست و شعر لبِ زیرین انداختن بدعت ست موی بینی و سینه و پشت انداختن ترک ادب ست و ناخن انداختن از دندان مکروه است و از ان برص پیدا میشود و در جنابت انداختن موی و ناخن بلا دفن مکروه ست حلق در روز جمعه خیلی بهترست که خداوند تعالی از بلیاتش محفوظ دارد کما فی الدر المختار من قلم اظافیره یوم الجمعة اعاذه الله من البلایا الی یوم الجمعة الاخری

زنان را بباعث مرض انداختن موی سر جائزست و بدون مرض اگر تشبیه مردان کنند گنهگار خواهند شد
و فعل حرام ست و موی مستعار از موی خود یا موی غیر بر موی خویش بستن زنان را حرام ست و اختلاف
ست بحالت همچون بستگی موی مستعار در بارهٔ جواز نماز ایشان واصح آنست که نماز خواهد شد ولیکن آن
زنان گنهگار خواهند شد و خضاب بستن در غیر حرب مردان را جائزست از حنا و کتم و وسمهٔ سیاه و خضاب
اسود در هما مجوزست اگر قصد ش چنان نباشد که از خضاب بچشم زنان محبوب خواهد شد و اگر آنچنان قصد
خواهد کرد گنهگار خواهد شد و آن مثل فعل مکروه خواهد شد و مردان را غالیه سائی بریش و سر جائزست
و خضاب بستن بلا ضرورت بر دست و پای مردان و طفلان ذکور نادرست و مر زنان را درست
است و سرمه کشیدن از اثمد بالاتفاق درست ست و کحل اسود بلا نیت زینت در چشم کشیدن مردان را
جائزست ورنه جائز نیست اشکال غیر ذی روح در خانهٔ خود ها آویزان کردن درست است خدام خود
را بعد عشا خفتن دادن باید و برای نماز و تعلیم قرآن رخصت دادن ضرور و زن حامله اگر بمیرد و بتحقیق
معلوم باشد که بچه اش در شکم زنده است پس از سمت چپ شکمش دریده بچه اش بدر کرده خواهد شد و به
اذن ابو حنیفه رح یکبار همچنان بعمل آمده و آن بچه معیشت کرد کما فی العالمگیری و حکی انه فعل ذلک
باذن ابی حنیفة رح فعاش الولد کذا فی السراجیة والله اعلم بالصواب

وصل در بیان عقیقه و نام نهادن طفلان

بهترین اسما عبد الله و عبد الرحمن ست و باسماء صفاتیه نام نهادن افضل بوده است ولیکن
بدین نامها بتصغیر آواز دادن نادرست و بنام نامی حضرت رسالت مآب عم یا با کنیت نام نامی
آنحضرت عم نام نهادن مستحسن واحدی را نباید که بنام پدر و مادر خویش ایشان را بخواند و زنان را نیز
نباید که نام شوهران خود بگویند و بنام مرد شوهر شوهر را بخوانند که این امر دلالت بفحاشی میکند و عقیقه
در مذهب حنفیه نه سنت ست و نه واجب و نه مباح بلکه مکروه ست چه اهل عرب پیشتر از اسلام
عقیقه میکردند و امر لازم خود شان و سنت موکده میدانستند در اوائل اسلام نیز عقیقه شائع بود
چون اضحیه شروع گردید جمیع ذبح دیگر منسوخ شد کما فی العالمگیری و ذکر محمد رح فی العقیقة فمن شاء
فعل و من شاء لم یفعل و هذا یشیر الی الاباحة فیمنع کونه سنة و ذکر فی الجامع الصغیر و لا یعق عن
الغلام و لا عن الجاریة و انه اشارة الی الکراهة هکذا فی البدائع فی کتاب الاضحیة و لما فی اشعة اللمعات

شرح المشکوٰۃ عن شاہ عبدالحق قدس سرہ و نزد ما سنت نیست اما محمد رح در موطا ی خود میگوید
ما را چنین رسیدہ است کہ عقیقہ از رسوم جاہلیت بود در اول اسلام نیز معمول شد پس ازان نسخ کرد
اضحیہ ہر ذبح را کہ پیش ازوی بود اہ وکما فی القسطلانی شرح صحیح البخاری قال ابو حنیفۃ رح فیما نقل
العینی لیست بسنۃ وقال محمد بن الحسن ہی تطوع کان الناس یفعلونہا ثم نسخت بالاضحیۃ وقال
بعضہم ہی بدعۃ وفی الموطا عن زید بن اسلم عن رجل من بنی ضمرۃ عن ابیہ سئل النبی صلعم عن العقیقۃ
فقال لا احب العقوق کانہ کرہ الاسم وکما فی حجۃ اللہ البالغۃ للمولوی ولی اللہ المحدث الدہلوی
قدس سرہ اعلم ان العرب کانوا یعقون عن اولادہم وکانت العقیقۃ امرا لازما عندہم اہ وکثیر علما
حنفیہ چنانچہ صاحب ہدایہ و در المختار و قاضیخان وغیرہم در کتب معتبرۂ فقہیہ خویش بباعث منسوخ
شدن عقیقہ ترک ذکرش کردہ اند باید کہ بعد ولادت در گوش راست مولود اولا اذان بگویند و در
گوش چپ اقامت و بعد ازان بہر گوش مولود باید گفت اِنِّیْ اُعِیْذُہَا بِکَ وَذُرِّیَّتَہَا مِنَ الشَّیْطٰنِ
الرَّجِیْمِ تا مولود از ایذا و مس شیطان محفوظ خواہد بود و اگر تا شش ماہ ہمین طور گفتہ شود بہتر ست
ہکذا حکم الکتاب واللہ اعلم بالصواب ؎

وصل در بیان معانقہ و مصافحہ و بوسہ دادن دست و دہان وغیرہ

تواضع و گردن نہادن پیش کسے سوای ذات خداوند کریم جل شانہ حرام ست و مرتکب آن گنہگار خواہد
بود اگر کسے پیش سلطان سجدۂ تحیت کند یا بوسہ بر زمین رو بروی ش دہد گو مرتکب کافر نخواہد شد اما گنہگار
کبیرہ خواہد شد و بوسہ بر زمین رو بروی علما دادن ناجائز و ہمچنان پیش زہاد و فضلا فاعل و راضی
ہر دو گنہگار خواہند شد و این فعل جہال ست وکما فی العالمگیری تقبیل الارض بین یدی العلماء والزہاد
فعل الجہل والفاعل والراضی آثمان الانحناء للسلطان او لغیرہ مکروہ لانہ یشبہ فعل المجوس و انحنا
وقت تحیت نیز مکروہ است و برآن نہی وارد ست وکما فی العالمگیری یکرہ الانحناء عند التحیۃ وبہ ورد النہی
کذا فی التمرتاشی سوای دست عالم زاہد و اوستاد و سلطان عادل بوسہ دادن بر دست دیگری جائز
نیست وکما فی الکفایۃ ورخص بعض المتاخرین تقبیل ید العالم سنۃ وتقبیل ید غیرہ لا رخص فیہ قال الصدر
الشہید رح ہو المختار وکما فی الدر المختار لا بأس بتقبیل ید الحاکم المتدین والسلطان العادل و بوسہ دادن
بر پای عالم و زاہد جائز ہست وکما فی العالمگیری طلب من عالم او زاہد ان یدفع الیہ قدمیہ لیقبلہ

لا یرخص فیه وبوسه بر دستِ خود دادن بعد از مصافحه مکروه ست وفعل جاہلان وبوسه دادن مردی
مر مرد دیگر را بر دست ودہن وغیره وزنی مر زن دیگر را بر دہن ورخسار وغیره مکروه است ولما
فی القاضیخان یکره ان یقبل الرجل فم الرجل او یده او شیأ منه فی قول ابی حنیفة ومحمد رح ولما
فی الدر المختار وکره تحریما تقبیل الرجل او یده او شیٔ منه وکذا تقبیل المراة المراة وبوسه بر شش قسم ست
بوسهٔ رحمت چون بوسهٔ مادر وپدر مر فرزندان را بر رخساره وبوسهٔ تحیت چون بوسهٔ مومنین یکی مر
دیگری را وبوسهٔ دوستانه چون بوسهٔ برادری مر برادری را بر جبه وبوسهٔ شهوت چون بوسهٔ مرد زن
خود را ومصافحه ما بین برادران دینی جائز ست بلاخلاف وسنت است بالاتفاق هرکه با برادر
دینی خود مصافحه کند امید ست که خدای کریم صغائرش را عفو کند وطریقهٔ مسنون مصافحه اینست
که هر دو باهم هر دو دست خود را بلا حائل پارچه وغیره بگیرند وحرکت دهند ولما فی الدر المختار یجوز
المصافحة لانها سنة قدیمة لقوله عم من صافح اخاه المسلم وحرک یده تناثرت ذنوبه ولما فی العالمگیری
ویجوز المصافحة والسنة فیها ان یضع یدیه علی یدیه من غیر حائل من ثوب او غیره اه اما مصافحه
بعد از نماز جمعه وعیدین چیزی نیست آنکه بدعت از جهت تخصیص وقت ولما فی اشعة اللمعات
من شاه عبد الحق قدس سره وآنکه بعض مردم مصافحه بعد از نماز میکنند یا بعد از نماز جمعه چیزی نیست
و بدعت ست از جهت تخصیص وقت اه ومعانقه که با یکدیگر گلو آمیختن را میگویند شرعاً جائز ست اگر
کسی از سفر باز آید بشرطیکه هر دو ازار وقمیص وجبه پوشان باشند ومامون باشند از شهوت ودر غیر
قدوم از سفر چون بعد نماز عید وغیره مکروه وتحریم ست وخط شیطانی وبدعت تحریمی ومرد را با
زن وامرد معانقه کردن هیچ گونه جائز نیست وآنچه نوذی بیان کرده آن دلیل حنفی مذهب شدن
نمی تواند چه ماتن واپشان هر دو شافعی المذهب اند در سرزمین هند خصوصاً ملک بنگاله بعد نماز
عیدین در مسجد که معانقه میکنند بدعت سیئه است بدین نهج طریقهٔ مشروعهٔ حنفیه نیست وفعل اقتضای
طبعی در مسجد نمودن ناروا است معانقه ومصافحه که مروج شرعی ست آن در اول ملاقات مشروع ست
ووقتِ رخصت فیما بین هر دو مومنین معانقه ومصافحه خلاف شرع وموردست ومعانقه بورد خاص
استعمال گردیده مومنین را بران مورد اقتصار کردن مناسب شاه عبد العزیز قدس سره در تفسیر خویش
تحت آیهٔ کریمه اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن بیان فرموده که قبل ابراهیم م سجدهٔ تحیت فیما بین

هر دو ملاقاتی مشروع بود و از آن خلیل الله معانقه مروج گردیده بود در دین اسلام ما امت حنیفیه
بعوض معانقه مصافحه مروج شد و در محل خاص بندرت معانقه عمل آمده وکما فی الهدایة قال یکره
ان یقبل الرجل فم الرجل او یده او شیأ منه او یعانقه وذکر الطحاوی ان هذا قول ابی حنیفة ومحمد رح
وقال ابو یوسف لا باس بالتقبیل والمعانقة لما روی ان النبی صلعم عانق جعفر رضی الله عنه حین
قدم من الحبشة وقبل بین عینیه ولما روی ان النبی صلعم نهی عن المکامعة وهی المعانقة وعن المکاعمة
وهی التقبیل وما رواه محمول علی ما قبل التحریم ثم قالوا الخلاف فی ازار واحد اما اذا کان علیه قمیص او جبة فلا باس
بها بالاجماع وکما فی القاضیخان والاولی ان لا یقبل ویکره المعانقة وهکذا فی کثیر من کتب الفقه ودر
فتح العزیز در تحت تفسیر اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن بیان نموده که حضرت ابراهیمؑ فرمودند که
دعای تو مستجاب شد بیا تا با تو معانقه کنم حضرت ابراهیمؑ آن پیر را کشیده معانقه آن حضرت فرمودند که
از همان روز معانقه رائج گشت و قبل ازان رسم سجود بود که در مقام تعظیم یکی دیگر را سجده می کردند
باز در اسلام مصافحه رائج گشت آه والله اعلم بالصواب ۱۲

وصل در بیان مسائل متفرقه

اگر مسلمانی را زن فاسقه باشد و بزد و ضرب هم متنبه نشود محض طلاق دادن ضرور نیست کنیزک را
بعوض موتش آزاد کردن بهترست که خود بمیرد طفل دیگرے را بلا اجازت شوهر خویش شیر دادن مکروه
است اگر خوف هلاکت آن طفل نباشد خمر در خانه خویش برای ساختن سرکه داشتن درست است
اسباب سرود چون طبله و ستار وغیره گرفتن و داشتن حرام پیر مرد جاهل را بر عالم جوان بر رفتار و گفتار
و نشست و برخاست و جمیع امورات پیش دستی جائز نیست اگرچه شیخ جاهل قریشی هم باشد حق عالم
بر جاهل چون حق استاد بر شاگرد ست و جاهل و شاگرد را نباید که بر جای عالم و استاد بنشیند و در کلام او
کند بغیبت او و حق شوهر بر زوجه بیشتر ازین ست نباید که بر سقف خانه بر آید بلا خبر صاحب خانه دیگر
که متصل باشد قیلوله مسنون ست که شیطان قیلوله نمیکند و مستحب ست در قیلوله که اولا بر پهلوی راست بخوابد
و باز بر پهلوی چپ و در اول نهار و مابین عشا و مغرب خوابیدن مکروه ست مومنین بر پهلوی راست میخوابند و شاهان
بر پهلوی چپ و انبیا علیهم السلام رو بسوی آسمان کرده بر پشت میخوابند و کفار پشت بر روے آسمان کرده بر رو میخوابند اگر درد شکم باشد
بر رو خوابیدن چون خواب کفار روا باشد باید که حین خفتن و برخاستن از خواب ذاکر باشد به تهلیل و تسبیح

تحمید زمینی کہ بران زانی غسل کند وقتل ناحق کردہ شود شکایت میکند بر خداوند کریم دعای بد میکند
برای فاعلان آن بہترین بیداری شب بر سہ وجہ است اولاً شب را بمذاکرہ علم بگذارد واین
بیداری از ہمہ بیداری افضل ست دوم بہ تسبیح وتہلیل واستغفار شب را بسر کند سوم بیداری
مباح کہ گفتگوی دوستانہ کند ورای کذب و باطل واگر قادر باشند تذکرۂ علم کنند ورنہ خاتمہ آن بیداری را
بہ تسبیح بہ تہلیل بالخیر کند زبان عربی افضل ست از جمیع زبانہا وزبان عربی زبان اہل بہشت است
ہر کہ آموخت علم عربی را وتعلیم کرد غیری را علم عربی ماجور خواہد شد وکما فی العالمگیری العربیۃ فضل
علے سائر الالسن وہو لسان اہل الجنۃ فمن تعلمہا او علم غیرہ فہو ماجور وہمچنین ست در سراجیہ
وقاضیخان مردان را ایستادہ بول کردن بعضے جائز داشتہ اند وبعضے مکروہ گفتہ اند وراجح آنست کہ
بلا عذر جائز نیست برباد کردنِ مال بلا فائدہ مکروہ است خواستنِ موت بہ تنگی روزگار وغیرہ مکروہ و
بحفظ عن المعصیت مکروہ نیست مستحب ست کہ حین زلزلہ از خانہ بدر شدہ در فضا رود در حالت شیوع
وبا در جائی رامنی بر قضا بودہ اگر از انجا خارج وبجای دیگر داخل شود مکروہ نیست مومنان را باید
کہ باہمہ خندہ دہان باشند وعلامت مومن ہمیشہ خندہ روئی ہاست وباید کہ باہمگنان خوش خوش
کلام کند وباید کہ بعد از طلوع فجر تا نماز ذکرِ خیر کند وہمین حکم ست طلوع شمس خندیدن در مصیبت
کسے مکروہ است در ماہ صفر کدامی امر چون نکاح وغیرہ نکردن فعل جاہلان ست ومکروہ وہمچنان
در ایام نحس اہلِ نجوم واعتماد بران کردن حرام وتہمت بر شریعت ست اگر پدر از میان پسران صالح
خود یک پسرے را املاک خود ہبہ کند گنہگار نخواہد شد واگر از میان پسران خودش پسر صالح را ہبہ
کند گنہگار نخواہد شد آبریزی در راہ برای تسکین غبار جائز ست وزائد بران فضول قید کردن
جانوران در قفس ناجائز بر داشتن اسپ را بر خر وخر را بر اسپ ودیگر بہائم را بر بہائم دیگر جائز ست
خناق وساحر را قتل باید کرد کہ توبۂ شان مقبول نیست ہمچنان زندیق منکر معروف را بر آب جاری
بول کردن مکروہ است مردمِ ذی اہل را روبروی ہمگنان غسل کردن مکروہ است کہ بدان اظہار
جماع میشود واین بعید از مروت است لعاب دہن زن مرمرد را ولعاب دہن مرد مرزن را خوردن مکروہ
است اگر مگس در آب افتد باید کہ ہر دو پرش را در آب تر کند کہ در یک پرش شفا ودر پر دیگرش آزار
خوب بر سقف کردن نباید چراغ بعد نوم در خانہ روشن نباید داشت مکروہ ست مسلمانان را رفتن

در بتخانه وغیر ذلک چراکه آنجا مجمع شیاطین ست در ظروف مشرکین اگر کسے ناشسته بخورد گنهگار نخواهد شد ولیکن شسته خوردن بهتر ست در ضیافت کافر رفتن و کافر را دعوت کردن بباعث قرابت درست ست مصافحه با یهود و نصارا کردن [illegible] ست بخلاف مشرکین که اگر با ایشان مصافحه کرده شود باید دست ها بشوید اگر زن یا مرد را والدین کافر باشند نفقه دادن و با ایشان ملائمت کردن باید و بملاقات شان رفتن جائز ست و اگر ایشان ترغیب دین خود شان کنند پس زیارت نکردن هم جائز ست و بعیادت ذمی و فاسق رفتن جائز ست کسب بقدر ضرورت نفس و عیال و ادای دین فرض ست و برای نفقه عیال اینست و مستحب زائد بران و مباح زائد بران و برای تجمل مکروه ست و برای تفاخر و تکاثر اگرچه از مال حلال باشد و نبودن خوراک یکروزه پیش خود سوال حلال نیست از سوال مال جمع کردن خبث ست کسب از حرام معصیت است چون کسب سرود گویندگان و رشوت خواران و سود خواران که حرام ست بهترین کسب اول جهاد ثم تجارت ثم زراعت ثم صنعت سگ دیوانه را قتل باید کرد و سگ برای حفاظت خود و برای حفاظت زرع و برای شکار پروردن و بخانهٔ خود داشتن جائز ست اگر کسے با بهائم غیر ماکول اللحم وطی کند آنرا ذبح کرده سوخته انداخته خواهد شد و اگر جانور ماکول اللحم باشد ذبح کرده خواهد شد سوختن ضرور نیست و خوردن آن جانور درست ست کما فی العالمگیری رجل وطی بهیمة قال ابو حنیفة رح ان کانت البهیمة للواطی یقال له اذبحها و احرقها الی آخر القول ان لم تکن ماکول اللحم و ان کانت ماکول اللحم تذبح ولا یحرق کذا فی فتاوے قاضیخان و ایضا فیه و اما بهذا الفعل لا یحرم اکل الحیوان الماکول کذا فی خزانة الفتاوی جانوران ذی روح را در آتش نباید سوخت و بآفتاب نهاده زدن درست نیست پس را زنده گذاشتن مباح ولیکن بعید از ادب ست صحبت با کسیکه نماز نمی گذارد داشتن جائز نیست اگرچه زوجه هم باشد و اگر شوهر نماز نمی خواند صحبت زوجه با او مکروه نیست کما فی الاشباه و النظائر ویکره معاشرة من لا یصلی ولو کان زوجته الا اذا کان الزوج لا یصلی لم یکره للمراة معاشرته اگر اموال مورث از خبث باشد و وارث را حال آن معلوم باشد باید که آن مال بذی حق واپس کند یا اگر از حال ذی حق واقفیت نباشد بر نیت متوفی صدقه کند و اگر وارث را از حال مال واقفیت نباشد که چونست پس برای او تصرف آن مال حلال ست اگر خمر در وراثت یافته شود بدون سرکه ساختنش تقسیمش بورثه جائز نیست اگر زوجه نصرانی باشد درون خانهٔ خود صلیب داشتن سار و دادن نباید شد اما او بطریق خود درون خانه نماز گذاردن

می توانند پدر در تعظیم مقدم ست از مادر و مادر بخدمت گذاری مقدم ست از پسر برای پسر زنان میتوانند که درون خانهٔ خود با سر برهنه باشند لیکن احسن آنست که همیشه بر سر خمار داشته باشند و سیر یک روزه نیز زنان را بلا محرم درست نیست و حجز مرد عاقل صبی و معتوه لا یعقل محرم شدن نمیتوانند ولیکن با مردان صالح زنان سفر کردن می توانند وکما فی العالمگیری قال حماد رح لا بأس للمرأة ان یسافر بغیر محرم مع الصالحین اگر شخصیکه بر دو دین باقیست بمیرد پس اگر نیتش بادای آن دین بوده امید قویست که مواخذه بقیامت نشود و سخن گفتن در مسجد و خلف جنازه و در بیت الخلاء و در هنگام وطی مکروه ست وکما فی الدر المختار و یکره الکلام فی المسجد و خلف الجنازة و فی الخلاء و فی حالة الجماع آه والله اعلم بالصدق والصواب ۱۲ —

پرتو سی ام ـ در کتاب الفرائض

فرائض علمی ست که شرعاً نصف علم دینش نامند زیرا که علم بر دو قسم ست یکی متعلق بحیات انسان و دیگر متعلق بمماتش و علم فرائض پیشتر از موت هر فرد انسان بدو متعلق میگردد از این ست که علم فرائض نصف علم دینی متحقق گردیده هر مسلمانی را ازین علم واقفیت و عمل این علم خیلی ضروریست چه اکثر کار دباردنیوی نیز منحصر بر واقفیت این علم بوده است بمصداق حدیث شریف تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها نصف العلم نخستین از برای عمل فرائض واقفیت اموری چند از مبادی علم فرائض ضروری ست و آن اینکه ارث بمعنے بقا ست در لغت و انتقال مال غیری بسوی غیری علی سبیل قائم مقامی را شرعاً ارث نامند و شخصیکه اموال خود را گذاشته فوت کند آنرا مورث نامند و قائم مقام مورث را وارث گویند و مالی که شخصی بحیات خود مالک آن بوده فوت کند آن مال ارث و ترکه میباشد چه ترکهٔ میت به چهار حق متعلق بوده است اولاً دفن و کفن میت ثم ادای دین او ثم ادای وصیت میت پس اگر ورثه تنفیذ وصیت از کل متروکهٔ او جائز دارند جائز خواهد شد ورنه از ثلث ترکه وصیتش جاری خواهد گردید کفن میت بلا کم و بیش از مال حلال میت داده خواهد شد و پیشتر از همه وراثت جاری خواهد گردید وارثان میت حصص خود را خواهند یافت و وارثی که مورث خود را قتل نموده شرعاً مستحق عقوبت گردیده باشد از ترکهٔ آن مورث نخواهد یافت و آن گونه وارث را محروم المیراث می نامند وکافری وارث مسلمی و مسلمی وارث کافری نمیشود و باختلاف دار الاسلام و دار الحرب نیز وراثت جاری نمیشود کما فی العالمگیریه

لکن هذه الحکم فی حق اهل الکفر لا فی حق المسلمین حتی لو مات مسلم فی دار الحرب یرث ابنه الذی فی دار الاسلام کما فی الدر المختار والرابع اختلاف الدارین فی ما بین الکفار عندنا خلافا للشافعی آه وکما فی فتاوی شامیه واما اذا کان بینهما تناصر او تعاون علی اعدائهما کانت الدار واحدة والوراثة ثابتة آه ایضا فیه ای اختلاف الدار لا یؤثر فی حق المسلمین وکما فی شریفیة فی شرح فرائض سراجیه واما اذا کان بینهما تعاون وتناصر علی اعدائهما کانت الدار واحدة والوراثة ثابتة ولیس اختلاف الدار بمانع من الارث عند الشافعی رح اصلا وهو عندنا مانع فی ما بین الکفار دون المسلمین

غلام وکنیز وارث موالی نمیشود ومولی وارث غلام وکنیز خود میشود وغلام وکنیز فیما بین خود ها یکی وارث دیگر حسب طریق فرائض خواهد شد ذو فروض آنها یکه مذکور قرآن مجید است شش فرض است اعنی نصف وربع وثمن وثلث وثلثان وسدس ومستحق این شش سهام مفروضه چند قرابت داران نسبی اند ودو خویشاوند سببی اعنی آنان که میان آنها بسبب نکاح صحیح شرعی قرابت متحقق شود وآنان زن وشوهر۔

احوال پدر اولا۔ با پسر یا پسر پسر میت مستحق سدس اعنی ششم حصه ترکه بوده است وثانیا۔ با دختران ودختران پسر میت پدر سدس خواهد یافت وما بقی باعتبار عصوبت نیز خواهد یافت وبدون اینان پدر عصبه محض بوده است اعنی گیرنده جمع ترکه می شود وسوای زن یا شوهر ومادر وجده اولاد میت ودیگری با پدر وارث نمیشود۔

احوال جد صحیح دوم جد وجد صحیح آن کس است که بقرابت میت فیما بین او زنی داخل نشود واو مانند پدر وارث میشود اگر پدر نباشد وبا پدر وارث نمیشود

احوال برادران اخیافی سوم برادران وخواهران اخیافی که زاده مادر بغیر نطفه پدر باشند یعنی میت وایشان اولاد یک مادر ودو پدر باشند زن ومرد ایشان برابر حصه می یابند بوراثت پس اگر برادر یا خواهر اخیافی یک تن باشد سدس می یابد وزائد بر واحد ثلث یعنی سومین حصه ترکه می یابند وبا فرزند وفرزند پسر میت وبا پدر وجد میت اینان وارث نمیشوند۔

احوال بنات چهارم دختران واحده شان نصف ترکه وزائد بر واحده ثلثان یعنی دو سومین حصه ترکه خواهند یافت وبا پسر میت یعنی برادر خود دختر عصبه خواهد شد ونصف سهام پسر خواهد یافت بمصداق للذکر مثل حظ الانثیین۔

احوال دختران پسر پنجم دختران پسر میت که ایشان چون دختران میت وارث میشوند وبا پسر ودو دختر صلبی میت اینان وارث نمیشوند اگر پسر پسر بوده باشد پس با دو دختر صلبی اینان عصبه شده وارث خواهند شد وبا یک دختر صلبی اینان سدس خواهند یافت۔

احوال مادر ششم مادر۔ ومادر با فرزند وفرزند پسر میت ودو برادر ودو خواهر علاتی یا عینی یا اخیافی سدس خواهد یافت ورنه ثلث ترکه نصیب مادر وبعد ادای حصه زوج

یا شوہر یا در ثلث مابقی خواہد یافت و صورتش جز بدو مسئلہ نیست و آن اینکہ۔

مسئلہ ۴

ام	اب	زوجه
۱	۲	۱

مسئلہ ۶

اب	ام	زوج
۲	۱	۳

اگر بجای اب جد باشد تا ثلث الکل ام خواہد یافت ہفتم جدۂ صحیحہ اعنی مادر مادر و مادر پدر اسلے غیر نہایہ حق شان سدس است یکی باشد یا زائد مگر ادنی شان با اعلی شان محروم المیراث می باشد جدات پدر با پدر وارث نمے شوند و جملہ جدات با مادر وارث نخواہند شد صورت مساوی بدین طریق بودہ است۔

ام
ام — ام
ام — اب
ام — ام
اب

ہشتم خواہران عینی اگر یک خواہر عینی باشد نصف خواہد یافت و رنہ ثلثان و ایشان با دختران صلبی و دختران پسریت و برادران خود عصبہ خواہند شد نہم خواہران علاتی۔ ایشان چون خواہران عینی نہ وارث میشوند و با یک خواہر عینی سدس خواہند یافت و با دو خواہر عینی ایشان وارث نمیشوند واگر برادر شان بودہ باشد پس ایشان عصوبۃً وارث خواہند شد و با برادران عینی جملہ علاتی محروم المیراث اند برادران و خواہران علاتی و عینی با پسر و پسر پسر و پدر و جد میت ہیچ حصۂ ترکہ نخواہند یافت۔ دہم زوج یعنی شوہر کہ با فرزند و فرزند پسر ربع یعنی چہارم حصۂ ترکہ و بدون ایشان نصف ترکہ نصیب ایشان ست۔ یازدہم زوجہ با فرزند و فرزند پسر ثمن یعنی ہشتمین حصۂ ترکہ و بدون ایشان ربع ترکہ خواہند یافت۔

در بیان عصبہ

عصبہ شرعاً آن کسان را گویند کہ برای شان کدامی حصہ در قرآن شریف بالتعیین مذکور نیست اگر عصبہ منفرد باشد وارث جمیع متروکہ میشود و در حالت اجتماع با ذوی الفروض بعد گرفت حصۂ ذوی الفروض مابقی خواہد یافت و عصبہ بر دو قسم اند نسبی و سببی و عصبۂ نسبی بر سہ نوع اند عصبہ بنفسہ و عصبہ بغیرہ و عصبہ مع غیرہ و عصبہ بنفسہ جزء میت اعنی اولاد و اولاد پسر میت و اصل میت اعنی آبا و اب ابا و جزء اب ابا اعنی اخوات و ابن الاخ و جزء جد اعنی اعمام و ابنای شان

ے باشند دبرترین عصبات پسران و پسران پسر بطریق ترتیب بوده اند و آبای ایشان برادران
ایشان غالب بوده یک جهت قرابت دارد و جهت غالب خواهد بود دوم عصبہ بغیره
آن زنانند که با مردان هم درجه خود عصبہ میشود چنانچه دختران با پسران و دختران پسر با برادران
خود و خواهران عینیان و علات با برادران خود عصبہ مع غیره آن زنان اند که با زنِ دیگر عصبہ
عصبہ میشوند چون خواهران با دختران دوم عصبہ سببی و آنان مولی و وارث مولی اند که غلام و
کنیز خود را آزاد کرده بودند و آن غلام و کنیز بلا وارث خود ها فوت کرده اند که دران حالت آن مولی
و وارثِ مولی عصبۂ ایشان خواهند شد و مقرله بالنسب یعنی کسیکه میت او را بحیاتِ خود فرزند
خود گفته باشد اگر وارث واقعی میت دیگر کدامی نباشد پس این کس وارث خواهد شد۔

دربیان حجب

هرگاه وراثت وارثی از حالی بحالی منتقل شود یا وارثی وارث دیگر را از اخذِ میراث باز دارد شرعاً
آن طریقۂ تقسیم وراثت را حجب نامند و آن حجب بر دو قسم است یکی حجب نقصان و دیگرے
حجبِ حرمان۔ حجب نقصان آنست که وارثی بوجودِ وارثۂ دیگر چیزے از حصۂ خود کم می یابد چنانچه
ذکر شان بالا رفت چون مادر وغیره و حجب حرمان آنست که وارثے خویشاوند قریب خویشاوند
بعید من جهت خود را محجوب میگرداند یعنی رد بردی قریب بعید برابر او وارث نمیشود مگر برادران و
و خواهران اخیافی با مادر نیز وارث میشوند صاحب حجب حرمان وارث دیگر را از حالی بحالے دیگر
منتقل میکند چون دو برادر و دو خواهر با پدر وارث نمی شوند مگر مادر را از ثلث بسوی سدس مے آرند و
ارث محروم المیراث حصۂ وارث دیگر را کم و بیش کردن نمی تواند اما محجوب المیراث حاجب وارث دیگر می تواند شد

دربیان ذوی الارحام

وارثان بر سه قسم اند ذوی الفروض و عصبه که بیشتر ذکر شان و بیان احوال شان نموده شده
ثم خویشیان و قرابت داران قریب اند که ایشان با ذوی الفروض و عصبه وارث نمیشوند الا که
با زن یا شوہر وارث میشوند این خویشاوندان را شرعاً ذوی الارحام نامند و آنان چهار صنف اند
جزء میت یعنی اولاد دختران و اولاد دختران پسر و اصل میت یعنی اجداد فاسدۂ ساقطه و جدات
فاسدۂ ساقطه و جزء اب یعنی اولاد دختران برادران یا اولاد دختران پسر برادران و اولادِ خواهران

بہر جہتے کہ باشند و جز و جد و جدہ اعنی خال و خالہ و عم و عمہ از طرف مادر و اولاد شان الی غیر نہایہ و این ہر چہار صنف یکی بعد دیگرے وارث میشوند اعنی بحیات اول ثانی و بحیات ثانی ثالث و بحیات ثالث رابع وارث نمیشود و نیز وارث دو قرابت دا بر قرابت یک جہت و قریب بعد غالب خواہد بود و نیز اولاد ذوی الفروض و عصبہ بر اولاد ذوی الارحام بیشتر خواہند بود و اگر بدرجۂ فروع و اصول تکرار واقع شود دران ہنگام دو ثلث حصہ برای اقربای جانب پدر و یک ثلث حصہ برای اقارب جانب مادر نصیب شان خواہد بود و علیہ الفتویٰ ؛-

دربیان خنثیٰ

خنثیٰ آنرا گویند کہ عضو علامت زن و مرد ہر دو بشخص واحد موجود باشد پس اگر از ذکر بول کند از ذکور و اگر از فرج بول کند انثیٰ متصور خواہد شد و اگر از ہر دو جانب بول کند پس بر جانب اسبق حکم کردہ خواہد شد و وراثت ایشان نیز ہمان لحاظ خواہد بود و اگر از ہر دو عضو یکسان پیشاب کند پس آن شخص را خنثیٰ مشکل نامند و بلحاظ زن و مرد ہر حصہ کہ کمتر باشد ہمان حصۂ خنثیٰ مشکل خواہد گردید ؛

دربیان حمل

شخصے وارث دیگر و زوجۂ حاملہ را گذاشتہ فوت کردہ اندرین حالت مناسب آنست کہ بعد وضع حمل مال ترکہ تقسیم کردہ شود و اگر ورثہ بآن راضی نشود پس برای حمل حصہ یک پسر داشتہ خواہد شد با ورثہ مختلف الدرجہ وراثت بطوری تقسیم کردہ خواہد شد کہ ورثۂ دیگر محجوب شوند و باقی برای حمل موجود خواہد بود

مسائل متفرقہ

اگر شخصے از خویشاوندان خود آنچنان گم گردیدہ کہ سراغش یافتہ نمیشود پس تا نود سال عمر او زندہ بمال خود ست و بمال دیگری وارث نخواہد شد و مرتد وارث مسلم نمیشود و قیدیان محارب بحکم جمیع مسلمانان اند اگر دفعۃً جماعتی از آفت سماوی بمردند کہ خبر موت یکی بدیگرے نرسید پس متروکۂ ہر ہر واحد از آنان بر ورثۂ زندۂ شان تقسیم خواہد شد و از آنہا یکے وارث دیگرے نخواہد شد و اگر وارثے صلحاً متبرع از حصۂ خود گردیدہ باشد حصہ اش فرد گذاشتہ ترکہ بورثۂ دیگر بدستور تقسیم خواہد یافت ؛

دربیان تقسیم حصهٔ ورثه وحساب ضروری آن

فرضهای مذکورهٔ کتاب الله بر دو نوع است نوع اول نصف وربع وثمن ونوع ثانی ثلث وثلثان وسدس واگر گیرندهٔ ترکه از اقسام هر دو نوع منفرداً منفرداً واقع شوند پس ازهمنام آن مخرج مسئله نموده خواهد شد چنانچه نصف از اثنان وربع از اربعه وثمن از ثمانیه وثلث وثلثان از ثلثه وسدس از سته واگر یابندهٔ نصف از نوع اول باگیرندهٔ حصهٔ کل یا بعض نوع ثانی باهم شود پس از شش مسئله نموده خواهد شد واگر وارث گیرندهٔ ربع از نوع اول باشد و با یابندهٔ حصهٔ کل یا بعض نوع ثانی یکجا شود پس از دوازده مسئله نموده خواهد شد واگر وارث مستحق ثمن از نوع اول با مستحقان کل یا بعض نوع ثانی بیک صورت واقع شود پس از بست وچهار مسئله خواهد شد بدین وجه ـ

مسئله ۶ — میت

زوج	ام
۳	۱

مسئله ۱۲ — میت

اخ	زوج	ام	ابن
۲	۳	۲	۷

مسئله ۲۴ — میت

زوجه	ام	ابن
۳	۴	۱۷

وبرای عمل فرائض واقفیت ومشق حسابی چند اعنی جمع وضرب وتقسیم وتضعیف وتنصیف نهایت ضروری وهم عمل چهار نسب بغایت لابدی وآن اینکه اگر دو عدد جانبین برابر باشند نسبت فیما بین این هر دو عدد را نسبت تماثل نامند مفرد باشد یا مرکب چنانچه هشت وهشت وشانزده وشانزده واگر در یک جانب عدد کم ودیجانب دیگر عدد زائد باشد وبعد از یک مرتبه تا بمرات وضع نمودن عدد کم مذکور از عدد زائد مزبور بهرچه باقی ماند آن برابر عدد کم مذکور باشد پس نسبت فیما بین آن هر دو عدد را نسبت تداخل نامند چنانچه سه ونه وهیجده وپنجاه وچهار واگر بدین طور بعد وضع نمودن عدد کم از عدد زائد خواه یک مرتبه یا بمرات یک عدد سوم چنان حاصل آید که عدد کم مذکور را بعد وضع شدن عدد سوم مزبور از آن هم مرتبه خود گرداند پس نسبت فیما بین آن هر دو عدد را نسبت توافق نامند چنانچه هشت وبست که بعد وضع هشت دوباره از بست چهار ماند واز هشت

بعد وضع چہار ہمان چہار ماند و در توافق بہر عدد یکہ طرفین برابر شوند بنامزد آن توافق موسوم خواہد گردید چنانچہ بصورت بالا توافق بالربع بودہ است وہمین طور تا دہ توافق بالعشر خواہد شد و بالاے دہ توافق بجزء ذکر کردہ میشود چنانچہ توافق بجزء یازدہ یا دوازدہ واگر بعد وضع دو عدد از طرفین صرف یک باقی ماند پس آن را نسبت تباین نامند چنانچہ سہ و پنج و پانزدہ و شانزدہ وغیرہ و در اکثر اوقات در نسبت تداخل نیز بنامزد توافق عمل میشود زیراچہ در آن صورت ہم زعدد کم عمل فرائض حاصل می آید ورنہ باعتبار نسبت تداخل عمل کردہ خواہد شد۔

در بیان عول

تقسیم فرائض بر ورثہ بر سہ قسم ست یکے عادلہ و آن این ست کہ سہام اصحاب فرائض با سہام مال مساوی باشد آنکہ در صورت بودن قدری زائد عصبہ گیرندۂ آن زائد موجود باشد چنانچہ

مسئلہ ۳ زید — مسئلہ ۶ ہندہ

۲ خواہر عینی	۲ خواہر اخیافی	پدر		پسر
۲	۱	۱		۵

دوم فریضۂ قاصرہ کہ سہام مال از نصیب ورثہ زائد باشد و عصبہ مستحق آن موجود نباشد پس درین صورت آنقدر بر ذوی الفروض رد نمودہ خواہد شد کہ بیان آن پس ترمی آید سوم فریضۂ عائلہ کہ سہام اصحاب فرائض از سہام اصل مسئلہ زائد شود در آن ہنگام آن قدر زائد را بالاے اصل مسئلہ نوشتہ خواہد شد و آن مجموع بنامزد عول اصل مسئلہ آنان خواہد بود اصول مخارج اعنی طریقۂ نمودن اصل مسئلہ ہفت عدد اند اعنی دو و سہ و چہار و شش و ہشت و دوازدہ و بست و چہار و دو و سہ و چہار و ہشت گاہے عول نمودہ شوند مگر شش تا دہ وترا و شفعاً اعنی جفت و با جفت عول مے شوند چنانچہ۔

مسئلہ ۶ بالعول ۷ — ہندہ

زوج		۲ اخت عینی
۳		۴

مسئله ۶ باعول ۱۰ — هنده

میت			
زوج	ام	۲ دختر عینی	۲ دختر اخیافی
۳	۱	۴	۲

ودوازده تا هفتده دیگر اعنی بے جفت عول میشود چنانچه۔

مسئله ۱۲ باعول ۱۳ — زید

میت		
زوجه	۲ دختر عینی	یک اخت اخیافی
۳	۸	۲

مسئله ۱۲ باعول ۱۷ — زید

میت			
زوجه	ام	۲ دختر عینی	۲ اخت اخیافی
۳	۲	۸	۴

وبست وچهار صرف یک مرتبه تا بست وهفت عول میشود واین مسئله را مسئله منبریه واکدریه نامند زیرا چه از سیدنا علی کرم الله وجهه بحین بودن جناب ایشان بالاے منبر سوالی کرده شد جناب سیدنا رد جواب آن بدین طریق فرمود۔

مسئله ۲۴ باعول ۲۷ — زید

میت			
زوجه	۲ بنت	اب	ام
۳	۱۶	۴	۴

رد کا بیان

خویشاوندان نسبی که ذوی الفروض اند صرف آنان مستحق رد خواهند شد وآنان را شرعاً من یرد علیه نامند وزن وشوهر که قرابت ایشان سببی اند بر آنان رد نمی شود وآنان را جنس من لا یرد علیه گویند در اشباه والنظائر مرقوم ست که اگر از ذوی الفروض وعصبه وذوی الارحام هیچ وارثے نباشد وبیت المال نیز موجود نباشد بدان صورت برزن وشوهر نیز ترکه رد خواهد شد وقاعده رد بر چهار وتیره بوده است یکی آنکه اصحاب من یرد علیه اگر از یک جنس باشند مسئله بشمار عدد رؤس آنان خواهد شد چنانچه دو بنت یا دو جده یا دو اخت ودوم آنکه اگر چند فریق ورثه من یرد علیه باهم شوند پس بدان صورت از سهام جمله شان مسئله نموده خواهد شد واز عددهائی که بصورت رد مسئله نموده شود آن چهار عدد اند دو وسه وچهار وپنج زیرا که با یتبده دو سدس باهم آیند از دو باگر

گیرندهٔ ثلث و سدس باہم باشند از سہ واگر وارث یا بندهٔ نصف و سدس یکجا باشند از چہار و گر مستحقین دو ثلث یا ثلث یا نصف وارث شوند از پنج مسئلہ نمودہ خواہد شد سوم آنکہ اگر جنس من لایرد علیہ با جنس واحد من یرد علیہ باہم جمع شوند پس نخستین از اصل اعنی کمترین درجہ مخرج فرض من لایرد علیہ مسئلہ نمودہ نصیب من لایرد علیہ دادہ خواہد شد و مابقی اگر بر فریق ہائے من یرد علیہ تقسیم یافت فہو المراد چنانچہ۔

مسئلہ ۴ ہیندہ

زوج	۳ دختر
۱	۳

واگر مابقی بر ورثۂ من یرد علیہ تقسیم شدن نمی تواند پس درآن صورت لحاظ نسبت فیما بین عدد مابقی و عدد رؤس ورثۂ من یرد علیہ کردہ خواہد شد اگر توافق باشد پس وفق اگر تباین باشد پس کل عدد رؤس ورثۂ من یرد علیہ را بر اصل مسئلہ ضرب نمودہ مسئلۂ ردیہ نوشتہ خواہد شد عددیکہ بر اصل مسئلہ ضرب کردہ شود بر ہمان عدد عدد سہام مابقی را ضرب نمودہ حصۂ من یرد علیہ دادہ خواہد شد چنانچہ۔

مسئلہ ۴ بالرد ۸ ہیندہ توافق بالثلث

زوج	۶ دختر
$\frac{1}{2}$	۳
	۶

مسئلہ ۴ بالرد ۲۰ ہیندہ تباین

زوج	۵ دختر
$\frac{1}{5}$	۳
	۱۵

چہارم آنکہ اگر اجناس ورثۂ من یرد علیہ با من لایرد علیہ بیک صورت جمع شوند پس دران صورت نیز از اقل مخرج فرض من لایرد علیہ مسئلہ نمودہ نصیب شان دادہ خواہد شد بعد ازان دیدہ خواہد شد کہ از اصل مسئلۂ من یرد علیہ انچہ مجموعاً نصیب ایشان ست ازان واز عدد سہام مابقی چہ نسبت بودہ است یعنی باعتبار نسبت مابین مابقی و مجموع نصیب شان از اصل مسئلۂ ایشان توافق است یا تباین اگر توافق باشد پس وفق واگر تباین باشد پس کل

نصیبِ شان را بر مسئلہ اولین ضرب نمودہ حاصلِ ضرب را اصل مسئلہ ردیہ نمودہ خواہد شد و عدد دیگر
بر اصل مسئلہ ضرب نمودہ شود بر آن عدد حصۂ من لا یرد علیہ را ضرب کردہ نصیبِ شان دادہ
خواہد شد و باقی اصل مسئلۂ اول را بر نصیب ہر ہر وارث من یرد علیہ از اصل مسئلۂ ایشان
ضرب کردہ حصص ورثۂ من یرد علیہ دادہ خواہد شد و اگر بدان سہام ترکہ کسر واقع شود بقاعدۂ
تصحیح تصحیح کردہ خواہد شد چنانچہ مسئلہ ۸ بالرد ۴۰ تباین ۵ بر اصل مسئلہ ضرب نمودہ شد۔

میت زید

۴ زوجہ	۹ بنت	۶ جدہ
۵	۲۸	۷

در صورت مرقومہ ۹ بنت و شش جدہ اند و اصل مسئلۂ شان شش بودہ زیرا چہ سدس و ثلثان
باہم جمع شدہ اند پس درین حالت نصیبِ بنات چہار است اعنی ثلثان و نصیب جدات یک
بودہ است اعنی سدس و مجموع آن پنج گردیدہ پس ہمان پنج را بر اصل مسئلۂ من لا یرد علیہ کہ ہشت
بودہ ضرب کردہ شدہ و بہر صورت حین لحاظ حصۂ من یرد علیہ لحاظِ اصل مسئلۂ من یرد علیہ نمودہ خواہد شد
و نیز بصورت ہائیکہ عصبہ موجود نباشند عول ورد میشود و بصورت وجود عصبہ رد و عول نمیشود۔

در بیان تصحیح

در فرائض از عدد کسر تقسیم وراثت درست نیست لحاظ بران علمای شرع قاعدۂ برای آن مقرر نمودہ اند
کہ بذریعۂ آن قاعدہ عدد کسر را عدد کامل نمودہ میشود و نامِ آن قاعدۂ تصحیح بودہ است چنانچہ
مسئلہ ۸ تصحیح ۲۴

میت زید

زوجہ	ابن	بنت
۳	۱۴	۷

طریقۂ تصحیح آن ست کہ اگر کسر در عدد رؤس یک فریق ورثہ واقع شود پس ہمان عدد رؤس را
بر اصل مسئلہ ضرب نمودہ حاصلِ ضرب بنام تصحیح بالاے اصل مسئلہ نوشتہ خواہد شد و بر ہمان عدد
رؤس حصۂ ہر فریق ورثہ ضرب کردہ حاصل ضرب بآن فریق دادہ خواہد شد چنانچہ صورتش
بالا مرقوم شد و اگر عدد اصل مسئلہ بر عدد رؤس چند فریق ورثہ کسر واقع شود اندرانحالت
بلحاظ نسبت فیما بین عدد رؤس ہر ہر فریق وفق یا کل عدد رؤس یک فریق را بر عدد رؤس

فریق دیگر ضرب نموده و همچنان ضرب یکی بر دیگرے بعمل آورده مجموع حاصل ضرب آن را بر اصل
مسئله ضرب کرده خواهد شد و این حاصل ضرب تصحیح اصل مسئله خواهد شد و عادیکه بر اصل مسئله
ضرب کرده شود بر همان عدد حصهٔ هر هر فریق ورثه را ضرب کرده نصیب هر هر وارث داده خواهد شد
و این با قاعدهٔ عادله در قاصره و عائله نافذ خواهد بود چنانچه۔

مسئله ۸ بالرد ۲۴ تصحیح ۱۴۴۰   ۳۶

۴ زوجه		۹ بنت		۶ جده	
۱ / ۵ / ۱۸۰	نصیب هر واحد ۴۵	۲۸ / ۱۰۰۸	سهم هر واحد ۱۱۲	۱ / ۲۵۲	[illegible] ۴۲

در بیان مناسخه

شخصے فوت کرد و بگذاشت متروکه و ورثهٔ خود پس از آن ورثه علی التعاقب آن ورثه یکی بعد دیگری
بگذاشت ورثهٔ خود شان قبل تقسیم ترکهٔ مورث اول فوت نمودند پس درین حالت قیاس بین
وارث هر فرد آنان از ابتدای مورث اول ترکه بطریقه که منقسم خواهد گردید آن طریقه را قاعدهٔ مناسخه
نامند طریقهٔ آن اینست که برای هر هر میت یک یک خط کشیده نامهای ورثهٔ آنها که حین موت
هر هر میت زنده بودند نوشته خواهد شد و آن خطها را بطون نامند اعنی بطن اول و دوم و سوم
وغیره کرده خواهد شد و بطریقهٔ عمل فرائض در هر هر بطن مسئله نموده عول یا رد یا تصحیح نموده
خواهد شد ثم میت بطن ثانی از بطن ثانی از بطن اول هر قدر که یافته باشد بالای خط بطن
ثانی مذکور در سمت چپ نام مزد مافی الید نوشته خواهد شد اعنی میت بطن ثانی همان قدر در دست
خود گرفته فوت نموده بعد ازان مابین مسئله و مافی الید بطن ثانی لحاظ نسبت نموده خواهد شد
اگر تماثل باشد پس مافی الید را بر رؤس ورثهٔ بطن ثانی مذکور تقسیم کرده خواهد شد و اگر توافق
باشد پس وفق و در صورت تباین کل اصل مسئله بطن ثانی را بر تصحیح مسئلهٔ اول ضرب نموده
حاصل ضرب را بنام مزد مناسخه بالای آن نوشته خواهد شد ثم حصهٔ ورثهٔ بطن اول را بر عدد مضروب
مذکوره ضرب کرده حصهٔ آنان داده خواهد شد پس تر در بطن دوم حصهٔ خود آن بطن را بر مافی الید
بلحاظ نسبت ضرب کرده حصهٔ ایشان داده خواهد شد ثم در بطن سوم و چهارم و پنجم وغیره همین طریق

عمل کرده خواهد شد و در هر هر بطن زیرین نخستین از ما فی الید اگر فیما بین آن مسئله بطن مذکور نسبت تماثل باشد حصص ورثهٔ آن بطن داده خواهد شد و گرنه از عدد حاصل ضرب که بنا مزد مناسخهٔ هر هر بطن بالای مسئلهٔ اول نوشته خواهد شد نصیب جمله ورثهٔ هر هر بطن ما فوق بطریق ضرب بر عدد مضروب بجنب نوشتهٔ بالا داده خواهد شد و نصیب ورثهٔ بطنی که عمل در آن ست بطریق ضرب سهام آنان بر ما فی الید بلحاظ نسبت داده خواهد شد و یاد داشتنی است که هر هر میت در یک یا دو یا سه بطن هر چه بنصیب خود یافته کل آن را مجموع نموده در بطن آن میت بما فی الید نوشته خواهد شد و بالای ما فی الید یا به پهلوی آن نسبت واقع را نیز نوشته خواهد شد و سوای مسئلهٔ اول بر کدامی مسئلهٔ زیرین بدین عمل مناسخه ضرب کرده نخواهد شد و چون عمل مناسخه تمامی بطن ها باتمام برسد پایین جمله بطن ها لفظ المبلغ نوشته عدد مناسخه آخره برابر آن نوشته خواهد شد و زیر آن خط الاحیاء منهم را برکشیده در زیر آن تمامی نامهای ورثهٔ زنده نوشته خواهد شد و آنان از هر هر بطن هر قدر که یافته باشند مجموع آن جمع نموده زیر هر هر نام آنان نوشته خواهد شد پس اگر مجموع اعداد حصص باقیماندگان با عدد المبلغ موافق گردید عمل صحیح برآمد ورنه غلط چنانچه

مناسخه ٣٦ مناسخه ١٢٠

مسئلهٔ ٤ تصحیح ١٦ — فاطمه — میت

زوج	بنت	ام
علی	زینب	خدیجه
[illegible] میت	میت	[illegible] میت
مسئله ٤ — علی	تماثل ما فی الید ٤	مستقیم

میت

زوجه	اب	ام
سکینه	طلحه	زبیره
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مسئله ٦ — زینب	ما فی الید ٩	توافق بالثلث

میت

جده	ابن	ابن	بنت
خدیجه	یوسف	احسن	رابعه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مسئله ۲ تصحیح ۴	خدیجه	ماثل ایله و تباین
زوج	اخ عینی	اخ عینی
محسن	حسن	حسین
$\frac{۱}{۲}$ ۱۸	$\frac{۱}{۹}$	$\frac{۱}{۹}$

المبلغ ۱۰۸

الاحیاء								
سکینه	طلحه	زبیره	یوسف	محسن	رابعه	حسن	حسین	محسن
۸	۱۶	۶	۲۴	۲۴	۱۲	۹	۹	۱۸

در بیان تقسیم ترکه روپیه و اشرفی

اگر ترکهٔ روپیه و اشرفی باشد پس دران صورت در اصل مسئله بدستور عمل فرائض معمل شده نصیب هر هر وارث داده خواهد شد ثم فیما بین اصل مسئله و ترکه لحاظ نسبت نموده خواهد شد توافق باشد یا تباین بصورت توافق هر وفق و بشکل تباین بر کل نصیب هر هر وارث وفق یا کل ترکه را ضرب نموده وفق یا کل اصل مسئلهٔ آن هر هر مجموع را تقسیم نموده حصهٔ هر هر وارث داده خواهد شد چنانچه۔

مسئله ۶ بالعول ۹	هنده	توافق بالثلث ترکه ۴۰ اشرفی
زوج	۴-اخت عینی	۲-اخت اخیافی
$\frac{۳}{۱۳}$ ۱۰-اشرفی	$\frac{۴}{۱۳}$ ۱۳-اشرفی	$\frac{۲}{۶}$ اشرفی
	دیک ثلث اشرفی	و دو ثلث اشرفی

مسئله ۶ بالعول ۹	دیگر	تباین ترکه ۲۵ روپیه
زوج	اخت عینی	ام
$\frac{۳}{۹}$ روپیه	$\frac{۴}{۱۲}$ روپیه	$\frac{۱}{۲}$ روپیه
و سه ثمن روپیه	و چهار ثمن روپیه	یک ثمن روپیه

قصیدۂ مختصرۂ قصص الانبیاء

بسم الله الرحمن الرحیم

از حمدِ حق تعالیٰ و نعتِ پیمبرا — صدرِ کلام راست یقین زیب و زیورا
خود را بجود ستود خداوند در قرآن — گفتن همین بس است که الله اکبرا
بنشاند از عنایتِ خود مرسلِ شفیع — در صدر افسری ز دو عالم مهین ترا
آن سرورِ دو عالم و آن جامع الکلم — مقصودِ هر دو عالم و محمودِ داورا
بعد از ثنای خالق و نعتِ رسولِ حق — گویم کلامِ مومن و پاک و نکوترا
از حال و از حکایتِ کل انبیای حق — منظوم مختصر بسرایم سراسرا
خود خواست حق که جلوه کند از فرازِ عرش — پیدا نمود آدم و آراست کشورا
نامش ابو البشر شد و از خاک خلقتش — شد اولین نشیمنِ او خلدِ برترا
بی ذریعۂ میانجی و بی مانعِ حجاب — آدم شده خلیفۂ الله اکبرا
کردند قدسیان همه آن خاک را سجود — خاکی ز قدسیان بشرافت شد اکبرا
حوا زنِ جوان سن آدم بباغِ خلد — پیدا شد از یسارش و شد جفتِ اطهرا
حوا زنِ حمیدۂ او غمگسارِ او — بد بر فراز خلد به آن مقررا
از فکرِ نفسِ سرکش خود بهر دانۂ — حوا شده مسخرِ شیطانِ منکرا
خورده فریب آدم مجبور از فریب — همتای خلد بر در او راه پیکرا
آدم چو خورد دانۂ گندم باوجِ خلد — آمد سوی سراچۂ عالم مکدرا
کید و فسونِ دیو فقط یک بهانه بود — بود این چنین نه آخرِ کارش مقدرا
افتاده در خرابۂ ظلمت ز اوجِ خلد — تدبیرِ نظم و نسقِ جهان کرد یکسرا
او کرد در جهان نسب و مهر را پدید — از حق چو یافت خلعتِ فضلِ آن پیمبرا

آدم پس از خلافت عمر دراز خویش　　چون شد ز حق بدعوت رحلت مبشرا
در منصب خلافت او جانشین او　　شد شیث پور کهتر او سر برآورا
او هم ادای خدمت بابا نموده چند　　شد در سرای مسکن بابا مجاورا
ادریس شد پیمبر و شد جانشین او　　پور رشید بد ز بناے هنرورا
پیشش رسید از در ایزد صحیفه　　مشمول با نصیحت و وعظ نکوترا
او رفت در بهشت بلا مرگ و بی حساب　　بے رنج و بے تردد و تکلیف دیگرا
بر منبر سفارت ایزد ز علم و فضل　　ادریس از جهان شد و شد نوح سرورا
او کرده از دعا همه عالم شکست و ریخت　　غارت جهان نموده ز طوفان یکسرا
بودند نوح را پسر این هر سه نامور　　آن سام و حام و یافث این سه برادرا
آن نوح زادگان نبوت ز مرگ نوح　　نشستند جای نوح یکے بعد دیگرا
چون شد زمانه خالی ازان نوح زادگان　　آمد به هود نوبت و او شد پیمبرا
شد قوم عاد را سخن حق پسند گو　　شداد بود در عصر آن پیمبرا
چون بر فراز خلد نشیمن گرفت هود　　صالح بجاے هود بسر کرد افسرا
آن مرد حق شناس نبی نمود بود　　او بود نیک طینت و او بود مهترا
صالح چو رفت ناقه سواره سرای خلد　　بعدش رسید نوبت فرزند آذرا
بنیاد کعبه و حج و عمره نهاد او　　نمرود بود در عصرش شاه بنگرا
انداختش بنار چو آن شاه بدنهاد　　گلزار شد ز صحبت او نار یکسرا
خواندش خدا خلیل خود و پیش وی فرست　　صحف ندا کر خود و وعظ نکوترا
بودش دو طفل نامور ارجمند او　　بودند حق شناس و هم هر دو پیمبرا
پور مهین و هاجره زادش عزیز خلق　　زو گشت چاه زمزم و بطحا معمرا
او شد مشرف از نسب سید بشر　　پور نکوترا که از آبا مهین ترا
او یافت هم کتاب ز دربار ایزدی　　شد نامور و گشته بعالم سراسرا
طفل خجسته سیرت ساره نزاد او　　اسحاق پور کهتر آن مرد مخبرا

اسحاق هم پیمبر حق بود در جهان / پور خلیل بود و لے بود کهترا
پور دگر برادر خرد خلیل حق / شد لوط نام صاحب صحف پیمبرا
این انبیای برحق و این چار حق شناس / رفتند در بهشت یکے بعد دیگرا
پور خجسته خصلت اسحاق نامور / یعقوب شد پیمبر و آراست کشورا
او کرده در زمانه نبوت زمان چند / او بود حق شناس و هم بود صابرا
یعقوب حق شناس چو شد در سرای خلد / یوسف بجاے باب بسر کرد افسرا
یوسف شده پیمبر و در مصر شد مقیم / شد او غلام دختر طیموس یکسرا
یوسف نمود در چه رحلت فرودگاه / شاهی سپرده در ید دیگر برادرا
یعقوب زادگان چو سوی خلد در شدند / ایوب شد پیمبر و بد مرد شاکرا
او شوهر دخت یوسف و اولاد عیص بود / او شد بصبر و شکر معزز بکشورا
افراشت سر بچنبر گیتی شعیب نام / ایوب شد فرود چو در خلد عرعرا
منسوب ناقه کش به نسب ناتر شد شعیب / این پاک دین ز تخمهٔ آن پاک گوهرا
بد موسی شوهر دخت مهین ارجمند او / بود او خطیب انبیا و پاک گوهرا
برخاست چون شعیب ازین منزل سپنج / آمد ز طور جلوه کنان یک غضنفرا
آمد ز بطن وادی ایمن بزور و شور / موسی بمصر ابن ولید بد اخترا
توریت وحی منزل حق شد کتاب او / موسی ز مرسلین بد و بود صفدرا
هارون شد از سپاهش و از نوال حق / در بزم انبیا سر ثروت برآورا
نامش کلیم ایزد و گردیده سرفراز / با حق نموده رد و کد آن مرد مجبرا
شد در ته مصیبت و شد در ته زمین / قارون چو کرد تهمت آن پاک گوهرا
از در قصاص قاتل مقتول بیگناه / فرمان رسید و کرده طلب گاو اصفرا
آخر شدند در ته بحر از دعاے او / آن قوم بت پرست و فرعون منکرا
هر شب ز آسمان من و سلوا براے او / می آمدش ز ایزد و میخورد و اکثرا
بودش بدست معجزهٔ اژدها مدام / بشکست خام بندش سحر مزورا

موسی ز فضل ایزد بیچون جهان را / خوش خوش نمود از ید بیضا منورا
یوشع بنام راهبری شد رسول حق / رفتند در بهشت چو آن دو برادرا
او یافت نو نوید ز فتح بلاد شام / خود کرده او محاربه با قوم منکرا
خط عزل بمنصب بلعم کشید چون / یوشع شده ز بلعمیان تا مظفرا
یوشع چو رخت هستی خود بست از جهان / کالوب نامور شده آخر پیمبرا
شمعون نژاد پورک یعقوب بود او / او شد بقوم خویش مبشر ز داورا
او در بهشت تا شد حزقیل شد نبی / پور خجسته سیرت و مرد مخیرا
او هم ز نسل لاوی یعقوب زاد بود / او رفت در بهشت و شد الیاس مهترا
او در فضای کوه و بیابان گرفت جا / از کید جفت بعلبک شوم و بدترا
الیاس شد بجنت و الیسع شد نبی / او شد بشهر شام نبی مبشرا
الیاس را خلیفه بد او رهنمای خلق / مرد لطیفه گوی و نکوی بهترا
بعدش رسید نوبت ذی الکفل در جهان / ذی الکفل شد پیمبر و شد دین پرورا
او در بهشت چون شد و شموئیل شد نبی / او شد به چهل سالگی خویش مخبرا
جنگ و جدل نموده ز جالوتیان و قت / فتح و ظفر نموده شد او سر برآورا
شموئیل زین خرابه بجنت رسید چون / داود ذی زبور شد آخر پیمبرا
داود خوش نواز حضور خدای پاک / شد در هدایت همه عالم مقررا
رفت و سپرد خود بسلیمان خلافتش / او بود طفل نامور آن پیمبرا
بلقیس را نموده نکاح حلال خویش / سلطان بجن و انس سلیمان شد آخرا
لقمان دین پسند و حکیم خجسته خو / بد در زمان ثروت آن پاک گوهرا
در لحد کرده جا چو سلیمان ز داوری / یونس برآمده و بیاراست کشورا
یونس نموده دعوت حق هم نهان چنید / شد در دهان ماهی مرگ او چو آخرا
شد حنظله و شعیا و هم ارمیا و خضر / از دین حق مبشر و هر جا مخبرا
رفتند در بهشت چو آن سه تن از نخست / شد قصه هم تمام از آن هر سه رهبرا

شد رهنمای عالم اسباب دانیال[۳۲] / هم بود خوش خصال و هم بود سرورا
اندر پسین او ز در آفریدگار / اعنی عزیر[۳۳] جلوه کنان مرد مخبرا
او شد سفیر ایزد و او شد عزیز خلق / توریت او بخواند به گهواره از برا
هم بود نیک طینت و هم بود نیک نام / هم شد ز بطن مادر خویش او پیمبرا
تا در بهشت شد چو عزیر عزیز خلق / ذکریا[۳۴] شد پیمبر ایزد سراسرا
روح الامین رسانده به پیرش این نوید / گر دو زن عقیمه او بارآورا
یحیی[۳۵] پیمبری پسر نیک نام او / او شد شهید از ید شاه بداخترا
او بود خود محافظ مریم زمان چند / زد سکّه در نبوّت و شد شاه کشورا
یحیی چو کشته شد بحیات شریف او / آزرده دل شد از غم پور مهین ترا
شیطان چو کرد بندش مکر و فریب خویش / ذکریا شد دو پاره و هم گشت صابرا
جرجیس[۳۶] شد پیمبر حق ز فضل حق / ذکریا شد چو کشته و عالم شد ابترا
جرجیس رهنمای جهان شد بردگار / مرد حمید بد به خلایق سراسرا
جرجیس در بهشت شد و جانشین او / شمعون[۳۷] حق شناس دگر شد پیمبرا
او رفت در بهشت چو زین مسکن عدم / تا در رسید نوبت آن پور مادرا
مریم عفیفه دختر عمران عفیف وقت / گاهی نه خفت و دیده ونی روی شوهرا
روزیکه او طهارت تازه نموده بود / روح الامین رسیده بر او مبشرا
روح الامین سپرده به مریم امانتی / تا شد ز بار عیسوی او باربردرا
عیسی[۳۸] چو شد تولد کردند تهمتی / بر مریم عفیفه جوانی سراسرا
عیسی سخن بمهد بگفت از قضای حق / هم داد از شهادت عصمت ز مادرا
بر دوش مادر او ز در ایزد رسید گو / خورشید در رسید بعالم ز خاورا
روشن ز روی روشن او شد دو چشم نام / شد خیره چشم مردم تهمت سراسرا
او گشت در جهان برسالت رسول حق / بوده مسیح خوش لقب آن پیمبرا
جبریل در رسید برش با کتاب حق / انجیل آن کتاب و ز فرقان مبشرا

شد در میانِ امتِ او بهرِ اعتقاد
هر جا عیان و فاش بر اهلِ روزگار
یک خوانِ نعمت از درِ ایزد برای او
آخر ز جورِ خسروِ کافر نهاد وقت
زعین السلوک عیسی نهان شد و جبرئیل
شد چون تمام حالِ رسولانِ ماسلف
گویم سخن سراسر نعتِ حبیبِ حق
هاشم نیاے نامورِ ابنِ آمنه
نامش محمد و پدرِ قاسمش لقب
در روم زدن بعرش برفت و رسید باز
سالارِ مرسلین شده آن خاتم النبین
سالارِ انبیا و سرِ خیلِ اتقیا
بود او حبیبِ ایزد بیچون بروزگار
بود او انیس و محرمِ راز و نیاز حق
او شد مشرف از لقبِ سیدِ بشر
سروِ معیش سایه ده آفتابِ حشر
او شد مشرف از کرمِ ذو الجلال پاک
فرقان وحی منزلِ حق شد کتاب او
شصت و سه سال سن شریفش شمار زیست
از خمسه بچیل سالگی آخر رسول حق
پیشش زلامکان درِ تبیین مدعی اش
شد خاتمِ رسالت و محبوبِ ایزدی
احیاء مرده معجزهٔ استانِ او

احیاء مرده معجزهٔ آن پیمبرا
آن مژده کو ز خاتمِ دین محمد مبشرا
روزِ چهل رسید به آن مقررا
عیسی گرفت راه سوِ دشت یکسرا
بردش با وجِ رابعهٔ چرخِ اخضرا
خوانم دگر قصیده ازین نیز بهترا
حق را پیمبرا و جهان را مبشرا
بطحا مقام مولدِ آن پاک گوهرا
خواندش خدا مزمل و گاهش مدثرا
دیدار دیده با خبر از خوابِ بسترا
دانای ادل او شده واقف ز آخرا
ممتاز با شرافت و هم شانِ اکبرا
از چاکِ سینه شد بسته بارا و مطهرا
دید و شنید و کرد تکلم ز داورا
ظهرش بداغِ مهرِ نبوت منورا
قدش ز سایه پاک و هم سایه گسترا
بر فرقِ لامکان بفضیلت ز دیگرا
خلقِ عظیم معجزهٔ آن پیمبرا
مقصودِ دو سرا و شفیعِ او به محشرا
فردوس ملکِ او شد و هم حوضِ کوثرا
در سالِ چهل و یک وحی آمد سراسرا
آدم نخست شد ز جهانش معطرا
بود او لقب ز ابو الارواح یکسرا

او پیشوای عیسی و موسی و مرسلین — او مقتدای اول و آخر بدیگرا
زو منتسب شوند ہمہ مرسلین حق — او شد بمرسلین سبب ثروت برادرا
شد افضل رسالت و شد جامع الکلم — آن سید دو عالم و آن شمس انورا
آن قبلۂ ارادت و آن کعبۂ ادب — منصور بر حسود شد و ہم مظفرا
روزیکہ بر زمین قدم زد ز بطن ام — آن روز گشت طارم کسری بکسرا
واصل بوصل حق شد امت بحق سپرد — یثرب محل مدفن آن سید الورا
خاکی قصیده را نذر مصطفی نمود — تا بخشدم ز صدمت محشر بدیگرا

دامان مصطفی بصلابتش کنم گرفت
تا در جزا جزاے دہد مصطفی مرا

خاتمہ از جانب مصنف کتاب ہذا

برارباب بصارت و اصحاب خبرت و دقیقہ سنجان علوم و راثت و نکتہ کشایان فنون درایت معبد عجز و نیاز عرضہ میدہد کہ کتاب ہذا موسوم بہ تنویر القلوب منفعت العام و طبائع مرغوب ہنگامیکہ فقیر بہنگامۂ جبر و قدر چاکری و سخت گیری خیر و شر نوکری پابند و دست بستہ در تحقیقات باید و شاید و تدقیقات ما لا بد بوجہ احسن کما کردن نتوانستہ مجبوراً المشاغلی و با در الفرط شوق البالی آن کتاب ناتمام را جامۂ طبع پوشانیده بر خدمت خاص بزرگواران دین و عوام منتسبان شرع متین رسانیده بود چون بافضال الٰہی از سوی نوکری یکسو شدم و فارغبالی از ہر سو یم شد کمر ہمت جست بربستم و آستین مساعدت درست برچیدم کہ بہ تنقیحات مناسب الحال و توضیحات بمناسب المقال از سرتا پا این کتاب را حسن انتظام تصنیف و نیکو انصرام تالیف بہ نو نگار سپارده و ہم خداوند کریم یک چند توفیق آن عنایت فرمود و رفیق حالم شد کہ عین جلسہ مسجد صوفی محمد دائم قدس سرہم و عدہ روح اللہ روحہم باستمداد ارواح متبرکۂ مقدسۂ منعمۂ آن اساتین دین و ارکین شرع متین از دہم رمضان المبارک سنہ [illegible] ہجری آغاز تالیف را روز نخستین و بدو تصنیف را جلوۂ تزئین بخشیدن آغاز کرده بودم کہ تا کتاب الصوم بشوال سنہ [illegible] ہجری صورت خوب مطلوب

شکلِ مرغوب و محبوب را بر حسبِ لیاقتِ خودم و به نهجِ حیثیتِ خویشتنم صدر الصدور دار الملک بروز و صدرِ اعظم قواعد نشو و نمی ساختم که هلالِ ذیقعده نمایان شد و چرخ بکامِ ما گردان شد و اهتمامِ ما را از بیخ و بُن برکند و خانهٔ انتظامِ ما را بالکل خراب ساخت و همین که ششم ذیقعده ایستاد قلم از دستم در افتاد و چشم از مطالعهٔ کتاب خیره و عالم بر رویم تیره شد و الرشدم حیران ماندم که کار ایزد ... رفت دست از کار بسبت وقتِ کار رد کارِ رفت در گذشت چه در کل کائنات عبارت از کائنات فقط یک بی بی مے داشتم آن عفیفهٔ جنت نشین و آن خلوت گزینِ فردوسِ برین با آن تاریخ سعد... مردانه وار چون اهلِ الله با ایمانِ کامل عید کبیر نموده بخاکِ عظیم پوره در جنت مرقد شیخ الشیوخ ... نور الله مرقدهم جای در گرفت و بنوم نت کنوم العروس در خفت و در جنتِ سفر ازین دار المحن بربست و بجوارِ رحمتِ حق در پیوست و خاکِ بے سر و سامانی در خانه و پهنا بر فرقِ من آواره دوران دست شسته از همکان در افشاند +

قطعات تاریخ واصل بحق شدنش لمؤلفه هذا

چو عمده بی بی از دنیاے فانی
روان شد سوے ملکِ جاودانی

چو رختِ هستی از دنیای دون بست
بفردوسِ برین شد دست بر دست

بایمان کامل و تهلیل گویان
سوے جنت شد از دنیا خرامان

زماتم خانهٔ فانی قضا کرد
سراے خویش را ماتم سرا کرد

باعظم پوره رفت و گشت قائم
بجنبِ قبرِ صوفی شاه دائم

چو از ذیقعده شد اتمام پنجم
بسر افتاد این ماتم به ششم

سنِ موتش رقم شد سالِ فوتے
هزار و سه صد و یک بود هجری

۱۳۰۱ھ

ایضاً

چو عمده بی بی از دنیا سفر کرد
بجنت کرد جاے استراحت

بظلِ رحمتِ حق کرده جاے
فشانده بر سر ما خاک حسرت

چو جستم سال تاریخ وفاتش
خرد بہ گفت تاریخ از عنایت

برآورده سر در دازلب شعر — زدنیا شد نشیمن گاه جنت

۱۲۹۰ھ

ایضا

زین جهان عمدة النسا بی بی — شد بدار القرار رحمت حق
از سر آه سال موتش دان — جاے وی شد جوار رحمت حق

سنہ ۱۳۰۱ھ

که دلم ازین ویرانه سرای پر غم یکبار برخاست و دامن از بود و باش این دیار تا بسر کشیدم و دامن بسته همت پارینه را اضطرارا برگذاشتم و آستین بر چیدهٔ سابقه را مجبورا واکردم و از کتاب الزکوة الی آخر الکتاب و فتر کهن باز بلطفها این مجموعه نوآئین منضم کردم و کتاب الدعوات و شرح اسماے حسنی داخله سابق را ازین نو نوشت خارج کردم انشاء الله المستعان بشرح کلمة الحق مصنفه مولوی عبد الرحمن موحد عالم ربانی محقق حقایق سبحانی آن دو باب را ضم خواهم کرد ان الله ولی التوفیق و هو خیر الرفیق ٥

الٰهی بحق بنی فاطمه — که بر قول ایمان کنم خاتمه

مدتے گذشت و زمانے سپری شد که عقائد امانی و قصص الانبیا را تن زیب و از اشعار مختصر و تار نظم کرده بودم عقائد امانی را شرفا رتبه سربند راس الکتاب و قصص الانبیا را خاتمه این کتاب موجز انتخاب نموده شد۔

تاریخ ختم الکتاب من مولفه

سن اتمام این تالیف محمود — هزار و سه صد و بالاش دو بود

۱۳۰۲

قد تم هذا الکتاب بعون الله الملک الوهاب الذی الفه و اختتمه العبد الضعیف عبد الکریم خاکی فی بلده ڈھاکه المرجو من الله تعالی ببرکة رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجعله خالصا لوجهه الکریم و ینفع به المبتدین و سائر المسلمین الطالبین ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین ربنا انت السلام و منک السلام و ادخلنا دار السلام بحرمة نبینا شفیع المذنبین رحمة للعالمین اللهم صل علی محمد و آله و اصحابه اجمعین اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا آمین آمین آمین سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین۔ آمین آمین +

قطعات تاریخ وفات اہلبیت مؤلف برادرم مولوی عبدالنعیم صاحب سلمہ ارشاد نمودہ زیب خاتمۂ کتاب نمودہ شد

آہ چہ دردیست کہ درمان ندوا — بر دلم از زخم خدنگ بلا
آہ کہ این کج رو گردون دون — خانۂ ما ساخت چو ماتم سرا
آہ چہ ماتم کہ جگر لخت لخت — گشت از آن درد و غم جانگزا
یعنی کہ آن بانوی احشم بزرگ — کرد سفر زین در دار الفنا
بود چو مادر بسرم سرپرست — بلکہ مربی ہمۂ اقربا
دست نوالش ہمہ را دستگیر — بود چو دریاے کرم در سخا
دل ز غمش دامن خود چاک کرد — دیدہ ز نادیدن او در بکا
آنکہ خوشا بانوے پاکیزہ بود — داشت بسیرت صفت مصطفا
آن اہلیۂ مولوی عبدالکریم — بود بصد دانش و دین باوفا
بود سحرخیز و شب زندہ دار — صالحہ بے بدل و بے ریا
داشت بلب ذکر خدا در حیات — دم بدم از شوق دلی برملا
زان بدم مرگ بصدق و صفا — بود لبش مائل ذکر خدا
ہو بدمش ہمدم و ہمراز بود — تا بدم آخر عمر از رضا
بود بہ تہلیل زبانش روان — تا کہ فرو بست لبش را قضا
با ہمہ خویشان خودش الوداع — گفت و روان گشت بدار البقا
وعدۂ حج از پی خود خواستہ — و دین مہر کردہ بہ شوہر رہا
بر سر این منزل ڈھاکہ زمین — زیر زمین خفت مر آن ذی حیا
مدفن او گشت زمین لطیف — آنکہ مزاریست ز اہل صفا
مرقد او گشت معطر زمین — پیش در مقبرۂ پرضیا
دولت دایم شدہ او را نصیب — از اثر دایم و دایم سرا

ششم ذیقعدہ بہ یوم الخمیس ‏ رفت چو مردانِ خدا آن نسا
بود کہ یکسال و سہ صد بہ ہزار ‏ خاتمہ بالخیر گذشت از قضا

قطعۂ تاریخ دیگر

آن اہلیۂ اخ بزرگم کہ چون ‏ رفت ز دنیای دون جانب دار البقا
مصرعۂ تاریخ آن ملہمی گفت آن زمان ‏ واصل حق شد بجنان عمدة النسا
۱۳۰۱

قطعۂ تاریخ نعمیہ

چون اہلیت مولوی عبدالکریم خان ‏ یوم الخمیس ششم ذیقعدہ بر جہان
زد پشت پا ز پاک سنش گفت ہاتفی ‏ شد عمدة النسا بجنان صاحب مکان
۱۳۰۱ھ

قطعۂ سہ تاریخ

چون ترک جہان گفت بحکم خدا ‏ محلو ملکی شد سال سیمی پیدا
۱۲۸۴
آن فارغی درینگ و سن ہجریش ‏ بنگر ز عشبا خاتمۂ عمدة النسا
۱۲۹۱ ‏ ۱۳۰۱ھ

قطعۂ تاریخ دیگر

چون در زمین ڈھاکہ در تربت خودش خفت ‏ اخت بزرگ جفتم و رخ از جہان نہفت
تاریخ رحلت او خوش بر مزار پاکش ‏ فایز شد عمدة النسا یارم ہاتفی بگفت
۱۳۰۱ھ

مادۂ تاریخی

الٰہی قدسنا مرقدہا
۱۳۰۱

غزلیات تصنیف مؤلف مدظلہ

غزل

عرش جاے محمد عربی ‏ حق فداے محمد عربی
سرمۂ چشم آفرینش ہے ‏ خاک پاے محمد عربی
کرد ایزد فدا دو عالم را ‏ بر رضاے محمد عربی
بلبل شاخ سدرۂ رفرف ‏ ہمنواے محمد عربی

بادشاہی گدای دروہاست | ازغنای محمد عربی
تامور در جہان ازشاہی | شد گدای محمد عربی
بوی خلد برین ہمی آید | از سرای محمد عربی
کرد در مصحف جدید و سلف | حق ثنای محمد عربی
ہست پران نشان رحمت ہا | برلوای محمد عربی
برای غالب بدلوری گاہی | خاص رای محمد عربی
غاکیا باک روز محشر نیست | ازعطای محمد عربی

دیگر

ای ہمہ پیغمبران پاسنگ میزان شما | منصب پیغمبری زیبندہ برشان شما
رونق عالم زحسن ماہ تابان شما | صبح رانوری زعکس روی رخشان شما
حامیان امت رانیست بیم روز حشر | ہست ظل رحمت حق زیر داماں شما
ای شفیع المذنبین ای سید امت نواز | ہست عالمگیر مثیک دست احسان شما
ہمسری با انبیای قوم دیگر کردہ اند | ازعنایتہای بیچون دیدہ بازان شما
جادوی خلق تو تسخیر دو عالم کردہ است | باہمہ ناز و نیاز این چشم عریان شما
یوسف ازسودای حسنت تامصر آوردہ شور | مشرق و مغرب زلیخا وار جویان شما
احمد و محمود نام و شد ابوالقاسم لقب | مرسلین ماسلف راقسمت ازخوان شما
یارسول یثربی یاسید عالی حسب | سورۂ یٰسین بود زیبندہ برشان شما
رحمۃ للعالمینی یاشفیع المذنبین | دین وایمان را فروغ ازنور لمعان شما
ظلمت کفر از جہان نور جبینت دورکرد | یاگر از برق آب تیغ بُران شما
خدمت صدرالصدوری ختم برنام تو شد | خاتم دست سلیمان زیر فرمان شما
سکۂ نام تو جاری تادم بعث و نشر | ناسخ ادیان ماضی خط قرآن شما
کشورآرای توکل شہریار صبر و فقر | مطلع الفقر فخری بند دیوان شما
آتش نمرود سرد از بہر ابراہیم شد | تا بہ دوزخ سد بہر دستداران شما

سدره ور رفرف نیاز پای بوسی میکند | قدسیان با صد تمنا مرحبا خوان شما
دستِ فیاضِ تو هر جا قسمت افزائی کند | حاتم طائی چه کاره شد بدورانِ شما
یا حبیبِ حق تعالے یا رسولِ هاشمی | سنگ گریان هم درد و داغِ هجرانِ شما
آیتِ لاتقنطوا انعام خاصِ امتت | رحمتِ عامست حفیظِ جبهه سایانِ شما
سرخ وسبزِ روزِ محشر بے حساب وبی کتاب | از لباسِ فقر وفاقه خاک بوسانِ شما
یا محمد مصطفےٰ یا چاره سازِ ماندگان | خاکی ما نیز گردِ دورِ دامانِ شما

دیگر

تو مصری بنازِ ما تمنا خاکپاے او | هزاران لعبتِ کنعان خریدارِ ادائے او
بقامت قامتِ نازی بشوخی شوخ طنازی | کند نازِ دل آشوبی جهان را مبتلاے او
بخوبی از همه نازان بفتنه فتنهٔ دوران | بلای جانِ انس وجان نگاهِ دلرباے او
ببزمِ دلبری گویا ز سحر الذی اسریٰ | قیامت میکند برپا دو چشمِ فتنه زاے او
دو چشمِ فتنهٔ دوران همانا خیره شد آخر | چو دید آن برقِ نورانی جمالِ مه لقاے او
بهارِ عالمِ امکان شد عنبر خیز کز بوے | وزیده با صبا انیک ز زلفِ مشک سلسلے او
ز وحشت موکشان آورد ظلمت فلاطون را | رسیده برگلِ رویش خمِ زلفِ دوتاے او
درونِ دل اگر گویم مقامِ او غلط گویم | بعیدِ لامکان بیشک مقامِ خاص وجاے او
اگر فردوس میخواهی بیا اینجا بصدق ایدل | که فردوس برین ست این درِ دولتسراے او
محمد نامِ پاکِ او حبیبِ ایزد بیچون | فدای ما گنهگاران نگر ایزد فداے او
چه باک از تابشِ محشر گنهگارانِ امت را | که گرد سایه بان آنجا عبای او رداے او
شفیعِ حضرتِ آدم شفیعِ اول وآخر | پناهِ هر کس وناکس بود زیرِ لواے او
نصیبِ ناپسندانش شود تهخانهٔ دوزخ | رضاے حضرتِ باری علق بر رضاے او
بحیرت بوعلی سینا بفهمِ معنے نازش | همین قانونِ عقلِ او شد آخر مبتلاے او
هواے کعبه لاحاصل خیالِ خلد لاطائل | شود جاے اگرگاهے بکوے دلفزاے او
فروغِ مه جبین او ضیاے وادیِ ایمن | خدا دیده تمکین طلبگار اداے او

وجود کشتی نوح از نیاز نام پاک او	نگاه رحمت عاشق بجودی ناخدای او
فلک طبل قدوم او بزد بر سینهٔ خسرو	شود خمخانهٔ کسری ز آهنگ درای او
بشوق دیدن روی تو خاکی شد غزلخوانی	خدا را ای محبت رعنا بخشایم صلای او
ز مهجوریست جان بر لب مسیحا جلوه فرما	بفرش خواب رنجوری تقریب دوای او

وله

مرحبا یک یا حبیب العالمین	مرحبا اے مرجع روح الامین
مرحبا ای سید روز جزا	مرحبا ای نور چشم آفرین
مرحبا ای سید خیر الورا	مرحبا ای شافع روز پسین
مرحبا ای سید عالیجناب	مرحبا ای صورت انسان گزین
مرحبا ای از تو آدم فیض یاب	مرحبا اے منبع حق الیقین
مرحبا ای مصدر نور قدم	ما غلط کردم که گفتم ما و طین
مرحبا اے زبدهٔ ارض و سما	مرحبا ای مکی و یثرب مکین
مرحبا اے نور بانت شاطرت	مرحبا ای خلع عرش برین
مرحبا ای جان بابا مرحبا	مرحبا ای شارع شرع متین
مرحبا یک کامدے از بام عرش	با خط آزادگی مذنبین
مرحبا ای صدر اعظم مرحبا	مرحبا ای خاتم دین راتگین
مرحبا اے شاد از دیدار حق	مرحبا ای عرش رو باشان و شین
مرحبا ای صدر عالم آخرش	کامدی مقصود دو بر اهد لین
مرحبا ای قاب قوسینت مقام	مرحبا ای پیشوای واصلین
مرحبا ای جان جان دو جهان	مرحبا ای صاحب دنیا و دین
ای گل رعنای باغ اصطفا	چشم تو نرگس و روییت یاسمین

آرزوے دیدن روے شما
خاکی درمانده مے دارد همین

مخمس بر غزل امام زین العابدین سیدنا عم

دل سوی یثرب میکشد شوق حریم محترم — کانجاست ختم مرسلین مشتاق دیدارا ہم
ایزد ز خیل انبیا کردش سرافراز اتم — ان نلت یا ریح الصبا یوما الی ارض الحرم
بلغ سلامی روضة فیها النبی المحترم

مسند نشین ارتضا صدر الصدر اجتبا — ظلمت کشائے دوسرا خورشید برج اہتدا
نور مجسم اور ضا ذات جناب مصطفےٰ — من وجہه شمس الضحیٰ من خده بدر الدجیٰ
من ذاته نور الهدیٰ من کفه بحر الهمم

آدم صفوت یافته از فیض عام مقدمت — رشد نبوت قسمتا فرمان بران در گهت
عیسیٰ برای میمنت آید ز بالا بر درت — قرآنه برهاننا نسخا لادیان مضت
اذ جاءنا احکامه کل الصحف صار العدم

یاد ش بخیر ای جان ما کز شورش حسن شما — چون غنچه صد چاکم جگر چون گل پر از خونم قبا
چشم از تمنا ماند وا جان بر لب از شوق لقا — اکبادنا مجروحة من سیف هجر المصطفےٰ
طوبیٰ لاهل البلدة فیها النبی المحتشم

جا در مدینه کی بود چون بنیم آن روی مین — کانجا شفیع المذنبین با حق بخلوت همنشین
یا رب ز فضل خود همین گر سازدم قسمت چنین — یا لیتنی کنت کمن یتبع نبی العالمین
یوما و لیلا دائما وارزق کذا لی بالکرم

آن روز روز بعث و نشر امت نوائی کلهم — کار تو اے مولای من جنت ربائی کلهم
[illegible] بزم انس آورده خط رهائی کلهم — لست براج مفرو بل اقربائی کلهم
فی القبر اشفع یا شفیع بالصاد والنون القلم

عالم بتو آورده رو ایزد طلبگار شما — تو از خدا خواهان ما درگاه تو ماوای ما
دست من و دامان تو روز جزا یا مصطفےٰ — یا مصطفےٰ یا مجتبےٰ ارحم علےٰ عصیاننا
مجبورة اعمالنا طمعا و ذنبا والظلم

نامت شفیع المذنبین کارت شفاعت یا یقین — تو رحمة للعالمین خاص خصوص آفرین

ایزد فرستادت یقین بہر شفاعت بر زمین   یا رحمة للعالمین انت شفیع المذنبین
ادرک لنا یوم الحزین فضلا و جودا و الکرم

فرزند دلبندت ہمین سوی دمشق آید حزین   بے زاد و ہم بے راحلہ محبوسِ دستِ ظالمین
خاکی ز دل نالد ہمین حالِ جگربندت ببین   یا رحمة للعالمین ادرک لزین العابدین
مظلوم ایدی الظالمین فی المرکب و المزدہم

مسدس بر غزل مولانا جامی رحمة اللہ علیہ

سحر چو عزم ہوای دل شد خیالِ گلگشت باغِ بطحا   ز باغبانِ بہشت جستم نشانِ مینو سواد اینجا
برہنمائی ز سدرہ آمد فرو د جبریل بُرد ما را   بکوی یثرب بخواب خواہش کہ دل درانجا منو داوا
کہ مے رساند نوید لطفی ازان نواحی بجانبِ ما
اجن شوقا الی دیار لقیت فیہا جمال سلمی

جمالِ رویت کمال کردہ ز جملہ عالم بدلربائی   چو سرو قدی تو جلوہ فرماد گر نباشد باین جدائی
فروغِ حسنت ہمیشہ بادا چو حالِ پرسِ مدام مائی   ز راہ و رسمِ محبت آئین بلطف و خوبے و آشنائی
بناز گفتی فلان کجائی چہ بود حالت درین جدائی
مرضت شوقا و مت ہجرا فکیف اشکوا الیک شکوا

بدلفریبی فرید دوران بحسن و خوبی عزیز ہر دل   نکات خال و خط و عذارت بیان بنازو ادای مجمل
کہ نظم رخسارِ نازنینت تمام آیاتِ وحی منزل   کند دو چشم تو از نگاہی بشوخ و شنگی ہزار بسمل
زہی جمالِ تو قبلۂ جان حریم کوسے تو کعبۂ دل
فان سجدنا لدیک نسجد وان سعینا الیک نسعا

شود فلاطون ببزم خوبان ز عقل و دانش ہمیشہ ایمن   شود دو چشم نیاز مندان ز رازِ سینہ مدام خاین
غمِ تو بر دل ز روزگاری کہ گشت جانان بشوق ساکن   ربودہ تابِ زبان درازی نگاہِ نازت ز اہلِ باطن
ز سرِ عشقِ تو بود ساکن زبانِ اربابِ شوق لیکن
ز بے زبانی غمِ نہانی چنان کہ دانی شد آشکارا

بجعدِ عنبرِ او چون روزگارے گره کشاده   بخسته دلهای مستمندان بجستجوی گره فتاده
ز سحر دیهار روانِ عالم بحیرت اینجا بخود ستاده   چو قیس شیدا بدشتِ سودا قدم ز شوق و هوس نهاده
برادیِ غم منم فتاده زمامِ فکرت ز دست داده
نه بخت یاور نه عقل رهبر نه تن توانا نه دل شکیبا

ز دلبرانِ جهان دارد فروغ حسنِ تو رنگِ دیگر   بعرش و فرش این بهارِ حسنت بخوبروئی ز جمله بهتر
ندید چشمِ زمانه دیگر که چون تو نورِ نهان بظاهر   عتاب تا کی بود مناسب ز دل گرفته بجور ستمگر
اگر بجورم برآوری جان وگر بقتلم برافگنی سر
فتم بجانت که برندارم سر ارادت ز خاک آن پا

چه شورِ حسنِ جمالِ احمد ز نیکنامی فتاده هر سو   ربود غارت ز جلوه او زمینِ یثرب ز خلد ابرو
سرای فردوس خاکی است این بعینه دهلیزِ خانه او   کنند شام و سحر ملائک بصدقِ دل چون طواف آن کو
بر آستانت کینه جامی مجالِ بودن ندید از آن رو
بکنج فرقت نشسته محزون بکنجِ محنت گرفت ماوا

مسبع بر غزل مولانا جامی رحمة الله علیه

احمدِ خیر الوری یا حسنِ بی پرواست این   یا که اصلِ کون و امکان یا نبی خواست این
یا شهنشاهِ عرب یا والیِ ادنیٰ ست این   پیشوای انس و جان یا سیدِ اقصیٰ ست این
روی آن خورشید روی صاحب بطحیٰ ست این   عارضست این یا قمر یا لاله حمراست این
یا شعاعِ شمس یا آئینهٔ دلهاست این

پیکری از جانِ عالم یا که نورِ اتحاد   مخزنِ اخلاق یا که معدنِ صدق و سداد
قبله گاهِ هر دو عالم مطلبِ کون و فساد   واجب این یا وجودِ ما و طین حق نهاد
یا خدای آسمان یا احمدِ آدم نژاد   قامتست این یا الف یا سرو یا نخل مراد
یا مگر گلدستهٔ باغِ جنان آراست این

نافه است این یا که شاخِ سنبلِ باغِ عدن   یا که مارِ رهزن ست این یا خیابانِ چمن

یا کمندِ گردنِ جان یا کہ دلہا را وطن | یا کہ دامِ دلبریہا یا کہ زلفِ پُر شکن
یا حفیظِ باغِ جنت یا رقیبِ نیش زن | زلفِ تو زنجیر یا قلاب یا مشکِ ختن

یا دو گیسوے سیہ یا عنبر ساراست این

ذاتِ بیچون ست یا خود باعثِ بنیادِ خلق | رحمة للعالمین یا پیکرِ حبیبِ خلق
یا شفیع المذنبین یا مرجعِ فریادِ خلق | صاحبِ لولاک یا بر عرش خوش فیادِ خلق
یا مگر نور ست یا حور ست یا کیمیادِ خلق | چشمِ تو جادو ست یا آہو ست یا صیادِ خلق

یا دو بادامِ سیہ یا نرگسِ شہلاست این

قبلۂ اشراقیان یا کعبۂ اہلِ کلام | خاتمِ پیغمبران یا فارسِ بالاحترام
مامنِ اسلامیان یا مرجعِ ہر خاص و عام | یا جوانِ رشکِ یوسف یا رسولِ نیکنام
مالکِ روزِ جزا یا والیِ دار السلام | یا رب این خورشیدِ تابان ست یا ماہِ تمام

یا فرشتہ یا پری یا حورِ بے پرواست این

این زمینِ یثرب ست این یا کہ گلزارِ جنان | مسکنِ عرش آشیان یا منزلِ فردوسیان
یا سرایِ امن و امان یا کہ جای قدسیان | یا فضاے باغِ رضوان یا زمینِ لامکان
یا مقامِ انس و جان یا خاص کوئی انس و جان | کوی تو کعبہ ست یا خلدِ برین یا بوستان

یا گلستانِ ارم یا جنت الماواست این

خاکیِ بے خانمان یا بندۂ حسنِ بتان | یا فداے نازنینان یا خرابِ دو جہان
یا اسیرِ زلفِ پیچان یا شہیدِ نوخطان | یا انیسِ دردِ ہجران یا غلامِ میکشان
جان نثارِ خوبرویان یا کہ ننگِ خاندان | بلبلِ باغِ جنان یا قمریِ بی خانمان

طوطیِ شیرین زبان یا جامیِ شیداست این

غزل

چہ قامت ست این قیامت ست این کہ سروِ جویِ رسالت ست این
چہ سرو سروِ نزاکت ست این چہ نازِ نازِ نیابت ست این
چہ رنگ رنگے کہ زردی دارد چہ روئی روے ز نور پیدا

دو زلف مشکین بمشک سائے زمین عنبر نمود خا[illegible]

چہ زلف حبلِ متینِ ایمان خجستہ شام برائت ست این

نگاہ مستی ذلف رہی فریبِ بابل نمود بر

بچشم سحر عجیب دارد چہ سحر شورِ قیامت ست این

جبینِ سادہ بخندہ روئے ربود دلہا ز انس و جان [illegible]

بہارِ صبحِ ملاحت ست این چہ صبحِ صبحِ سعادت ست این

دو آبروے خمیدہ دارد کہ آبروے زکفر بر[illegible]

چہ آبروے بہ پاک روی کہ آبروی ہدایت ست این

لبانِ نازک بہ نغز گوئے وحیدِ عالم فرید دورا[illegible]

چہ گفتگوے روانہ نہرے ز آب جوے متانت ست این

خدا اش گفتم غلط نباشد بہ حسن و خوبی کہ دارد آخر

ز صدقِ حسبِ نیاز باطن برای عاشق عبادت ست این

بخاکِ کوے حبیبؐ عالم گرفتہ جاے چہ دوش خاکی

بگفت ہاتف ز غیب خندان کہ یارِ راہِ سلامت ست این

تمت

بعونِ عنایت بی نمایت خدای علام الغیوب غافر الذنوب ساتر العیوب کتاب ہدایت اسلوب بخاص و عام محبو[illegible]
باہلِ اسلام مرغوب اسم باسمی **تنویر القلوب** کہ برای ازالۂ زنگ آئینہ قلوب صیقل کامل ست و بہر اہل[illegible]
حسنِ تدبیر فلاح عاجل و آجل تذکرہ ایست بہر غافلان و تبصرہ ایست از آیات قرآنیہ و احادیث نبو[illegible]
برائے عاقلان انتخاب کتب فقہ و تصوف تالیف لطیف عالم باعمل فاضل اجل شریعت دستگاہ طریقت[illegible]
حاج حرمین زائر روضۂ منورۂ رسول الثقلین جامع اخلاق عمیم جناب مولانا الحاج عبد الکریم صاحب ایلچی او[illegible]
نیشن یافتہ ڈپٹی کلکٹر فرید پور ادام اللہ تعالی الی ماتیمنّاہ حسب فرمایش ممدوح الصدر در مطبع احمدی جاجی[illegible]
شیخ محمد یعقوب مہتمم کمپنی تجارت صانہ اللہ تعالی عن الخسارۃ واقع کانپور باہتمام نیاز مند بارگاہ احد عاجز محمد عبد[illegible]
نبیرۂ جناب محمد مصطفی خان صاحب مبرور و مغفور بماہ جمادی الاول سنہ ۱۳۰۱ ہجریہ مقدسہ از حلیۂ طبع آراستہ بپایۂ [illegible]

قطعاتِ تاریخ

از عاجز محمد یعقوب مہتمم کمیٹی تجارت و مالک مطبع احمدی کانپور محلہ ٹپکاپور

زہے عبد الکریم عالم و حاج
نوشتہ شرحے کان متنِ متین شد

جزاہ اللہ فی الدارین خیرا
کتابے جامع احکام دین شد

بحکمش چون شدہ مطبوع نادر
مفیدِ خاص و عام مسلمین شد

پے سالش بخوان بی روی اشکال
کہ تنویرِ قلوب مومنین شد
سنہ ۱۳۱۰ ہجری

از عاجز بالک رام تخلص گہر شاگرد اوستاد عالی خیال فصیح مقال جناب منشی خیراتی لال صاحب شگفتہ دام کمالاتہم کاتب مطبع ہذا

گفت حاجی مولوی عبد الکریم
خوش کتابے بہر تطہیر القلوب

گفتم این تاریخ طبعش از ادب
خوب شد مطبوعہ تنویر القلوب
۱۸۹۲ء

اشتہار

مد للہ کہ یہ کتاب ہدایت نصاب مطبع احمدی واقع

پور مین بعرق ریزی تمام و تصحیح تام مطبوع ہوئی حق

کا مؤلف ممدوح الصدر نے نیازمند کو ہبہ کیا ہے لہذا

حب بدون اجازت عاجز قصد اسکے چھاپنے کا نفرما

م قانون حق تلفی اپنے کو ماخوذ نہ بناوین ہان جسقدر نسخ

لوب ہون مہتم مطبع احمدی واقع کانپور محلہ ٹپکا پور یاد کان

ع کلکتہ نمبر ۱۷ عاجز سے بارسال قیمت نقد یا بذریعہ ویلیو



ل پارسل طلب فرماوین قیمت مع محصول [illegible]